



# راز پیدہا کے و سر پیدہا کے

دکتر سید محمد سید بنی ہاشمی

رازِ نینہا  
و  
رازِ سیدانہ

دکتر سید محمد کدبنی ماشمی

بنی هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹  
راز پنهانی و رمز پیدایی / سید محمد بنی هاشمی. تهران: نیک معارف،  
۱۳۸۴.

۳۹۲ ص. ISBN: 964 - 5567 - 80 - 7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه ص ۳۸۷ - ۳۹۰؛ همچنین بصورت زیر نویس.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. غیبت. ۲. محمد بن

حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. غیبت، احادیث. الف. عنوان.

۲/۹ پ / ۴/۲۲۴ BP ۲۹۷/۴۶۲

۱۸۰۶۲ - ۸۴ م

کتابخانه ملی ایران



تلفن ۶۶۹۵۰۰۱۰ (خط ۴)

نام کتاب ..... راز پنهانی و رمز پیدایی  
نویسنده ..... سید محمد بنی هاشمی  
ناشر ..... نیک معارف  
نوبت چاپ ..... اول / ۱۳۸۴  
تیراژ ..... ۳۰۰۰ نسخه  
حروفچینی و صفحه‌آرایی ..... شیبر / ۷۷۵۲۱۸۳۶  
طرح جلد ..... مطلع نگار ۸۸۴۰۶۱۹۴  
چاپ ..... شایان  
قیمت ..... ۳۶۰۰ تومان

ISBN 964 - 5567 - 80 - 7

شابک ۷ - ۸۰ - ۵۵۶۷ - ۹۶۴

تهران، خیابان کارگر جنوبی، خ روانمهر، کوچه دولتشاهی، شماره ۲۴۵، زنگ اول

تلفن ۶۶۹۵۰۰۱۰ - فاکس: ۶۶۴۸۰۰۲۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این تلاش ناچیز را به نیابت از

همه اساتیدی که در محضرشان درس مهدویت آموخته‌ام،

باید بخشیده‌ام، پرورنده نور پروردگار و امانت‌دار امین او

مولانا حضرت زرجس خاتون سلام الله علیها

تقدیم می‌دارم.

مؤلف

## فهرست مطالب

پیش‌گفتار ..... ۱۵

### بخش اول

## پیدایی و پنهانی امام عصر در عصر غیبت

فصل ۱ - سابقه غیبت خلیفه الهی در زمین ..... ۲۱

غیبت حضرت ادریس علیه السلام ..... ۲۱

غیبت خلیفه (یا خلفای) الهی پس از حضرت نوح علیه السلام ..... ۲۲

غیبت حضرت یوسف علیه السلام ..... ۲۳

غیبت خلفای الهی پیش از ظهور حضرت موسی علیه السلام ..... ۲۶

غیبت حضرت موسی علیه السلام ..... ۲۷

معنای غیبت امام عصر علیه السلام ..... ۲۸

خالی نبودن زمین از حجت الهی ..... ۳۱

توجه دادن امام عصر علیه السلام به غیبت‌های انبیاء علیهم السلام ..... ۳۲

پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد غیبت امام دوازدهم علیه السلام ..... ۳۶

- ۳۸ ..... پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره غیبت امام عصر علیه السلام
- ۴۰ ..... پیشگویی حضرت مجتبی علیه السلام نسبت به غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام
- ۴۱ ..... پیشگویی پدر بزرگوار امام زمان علیه السلام در مورد غیبت فرزند خویش
- ۴۲ ..... پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره دو غیبت آخرین جانشین خود
- ۴۳ ..... پیشگویی سال شروع غیبت امام عصر علیه السلام از ۴۰ سال قبل

## فصل ۲ - چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری

- ۴۵ ..... تفاوت دو غیبت از جهت مدت زمان آنها
- ۴۷ ..... تفاوت دو غیبت از جهت نحوه ارتباط با امام غایب
- ۵۱ ..... غیبت کامل و ناقص
- ۵۲ ..... جایگاه ممتاز نواب خاص امام زمان علیه السلام حتی در غیبت کبری
- ۵۴ ..... بسته بودن باب نیابت خاصه (تکالیف جدید) در غیبت کبری
- ۵۸ ..... معلوم بودن جایگاه امام علیه السلام برای برخی از خواص در هر دو غیبت
- ۶۱ ..... عدم امکان ارتباط اختیاری با امام علیه السلام در غیبت کبری
- ۶۳ ..... ناشناخته بودن کارگزاران امام علیه السلام در زمان غیبت کبری
- ۶۷ ..... محدودیت های کارگزاران در ارتباط با مردم و امام علیه السلام
- ۶۸ ..... عنایت حضرت به مؤمنان بدون وجود راه ارتباطی ظاهری با ایشان

## فصل ۳ - بهره‌وری از امام غایب علیه السلام

- ۶۹ ..... تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پس ابر
- ۷۱ ..... ارزش و اهمیت نور ولایت امام عصر علیه السلام
- ۷۲ ..... امتحان حضرت آدم علیه السلام در خصوص ولایت امام عصر علیه السلام
- ۷۵ ..... امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد ولایت امام زمان علیه السلام
- ۷۷ ..... تفاوت مؤمنان در بهره‌مندی از نور ولایت امام غایب علیه السلام
- ۷۹ ..... سطح پایین و بالای بهره بردن از خورشید پشت ابر
- ۸۱ ..... رابطه دیدار امام غایب با معرفت ایشان

## فهرست مطالب \* ۷

- اولویت انجام وظیفه بر اهتمام نسبت به دیدن امام غایب علیه السلام ..... ۸۳
- تذکرات نایب دوم امام زمان علیه السلام در مورد دیدار حضرت و شوق نسبت به آن ..... ۸۵
- غیبت امام عصر علیه السلام خواست قطعی خداوند ..... ۸۸
- ضرورت تسلیم نسبت به غیبت امام زمان علیه السلام ..... ۸۹
- اهمیت زیارت امام علیه السلام در زمان غیبت ..... ۹۱

## فصل ۴ - اشتیاق و اهتمام برای دیدار امام غایب علیه السلام ..... ۹۵

- دو گرایش افراطی و تفریطی در مورد شوق دیدار امام غایب علیه السلام ..... ۹۵
- شوق دیدار امام عصر علیه السلام لازمه ولایت و محبت ایشان ..... ۹۸
- استحباب دعا برای دیدار امام عصر علیه السلام در زمان غیبت ..... ۱۰۰
- اشکالات وارد شده بر تقاضای دیدار امام زمان علیه السلام در زمان غیبت ..... ۱۰۲
- بررسی دلالت الفاظ دعاها بر دیدن امام زمان علیه السلام در زمان غیبت ..... ۱۰۲
- تقاضای رؤیت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت و ظهور ..... ۱۰۵
- مطلوبیت تمنای رسیدن به خدمت امام زمان علیه السلام و دعا برای تحقق آن ..... ۱۰۸
- استحباب اصرار در دعا برای تقاضای دیدار امام زمان علیه السلام ..... ۱۱۰
- وظیفه مؤمن در صورت عدم استجاب دعا ..... ۱۱۱
- خطر شیفتگی شدید به امام زمان علیه السلام ..... ۱۱۲
- ذکر آداب و اعمالی برای تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام ..... ۱۱۴
- مراقبت بر یکی از تعقیبات نماز برای توفیق دیدار امام عصر علیه السلام ..... ۱۱۶
- تشرّف صاحب مکیال خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام عجل الله فرجه ..... ۱۱۸
- عمل به وظیفه؛ بهترین راه رسیدن به فیض دیدار امام زمان علیه السلام ..... ۱۱۹

## فصل ۵ - بررسی محبت تشرّف به محضر امام زمان علیه السلام ..... ۱۲۳

- ادعای رؤیت امام عصر علیه السلام ..... ۱۲۳
- تشرّف سید بن طاووس به محضر حضرت مهدی علیه السلام ..... ۱۲۴
- تشرّف مرحوم علامه بحر العلوم خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام ..... ۱۲۵

- ۱۲۷ ..... تشرّفات میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی خدمت امام زمان علیه السلام
- ۱۳۰ ..... تشویق به نقل قضایای متقن در تشرّف خدمت حضرت علیه السلام
- ۱۳۱ ..... عدم جواز تکذیب مدّعی تشرّف
- ۱۳۱ ..... منظور از مشاهده‌ای که باید تکذیب شود
- ۱۳۵ ..... نقد و بررسی اصالت اشتباه و دروغ در مورد ادّعی رؤیت
- ۱۳۶ ..... بررسی ادّعی لزوم تکذیب مدّعی رؤیت
- ۱۳۷ ..... بررسی اخبار دالّ بر عدم امکان رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت
- ۱۳۸ ..... نظر علامه بحر العلوم درباره مدّعی رؤیت
- ۱۳۹ ..... تکذیب مدّعی رؤیت در عمل
- ۱۴۱ ..... عدم تمامیت دلیل بر تکذیب مدّعی رؤیت
- ۱۴۲ ..... تفاوت میان اثبات شرعی و احراز وجدانی
- ۱۴۴ ..... حجّیت یا عدم حجّیت شرعی تشرّفات
- ۱۴۷ ..... معیارهای اعتماد بر تشرّفات منقول
- ۱۴۹ ..... نمونه‌ای از تشرّفات قطعی در زمان غیبت کبری
- ۱۵۱ ..... قرینه‌ای بر عدم جواز اعتماد به نقل تشرّف
- ۱۵۲ ..... لزوم احتیاط در اعتماد و عدم اعتماد بر حکایات تشرّف

## فصل ۶ - بهره‌وری خواص از خورشید وجود امام عصر علیه السلام

- ۱۵۵ ..... باز بودن راه به سوی امام غایب علیه السلام
- ۱۵۷ ..... اختصاص این راه به خواص
- ۱۵۸ ..... سیره و سلوک خواصّ امام زمان علیه السلام
- ۱۶۲ ..... بطلان ادّعی ارتباط با امام علیه السلام
- ۱۶۴ ..... گناهان؛ سبب محجوب شدن از امام عصر علیه السلام
- ۱۶۶ ..... رفع حجاب از نفس با تهذیب آن



بخش دوم  
راز پنهانی امام عصر علیه السلام

۱۷۱	فصل ۱ - بررسی عقلی علت غیبت
۱۷۱	طرح سؤال: چرا امام عصر <small>علیه السلام</small> غایب شده‌اند؟
۱۷۲	ارائه برهان لطف برای اثبات ضرورت عقلی وجود امام <small>علیه السلام</small>
۱۷۴	نقد و بررسی منطقی برهان لطف
۱۷۵	عدم جواز اسناد غرض به افعال الهی
۱۷۷	سنت «امتحان» در خلقت خداوند
۱۷۹	عدم وجوب «لطف» در امتحان الهی
۱۸۰	ملزم نبودن خداوند به رعایت اصلح در مورد بندگان
۱۸۴	عدم وجوب اعمال جود و کرم از جانب خداوند
۱۸۷	خلاصه نقد برهان لطف به نقل از موافقان
۱۸۸	نکات دیگری در نقد برهان لطف
۱۹۱	عدم ضرورت استمرار ظهور امام <small>علیه السلام</small>
۱۹۲	سؤال از حکمت غیبت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۱۹۲	قابل کشف نبودن حکمت غیبت
۱۹۳	نظریه‌ای درباره ملاک ظهور و غیبت امام <small>علیه السلام</small>
۱۹۵	سرایت دادن نظریه به ظهور و غیبت امام <small>علیه السلام</small> برای هر فرد
۱۹۶	تأیید نظریه مزبور با آیات و روایات
۱۹۸	نظریه علت فلسفی غیبت امام <small>علیه السلام</small>
۱۹۹	اعطای نعمت‌ها بر اساس لیاقت و شایستگی نیست
۲۰۱	حضور آشکار ائمه <small>علیهم السلام</small> در جامعه بدون وجود لیاقت مردم
۲۰۳	عدم وجوب ظهور امام <small>علیه السلام</small> بر فرد لایق در زمان غیبت
۲۰۴	سلب نعمت لزوماً به علت بی‌لیاقتی نیست

- ۲۰۵ ..... نقد و بررسی نظریه علت فلسفی غیبت امام علیه السلام
- ۲۰۶ ..... دیدگاه صحیح درباره ارتباط غیبت امام علیه السلام با کفران نعمت ظهور ایشان
- ۲۰۷ ..... عدم ضابطه کلی برای کشف علت غیبت امام علیه السلام
- ۲۰۸ ..... قابل کشف نبودن حکمت غیبت برای ما
- ۲۱۰ ..... روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور
- ۲۱۰ ..... تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به کارهای حضرت خضر علیه السلام
- ۲۱۱ ..... بررسی نظر مرحوم شیخ مفید درباره علت غیبت
- ۲۱۴ ..... تصدیق حکیم بودن خداوند، بدون آگاهی از حکمت الهی
- ۲۱۵ ..... ممنوعیت سؤال درباره علت غیبت
- ۲۱۷ ..... بررسی ادعای کشف علت غیبت از توقیع امام علیه السلام
- ۲۱۹ ..... دیدگاه مرحوم سید مرتضی درباره علت غیبت
- ۲۲۱ ..... بررسی و نقد نظرات مرحوم سید مرتضی
- ۲۲۲ ..... عدم جواز اظهار نظر عقلی در مورد علت غیبت
- ۲۲۳ ..... بررسی آراء مرحوم شیخ طوسی و علامه خواجه نصیرالدین طوسی
- ۲۲۶ ..... وقوع غیبت به اراده الهی

## فصل ۲ - بررسی اولی نقلی علت غیبت

- ۲۲۹ ..... معنای «علت» غیبت امام علیه السلام در احادیث
- ۲۳۱ ..... اولین علت غیبت امام علیه السلام: ترس از کشته شدن
- ۲۳۴ ..... دومین علت غیبت امام علیه السلام: امتحان مردم
- ۲۳۶ ..... نقل و بررسی سخن شیخ طوسی در رد این علت
- ۲۳۷ ..... سخن دیگری در رد این علت و بیان مرحوم شیخ
- ۲۳۹ ..... سومین علت غیبت امام علیه السلام: بر عهده نداشتن بیعت
- ۲۴۱ ..... چهارمین علت غیبت امام علیه السلام: اجرای سنت‌های پیامبران گذشته
- ۲۴۴ ..... پنجمین علت غیبت امام علیه السلام: گناهان مردم

۲۴۶	صحت استناد غیبت امام <small>علیه السلام</small> به علل نقلی مذکور
۲۴۷	طرح علت ششم غیبت و بررسی آن
۲۴۹	<b>فصل ۳ - نارسایی ادله نقلی ادعایی بر علت غیبت</b>
۲۴۹	طرح دو علت استحسانی برای غیبت امام <small>علیه السلام</small>
۲۵۰	بررسی تویح امام <small>علیه السلام</small> از جهت بیان علت غیبت
۲۵۵	بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت
۲۵۹	یکی نبودن شرط ظهور با علت غیبت
۲۵۹	عدم کفایت وجود ۳۱۳ نفر برای ظهور
۲۶۰	قاعده‌ای در سخن گفتن به صورت شرطی
۲۶۴	مصادره به مطلوب در استدلال برخی از بزرگان
۲۶۷	بررسی شرط وجود ۳۱۳ یار برای ظهور
۲۶۸	اجتماع ۳۱۳ یار نشانه ظهور حضرت نه شرط آن
۲۷۰	تقدم ظهور حضرت بر اجتماع ۳۱۳ یار ایشان

### بخش سوم

## رمز پیدایی امام عصر علیه السلام

۲۷۵	<b>فصل ۱ - بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت</b>
۲۷۵	نظریه وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم ظهور
۲۷۶	وجود ۳۱۳ نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟
۲۷۸	عدم توقف ظهور بر تولد ۳۱۳ یار با اخلاص
۲۷۹	معرفی برخی از ۳۱۳ یار امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۸۰	تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور»
۲۸۳	تصویری از وضعیت یاران امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در زمان خلافت ایشان
۲۸۷	عدم اعتماد امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> به مردم در قبول خلافت

- ۲۸۹ ..... علت عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۹۱ ..... قابل تحلیل نبودن سیره ائمه علیهم السلام بر اساس ضوابط بشری
- ۲۹۲ ..... معنای «حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر»
- ۲۹۳ ..... عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام علیه السلام
- ۲۹۵ ..... متکی بودن همه کارهای ائمه علیهم السلام بر اساس ضوابط الهی
- ۲۹۷ ..... کمترین فایده نقل این احادیث
- ۳۰۰ ..... ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده‌اند
- ۳۰۲ ..... اعمال ائمه علیهم السلام تنها صورت و جوب برایشان نداشته است
- ۳۰۴ ..... نظریه «عدم جواز قعود بر امام علیه السلام در صورت وجود یاران»
- ۳۰۵ ..... نقد و بررسی این نظریه
- ۳۰۷ ..... در اختیار نبودن ضابطه کلی برای سبب قیام ائمه علیهم السلام
- ۳۰۹ ..... تئوری: «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان علیه السلام»
- ۳۱۰ ..... نقد و بررسی این تئوری

## فصل ۲ - بررسی اوله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت

- ۳۱۳ ..... دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور
- ۳۱۴ ..... تحویل دلهای مردم پس از ظهور به دست امام عصر علیه السلام
- ۳۱۸ ..... اسلام پس از ظهور: با رغبت یا کراهت
- ۳۲۰ ..... معنای آیه شریفه: «لا اِکراه فی الدین»
- ۳۲۳ ..... دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور
- ۳۲۵ ..... منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بودن آن
- ۳۲۷ ..... پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی
- ۳۲۹ ..... شباهت قیام امام زمان علیه السلام به غلبه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر
- ۳۳۱ ..... الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۳۳۱ ..... لشکریان غیبی امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور

۳۳۳	تشبیه قیام امام زمان <small>علیه السلام</small> به خروج پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۳۶	تأکید بر اعجاز آمیز بودن قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۳۶	معجزه بودن تکمیل عقول به دست با برکت امام عصر <small>علیه السلام</small>
۳۳۸	دلیل سوم بر ضرورت آمادگی مردم به عنوان شرط لازم ظهور
۳۴۱	اتمام حجّت بر مدعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۴۳	عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۴۵	بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری
۳۴۷	مشروط نبودن ظهور به رواج فساد

### فصل ۳ - بررسی نظریاتی درباره پیش شرط ظهور

۳۵۱	یک نظریه تاریخی - کلامی در بیان شرایط ظهور
۳۵۴	ظهور مصلحان الهی در غیر نقاط تعادل تاریخ
۳۵۷	رو به سوی رشد نداشتن تاریخ بشریت
۳۵۷	درخشان بودن آینده تاریخ فقط بر اساس اخبار غیبی
۳۵۸	مشروط نبودن ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small> به پر شدن جهان از ظلم و جور
۳۶۰	استقرار حکومت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> مستلزم کشتار عمومی نیست
۳۶۱	دموکراسی، معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان <small>علیه السلام</small> نیست
۳۶۲	یک نظریه نقلی - کلامی در ارائه پیش شرط ظهور
۳۶۵	تعیین نشدن پیش شرط ظهور در احادیث
۳۶۷	صحیح نبودن تقسیم بندی تاریخ امامت به سه دوره
۳۶۹	نه عدالت خواهی مردم، شرط لازم ظهور است و نه عمل آنها به عدالت
۳۷۲	راز غیبت، آمادگی مردم جهان برای ظهور نیست
۳۷۳	نظریه اختیاری بودن ظهور
۳۷۵	کار خدا بودن ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۷۷	خدایی بودن ظهور امام عصر <small>علیه السلام</small>

۱۴ \* راز پنهانی و رمز پیدایی

- ۳۸۱ ..... برنامه ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السلام کار ما نیست
- ۳۸۱ ..... عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط و زمینه‌های بشری آن
- ۳۸۳ ..... ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور
- ۳۸۵ ..... ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام

## پیش‌گفتار

در عصر امامت امام عصر علیه السلام، شاید هیچ امری به دشواری و حساسیت غیبت آن حضرت، ابزار آزمایش شیعیان و مؤمنان نبوده باشد. به علاوه، هر چند غیبت خلفای الهی، در امت‌های پیشین، سابقه‌ای دیرین دارد، اما طولانی شدن آن در امت اسلام (تا حدود ۱۲ قرن) زمینه پیدایش ابهامات و اشکالات فراوانی شده است.

غیبت امام علیه السلام از جهات مختلف در معرض آراء و نظریات متفاوت و بعضاً متعارض قرار گرفته است. اولین مسأله مورد بحث عبارت است از: «چگونگی ارتباط با آن حضرت در زمان غیبت کبری و نیز طریق بهره‌وری از وجود مقدس ایشان در این دوران». در این مورد دیدگاه‌های ضد و نقیضی نسبت به امکان تشرّف به محضر امام غایب علیه السلام وجود دارد که باید به طور مستدل مورد بحث و بررسی قرار گیرند و مشرب صحیح در این میان شناخته شود.

مسأله دیگر به علت یا علل غیبت امام عصر علیه السلام مربوط می‌شود که از دو منظر عقل و نقل به آن توجه شده است. در این خصوص مباحث مفصل و مبسوطی تحت عنوان «دلیل یا ادله عقلی غیبت» مطرح شده که صحت ادعای عقلانیت آنها باید با نقد و بررسی عمیق مورد سنجش قرار گیرد. همچنین دلایل نقلی متعددی

برای غیبت در احادیث، ذکر شده که معانی و مفاد آنها نیز نیاز به تأمل و دقت دارد. احادیث دیگری هم وجود دارند که به صراحت علت غیبت را بیان نکرده‌اند اما برخی نویسندگان و متفکران از آنها علل غیبت را استنباط نموده‌اند. کفایت و عدم کفایت این ادله هم به بحث و بررسی استدلالی محتاج است.

موضوع دیگری که در مبحث غیبت امام عصر علیه السلام بسیار مهم و عقیده ساز می باشد، عواملی هستند که عموماً تحت عنوان شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت (ظهور) آن حضرت مورد استناد واقع شده‌اند. این ادله، گاهی نقلی هستند و گاهی هم صورت و ظاهر عقلی دارند. در این مورد نظریاتی وجود دارد که مدعی وجود ارتباط منطقی بین علت غیبت و شرایط و اسباب ظهورند. همچنین نظریه پردازی‌های متفاوتی درباره پیش شرطهای مختلف برای امر ظهور صورت گرفته که اعتبار و صحت همه آنها نیاز به بحث و بررسی جدی دارد. در نوشتار حاضر همه موضوعات فوق مورد تأمل و دقت قرار گرفته و سعی شده تا در هر یک، اقوال نادرست از آراء صحیح بازشناسی شوند.

بخش اول کتاب اختصاص به معنا و مفهوم غیبت و چگونگی ارتباط با امام غایب دارد (که در ۶ فصل تنظیم شده است). در ضمن این فصول، درباره شوق دیدار امام زمان علیه السلام و امکان وقوع آن در عصر غیبت کبری مباحث مهمی مطرح شده و حجیت شرفاتی که از طرق گوناگون مورد ادعا قرار گرفته بررسی می شود. درباره بهره‌وری شیعیان خاص آن حضرت از خورشید وجود ایشان نیز در همین بخش سخن گفته‌ایم.

در بخش دوم به بحث و بررسی درباره ادله عقلی و نقلی علت غیبت امام عصر علیه السلام پرداخته‌ایم. در این بخش ابتدا مهم‌ترین بیانات مطرح - در لباس استدلال عقلی غیبت - را مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم و در پایان به این نتیجه رسیده‌ایم که امر غیبت امام زمان علیه السلام امری نیست که علت آن با عقل بشر عادی قابل کشف باشد و احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز به صراحت بر همین امر تأکید نموده‌اند. سپس اهم دلایل نقلی - که برای غیبت امام علیه السلام مطرح شده - را نقل



کرده‌ایم و معنای هر یک را - با توجه به این که هیچ‌یک بیان‌کننده فلسفه و علت غیبت نیستند - توضیح داده‌ایم. در ادامه این بخش، نارسایی ادله نقلی ادعایی بر علت غیبت را روشن ساخته‌ایم.

بخش سوم و پایانی کتاب درباره نظریاتی است که هر کدام به نوعی شرایط لازم یا کافی برای ظهور امام زمان علیه السلام قائل شده و آراء خود را مستند به ادله عقلی یا نقلی نموده‌اند. با بیان نقاط ضعف هر یک از این آراء روشن می‌شود که ظهور حضرت مهدی علیه السلام هیچ‌گونه پیش شرط بشری ندارد و علاوه بر این که راز پنهانی آن امام علیه السلام قابل کشف نیست، رمز پیدایی آن حضرت نیز تنها به دست خداوند متعال قابل گشودن می‌باشد و بین این رمز و آن راز هیچ گونه ارتباطی - که قابل کشف با عقل عادی بشری باشد - وجود ندارد.

مهم‌ترین ثمره این بخش، اعتقاد به الهی بودن امر ظهور است (که معنای دقیق و تأثیر عمیق آن در تلاش و جهاد با دشمنان دین به طور مستدل مطرح شده است).

وجود آراء و نظریات متفاوت و بعضاً متعارض در مجموع این مباحث، باعث گردیده که حجم عمده‌ای از مطالب کتاب، صرف طرح و نقد نظریات نویسندگان و اندیشمندان گوناگون شود. در این میان با همه احترام و اعتباری که راقم این سطور برای تک‌تک صاحب نظران در این مباحث قائل بوده و هست، در مقام بحث و بررسی علمی سعی نموده عظمت و جلالت شخصیت‌های بزرگ و عالمان نامدار شیعه را سد راه تأمل خود نبیند و این‌گونه باب تفقه در موضوعات مورد بحث را بر خویش نبندد. لذا ضمن تعظیم و تجلیل از مقام علمی و معنوی همه بزرگان عالم تشیع - که به نحوی آراء ایشان مورد نقد قرار گرفته - خوانندگان محترم را به این واقعیت مهم توجه می‌دهیم که روش پسندیده نقد و بررسی عالمانه و غیر متعصبانه - که همواره در میان عالمان گران‌قدر شیعه وجود داشته و دارد - درسی است که خود این بزرگواران به پیروی از سفارش‌های امامان معصوم علیهم السلام به ما آموخته‌اند. بنابراین ادای حق بزرگی که این وارثان علوم

اهل بیت علیهم السلام بر عهده همگان دارند، اقتضا می‌کند که سیره و روش صحیح ایشان در این زمینه همچنان ادامه یابد و هیچ‌گاه تعصبات و تقلیدهای کورکورانه جای علم و تحقیق را در میان دانش آموختگان مکتب اهل بیت علیهم السلام نگیرد. به همین دلیل، نویسنده از خوانندگان متعمق و صاحب نظر در موضوعات کتاب تقاضا دارد که اگر در نقدها و استدلال‌ها نقاط ضعفی مشاهده می‌کنند، از اظهار و ابراز آن به صورت علمی و محققانه دریغ نورزند. خداوند به همه دوستان امام زمان علیه السلام توفیق تفقه در دین و معرفت امامشان را عطا فرماید و این تلاش ناچیز را به شرف قبول و امضای مادر بزرگوار آن حضرت، جناب نرجس خاتون سلام الله علیها برساند.

الهی آمین

سوم جمادی الثانی ۱۴۲۶

تیرماه ۱۳۸۴

سید محمد بنی‌هاشمی

بخش اول

پیدایی و پنهانی امام عصر علیه السلام  
در عصر غیبت

## فصل ۱

### سابقه غیبت خلیفه الهی در زمین

غیبت خلیفه الهی در زمین، پدیده نوظهور و بی سابقه‌ای نیست که تنها در امت اسلام رخ داده باشد. بلکه این امر پیشینه‌ای بس دیرینه در امت‌های گذشته داشته است. در این جا به چند نمونه از این دست اشاره می‌کنیم تا اصل وجود غیبت خلیفه خداوند و نحوه آن، بیشتر مورد توجه قرار بگیرد.

#### غیبت حضرت ادریس علیه السلام

خبر غیبت حضرت ادریس علیه السلام در حدیث مفصّلی - به نقل از حضرت باقر العلوم علیه السلام - بیان شده است<sup>۱</sup>. مطابق این حدیث شریف حضرت ادریس علیه السلام به امر خداوند بیست سال از قوم خود در پنهانی به سر برد. قبل از پنهان شدن، شیعیان خود را که بیست نفر بودند، جمع کرد و به ایشان دستور داد تا در جاهای مختلف پخش شوند. آنها نیز چنین کردند و خود آن حضرت هم در غاری بر فراز کوه بلندی پناه گرفت.

پس از گذشت این مدت، مجبور شد برای کسب روزی از محل پنهانی‌اش خارج شود و به صورت ناشناس به قریه‌ای وارد گردد. تقدیرات الهی بالاخره او را از ناشناخته بودن خارج کرد و با ظهور ایشان، نعمت بارش باران که در طول این

۱. رجوع شود به: کتاب «کمال الدین و تمام النعمة»، باب ۱، «فی غیبة ادریس النبی علیه السلام».

مدت از قوم آن حضرت دریغ شده بود، دوباره به آنها عطا شد. غیبت حضرت ادریس علیه السلام از آنجا آغاز شد که پادشاه جبّار آن زمان، ایشان را تهدید به قتل نمود. همین، انگیزه غیبت آن حضرت به امر الهی بود و در اثر این غیبت طولانی، همه مردم - حتی شیعیان ایشان - به نهایت سختی و مشقت گرفتار شدند. هر دو موضوع - هم انگیزه غیبت و هم گرفتاری سخت شیعیان به خاطر طولانی شدن غیبت - در مورد غیبت امام عصر علیه السلام نیز تکرار شده است.

### غیبت خلیفه (یا خلفای) الهی پس از حضرت نوح علیه السلام

مصادق دیگر برای غیبت خلیفه الهی پس از وفات حضرت نوح علیه السلام اتفاق افتاد. مطابق حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، آن حضرت در هنگام وفات خود شیعیانش را جمع کرد و خطاب به آنها فرمود:

اعلموا أنه ستكون من بعدی غیبة تظهر فیها الطواغیت و أن الله عزوجل یفرج عنکم بالقائم من ولدی اسمه هود... یشبهنی فی خلقی و خلقی... فلم یزالوا یترقبون هوداً و یتنظرون ظهوره حتی طال علیهم الأمد و قست قلوب اکثرهم فأظهر الله - تعالی ذکره - نبیه هوداً عند الیاس منهم و تناهی البلاء بهم.<sup>۱</sup>

بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوتها ظاهر خواهند شد و خدای عزوجل به وجود قیام کننده‌ای از فرزندان من - به نام هود - فرج شما را می‌رساند... او در شمایل و اخلاق شبیه من است... پس آنها پیوسته چشم به راه هود و منتظر ظهورش بودند تا آنکه مدت (این غیبت و انتظار) به درازا کشید و دلهای بیشتر ایشان سخت [و سنگ] گردید، در این هنگام خدای متعال پیامبرش هود را ظاهر ساخت در حالی که آنها - از فرج - ناامید و در نهایت گرفتاری بودند.

چند نکته در این حدیث شریف، قابل توجه و تأمل است:

یکی این که حضرت نوح علیه السلام فرمود: پس از من غیبتی خواهد بود، اما حضور خلیفه الهی در زمین را نفی نکرد.

می دانیم که مطابق سنت دیرین الهی همیشه بر پهنه زمین، خلیفه ای از جانب خداوند وجود دارد، اما این خلیفه ممکن است آشکار و شناخته شده نباشد بلکه ناشناخته و پنهان باشد.<sup>۱</sup> به همین جهت، حضرت نوح علیه السلام به غیبت حجّت یا حجّت های الهی پس از خود اشاره فرمود، بدون آن که هیچ نام و نشانی از آنها بیان فرماید.

نکته دوم این که حضرت نوح علیه السلام یکی از فرزندان خود را به نام و نشان معرفی کرد و از او به عنوان «قائم» یاد نمود و وعده داد که فرج شیعیان به ظهور ایشان خواهد بود.

سوم این که دوران انتظار فرج شیعیان حضرت نوح علیه السلام به درازا کشید تا آنجا که بیشتر آنها به قساوت قلب گرفتار شدند.

چهارم این که خدای متعال، حضرت هود علیه السلام را در زمانی ظاهر فرمود که شیعیان از فرج ناامید و در نهایت سختی و گرفتاری بودند.

هر چهار ویژگی در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و غیبت فرزند ایشان - حضرت قائم علیه السلام - تکرار شده است که هر کدام باید در محل خود به تفصیل بیان شود.

### غیبت حضرت یوسف علیه السلام

یکی دیگر از انبیای الهی که به امر خداوند از قوم خود - حتی پدر و برادرانش - غیبت داشت، حضرت یوسف علیه السلام بود.

ایشان سه روز در چاه، چند سالی در زندان و سالهایی هم در کسوت پادشاهی به سر برد که مجموع این ایام بیست سال می شود.<sup>۲</sup> فاصله مکانی حضرت یوسف علیه السلام - در زمان سلطنتش بر مصر - با پدرش حضرت یعقوب علیه السلام، مسیری

۱. احادیث مربوط به این بحث در کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» باب ۲۲ به تفصیل ذکر شده است.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ابتدای باب ۵.

بود که طی کردن آن در آن روزگار تنها هجده روز طول می کشید. با این حال پدر و برادران ایشان از حضور آن حضرت در نزدیکی خود، بی خبر بودند. همچنین برادران یوسف علیه السلام حتی در هنگام روبه روشن شدن با آن حضرت، ایشان را نشناختند و تا خود را معرفی ننمود، ایشان را به جا نیاوردند. امام صادق علیه السلام در بیان شباهت حضرت صاحب الامر علیه السلام با جناب یوسف علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهاً مِنْ يَوْسُفَ علیه السلام ... إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ علیه السلام كَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا يَوْسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُم إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ: أَنَا يَوْسُفُ وَ هَذَا أَخِي فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ الْمَلْعُونَةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ. إِنَّ يَوْسُفَ علیه السلام كَانَ إِلَيْهِ مُلْكٌ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَّةَ عَشَرَ يَوْماً فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ، لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ علیه السلام وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَّأُ بُسْطَهُمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ قَالُوا: أَأِنَّكَ لَأَنْتَ يَوْسُفُ؟ قَالَ: أَنَا يَوْسُفُ.<sup>۱</sup>

حضرت صاحب الامر علیه السلام شباهتی با جناب یوسف علیه السلام دارند... همانا برادران یوسف نوادگان و فرزندان پیامبران بودند، با او تجارت و معامله کردند و سخن گفتند در حالی که برادرانش بودند و او هم برادر آنها بود، اما او را نشناختند تا آن که خودش گفت: «من یوسف هستم و این برادر من است.» پس چرا این امت دور از رحمت الهی انکار می کنند که خدای عزوجل زمانی با حجت خویش همان کند که با یوسف کرد؟ همانا جناب یوسف پادشاه مصر بود و فاصله میان او و پدرش مسیر هجده روز راه بود، پس اگر (خداوند) می خواست پدر او را از این امر آگاه کند، می توانست (که البته چنین نکرد). وقتی بشارت یوسف به حضرت یعقوب و فرزندان او رسید، از محل خودشان

تا مصر را در نه روز (یعنی نصف مدت معمول) طی کردند. پس به خاطر چه این امت انکار می‌کنند که خدای عزوجل با حجت خود همان کند که با یوسف علیه السلام کرد، به گونه‌ای که در بازارهای آنها راه رود و روی فرش‌هایشان پا بگذارد (بدون این که شناخته شود) تا این که خداوند در این امر (معرفی خودش) به او اجازه دهد، همان گونه که به یوسف علیه السلام اجازه معرفی داد؟ آنها گفتند: «آیا واقعاً تو خودت یوسف هستی؟» گفت: «من یوسف هستم.»

این حدیث شریف را مرحوم شیخ صدوق نیز در کتاب خود با مختصر اختلافی در عبارت نقل کرده است. در نقل ایشان پس از جمله «يَطَأُ بِسُطُومِهِمْ» تصریح شده است که: «و هم لا يعرفونه»<sup>۱</sup> یعنی در حالی که او را نمی‌شناختند. طبق این حدیث شریف، دو نحوه غیبت برای حضرت یوسف علیه السلام وجود داشته است: یکی دور بودن ایشان از پدر و سایر اعضای خانواده‌اش که هر چند فاصله مکانی بین آنها زیاد نبود، اما حضرت یعقوب علیه السلام و سایر فرزندان از این نزدیکی مکانی - بر اساس علم عادی بشری - مطلع نبودند. بنابراین، غیبت به معنای پنهان بودن محل اقامت حضرت یوسف علیه السلام از خانواده‌اش بود. صورت دوم غیبت حضرت یوسف علیه السلام به این شکل بود که ایشان با مردم - از جمله برادرانش - ملاقات داشت و با آنها صحبت کرد، آنها هم با او صحبت کردند، همچنین با یکدیگر خرید و فروش داشتند. اما تا آن حضرت، خویش را به آنها معرفی نکرد، هیچ کدام از برادران، ایشان را نشناختند. پس یکی از معانی غیبت این است که فرد غایب دیده می‌شود اما شناخته نمی‌شود.

مقایسه و تشبیهی که در فرمایش امام صادق علیه السلام بین حضرت یوسف علیه السلام و امام عصر علیه السلام شده است، نشان می‌دهد که هر دو صورت غیبت در مورد حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه) وجود دارد و این امر، جای هیچ گونه ایراد و انکاری ندارد. امت نفرین شده‌ای که امام صادق علیه السلام اشاره فرموده‌اند، همان کسانی هستند که خود را مسلمان و پیرو قرآن و سنت نبوی می‌شمارند، اما با وجود چنین غیبتی



در حضرت یوسف علیه السلام، نظیر آن را در مورد حضرت مهدی علیه السلام نمی پذیرند. اینها همان کسانی هستند که هر چند اصل وجود مصلحی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در آخر الزمان قبول دارند اما تولد او را از امام حسن عسکری علیه السلام منکر شده اند، چون غیبت آن حضرت را در این زمان طولانی نمی پذیرند. متأسفانه اکثریت مسلمانان با این که به اصل مهدویت معتقدند، ولی جزء همین گروه منکران غیبت می باشند.

### غیبت خلفای الهی پیش از ظهور حضرت موسی علیه السلام

برخی دیگر از حجّت‌های الهی که به امر پروردگار از امت خویش غیبت اختیار کردند، خلفای قبل از حضرت موسی علیه السلام بودند. مطابق حدیثی که حضرت زین العابدین علیه السلام از جدّ بزرگوار خود - نبی اکرم صلی الله علیه و آله - نقل فرموده اند: «حضرت یوسف علیه السلام در هنگام وفات، شیعیان و اهل بیت خود را جمع کرد و آنها را از سختی‌هایی که پس از او خواهند دید، مطلع ساخت. به آنها خبر داد که مردانشان کشته می شوند، شکم‌های زنان باردارشان را پاره می کنند و کودکشانشان را سر خواهند برید و این گرفتاری‌ها ادامه خواهد داشت تا زمانی که خداوند، قیام کننده‌ای از فرزندان «لاوی بن یعقوب» را آشکار کند، سپس ویژگی‌های ظاهری آن قائم را برای ایشان بیان نمود، آنها هم به همین وصیّت تمسک نمودند». آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ وَالشُّدَّةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ هُمْ مُتَنظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ علیه السلام  
 أَرْبَعَ مِائَةٍ سَنَةٍ حَتَّى إِذَا بُشِّرُوا بِوِلَادَتِهِ ...<sup>۱</sup>

غیبت (حجّت‌های الهی) و سختی بر بنی اسرائیل واقع شد، در حالی که آنها چهار صد سال را در انتظار قیام قائم علیه السلام سپری کردند، تا آن‌که به ولادت او بشارت داده شدند...

ملاحظه می شود که در این فرمایش، تصریح به وقوع غیبت کرده اند. این غیبت مربوط به خلفای الهی قبل از حضرت موسی علیه السلام می شود که برای مردم شناخته

شده نبودند. از آن جا که هیچ گاه زمین از حجّت یا حجّت های الهی خالی نمی ماند، پس در طول این چهار صد سال، این حجّت ها ناشناخته بودند و از همین جهت، تعبیر غیبت در مورد ایشان به کار رفته است.

### غیبت حضرت موسی علیه السلام

یکی دیگر از انبیای بزرگ الهی که از قوم خود غیبت اختیار کرد، حضرت موسی علیه السلام - از پیامبران اولوالعزم الهی - بود. طبق حدیث منقول از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از ولادت حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل که از چهار صد سال پیش، انتظار ظهور قائم را می کشیدند، موفق به زیارت آن حضرت در سنّ جوانی شدند و در پیشگاه الهی سجده شکر به جا آوردند. در این ملاقات زودگذر، موسی علیه السلام فقط یک جمله به ایشان گفت و سپس از دیدگانشان غایب شد. متن فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این خصوص چنین است:

... قال: أَرْجُو أَنْ يُعَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَكُمْ ثُمَّ غَابَ بَعْدَ ذَلِكَ وَخَرَجَ إِلَى مَدِينَةِ مَدْيَنَ فَأَقَامَ عِنْدَ شُعَيْبٍ مَا أَقَامَ فَكَانَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَى وَكَانَتْ تَيْفًا وَخَمْسِينَ سَنَةً وَاشْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَيْهِمْ...<sup>۱</sup>

(موسی علیه السلام) فرمود: امیدوارم خداوند فرج شما را جلو اندازد، سپس غایب شد و به شهر مدین رفت و مدت اقامتش را در آن جا ماند. غیبت دوم برای آنها از اولی سخت تر بود و پنجاه و چند سال طول کشید و (در این مدت) گرفتاری آنها شدت یافت....

بنابراین حضرت موسی علیه السلام از زمان تولد، دو غیبت داشت. بنی اسرائیل که از ولادت ایشان خبر داشتند، از دیدارش محروم بودند، تا آن که به صورت ظاهراً اتفاقی، ایشان را در سنّ جوانی زیارت کردند، اما این ملاقات طولی نکشید و آن حضرت بلافاصله برای بار دوم از دیدگان آنها غایب شد. این غیبت دوم، هم طولانی تر از اولی بود و هم بر بنی اسرائیل سخت تر و شدیدتر گذشت. به این

ترتیب می‌توان گفت که از جهت غیبت (به خصوص تحقق دو غیبت) بین حضرت موسی علیه السلام و امام عصر علیه السلام شباهت وجود دارد. امام صادق علیه السلام در بیان این وجه شباهت فرمودند:

فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ... خِفَاءُ مَوْلِدِهِ وَ غَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ.

در امام قائم علیه السلام سنتی از حضرت موسی بن عمران علیه السلام است: پنهانی ولادتش و نهانی از قومش.

سپس راوی سؤال نمود که غیبت حضرت موسی علیه السلام چقدر طول کشید؟ حضرت فرمودند: «بیست و هشت سال».<sup>۱</sup>

این بیست و هشت سال، به اولین غیبت ایشان مربوط می‌شود که بنی اسرائیل در این فاصله سراغ ایشان را می‌گرفتند، اما خبری پیدا نمی‌کردند و لذا کاملاً از او بی‌اطلاع بودند.<sup>۲</sup> احادیث و اخبار مربوط به حضرت موسی علیه السلام نشان می‌دهد که در این مدت، عموم مردم اگر هم ایشان را می‌دیدند، نمی‌شناختند. بنابراین حضرت موسی علیه السلام علاوه بر داشتن اصل دو غیبت - یکی کمتر و دیگری طولانی‌تر - از جهت نحوه غیبت نیز دو تجربه داشته است: یکی نبودن در میان مردم و خارج بودن از شهر و دیار آنها و دوم ناشناخته بودن در عین سکونت در همان شهر و احیاناً رفت و آمد بین مردم. هر دو صورت غیبت، در مورد امام عصر علیه السلام نیز امکان‌پذیر است.

### معنای غیبت امام عصر علیه السلام

مواردی که از غیبت‌های انبیای گذشته بیان شد، از چند جهت در مورد غیبت امام عصر علیه السلام قابل استفاده است.

یکی از این جهات معنا و مفهوم غیبت ایشان است که می‌توان گفت به دو

۱. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۶، ح ۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۶، ح ۲.

صورت می تواند باشد: یکی غیبت بدن و جسم شریف ایشان از میان مردم و دیار آنان، دوم غیبت عنوان و وصف آن حضرت به طوری که دیده شوند، اما همچنان ناشناس باقی بمانند. این دو صورت با یکدیگر قابل جمع هستند، یعنی غیبت امام زمان علیه السلام هم می تواند به صورت اول باشد و هم به صورت دوم. ممکن است گاهی به شکل اول رخ دهد و گاهی به شکل دوم یا بعضی بانوع اول آن روبه رو شوند و برخی دیگر با گونه دوم. در احادیث ائمه علیهم السلام به وقوع هر دو حالت تصریح شده است.

در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل کردیم، تعبیر ایشان چنین بود: «أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ بُسْطَهُمْ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ». از این عبارت فهمیده می شود که امام عصر علیه السلام با بدن شریف خود، میان مردم رفت و آمد می کنند، اما افراد، عموماً ایشان را نمی شناسند. با این ترتیب، غیبت حضرت، منافاتی با حضور جسمی ایشان ندارد، آنچه مهم است، ناشناخته بودن ایشان می باشد.

در احادیث دیگری که موضوع غیبت امام عصر علیه السلام مطرح شده، به «عزالت» ایشان اشاره شده است. امام سجّاد علیه السلام در بیان وجه شباهت آن حضرت به حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده اند:

أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخِفَاءُ الْوِلَادَةِ وَ اعْتِزَالُ النَّاسِ.<sup>۱</sup>

اما سنتی که از ابراهیم در امام عصر علیه السلام وجود دارد، پنهان بودن ولادت و کناره گیری از مردم می باشد.

همچنین امام صادق علیه السلام در مورد غیبت امام زمان علیه السلام چنین فرمودند:

لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ.<sup>۲</sup>

تعبیر «عزالت» و «اعتزال» به معنای کناره گیری ایشان از مردم است و اصولاً یکی از معانی غربت آن امام عزیز در زمان غیبت، همین دور بودن ایشان از

۱. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۳۱، ح ۳.

۲. الغيبة، نعمانی، باب ۱۰، ح ۴۱.

دوستان و شیعیان خود می‌باشد.<sup>۱</sup>

نتیجه‌ای که از این دو گونه احادیث استفاده می‌شود، این است که هر دو حالت مزبور در غیبت امام عصر علیه السلام وجود دارد: هم دوری و جدایی از مردم و هم ناشناخته بودن با وجود حضور در میان ایشان. همان‌طور که گفته شد، ممکن است هر یک از این دو گونه بر اساس زمان‌ها یا افراد مختلف رخ دهد. اما تعبیر دیگری هم در توضیح معنای غیبت امام زمان علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَيْهِمَا الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ.<sup>۲</sup>

حضرت قائم علیه السلام دو غیبت دارند<sup>۳</sup> که در یکی از آن دو، شاهد موافق حج هستند، ایشان مردم را می‌بینند ولی مردم ایشان را نمی‌بینند.

در این حدیث شریف، کلمه «يَشْهَدُ» آمده است. این کلمه به دو معنا به کار می‌رود: یکی به معنای «حضور یافتن» و دیگر «به چشم دیدن».<sup>۴</sup> «يَشْهَدُ» به هر یک از این دو معنا که باشد، ظهور در حضور جسمانی حضرت در موافق حج دارد. البته این حضور - چنان‌که در خود حدیث فرموده‌اند - مربوط به یکی از دو غیبت امام عصر علیه السلام است، اما غرض ما از طرح و توضیح آن، این است که تعبیر «يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ» را بیان کنیم و معنای آن را با توجه به توضیحات گذشته روشن نماییم.

در صورتی که امام علیه السلام در مراسم حج حضور داشته باشند، می‌توان گفت که ایشان مردم را با چشم می‌بینند، اما عموم مردم از دیدن آن حضرت محروم هستند. این ندیدن مردم به دو صورت محتمل است: یکی این‌که به اعجاز الهی و علی‌رغم حضور جسمانی آن حضرت، مردم از دیدن شخص ایشان، ناتوان باشند.

۱. توضیح این معنای غربت را در کتاب «أفتاب در غربت» فصل ۴ از بخش سوم مطالعه فرمایید.

۲. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۱۲.

۳. مراد از این دو غیبت، دو مرحله از غیبت است که غیبت صغری و کبری نامیده می‌شوند نه دو معنایی از آن که فعلاً محل بحث می‌باشد.

۴. شهيد المجلس: خضرة و شهيد الحدیث: عاينة (المعجم الوسيط ص ۴۹۷).

دوم این که بدن شریف ایشان را به چشم ببینند، اما هویتشان را تشخیص ندهند. در این صورت می توان گفت که مردم ایشان را - به عنوان امام زمان علیه السلام - نمی بینند. البته این احتمال، قدری از ظاهر تعبیر «لایرونه» دور است، اما به هر حال، لفظ حدیث قابل حمل بر آن می باشد. بنابراین احتمال، معنای حدیث همان چیزی است که در احادیث دیگر تحت عنوان «و هم لایعرفونه» مطرح شده است. به هر حال، هر چند که حضور امام علیه السلام را در مواقع حج به یکی از دو غیبت ایشان (غیبت کبری) مربوط دانسته اند، اما تعبیر «یری الناس و لایرونه» با توجه به توضیحی که در معنای آن گفتیم، در هر مکانی که حضرتش حضور پیدا کنند، صدق می کند و بنابراین اگر در غیبت صغری نیز در مراسم حج حضور می یافتند، همین معنا در مورد غیبت ایشان صدق می کرد.

### خالی نبودن زمین از حجت الهی

مطلب دیگری که در بحث از غیبت امام عصر علیه السلام باید به عنوان یک اصل اصیل مورد توجه قرار گیرد، این است که طبق سنت پروردگار، زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نمی ماند و اگر این حجت، آشکار و شناخته شده نباشد، در عین ناشناختگی قطعاً حضور دارد. این مطلب در احادیث متعددی ذکر شده است که در اینجا فقط به یکی از آنها استناد می کنیم.

امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ای که بر منبر مسجد کوفه ایراد کردند، چنین فرمودند:

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بَدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ حُجَّةٌ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَى خَلْقِكَ...  
ظَاهِرٍ غَيْرِ مُطَاعٍ أَوْ مُكْتَمٍ يَتَرَقَّبُ... وَإِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ  
عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ.<sup>۱</sup>

بار خدایا، قطعاً برای تو حجت هایی در زمینت هست که یکی پس از دیگری حجت بر آفریده هایت هستند... اینها یا آشکار هستند اما مورد اطاعت (مردم)

نمی‌باشند یا پنهان از دیدگان [اند] که (مردم) انتظار (ظهور) شان را می‌کشند...  
و تو زمینت را از حجت خود بر آفریدگانت خالی نمی‌گذاری، حجتی که یا  
آشکار است اما اطاعت نمی‌گردد و یا ترسان و پنهان می‌باشد.

ملاحظه می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در قسمت کوتاهی از خطبه خود، دو بار  
به این سنت همیشگی خداوند اشاره فرموده‌اند. آنچه باعث تأسف می‌باشد  
این‌که در هر دو بار حجت آشکار الهی به مطاع نبودن توصیف شده است. گویی  
مردم - عموماً - این‌گونه هستند که وقتی حجت در میانشان ظاهر و آشکار باشد،  
فرمان او را نمی‌برند و همواره این بزرگترین نعمت خداوند را کفران می‌کنند. ما  
در ادامه مباحث، بیشتر به توضیح این واقعیت تلخ خواهیم پرداخت، اما فعلاً به  
این نکته توجه می‌دهیم که نافرمانی از امام عصر علیه السلام به‌طور اکثری پیش از ظهور  
ایشان رخ می‌دهد اما پس از آن دیگر زمین شاهد کفران این نعمت بزرگ  
پروردگار، توسط بیشتر مردم نخواهد بود.

آنچه از این سنت قطعی خداوند استفاده می‌شود، این است که پنهان بودن  
حجت پروردگار از اهل زمین، امری است که همواره وجود داشته و خواهد  
داشت و نباید تصور شود که این حادثه فقط در امت اسلام و آن هم در آینده فقط  
نسبت به امام دوازدهم علیه السلام صورت می‌گیرد.

### توجه دادن امام عصر علیه السلام به غیبت‌های انبیاء علیهم السلام

شاید به همین جهت بوده است که خود حضرت ولی عصر ارواحنا فداه  
خواسته‌اند تا غیبت‌های انبیاء علیهم السلام در کنار غیبت ایشان مورد توجه قرار بگیرد و از  
این طریق، ایمان به حجت غایب خداوند برای مؤمنان، نادر و سخت جلوه نکند.  
داستان انگیزه تألیف کتاب ارزشمند «کمال الدین و تمام النعمة» توسط دانشمند  
معظم و محدث گران‌قدر شیعه جناب محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی  
(شیخ صدوق) در همین خصوص، بسیار شنیدنی و قابل توجه است. ایشان در  
مقدمه همین کتاب در بیان انگیزه تألیف آن، چنین آورده‌اند:

وقتی به خواسته‌ام که زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بود، رسیدم به نیشابور برگشتم و در آنجا اقامت گزیدم. پس دیدم بیشتر شیعیانی که نزد من رفت و آمد داشتند در امر غیبت (امام زمان علیه السلام) به سرگردانی افتاده‌اند و درباره امام قائم علیه السلام شبهه دارند و از راه تسلیم (نسبت به امر الهی) منحرف شده و به رأی و قیاس روی آورده‌اند. پس با استمداد از احادیث وارد شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام کوشیدم تا آنها را به راه حق هدایت کنم و به مسیر صحیح برگردانم.

تا این‌که بزرگی از اهل فضیلت و علم و شرف قم از بخارا بر ما وارد شد که من به جهت آن‌که وی دیندار و صاحب رأی و دارای روش صحیح بود، از مدتها قبل آرزوی دیدارش را داشتم و مشتاق دیدنش بودم. ایشان جناب شیخ نجم‌الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی بود....

پس چون خدای متعال مرا موفق به دیدار این شیخ ... فرمود، خداوند را شکر نمودم. به خاطر این‌که دیدار او را برای من میسر ساخت و به برادری با او گرامی‌ام داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. تا این‌که یک روز در حالی که برایم سخن می‌گفت از یکی از بزرگان فلاسفه و اهل منطق که او را در بخارا ملاقات کرده بود، کلامی در باره حضرت قائم علیه السلام نقل کرد که او را در مورد کار آن حضرت به خاطر طولانی شدن غیبت و منقطع شدن اخبارش به حیرت و شک انداخته بود. پس من مباحثی را در اثبات وجود آن حضرت برایش مطرح کردم و احادیثی در مورد غیبت ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام برای او نقل نمودم. او نسبت به این احادیث آرامش پیدا کرد و شک و تردید و شبهه از قلبش زائل شد و اخبار صحیحی را که شنید با سمع و طاعت و قبول و تسلیم، پذیرفت و از من درخواست کرد که درباره این موضوع کتابی تألیف نمایم.

من درخواست ایشان را پذیرفتم و به او قول دادم که هرگاه خداوند وسایل برگشتم به محل استقرار و وطنم را در ری فراهم کند، آن‌چه او خواسته را گردآوری خواهم کرد.

در همین اثنا یک شب که در فکر خانواده و فرزندان و برادران و امکانات به



جا مانده در ری بودم، خواب بر من غلبه نمود. پس در خواب دیدم که گویی در مکه مشغول طواف به دور بیت الله الحرام هستم و در شوط هفتم کنار حجرالاسود در حال استلام و بوسیدن آن می‌باشم و این عبارت را می‌گویم: «أمانتی أدِّيْتُها و میثاقی تعاهدتُه لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ»<sup>۱</sup> در همین حال مولایمان حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده‌اند. من با دلی گرفتار و فکری پریشان نزدیک ایشان رفتم. آن حضرت با نگاهی تیزهوشانه به صورتم، از درون من آگاه شدند. به ایشان سلام کردم پس جواب سلامم را دادند. سپس به من فرمودند: «چرا کتابی در مورد غیبت نمی‌نویسی تا گرفتاریت رفع شود؟» به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا من در موضوع غیبت چیزهایی نوشته‌ام. فرمودند: «لیس علی ذلك السبیل، أمرک ان تُصنّف الآن کتاباً فی الغیبة و اذکر فیہ غیبات الانبیاء علیهم السلام» یعنی: نه به آن صورت، به تو امر می‌کنم که همین الآن کتابی درباره غیبت تألیف کنی و غیبت‌های انبیاء علیهم السلام را در آن ذکر نمایی. سپس حضرت گذشتند و رفتند. من از خواب بیدار شدم و تا اذان صبح به دعا و گریه و درد دل گفتن و شکوه نمودن مشغول بودم. صبح با استعانت از خدای متعال و توکل بر او و با طلب مغفرت به خاطر کوتاهی کردن، تألیف این کتاب را آغاز نمودم تا امر ولی خدا و حجت او را گردن نهاده باشم...<sup>۲</sup>

چند نکته در این داستان قابل توجه است:

اول این که مسأله غیبت امام زمان علیه السلام ممکن است شیعیان آن حضرت را به شک و حیرت مبتلا سازد. در زمان مرحوم شیخ صدوق که هنوز سالهای اولیه غیبت کبری بوده است، بزرگی که به تصریح خود شیخ صدوق از خاندان علم و فضیلت و شرف بوده، در اثر تشکیک‌های اهل فلسفه و منطق، به سرگردانی و تردید افتاده است. با توجه به این که اقامت صدوق در نیشابور در اواخر عمر ایشان بوده است،

۱. این جملات وقتی انسان در طواف مقابل حجرالاسود قرار می‌گیرد، خطاب به آن سنگ سیاه گفته می‌شود و معنایش چنین است: «امانت خود را ادا نمودم و پیمانم را تجدید کردم تا شاهد من بر وفا به عهد و پیمان (الهی) باشی.» بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۰ به نقل از امام رضا علیه السلام.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، مقدمه مؤلف.

حداکثر ۴۰ الی ۵۰ سال از غیبت کبری بیشتر نگذشته بوده که از این مدت به طولانی شدن غیبت تعبیر کرده‌اند. اگر پس از گذشت کمتر از نیم قرن از زمان پنهانی حضرت، شیخی از خاندان علم و فضیلت در مورد ایشان به شک و حیرت مبتلا شود، پس مؤمنانی که حدود ۱۲ قرن پس از شروع غیبت، زندگی می‌کنند، از این جهت در معرض خطرات بسیار بیشتری هستند و باید چنان درک عمیقی از امر غیبت امام زمانشان داشته باشند که انواع و اقسام شبهات درباره طولانی شدن زمان غیبت، ایمان آنها را تهدید نکند. این امر لزوم تفقه در موضوع غیبت امام عصر علیه السلام را برای شیعیان ایشان بیش از پیش روشن می‌نماید.

**نکته دوم** جمله‌ای است که به نقل مرحوم شیخ صدوق، امام عصر علیه السلام به ایشان فرموده‌اند که عین عبارت آن چنین است:

### لَمْ لَا تُصَنَّفُ كِتَاباً فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تُكْفَى مَا قَدْ هَمَّكَ؟

مطلب جالب توجه در این عبارت این است که به صورت ضمنی فرموده‌اند: اگر می‌خواهی رفع گرفتاریت بشود، راهش این است که کتابی در موضوع غیبت تألیف نمایی. شاید بتوان از این هشدار حضرت به یک قاعده کلی تنبّه پیدا کرد و آن این که انجام دادن خدمتی به حضرات معصومین علیهم السلام به ویژه حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام می‌تواند مشکل‌گشای انسان در انواع گرفتاری‌هایش باشد. این خدمت می‌تواند اشکال مختلف داشته باشد: خرج کردن مال در جهت نشر نام و یاد و علوم ایشان، صرف عمر در این مسیر، تلاش علمی در خصوص معرفی ایشان و هر کار دیگری که به نوعی احیاء امر ائمه علیهم السلام محسوب شود. این توصیه‌ای است که برخی از ارادتمندان خاص حضرت به دوستان و نزدیکان خود داشته و دارند که تلاش در مسیر خدمتگزاری خالصانه به بارگاه مقدس امام زمان علیه السلام سبب رفع گرفتاری‌های شخصی انسان هم می‌شود.

**نکته سوم** در این ماجرا امر امام عصر علیه السلام است به این که جناب شیخ صدوق در بحث از غیبت، به ذکر غیبت‌های انبیاء علیهم السلام پردازد. احتمالاً یکی از حکمت‌های این فرمایش، این است که شیعیان از طریق آشنایی با غیبت‌های انبیاء علیهم السلام بدانند که

امر پنهانی حضرت مهدی علیه السلام یک سنت دیرینه الهی می باشد، پس استبعادی در این موضوع نکنند. همچنین به خصوصیات آن غیبت ها توجه کنند تا با درک شباهت های موجود بین آنها و غیبت امام علیه السلام، پذیرفتن این امتحان الهی برایشان ساده تر باشد.

مهم تر این که اگر به آن چه انگیزه رفع غیبت از انبیا الهی بوده، واقف شوند، به وظیفه ای که در این زمان نسبت به امام زمانشان دارند، آشنا تر می گردند و متوجه می شوند که باید چگونه عمل کنند تا خداوند زودتر به غیبت امامشان خاتمه دهد، همان طور که به غیبت های انبیا علیهم السلام پایان داد. ما در بخش های آینده کتاب، سعی می کنیم تا این مسأله را مورد توجه و دقت بیشتر قرار دهیم و از این طریق به تکالیف خود در زمان غیبت آشنا تر گردیم. ان شاء الله.

### پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد غیبت امام دوازدهم علیه السلام

مسأله غیبت امام دوازدهم شیعیان از اولین سالهای بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطرح بوده و به وسیله خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله بارها و بارها به تعبیر مختلف بیان شده است. به عنوان نمونه جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب باوفای پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: وقتی آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»<sup>۱</sup> بر رسول گرامی نازل گردید، به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا، ما خدا و رسولش را شناختیم، اما «اولو الامر» - که خداوند اطاعت از آنها را با اطاعت از شما قرین کرده - چه کسانی هستند؟ ایشان در پاسخ فرمودند:

هُم خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ ائِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي اَوْلَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ  
 ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ  
 فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ - وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَاِذَا لَقِيْتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ - ثُمَّ  
 الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ

محمّد بن علیّ ثمّ علیّ بن محمّد ثمّ الحسن بن علیّ ثمّ سمیّ و کتبی  
حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذِي يَفْتَحُ  
اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرَهُ - عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ  
عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ  
قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.<sup>۱</sup>

ای جابر آنها جانشینان من و پیشوایان مسلمانان بعد از من هستند، نخستین  
ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سپس  
علی بن الحسین علیه السلام سپس محمّد بن علی علیه السلام که در تورات به عنوان  
«باقر» (شکافنده علوم) معروف است - و تو ای جابر او را درک خواهی نمود،  
پس هرگاه او راملاقات نمودی، از جانب من به او سلام برسان - سپس  
صادق جعفر بن محمّد علیه السلام سپس موسی بن جعفر علیه السلام سپس علی بن  
موسی علیه السلام سپس محمّد بن علی علیه السلام سپس علی بن محمّد علیه السلام سپس  
حسن بن علی علیه السلام سپس هم نام و هم کنیه من حجت خداوند در زمینش و  
باقی نگه داشته شده خدا در میان بندگانش فرزند حسن بن علی علیه السلام است. او  
همان کسی است که خدای متعال شرق و غرب زمین را به دستانش فتح  
می کند، او همان کسی است که از شیعیان و دوستانش غایب می گردد، غیبتی  
که در آن جز کسانی که خداوند دلهایشان را به ایمان آزموده است، بر امامت  
ایشان ثابت قدم نمی مانند.

می بینیم رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همزمان با معرفی تک تک ائمه علیهم السلام (از  
جمله وجود مقدّس امام دوازدهم علیه السلام) صریحاً به غیبت ایشان از دیدگان دوستان و  
شیعیان خود اشاره فرموده اند و بر دشواری آزمون امامت امام غایب در این زمان  
نیز تأکید ورزیده اند. این موضع روشن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خوبی نشان می دهد که امر  
غیبت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه از همان ابتدای اسلام، روشن و قطعی بوده و  
چیزی نیست که بعدها حادث شده باشد، آن گاه شیعیان برایش توجیهی تراشیده  
باشند، آن چنان که بعضی از مخالفان تشیع چنین ابراز کرده اند.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب گران قدر «کمال الدین و تمام النعمة» از یک یک معصومان علیهم السلام احادیثی را که نصّ بر معرفتی وجود مقدّس امام عصر علیه السلام هستند، نقل کرده که در بسیاری از آن احادیث به غیبت ایشان نیز اشاره شده است. در برخی از این روایات، دو نوع غیبت امام علیه السلام نیز مطرح شده و در بعضی حتی سال شروع غیبت هم تعیین گردیده است.

ما در این جا به ذکر چند نمونه از این احادیث گران قدر اکتفا می کنیم.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که در ضمن حدیثی چنین فرمودند:

جَعَلَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام أُمَّةٌ يَقُومُونَ بِأَمْرِي وَ يَحْفَظُونَ وَصِيَّتِي  
التَّاسِعُ مِنْهُمْ قَائِمٌ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَهْدِيُّ أُمَّتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَ  
أَقْوَالِهِ وَ أَفْعَالِهِ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَوِيلَةٍ وَ حَيْرَةٍ مُضِلَّةٍ<sup>۱</sup>

خداوند از نسل حسین علیه السلام پیشوایانی قرار داده است که امر مرا به پا می دارند و وصیت مرا حفظ می کنند. نهمین آنها قیام کننده از اهل بیت من و مهدی این امت است که در شمایل و سخنان و افعالش شبیه ترین مردم به من می باشد. او پس از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه کننده ظهور خواهد کرد.

در این حدیث شریف به طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السلام - که با سرگردانی مردم در آن زمان همراه است - اشاره شده و اکنون شاهد صدق فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم.

### پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره غیبت امام عصر علیه السلام

روایت دیگر در همین خصوص از وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام است که متن آن، هم در «کافی» شریف و هم در «کمال الدین و تمام النعمة» به نقل از اصبع بن نباته چنین آمده است: می گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، ایشان را در حال تفکر دیدم در حالی که با انگشت بر زمین خط می کشیدند. موضوع تفکر ایشان را جویا شدم، فرمودند:

فَكَرَّتْ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ  
يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا  
أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ.

درباره مولودی فکر می‌کردم که از سلاله من و یازدهمین فرزند من است. او مهدی علیه السلام است که زمین را پر از عدل می‌کند همان‌طور که از ظلم و جور پر شده باشد. برای او حیرت و غیبتی است که در آن زمان کسانی گمراه و دیگرانی هدایت می‌شوند.

اصبغ می‌گوید: پرسیدم یا امیرالمؤمنین: آیا چنین چیزی (غیبت و حیرت) واقع خواهد شد؟ حضرت فرمودند:

نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ.<sup>۱</sup>

آری، همان‌گونه که او آفریده شده است (غیبت هم خواهد داشت).

ملاحظه می‌شود که در این حدیث شریف نیز ضمن معرفی دقیق مهدی آل محمد علیهم السلام به دوران غیبت ایشان که ضمناً دوران حیرت آن عزیز هم هست، اشاره شده است. ظاهراً این سرگردانی مربوط به خود امام زمان علیه السلام می‌باشد و با حیرتی که در حدیث گذشته از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کردیم متفاوت است.<sup>۲</sup> حدیث دیگر از جناب عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند:

لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَةٌ أَمَدُهَا طَوِيلٌ كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانِ النَّعَمِ فِي  
غَيْبِهِ يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ إِلَّا فَمَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَلَمْ يَقْسُ  
قَلْبُهُ لَطُولِ أَمَدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۳</sup>

۱. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۲۶، ح ۱ و اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۷ با اختلافات جزئی در عبارت.

۲. توضیح این معنا از حیرت و تفاوتش با معنای قبلی در کتاب «سلوک منتظران» صفحات ۹۸ و ۱۷۱ تا ۱۷۴ آمده است.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۲۶، ح ۱۴.

قائم ما (اهل بیت علیهم السلام) غیبتی دارد که مدتش طولانی است. گویی شیعه را در دوران غیبت ایشان می بینم که همچون چهارپایان به این طرف و آن طرف می روند (سرگردان هستند)، دنبال چراگاه می گردند اما آن را نمی یابند. بدانید که هر شیعه ای در آن دوران بر دین خود ثابت قدم بماند و قلبش به خاطر طولانی شدن زمان غیبت امامش سخت نشود، پس او در روز قیامت با من در درجه من خواهد بود.

در این حدیث هم به طولانی شدن غیبت امام دوازدهم علیه السلام اشاره شده است که در اثر آن، عموم شیعیان دچار سردرگمی و حیرت می شوند. تشبیه حضرت، نشانگر این حقیقت است که بسیاری از معتقدان به حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت به وظایف خود، آگاهی کاملی ندارند، لذا به حیرت و سرگردانی مبتلا می گردند و در همین دوران آنان که در اثر طولانی شدن زمان غیبت، ذره ای در اعتقاداتشان سست نمی شوند، با امیر مؤمنان علیه السلام در بهشت هم درجه خواهند بود.

### پیشگویی حضرت مجتبی علیه السلام نسبت به غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام

حدیث بعدی را در این زمینه از حضرت مجتبی علیه السلام نقل می کنیم که پس از بیان اوصافی درباره امام زمان علیه السلام و علت غیبت ایشان چنین فرمودند:

ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>۱</sup>

ایشان نهمین فرزند برادرم حسین علیه السلام و پسر سرور کنیزان است. خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی می کند، سپس به قدرت خویش او را به شکل جوانی زیر چهل سال آشکار می گرداند تا معلوم شود که خداوند بر هر کاری تواناست.

در این حدیث شریف ضمن اشاره به اجداد پدری امام عصر علیه السلام به این نکته

تاریخی هم اشاره شده که مادر آن حضرت در کسوت کنیزی در خانه پدرشان حضور پیدا کرده‌اند، اما البتّه «سیدة الاماء» بوده‌اند یعنی سرور و بزرگ بانوی کنیزانِ امام حسن عسکری علیه السلام. همچنین به طولانی شدن غیبت ایشان همزمان با طولانی شدن عمر شریفشان اشاره نموده‌اند که در عین حال، به قدرت باهره الهی با ظاهر جوانی زیر چهل سال، ظاهر خواهند شد.

همان طور که قبلاً بیان شد، بیشتر احادیثی که از پدران گرامی حضرت مهدی علیه السلام درباره ایشان نقل شده، به مسأله غیبت آن حضرت اشاره دارند. ما در این جا برای رعایت اختصار، مطلبی از امام سوم تا امام دهم نقل نمی‌کنیم و یک نمونه از فرمایش‌های پدر بزرگوار آن حضرت، یعنی امام عسکری علیه السلام ذکر می‌نماییم.

### پیشگویی پدر بزرگوار امام زمان علیه السلام در مورد غیبت فرزند خویش

احمد بن اسحاق بن سعد اشعری می‌گوید: بر حضرت امام ابو محمد حسن بن علی علیه السلام وارد شدم و می‌خواستم از ایشان درباره جانشین پس از خودشان سؤال کنم. حضرت (پیش از آن که من سخنی بگویم) ابتدا به سخن فرمودند و گفتند:

يا احمد بن اسحاق ان الله تبارك و تعالى لم يخل الارض منذ خلق آدم عليه السلام و لا يخلها الى ان تقوم الساعة من حجة لله على خلقه به يدفع البلاء عن اهل الارض و به ينزل الغيث و به يخرج بركات الارض.

ای احمد بن اسحاق همانا خداوند متعال از وقتی حضرت آدم علیه السلام را آفرید و تا روز قیامت زمین را از حجت الهی بر خلق خود خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت. (حجتی که) به واسطه او بلا را از اهل زمین باز می‌دارد و باران می‌فرستد و برکت‌های زمین را خارج می‌سازد.

احمد بن اسحاق می‌گوید: سپس امام عسکری علیه السلام با شتاب، داخل منزل شدند و فرزند گرامی خود را - که کودکی سه ساله بودند - بیرون آوردند و به من نشان دادند در حالی که بر شانه ایشان قرار داشتند و صورتشان همچون ماه شب چهارده می‌درخشید. پس از معرفی جانشین خود فرمودند:



یا احمد بن اسحاق مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ ....

ای احمد بن اسحاق مثل او در این امت مثل خضر و ذی القرنین است. فردای آن روز مجدداً خدمت حضرت رسیدم و پرسیدم: آن سنتی که از حضرت خضر و ذوالقرنین در ایشان جاری است، چه می باشد؟ فرمودند:

### طُولُ الْغَيْبَةِ.

طولانی شدن غیبت.

پرسیدم: ای پسر رسول خدا، آیا به راستی غیبت ایشان طولانی می شود؟ فرمودند:

إِي وَ رَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ ...  
أَيْدُهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.<sup>۱</sup>

قسم به پروردگارم چنین است، آن قدر طول می کشد که بیشتر معتقدان به او از اعتقادشان برمی گردند و تنها کسانی که خداوند آنها را با روحی<sup>۲</sup> از جانب خود تأیید فرموده، باقی می ماند.

ملاحظه می شود که پدر بزرگوار امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ، هم به طولانی شدن زمان غیبت و هم به سختی دینداری در آن زمان از بدو کودکی فرزندشان اشاره فرموده اند.

### پیشگویی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره دو غیبت آخرین جانشین خود

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضمن معرفی آخرین جانشین خود، به این که ایشان دو غیبت دارند و یکی از آن دو طولانی تر است، اشاره فرموده اند:

... يَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ... الْحَدْرَ الْحَدْرَ إِذَا فَقْدَ

۱. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۳۸، ح ۱.

۲. این روح ظاهراً فرشته ای است که خداوند به وسیله او مؤمنان را تأیید می فرماید و در قرآن به آن اشاره شده است: «اولئك كتب في قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه» (مجادله / ۲۲). برای روشن شدن تفسیر آن رجوع کنید به: اصول کافی، کتاب الايمان و الكفر، باب ان للقلب اذنين.

### الخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِي<sup>۱</sup>

...ایشان دو غیبت دارند که یکی از آن دو طولانی‌تر از دیگری است... هشیار و مراقب باشید در آن هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند من گم (غایب) شود.

پیامبر ﷺ امام زمان عجل الله فرجه را به عنوان پنجمین فرزند از هفتمین فرزند خود معرفی فرموده‌اند، همچنین دو نوع غیبت ایشان را - که یکی از دیگری طولانی‌تر است - ذکر فرموده‌اند. آن‌گاه نسبت به دوران غیبت فرزند خود هشدار داده‌اند. تعبیر جالب در این حدیث این است که غیبت امام عجل الله فرجه را با کلمه «فُقِد» بیان فرموده‌اند. این تعبیر نشان می‌دهد که غیبت حضرت صرفاً به این است که انسانها ایشان را گم می‌کنند. گم کردن در جایی صدق می‌کند که انسان می‌داند چیزی هست، اما نمی‌داند کجاست. غیبت امام عصر عجل الله فرجه هم بیش از این نیست که مردم، محلّ و مکان آن حضرت را نمی‌دانند، با این که یقین به حضور ایشان دارند.

### پیشگویی سال شروع غیبت امام عصر عجل الله فرجه از ۴۰ سال قبل

در برخی احادیث دیگر که به غیبت امام دوازدهم عجل الله فرجه اشاره شده، سال شروع غیبت ایشان نیز دقیقاً معین شده است.

راوی می‌گوید: از حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد عجل الله فرجه درباره آیه شریفه «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ»: «سوگند به ستارگان جاری پنهان شونده» پرسیدم. فرمودند:

إِمَامٌ يَخْنُسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشُّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ.<sup>۲</sup>

مقصود امامی است که در سال دویست و شصت پنهان می‌شود سپس همچون ستاره در شب تاریک ظاهر می‌گردد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۰، ح ۱۸۹.

۲. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۲۲.

سال دویست و شصت، سال شروع غیبت امام عصر علیه السلام است که هم زمان با شهادت پدر بزرگوار ایشان آغاز گردید.<sup>۱</sup> در واقع آغاز امامت امام زمان علیه السلام با آغاز دوران غیبت آن بزرگوار یکی است. بنابراین مجموع دوره امامت آن حضرت تاکنون، همراه با غیبت ایشان بوده است. پیشگویی حضرت جواد الائمه علیه السلام در مورد شروع غیبت امام عصر علیه السلام حداقل چهل سال قبل از آن مطرح شده است، چون سال شهادت امام نهم علیه السلام سال ۲۲۰ هجری قمری بوده است.<sup>۲</sup>

---

۱. شهادت حضرت عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ در سن بیست و هشت سالگی بوده است. (اصول کافی، کتاب الحجّة، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام)

۲. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام.

## فصل ۲

# چگونگی ارتباط با امام عصر<sup>علیه السلام</sup> در زمان غیبت صغری و کبری

با توجه به آنچه در فصل گذشته درباره اصل غیبت امام عصر<sup>علیه السلام</sup> و دو نوع آن، همچنین طولانی بودن یکی از آنها و سختی آن دوران مطرح شد، اکنون می‌توانیم به بیان مهم‌ترین ویژگی‌های این دو نوع غیبت بپردازیم. این دو، هم از جهت مدت زمان و هم شکل و صورت با یکدیگر تفاوت دارند.

### تفاوت دو غیبت از جهت مدت زمان آنها

چنان‌که دیدیم، شروع غیبت امام عصر<sup>علیه السلام</sup> هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری قمری هم زمان با شهادت حضرت عسکری<sup>علیه السلام</sup> بوده است. مرحله اول این غیبت تا روز وفات نایب چهارم حضرت، جناب شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری، ادامه داشته است. ایشان در روز نیمه شعبان سال ۳۲۹ (و به قولی ۳۲۸) هجری قمری درگذشت.<sup>۱</sup> به این ترتیب طول مدت مرحله اول غیبت ۶۸ یا ۶۹ سال قمری بوده است. با پایان گرفتن این مرحله، مرحله دوم غیبت آغاز شده و تاکنون ادامه پیدا کرده است. اما برای پایان این مرحله نه تنها هیچ زمانی توسط امامان<sup>علیهم السلام</sup> بیان

۱. مرحوم شیخ صدوق سال وفات نایب چهارم را سال ۳۲۸ نقل فرموده است (کمال الدین و تمام النعمة، باب ۴۵، ح ۳۲) و مرحوم شیخ طوسی سال ۳۲۹ نقل کرده است (الغیبة، شیخ طوسی ص ۳۹۴، ح ۳۶۴).

نشده است، بلکه طبق احادیث متعدّد منقول از پیشوایان معصوم، تا قبل از ظهور، هیچ زمانی برای آن معین نخواهد شد، چون اصولاً زمان ظهور (که پایان غیبت مرحله دوم است) امری بدایی به شمار می آید. بدایی بودن به معنای قابل تغییر بودن آن است. ما در اینجا فقط یک نمونه از این احادیث را نقل می کنیم و بحث کامل تر را به محل خود موکول می نماییم.<sup>۱</sup> این حدیث، ادامه آن روایتی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام در فصل گذشته نقل نمودیم. در انتهای آن گفتگو اصبع بن نباته می پرسد: پس از آن (غیبت) چه می شود؟ حضرت می فرماید:

ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَإِرَادَاتٍ وَغَايَاتٍ وَنِهَايَاتٍ.<sup>۲</sup>

سپس خداوند هر چه بخواهد انجام می دهد، چون برای او بداءها و اراده ها و اهداف و پایان هایی است.

هیچ توضیحی درباره آن چه پس از غیبت واقع می شود، نداده اند و صرفاً به بیان این که خداوند هر کاری بخواهد انجام می دهد، اکتفا فرموده اند. آن گاه در بیان علت این بیان خود، اشاره فرموده اند به این که خداوند دارای اراده های مختلف و بداءهای گوناگون است. همچنین اهداف و اغراض مختلفی در کارهای خود (از جمله مدت زمان غیبت) دارد و پایان امور هم متناسب با اراده های مختلف تفاوت می کند، چنان که مطابق بعضی احادیث، زمان هایی برای فرج ائمه علیهم السلام و شیعیان شان معین شده بوده و در مورد آنها بداء صورت گرفته است. پس هیچ وقتی برای ظهور حضرت که پایان غیبت مرحله دوم ایشان است، معین نشده و نباید بشود. خود ائمه علیهم السلام نیز وقتی تعیین نکرده و نمی کنند. امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال ابوبصیر درباره امام قائم علیه السلام فرمودند:

كَذَبَ الْوَقَاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَأُتَوَّقَتْ.<sup>۳</sup>

تعیین کنندگان وقت (برای ظهور قائم علیه السلام) دروغ می گویند. ما خانواده ای هستیم که (برای آن) وقتی تعیین نمی کنیم.

۱. علاقمندان می توانند به کتاب «سلوک منتظران»، بخش سوم رجوع نمایند.

۲. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۷.

۳. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب کراهیة التوقیت، ح ۳.

چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری \* ۴۷

دو مرحله غیبت امام عصر علیه السلام از جهت مدت زمان مختلف هستند. مرحله اول کوتاه تر و مرحله دوم بلندتر می باشد. امام صادق علیه السلام در کلام خویش به همین تفاوت اشاره فرموده اند:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ<sup>۱</sup>

قائم علیه السلام دو غیبت دارد یکی از آن دو کوتاه و دیگری دراز (مدت) است.

شاید از همین جهت، غیبت اول را «صغری» و دومی را «کبری» می نامند (یعنی کوچکی و بزرگی غیبت به اعتبار مدت زمان آن می باشد). البته تعبیر صغری و کبری در روایتی از معصوم علیه السلام نقل نشده است ولی مراد از آنها همین معناست.

### تفاوت دو غیبت از جهت نحوه ارتباط با امام غایب

تفاوت دیگری که میان این دو مرحله از غیبت امام عصر علیه السلام وجود دارد، در چگونگی و نوع آن می باشد. وجه مشترک معنای غیبت در این دو مرحله همان چیزی است که در فصل گذشته تحت عنوان «معنای غیبت امام عصر علیه السلام» توضیح دادیم. اما تفاوتی که بین آنها وجود دارد نیز باید به دقت مورد توجه قرار گیرد. با توجه به احادیث موجود در این باره و واقعیات تاریخی که در دوران غیبت صغرای حضرت واقع گردیده، می توان در بیان تفاوت این دو غیبت چنین گفت: در دوره غیبت صغری، سفیرانی به عنوان نواب خاص امام علیه السلام واسطه بین ایشان و مردم بودند. این سفرا از جانب خود امام علیه السلام منصوب شده بودند و در قلمرو آنچه تحت عنوان «دین» و «وظیفه دینی» می گفتند یا عمل می کردند، مهر تأیید امام علیه السلام را به همراه داشتند. در غیبت کبری باب چنین نیابت و وساطتی بسته شد و مردم از این گونه ارتباط با امام زمان خود محروم شدند و چنان ادعایی در این زمان از هیچ کس پذیرفته نمی باشد. آنچه تحت عنوان «نیابت عامه» در دوران غیبت کبری وجود دارد، به معنای وساطت و بایبیت نواب عام ایشان نسبت به آن حضرت نیست.

وجود «سفير» و «باب» برای امام غایب، مهم‌ترین ویژگی و امتیاز غیبت صغری در مقایسه با غیبت کبری به شمار می‌آید. کسی که از جانب خود امام علیه السلام چنین شأنی دارد، حجت بالغه حضرت برای مردم محسوب می‌شود. او هر چند که از خطا و اشتباه مصون نیست، اما به خاطر شأن نیابت و سفارت خود، اگر نظری را در امور دینی ابراز نماید، آن قول حجت شرعی برای مردم خواهد بود. توفیقاتی که در زمان غیبت صغری از ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام صادر شده نیز نوعاً به دست همین نواب خاص بوده است و به طور کلی اگر سخنی یا نوشته‌ای را یکی از این سقرا به امام علیه السلام نسبت داده باشند، صحت انتساب آن به امام، به هیچ وجه خدشه‌پذیر و انکارشدنی نیست.

بنابراین باید گفت که وقتی خود حضرت ولی عصر علیه السلام فرجه کسانی را واسطه و باب خود در میان مردم قرار داده‌اند، در حقیقت، مهر تأیید بر شخصیت دینی آنها زده و صحت قول و عمل ایشان را در امور دینی امضاء فرموده‌اند. مثلاً اگر یکی از ایشان به خواندن دعایی در زمان غیبت توصیه کند، می‌توانیم این سفارش را از ناحیه خود امام عصر علیه السلام بدانیم. به‌عنوان نمونه جناب شیخ ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی، به خواندن دعایی در زمان غیبت امر فرموده و عبارات آن را برای یکی از معاصران خود املا کرده‌اند. ما می‌توانیم متن این دعا را تأیید شده از طرف امام زمان علیه السلام بدانیم و باید چنین کنیم. این دعا همان دعایی است که عالم بزرگوار شیعه جناب سید بن طاووس نقل کرده و درباره آن فرموده‌اند: اگر نسبت به خواندن همه تعقیباتی که برای نماز عصر روز جمعه نقل کرده، اِهمال صورت گیرد، در خواندن این دعا نباید کوتاهی شود. ایشان این امر را فضل اختصاصی خداوند بر خود، تلقی کرده‌اند.<sup>۱</sup> پس با وجود این که نایب اول، این دعا را به‌عنوان نقل از امام عصر علیه السلام املا نکرده‌اند، اما شأن سفارت و نیابت ایشان اقتضا می‌کند که در این گونه امور - که مستقیماً جزء دین است - مورد تأیید حضرت باشند. به تعبیر دیگر می‌توان گفت که اگر یکی از نواب خاص، چیزی را به امام علیه السلام

۱. جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، فصل ۴۷، ص ۳۱۵، ابتدای دعا این است: اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ ...

چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری \* ۴۹

نسبت دهند یا حتی به صراحت و به طور مستقیم نسبت ندهند، اما توصیه و سفارشی در امور دینی به فردی خاص یا برای عموم داشته باشند، در همه این صورت‌ها، قول ایشان حجّت شرعی است و می‌توانیم عمل به توصیه ایشان را مرضی نظر امام علیه السلام بدانیم.

با این وصف، روشن می‌شود که وجود چنین نایبانی در دوره غیبت صغری بسیار راهگشا بوده و تا حدی خلأ پنهانی امام علیه السلام در میان دوستانش را جبران می‌کرده است. اگر مردم، سؤال یا حاجتی از امام خود داشتند، به ایشان مراجعه می‌کردند و این بزرگواران هم از جانب حضرت، پاسخ لازم را می‌آوردند. اگر یکی از این نواب، پیغامی از جانب امام علیه السلام برای کسی می‌آوردند، این پیغام برای او دقیقاً حکم فرمایش مستقیم امام علیه السلام را داشته است. بنابراین با وجود غیبت شخص امام علیه السلام از مردم، راه چنین ارتباطهای غیر مستقیم با ایشان باز بوده است. این سفرا ابوابی بودند که مردم می‌توانستند با مراجعه به آنها از امام زمان خود کسب تکلیف کنند و به این وسیله از سرگردانی و حیرت خارج شوند. پس غیبت صغری، هر چند برای مردم واقعاً غیبت بوده است، اما این طور نبوده که وجود مقدس امام علیه السلام به کلی از دسترسی ایشان خارج بوده باشند. همین ویژگی را می‌توان مهم‌ترین تفاوت دو نوع غیبت امام علیه السلام دانست. در احادیث امامان پیشین بعضاً اشاراتی به این ویژگی یافت می‌شود. نمونه‌ای از آن، روایت عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام است:

كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامًا هُدًى وَ لَا عِلْمًا يُرَى  
فَلَا يَنْجُو مِنْ تِلْكَ الْحَيْرَةِ إِلَّا مَنْ دَعَا بِدَعَاءِ الْغَرِيقِ.<sup>۱</sup>

چگونه خواهید بود در زمانی که نه پیشوای هدایت را ببینید و نه نشانه آشکاری را؟ در چنین زمانی فقط کسانی که دعای غریق را بخوانند، از آن حیرت و سرگردانی نجات پیدا می‌کنند.<sup>۲</sup>

۱. الغيبة، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ج ۴.

۲. دعای غریق مطابق آن چه خود امام صادق علیه السلام فرموده‌اند چنین است: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ



ملاحظه می شود که در حدیث شریف، نبودن دو نقطه امید را باعث حیرت و سرگردانی دانسته اند. یکی «امام هدی» که مقصود امام معصوم علیه السلام می باشد و دوم «عَلَمًا یُرَى» یعنی نشانه و پرچمی که دیده شود. این عَلَم غیر از امام علیه السلام است، اما می تواند بابی به سوی آن حضرت باشد. مرحوم شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی پس از نقل این حدیث شریف فرموده اند: «در این حدیث دلیل و شاهی است بر امر سفیرانی که بین امام علیه السلام و شیعه بوده اند. چون مقصود از «عَلَم» همان سفیری است که در زمان غیبت میان امام علیه السلام و شیعیانش وجود داشته است. اما وقتی امتحان الهی در مورد غیبت امام علیه السلام به اوج خود رسید، این اعلام کنار رفتند و دیگر دیده نشدند تا وقتی صاحب الحق علیه السلام ظهور فرماید و این حیرتی که ائمه علیهم السلام فرموده اند، در اثر غیبت خود امام علیه السلام و نبودن این نشانه ها (اعلام) به وجود می آید.»<sup>۱</sup>

تعبیر «عَلَم» به خوبی نشانگر نقش مهم و اساسی نواب خاص حضرت علیه السلام در رفع حیرت از شیعیان در زمان غیبت صغری است. با توضیحات گذشته معنای عَلَم بودن ایشان روشن شد.

خوب است توجه شود که شیخ نعمانی در سالهای اولیه شروع غیبت کبری می زیسته است و در همین کتاب «الغیبة» به مناسبت، اشاره به سن وجود مبارک امام عصر علیه السلام کرده و می گوید: «لَهُ الْآنَ نَبُؤٌ وَ ثَمَانُونَ سَنَةً»<sup>۲</sup> یعنی اکنون ایشان هشتاد و چند سال سن دارند. با توجه به این که امام زمان علیه السلام در سن هفتاد و چند سالگی، غیبت طولانی خود را آغاز کرده اند، باید گفت که در زمان تألیف کتاب الغیبة نعمانی حدوداً ده سال از زمان این غیبت گذشته بوده است. پس می توان گفت که مرحوم نعمانی دوران غیبت صغری را نیز حتماً درک کرده و تفاوت میان این دو غیبت را حس کرده است. در جای دیگری از کتاب خود می فرماید:

۱۲. ثَبَّتَ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۹، ح ۷۳ به نقل از کمال الدین و تمام النعمة).

۱. الغیبة، نعمانی، باب ۱۰، انتهای فصل ۲.

۲. الغیبة، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۱، ذیل ح ۲۰.

چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری \* ۵۱

«این احادیث که بیانگر وجود دو غیبت برای قائم علیه السلام می باشد، بحمدالله نزد ما صحیح است و خداوند صداقت ائمه علیهم السلام را در این فرمایش های خود آشکار کرد. غیبت اول همان غیبتی بود که سفیرانی بین امام علیه السلام و مردم وجود داشتند که از جانب خود آن حضرت به این مقام نصب شده و در میان مردم آشکار و شناخته شده بودند. مشکلات علمی و احکام پیچیده توسط ایشان حل و فصل می شد و پاسخ سؤالیهای دشوار به دست ایشان به صاحبان آنها می رسید. این دوران همان غیبت کوتاه تر بود که مدت زمان آن سپری شد.

در غیبت دوم، چنین سفیران و واسطه هایی در کار نیستند... که زمان آن اکنون فرار سیده است - خداوند ما را در این روزگار بر قول حق ثابت قدم بدارد و از کسانی قرار دهد که از غربال فتنه رد نمی شوند... و ما در این غیبت دوم به سر می بریم.»<sup>۱</sup>

### غیبت کامل و ناقص

با این ترتیب می توان گفت که در غیبت کبری امکان ارتباط با امام علیه السلام به شکلی که در غیبت اولی وجود داشت، وجود ندارد و به یک معنا پنهانی امام در غیبت کبری بیشتر شده است؛ چون وسائط و ابوابی که وسیله ارتباط با ایشان بودند، دیگر نیستند. لذا اگر بخواهیم پنهانی امام علیه السلام را درجه بندی کنیم، باید بگوییم که میزان پنهانی امام در دوره غیبت طولانی، شدیدتر شده است. البته مقصود از تعبیر «پنهانی» در اینجا دور از دسترس بودن امام علیه السلام است و با آن چه در معنای آن در فصل گذشته بیان کردیم، متفاوت است. همان طور که قبلاً گفتیم آن معنای پیشین، حدّ مشترک موجود در دو دوره غیبت است، ولی علاوه بر آن، از جهت میزان دسترسی عادی به امام علیه السلام بین دو نوع غیبت ایشان تفاوت وجود دارد که به حضور یا عدم حضور سفیران و نواب خاصّ ایشان برمی گردد. به لحاظ همین تفاوت در درجه غیبت امام علیه السلام است که از غیبت طولانی (کبری) به غیبت «تامّه» تعبیر نموده اند. در توقیعی که از ناحیه مبارک امام عصر علیه السلام شش روز پیش از

وفات نایب چهارم آن حضرت، خطاب به او صادر شده، چنین آمده است:

### فَقَدَ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ<sup>۱</sup>.

در این توفیق - که بیانگر شروع غیبت طولانی حضرت می باشد - از غیبت دوم به عنوان غیبت کامل نام برده شده است. شاید بتوان گفت که کامل بودن این غیبت، در مقایسه با غیبت ناقص قبلی است. وجود ابواب و سفیرانی که امکان ارتباط با امام علیه السلام را در زمان غیبت صغری فراهم ساخته بودند، غیبت ایشان را نسبت به دوره بعدی «ناقص» نمود. بنابراین، شدت و عمق غیبت حضرت - به معنایی که بیان شد - در این دوره دوم بیش از قبلی است.

### جایگاه ممتاز نواب خاص امام زمان علیه السلام حتی در غیبت کبری

با توجه به مطالب گذشته روشن می شود که نواب خاص امام عصر علیه السلام صرفاً عنوان وکالت برای گرفتن اموال و وجوهات نداشته اند، بلکه این امر، یکی از پیش پا افتاده ترین شؤون ایشان بوده است. امام زمان علیه السلام در زمان غیبت صغری وکلای دیگری در شهرهای مختلف داشته اند. مثلاً در اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار، در قم احمد بن اسحاق، در همدان محمد بن صالح، در ری بسامی و اسدی، در آذربایجان قاسم بن علا، و در نیشابور محمد بن شاذان. اینها وکلای حضرت بوده اند که در بغداد، توفیق زیارت ایشان را داشته اند.<sup>۲</sup>

مقام سفرا و نایبان خاص امام علیه السلام بالاتر از حد وکالت عادی و معمولی از جانب ایشان بوده است و بهترین تعبیر در بیان شأن ایشان، همان تعبیر «عَلَم» است. عَلَم یعنی نشانه و پرچم، اینها نشانه هایی بودند که با رجوع به ایشان، رفع حیرت و گمراهی می شد و هر کس می توانست با مراجعه به این ابواب امام علیه السلام راهی برای رفع سرگردانی و بلا تکلیفی خود پیدا کند.

۱. الغيبة، شیخ طوسی، فصل ۶، ح ۳۶۵. در بعضی نسخه های کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» به جای «التامة»، «الثانية» آمده است. (کمال الدین و تمام النعمة، باب ۴۵، ح ۴۴).  
 ۲. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۴۳، ح ۱۶.

چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری \* ۵۳

نکته مهم تر در شناخت این سفیران و نواب گران قدر امام زمان علیه السلام آن است که ایشان در دوران غیبت کبری هم به صورتی محدود، همان شأن و مقام والای خود را دارا هستند. نمونه بارز آن عریضه‌ای است که در زمان غیبت کبری خطاب به امام عصر علیه السلام نوشته می‌شود. پس از نوشتن عریضه، دستور این است که انسان بالای رودخانه یا برکه‌ای برود و بر یکی از این نواب خاص اعتماد کند و او را به اسم صدا بزند و بگوید:

ای فلانی پسر فلانی، سلام بر تو، شهادت می‌دهم که وفات تو در راه خداوند بوده و تو زنده‌ای و نزد خداوند روزی داده می‌شوی و من تو را در زمانی که نزد خدای عزوجل زنده هستی، مخاطب قرار می‌دهم و این نوشته و حاجت من به سوی مولا یمان علیه السلام است، پس آن را به ایشان تسلیم کن که تو مورد اعتماد و امین هستی.

سپس باید نوشته را در رودخانه یا چاه یا برکه بیندازد.<sup>۱</sup>

از این جا می‌توان فهمید که وساطت این بزرگواران در زمان غیبت کبری نیز همچنان باقی است، تا آن جا که ما ایشان را نزد خداوند، زنده و قادر می‌دانیم و برای رساندن عریضه خود به امام علیه السلام واسطه قرار می‌دهیم. علامه بزرگوار مرحوم میرزا حسین طبرسی نوری پس از نقل خبر فوق چنین فرموده‌اند:

«از این خبر شریف چنین مستفاد می‌شود که آن چهار شخص معظم، چنان که در غیبت صغری میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رقاع و گرفتن جواب و ابلاغ توقیعات واسطه بودند، در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ مفتخر و سرافرازند.»<sup>۲</sup>

با این وجود، روشن است که وساطت این بزرگواران میان مردم و امام علیه السلام در این زمان، بسیار محدود و جزئی است، به طوری که قابل مقایسه با آنچه برای شیعه در زمان غیبت صغری امکان پذیر بود، نمی‌باشد. اگر دسترسی به امام عصر علیه السلام از طریق این ابواب در زمان غیبت کبری نیز به شکلی که در غیبت

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۵.

۲. نجم الثاقب، ص ۷۹۰، با اندکی تغییر ادبی.

صغری بود، امکان می داشت، شاید بسیاری از دوستان امام علیه السلام با کسب تکلیف از ایشان و عرض عقاید و اعمال خود، خدمت امامشان از بسیاری از انحرافات و سرگردانی های این دوران، دور می ماندند و مجبور نمی شدند که برای شناخت بسیاری از حقایق دین و وظایف الهی خود به افرادی که گاهی صلاحیتشان به طور کامل قابل احراز نیست، مراجعه کنند. به این ترتیب، جویندگان حقیقت و وظیفه، با آراء ضدّ و نقیضی مواجه نمی شدند که به جای روشن کردن راه، سرگردان تر و آشفته ترشان کند. و چه بسا سرخوردگی از دین و دینداری و غلتیدن در دامان انحرافات برایشان پیش نمی آمد. اکثر این گرفتاری ها که به تعبیر رسائی امام صادق علیه السلام در کلمه «حیرت» خلاصه می شود، از این جهت است که شیعیان، واسطه و بابی به سوی امام خود سراغ ندارند.

رنج بالاتر این است که بسیاری از افراد مؤمن اما بی اطلاع و نا آشنا با حقایق دین، بدون دلیل و صرفاً از روی احساس، برای کسانی مقامی نظیر آنچه نواب خاص داشته اند، قائل شده و آنها را مرتبط با امام خود می پندارند. سپس از ایشان کسب تکلیف می کنند و چنین می پندارند که امامشان از آنها چنین خواسته است. این در حالی است که هیچ یک از فقهای عظام و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ پرافتخار فقه و فقاہت، مدّعی چنان مقامی نشده اند و همواره مدّعیان دروغین را مردود و محکوم دانسته اند. اما در عین حال همیشه بوده اند کسانی که به دروغ و از روی نیرنگ و فریب (و گاهی هم از روی جهل و نادانی ولی با حسن نیت!) مدّعی ارتباط با امام غایب شده و پیغام و نوشته از جانب ایشان به دست مردم داده اند.

### بسته بودن باب نیابت خاصّه (تکالیف جدید) در غیبت کبری

باید توجه داشت که در زمان غیبت کبری ادّعای نیابت خاصّه و بابیت برای امام علیه السلام از هیچ کس و در هیچ شرایطی پذیرفته نیست و چنان که خود ائمّه علیهم السلام فرموده اند، باید صرفاً به آنچه از سابق و به طریق صحیح به دست آمده، عمل کرد و به دنبال یافتن حکم و وظیفه جدیدی نباید بود که در این روزگار از طرف امام زمان علیه السلام صادر گردد.

چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری \* ۵۵

در حدیثی که از امام صادق علیه السلام در خصوص غیبت کبری نقل کردیم و در آن، نفی رؤیت امام علیه السلام و حضور علم شده بود، وقتی از ایشان سؤال می شود که در آن زمان (که زمان حیرت و سرگردانی است) چه باید کرد، می فرمایند:

إِذَا كَانَ ذَلِكَ - وَ لَنْ تُدْرِكَهُ - فَتَمَسَّكُوا بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ حَتَّى يَتَّضِحَ لَكُمْ الْأَمْرُ.<sup>۱</sup>

اگر آن زمان فرارسید - که تو آن را درک نمی کنی - پس به آن چه در اختیارتان هست تمسک کنید تا امر برایتان روشن شود.

منظور از «ما فی ایدیکم» اصول و فروع دین است مطابق آن چه قبل از غیبت امام عصر علیه السلام به دست ما رسیده و مراد از کلمه «الأمر» ظاهراً امر امامت می باشد. دستور این است که به آن چه قبل از زمان غیبت به شمار رسیده، تمسک کنید و همان را ملاک دین خود قرار دهید تا با ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام، امر آخرین امام برایتان واضح و روشن گردد. به تعبیر دیگر، تا قبل از ظهور، در قلمرو استفاده از وجود امام، آن وضوح و روشنی پیش از زمان غیبت، وجود ندارد، پس به همان احکام و دستورات قبلی تمسک کنید تا همه چیز با ظهور حضرت برایتان روشن شود.

این سفارش در احادیث دیگری هم که از حضرات معصومین علیهم السلام در خصوص زمان غیبت وارد شده، به چشم می خورد. وقتی «حارث بن مغیره» از حضرت صادق علیه السلام می پرسد که ما شنیده ایم صاحب این امر (امر امامت) مدت زمانی غایب می شود، در آن زمان باید چه کنیم؟ ایشان می فرمایند:

تَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُبَيِّنَ لَكُمْ.<sup>۲</sup>

به همان امر اولی که اعتقاد دارید، تمسک کنید تا (تکلیف) برایتان روشن شود.

سؤال این راویان بزرگوار از وظیفه دوران غیبت امام علیه السلام بوده است و امام صادق علیه السلام نیز همان را پاسخ داده اند و فرموده اند که چون صاحب امر امامت در آن زمان، ظاهر و آشکار نیستند، شما نباید برای شناخت تکلیف و وظیفه خود، منتظر

۱. الغیبة، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح ۴.

۲. الغیبة، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح ۵.

استفاده حضوری از آن امام غایب شوید، بلکه به آن چه از قبل به شما رسیده است، عمل کنید و آن را از دست ندهید تا امر امامت امامتان با ظهور ایشان، واضح و آشکار گردد. پس تا قبل از ظهور، وظیفه دینی انسان، عمل به همان اعتقادات و احکام پیشین است و نباید به دنبال یافتن حکمی جدید از ناحیه امام عصر علیه السلام بود. البته اگر کسی به صورت شخصی از ناحیه مقدسه آن حضرت به وظیفه‌ای خاص در حق خودش واقف شد، آن وظیفه فقط برای شخص او لازم‌العمل می‌شود؛ اما تحقق چنین فرضی در زمان غیبت برای انسان آسان نیست و هر کسی نمی‌تواند صحت آن را تشخیص دهد. ما در ادامه بحث درباره این فرض، بیشتر سخن خواهیم گفت.

در حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام نقل شده که خطاب به شخص دیگری به نام «منصور صیقل» فرمودند:

إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ يَوْمًا لَا تَرَى فِيهِ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَخْبِبْ مَنْ  
كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ وَ وَالٍ مِنْ كُنْتَ تُوَالِي وَ أَنْتَظِرِ  
الْفَرَجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً.<sup>۱</sup>

اگر روزی فرا رسید که امامی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را در صبح و شام ندیدی، (در آن وقت) هر کس را از قبل دوست داشتی، دوست بدار و هر کس را که دشمن داشتی، دشمن بدار و دنباله رو همان کسانی باش که تا پیش از این [در پی‌شان] می‌رفتی و صبح و شام منتظر فرج باش.

مقصود امام علیه السلام کاملاً روشن است و آن این‌که: در زمان غیبت امام علیه السلام اعتقاد و حکم جدیدی در دین پیدا نمی‌شود و نباید بشود، بلکه مواریث و دستورات اهل بیت عصمت - که تا پیش از غیبت مطرح شده - را باید حفظ کرد و منتظر ظهور امام علیه السلام بود تا با ظهور ایشان، تکالیف جدید روشن شود. هیچ‌کس نباید به خودش اجازه دهد که در زمان غیبت امام علیه السلام سخنان جدید بگوید و امور بی‌سابقه در دین وارد کند و به فرض، اگر کسی چنین اشتباهی کند، دیگران نباید از او تبعیت نمایند.

چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری \* ۵۷

به این صورت باب ادعای هرگونه سفارت و باییت برای امام غایب علیه السلام در زمان غیبت کبری کاملاً مسدود است و قبل از ظهور امام عصر علیه السلام هیچ امر جدیدی - که ریشه و سابقه‌ای در سنت‌های امامان گذشته نداشته - در دین رخ نمی‌نماید.

توضیحاتی که امام صادق علیه السلام در دو حدیث اخیر، نسبت به انتظار فرج فرموده‌اند، بیانگر این حقیقت است که روشنی امر و واضح شدن آن تنها با ظهور و فرج حاصل می‌گردد و پیش از آن چیزی وجود ندارد که بتوان به جای امور گذشته مبنای دینداری قرارش داد. همین نکته با صراحت در فرمایش امام ششم علیه السلام خطاب به ابان بن تغلب آمده است. او نیز از تکلیف زمان غیبت امام علیه السلام پرسید و حضرت فرمودند:

كُونُوا عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَظْلَعَ اللَّهُ لَكُمْ نَجْمَكُمْ.<sup>۱</sup>

بر همان دین و اعتقاد خود باقی باشید تا آن که خداوند ستاره شما را برایتان آشکار نماید.

مراد از «نجم» در حدیث شریف، وجود مقدس امام غایب علیه السلام است. این تعبیر در قرآن کریم برای امامان علیهم السلام به کار رفته است. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «وَالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»<sup>۲</sup> فرمودند:

نَحْنُ النَّجْمُ.<sup>۳</sup>

یعنی همان‌طور که ستارگان آسمان راههای زمین را به بندگان خدا نشان می‌دهند، ائمه علیهم السلام نیز راههای هدایت را به مردم می‌نمایانند.

طلوع نجم، اشاره به ظهور امام غایب علیه السلام است و طبق فرموده حضرت صادق علیه السلام تا قبل از ظهور ایشان باید بر همان دین مأثور از سوی پیشوایان گذشته، ثابت قدم ماند و تغییر و تبدیل و نوآوری در آن جایز نیست.

احادیثی که بر این موضوع، دلالت می‌کنند، خطاب به افراد مختلف بیان شده

۱. الغیبة، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ج ۶.

۲. نحل / ۱۷.

۳. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۲، ح ۲۸ به نقل از مناقب.



است و همین که ائمه علیهم السلام التزام به چنین وظیفه‌ای را به همه آنها سفارش کرده‌اند، به خوبی نشانگر تکلیف عمومی مؤمنان در این زمان نیز می‌باشد. مرحوم نعمانی در کتاب الغیبه پس از ذکر تعدادی از این احادیث، به مطلب بسیار مهمی اشاره کرده‌اند. ایشان فرموده‌اند:

این احادیث مشتمل بر دستور ائمه علیهم السلام به شیعیان است که بر اعتقادات و دین سابق خویش ثابت قدم بمانند و منتظر تحقق وعده ظهور باشند. اینها در ندیدن حجت و امام زمان خود معذورند و جستجو (فحص) و پرده‌برداری از صاحب غیبت برایشان ممنوع است... اما جاهلان در طلب یافتن شخص حضرت و جایگاه ایشان هستند... و منکر غیبت ایشان می‌شوند...<sup>۱</sup>

مقصود ایشان این است که افراد نادان، به جای تسلیم شدن به غیبت امام زمان علیه السلام و عمل کردن به سفارش پیشوایان - مبنی بر تمسک به امر سابق و انتظار ظهور - به دنبال یافتن جایگاه حضرت راه می‌افتند و به دیگران هم چنین وانمود می‌کنند که ایشان را می‌توان یافت و این‌گونه به نوعی منکر غیبت امام علیه السلام می‌گردند. اگر این همه احادیث، به ضمیمه آیات قرآنی، دلالت بر غیبت امام زمان علیه السلام می‌کنند، پس باید به این حقیقت، تسلیم شد و با توجیحات مختلف، آن را انکار نکرد. ما در ادامه مباحث به برخی از این نوع توجیحات اشاره خواهیم نمود و اشکالات آن را نیز بیان خواهیم کرد.

### معلوم بودن جایگاه امام علیه السلام برای برخی از خواص در هر دو غیبت

علاوه بر آنچه به عنوان تفاوت اصلی بین دو غیبت امام عصر علیه السلام گذشت، خصوصیات برای هر یک از آن دو در احادیث آمده است که توجه به آنها نیز در فهم عمیق‌تر امر غیبت و ایمان به آن، مؤثر می‌باشد. در حدیثی که مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است، دو غیبت امام علیه السلام به صورت زیر معرفی شده‌اند:

لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلَى أَهْلِهِ وَالْآخَرَى

### يُقَالُ: هَلَكَ، فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟<sup>۱</sup>

صاحب این امر (امامت) دو غیبت دارد: در یکی از آن دو از غیبت به اهل خود برمی‌گردد (برای اهل خود آشکار می‌شود) و در دیگری (به آنجا می‌رسد که) گفته می‌شود: هلاک شد، در کدام وادی وارد شد؟

در این جا دو غیبت مطرح شده که فرموده‌اند: در یکی از آنها امام عصر علیه السلام به سوی اهل خود باز می‌گردند. «رجوع از غیبت» - که در روایت شریف آمده - به معنای بیرون آمدن از پس پرده پنهانی است و این امر در مورد اهل ایشان تحقق می‌یابد. منظور از «اهل» طبق بیان مرحوم علامه مجلسی، یا خانواده پدر بزرگوار آن حضرت است و یا نواب خاص و سفیران ایشان.<sup>۲</sup>

البته این دو احتمال، قابل جمع با یکدیگر هستند. بنابراین در یکی از دو غیبت، امام علیه السلام از اهل خود غایب نیستند. این ویژگی در دوران اولین غیبت حضرت (یعنی غیبت کوتاه‌تر) اتفاق افتاد و به همین جهت، غیبت ایشان در آن دوره، نسبت به دوره بعد، ناقص و کمتر بود. از ظاهر فرمایش حضرت در حدیث فوق برمی‌آید که در عصر نخستین غیبت، امام علیه السلام برای اهل خود، پنهان نبوده‌اند. نیز با توجه به این که آن حضرت - در عصر غیبت صغری - وکیلانی غیر از نواب خاص دارا بودند، می‌توان احتمال داد که کلمه اهل در این جا شامل آن و کلاً هم بشود. در این صورت می‌توان گفت که در دوران غیبت اول، کسانی که از مکان امام عصر علیه السلام آگاهی داشته‌اند، بیش از نواب و سفرای خاص آن حضرت بوده‌اند. در حدیث دیگری اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام درباره دو غیبت حضرت صاحب الامر چنین نقل کرده است:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ. الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ.<sup>۳</sup>

۱. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۲۰.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۴.

۳. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۱۹.

قائم علیه السلام دو غیبت دارند: یکی از آن دو کوتاه و دیگری طولانی است. در غیبت اول کسی جز شیعیان خاص ایشان از مکان آن حضرت مطلع نیست. و در دیگری تنها کارگزاران ایشان از مکان حضرت آگاهی دارند.

در این جا تصریح فرموده‌اند که در غیبت صغری، شیعیان خاص حضرت جای ایشان را می‌دانند و هیچ دلیلی وجود ندارد که فقط سَفَرای امام علیه السلام شیعه خاص آن حضرت باشند، بلکه این تعبیر می‌تواند فراتر از آنها را نیز دربر بگیرد. حال اگر این شیعیان خاص از مکان حضرت آگاه بوده‌اند، می‌توان گفت که امام علیه السلام برای آنها غایب نبوده‌اند که همین تعبیر برای کارگزاران حضرت در زمان غیبت کبری نیز ذکر شده است. کلمه «مَوَالِی» جمع «مولی» و به معنای کسی است که متصدی انجام کاری می‌شود.<sup>۱</sup>

طبق فرمایش امام صادق علیه السلام می‌توان گفت امام علیه السلام در زمان غیبت کبری کارگزارانی دارند که به اذن آن حضرت از محل ایشان مطلعند. شاید اینها همان سی نفری باشند که در روایات دیگر از ایشان یاد شده است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبِهِ مِنْ عَزَلَةٍ وَ نِعَمَ الْمَنْزِلِ طَيِّبَةٍ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ.<sup>۲</sup>

قطعاً صاحب این امر غیبتی خواهد داشت و قطعاً در غیبت خویش، عزلت خواهد کرد و مدینه چه خوب منزلی است و به خاطر سی نفر وحشتی نیست.

مرحوم علامه میرزا حسین نوری در معنای این حدیث چنین فرموده‌اند:

«یعنی آن حضرت با استیناس (انس گرفتن) سی نفر از اولیا و شیعیان خود در عزلت از خلق وحشتی ندارد... و ظاهر این است که این سی نفر - که امام علیه السلام در ایام غیبت با ایشان انس می‌گیرد - باید در قرون و اعصار متبادل شوند (جای آنها با یکدیگر عوض شود) زیرا که مقرر نشده برای ایشان از عمر، آنچه مقرر شده

۱. المولی: كُلُّ مَنْ وُلِيَ أَمْرًا أَوْ قَامَ بِهِ (المعجم الوسيط، ص ۱۰۵۸).

۲. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۱۶.

چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری \* ۶۱

برای سید ایشان. پس در هر عصر باید یافت شود سی نفر از خواصی که به فیض حضور فایز شوند.<sup>۱</sup>

کارگزاران حضرت چه سی نفر باشند و چه بیش از اینها، به هر حال، آگاهی تعداد معدودی از مکان امام علیه السلام منافاتی با غیبت ایشان ندارد، چرا که اینان از این که امامشان را پنهان بیابند، استثنا شده‌اند.

### عدم امکان ارتباط اختیاری با امام علیه السلام در غیبت کبری

با توجه به مطالب گذشته می‌توان گفت که در هر دو غیبت امام علیه السلام، هستند کسانی که مکان و جایگاه ایشان را می‌دانند و از این جهت، تفاوتی بین آنها نیست، اما اختلاف این جاست که در زمان غیبت صغری برخی از افرادی که جایگاه حضرت را می‌دانستند، به‌عنوان وکیل یا سفیر از جانب خود ایشان معرفی شده بودند و مردم آنها را می‌شناختند (بلکه باید گفت که غرض حضرت این بود که آنها شناخته شوند تا مردم با مراجعه به وکلا، وجوهات خود را به امام علیه السلام برسانند و با مراجعه به سفرا از خود، رفع حیرت و سرگردانی کنند. به همین جهت است که این نواب خاص را ابواب امام علیه السلام دانسته‌اند). اما در غیبت کبری چنین اغراضی در کار نیست یعنی خود حضرت (به پیروی از مشیت خدای متعال) نخواسته‌اند کسانی به‌عنوان وکیل یا سفیر مطرح باشند، بلکه طبق توفیق شریف خود - که خطاب به آخرین نایبشان در زمان غیبت صغری صادر کرده‌اند - به صراحت، هرگونه مدعی «مشاهده» را دروغگو و فریبکار دانسته‌اند. عین عبارت حضرت در توفیق چنین است:

الْأَفْمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ.<sup>۲</sup>  
آگاه باشید که هر کس قبل از خروج سفیانی و وقوع صیحه آسمانی ادعای مشاهده نماید، دروغگو و تهمت زننده است.

۱. نجم الثاقب، ص ۷۲۰، با اندکی اصلاح ادبی.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۴۵، ج ۴۴.

خروج سفیانی و وقوع صیحه آسمانی از نشانه‌های ظهور امام زمان علیه السلام است که تقریباً هم‌زمان با خود ظهور یا بسیار نزدیک به آن اتفاق می‌افتد. بنابراین فاصله زیادی بین آن علائم و خود ظهور وجود ندارد. مقصود این است که قبل از ظهور حضرت هیچ‌کس نباید ادعای ارتباط با آن وجود مقدس را داشته باشد.

منظور از ارتباط این است که خود را به نحوی وکیل حضرت یا سفیر ایشان معرفی کند یا حتی مدعی شود که به میل و اراده خود می‌تواند خدمت امام علیه السلام مشرف گردد یا از ایشان سؤال کند و جواب بیاورد و امثال این‌گونه ادعاها. چنین شخصی افترا زنده می‌باشد چون وقتی خود حضرت، باب هیچ‌یک از این انواع ارتباط را باز نکرده‌اند، هر کس هم ادعای یکی از آنها را داشته باشد، به امام خود تهمت زده و به ایشان دروغ بسته است. آنچه مهم است این که نباید چنین بابی (به عنوان نیابت یا سفارت و امثال آن) در زمان غیبت کبری باز شود و این ادعا از هیچ‌کس پذیرفته نیست.

با این توضیح روشن می‌شود که مقصود از «مشاهده» در عبارت «فمن ادعی المشاهدة» صرف تشریف خدمت آن بزرگوار نمی‌باشد و این توفیق شریف، نفی صحت تشریفات افراد صالح را خدمت امام زمان علیه السلام نمی‌کند، زیرا:

اولاً کلمه «مُفْتَرٍ» به معنای افترا زنده است و این معنا به صرف ادعای تشریف خدمت امام علیه السلام صادق نیست. افترا در جایی مطرح می‌شود که نسبت کاری را به دروغ به کسی بدهند. در این جا اگر کسی ادعای وکالت یا نیابت کند، به دروغ، مدعی وکیل نمودن یا نیابت دادن به امام علیه السلام شده است و لذا مُفْتَرٍ (افترا زنده) خواهد بود.

ثانیاً هیچ‌کدام از اخیار و صالحین که در زمان غیبت کبری ادعای تشریف خدمت امام علیه السلام کرده‌اند، نگفته‌اند که با اراده و خواست خودشان باب مشاهده ایشان را گشوده‌اند. ظاهراً مراد از مدعی دروغین مشاهده کسی است که بگوید، من با خواست خودم می‌توانم خدمت حضرت مشرف شوم. این ادعا چیزی شبیه ادعای وکالت یا نیابت است و علاوه بر این، هر ادعایی که به نحوی ارتباط اختیاری شخص را با امام علیه السلام در زمان غیبت کبری اثبات کند، مردود می‌باشد.

چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری \* ۶۳

بنابراین کسانی را که چنین ادعاهایی ندارند و از طرفی اشخاصی راستگو و امین هستند، (بلکه بسیاری از ایشان خود، اهل علم و فقاہت و تخصص در مورد احادیث مہدویت می باشند) نمی توان مدعی مشاهده دانست. به هر حال، علما و بزرگان در وجه جمع میان این توفیق شریف با ادله قطعی تشریفات در زمان غیبت کبری، وجوه متعددی را بیان کرده اند که ما قصد مطرح کردن همه آنها را در این فصل از کتاب نداریم.<sup>۱</sup>

### ناشناخته بودن کارگزاران امام علیه السلام در زمان غیبت کبری

هدف ما در بحث فعلی این است که تفاوت اصلی بین زمان غیبت کبری و غیبت صغری از جهت نوع ارتباط با امام غایب روشن شود. همان طور که قبلاً گفته ایم، در دوران غیبت کبری ادعای ارتباط با امام علیه السلام به صورتی که به اختیار خود شخص باشد، پذیرفته نیست. لذا کارگزاران حضرت نیز در این زمان، افراد شناخته شده ای نیستند و - برخلاف وکلا و سفرای ایشان که به منظور مراجعه مردم، خود را معرفی می کردند - به صورت ناشناس، وظایف خود را انجام می دهند. فقط گاهی ممکن است یکی از آنها برای برخی شناخته شود که در آن صورت نیز هیچ بابی برای این که افراد بتوانند با اختیار خود به او رجوع کنند، باز نمی گذارند. ذکر نمونه ای از این افراد در نقل مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهاوندی به این صورت آمده است:

«مرحوم مغفور فخر الفقهاء الکرام قدوة العلماء العظام آقای حاج آقا جمال الدین طاب ثراه فرزند ارجمند مرحوم مغفور حضرت حجّة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد باقر، فرمودند: من برای نماز ظهر در مسجد شیخ لطف الله می آمدم، نزدیک مسجد دیدم جنازه ای را می برند و چند نفر حمّال و کشیکچی<sup>۲</sup>

۱. علاقمندان می توانند به کتاب «جنت المآوی» مرحوم علامه میرزا حسین نوری در بحار الانوار ج ۵۳، ص ۳۱۸ تا ۳۲۵ و نیز باب هشتم کتاب «نجم الثاقب» از ایشان، همچنین کتاب «العقبی الحسان» مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸ رجوع کنند.

۲. کشیکچی به کسی گفته می شد که کارش کشیک دادن و مراقبت از خانه ها و مغازه های مردم بوده و شغل

همراه او هستند. یک حاجی تاجر نیز که از تجّار مهم و از آشنایان من بود، در عقب آن جنازه بود و به شدّت گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت. من بسیار متعجب شدم از این که اگر این میّت از بستگان بسیار نزدیک این تاجر است، پس چرا این‌گونه مختصر و ساده تشییع جنازه می‌کنند و اگر نسبتی با ایشان ندارد، پس چرا برای او این‌طور بی‌تابی و گریه می‌کند. در همین اثنا حاج آقای تاجر نزد من آمد و گفت: آقا به تشییع جنازه اولیا حق نمی‌آید؟!

من با شنیدن این کلام از رفتن به مسجد و اقامه جماعت، منصرف شدم و به دنبال جنازه رفتم تا به سرچشمه پاقلعه در اصفهان که سابقاً غسالخانه مهم شهر بود، رسیدیم. در آن‌جا از دوری راه که پیاده آمده بودم، احساس خستگی کردم و خود را ملامت نمودم که چرا به خاطر سخن این تاجر، ترک نماز اول وقت و جماعت را کردم و در همین فکر با حال افسرده نشسته بودم که ایشان نزد من آمد و گفت: شما از من نپرسیدید که این جنازه از کیست. گفتم: بگو. گفت: شما می‌دانید که من امسال به حج مشرف شدم، در مسیر سفر چون نزدیک کربلا رسیدیم، همه پولها و اسباب و وسایل سفر را دزد برد. در کربلا هم هیچ آشنایی - که از او پول قرض کنم - نداشتم. به همین جهت، بی‌اندازه، ناراحت و غمناک شدم، چون با آن وضعیت، امکان ادای حج را نداشتم. در همین غصه و فکر بودم که شب، روانه مسجد کوفه شدم. در بین راه که تنها بودم و از غم و غصه سر به زیر حرکت می‌کردم، سواری را دیدم با کمال هیبت و با اوصافی که وجود مبارک حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه توصیف شده‌اند. روبروی من ایستادند و فرمودند: چرا این‌طور افسرده حالی؟ عرض کردم: مسافر هستم و خستگی راه سفر دارم. فرمودند: اگر سببی غیر از این دارد، بگو. به خاطر اصرار ایشان شرح حال خود را به عرض رساندم. در این حال صدا زدند: هالو.

ناگهان شخصی بالباس نمدی که کشیکچی‌ها به تن می‌کردند، حاضر شد. مادر اصفهان نزدیک حجره خودمان در بازار یک کشیکچی داشتیم که اسمش هالو بود.

خوب به صورت آن شخص نگاه کردم، دیدم همان هالوی اصفهان است. به او فرمودند: اسباب دزد بردۀ او را به او برسان و او را به مکه ببر و برگردان. آن گاه خودشان ناپدید شدند. آن شخص به من گفت: در ساعت معینی از شب و جای معینی بیا تا اسباب و وسایل تو را به تو برسانم. چون آن جا حاضر شدم، ایشان هم حاضر شد و ظرفی که پول و اسباب من در آن بود، به من داد و فرمود: درست ببین و قفل آن را باز کن، ببین کامل است. دیدم هیچ یک از آن اسباب و پولها کم نیست. فرمود: برو و وسایل خود را به کسی بسپار و فلان وقت در فلان جا حاضر باش تا تو را به مکه برسانم. من همان موقع حاضر شدم، ایشان هم حاضر شد، فرمود: دنبال من بیا. من به همراه ایشان روانه شدم، مقدار کمی که رفتیم، خود را در مکه دیدم. فرمود: بعد از انجام اعمال حج در فلان مکان حاضر شو، تا تو را برگردانم و به رفقای خود بگو که با شخصی از راه نزدیک تری آمدم تا متوجه نشوند. ایشان در مسیر رفت و برگشت به آرامی صحبت‌هایی با من می‌کرد، اما هر وقت می‌خواستم پیرسم که آیا شما همان هالوی اصفهان مانیستید، هیبت او مانع سؤال من می‌شد.

پس از انجام اعمال، در همان مکان معین، حاضر شدیم و ایشان مرا به همان صورتی که آمده بودیم، به کربلا برگرداند. در آن جا فرمود: آیا به خاطر محبت من حقی بر تو ثابت شد؟ گفتم: بلی، فرمود: در عوض حاجتی دارم که هر وقت خواستم، انجام بده. این را گفت و رفت.

در بازگشت به اصفهان برای دیدن مردم نشستم. همان روز اول، همان هالو وارد شد. خواستم به احترام او برخیزم، با اشاره به من فهماند که چیزی اظهار نکنم. سپس به قهوه خانه نزد سایر کشیکچی‌ها رفت و به خوردن چای مشغول شد. پس از آن، وقتی خواست برود، آمد نزد من و آهسته فرمود: آن حاجتی که گفتم، این است که در فلان روز دو ساعت مانده به ظهر، من از دنیا می‌روم و هشت تومان پول همراه با کفنم در صندوق منزل من در بازار است. شما بیا آن جا و مرا دفن کن و امروز همان روز است که او از دنیا رفت و کشیکچی‌ها جمع شده بودند.



در صندوق او هشت تومان پول به همراه کفنش بود که برداشتیم و حال برای دفن او آمده‌ایم. آن‌گاه گفت: آقا چنین کسی از اولیا الله نیست و فوت او گریه و تأسّف ندارد!»<sup>۱</sup>

در این ماجرای شنیدنی باید به چند نکته توجه کرد:

اول - با توجه به وجود احادیث معتبر - نظیر آنچه در اصول کافی از اسحاق بن عمار نقل کردیم - بودن کسانی نظیر هالوی اصفهانی، به عنوان کارگزار امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری، هیچ محذوری ندارد و بنابراین مانعی برای پذیرفتن چنین قضایایی وجود ندارد.

دوم - لزومی ندارد که این افراد از طبقه متشخص و معروف و به لحاظ اجتماعی، سطح بالا برگزیده شوند، بلکه ممکن است یک کشیکچی - که به لحاظ عرفی، شغل پستی دارد - چنین افتخاری پیدا کند. بنابراین نمی‌توان هیچ بنده خدایی را به لحاظ بی‌سواد بودن در علوم اصطلاحی (قدیم یا جدید) یا داشتن شغلی که از جهت اجتماعی، منزلت بالایی ندارد، با دیده حقارت نگریست. در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ... أَخْفَىٰ وَلِيَّهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَضْفِرَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ فَرَبَّمَا يَكُونُ وَلِيَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ.<sup>۲</sup>

خدای تبارک و تعالی ولی خود را در میان بندگانش پنهان ساخته است. پس هیچ بنده‌ای از بندگان او را خوار و کوچک مشمار، چه بسا ولی او باشد و تو ندانی!

ملاک ولی خدا بودن، این نیست که شخص، تحصیلات دانشگاهی یا حوزوی داشته باشد یا در کسوت روحانی و امثال آن باشد. بنابراین نداشتن این ظواهر نباید باعث کوچک شمردن کسی شود. بلکه بر عکس چه بسا، داشتن تحصیلات و شؤون اجتماعی، باعث عجب و کبر در انسان شود و او را از این که

۱. العبقری الحسان، ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ با مختصر اصلاحاتی در عبارات.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۲۶، ج ۴.

چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری \* ۶۷

مورد عنایت خاص الهی باشد، دور کند. بنابراین باید توجه کرد که تحصیلات دینی، خوب و تا اندازه‌ای لازم است، اما به این شرط که همراه با تهذیب نفس و خودسازی باشد تا انسان را به جای آن که به بندگی خداوند نزدیک سازد، از آن دور نکند.

سوم - کارگزاران حضرت به صورت گمنام و بی اسم و رسم، وظایف محوله را انجام می دهند، چون همان طور که به تفصیل بیان شد، در زمان غیبت کبری، بنا بر این است که هیچ واسطه و بابی برای ارتباط اختیاری با امام غایب وجود نداشته باشد. هالوی اصفهانی هم به گونه‌ای زندگی می کرد که حتی اطرافیان نزدیکش به منزلت او پی نبردند و حاضر نشد که بالاتر از حد معمول و متعارف، مورد احترام قرار بگیرد، تا مبادا گمانی به مقامش برده شود.

### محدودیت‌های کارگزاران در ارتباط با مردم و امام علیه السلام

علاوه بر نکات فوق که به ناشناخته بودن کارگزاران حضرت علیه السلام مربوط می شود، اینان در ارتباطشان با مردم و با خود امام علیه السلام نیز از چند جهت محدودیت دارند:

۱ - در این ماجرا تاجر اصفهانی راه به سوی هالو نداشت، بلکه او بود که زمان و مکان معینی را اعلام می کرد تا به ملاقات تاجر برود. بنابراین کسی نمی توانست با میل و اختیار خود، او را پیدا کند یا به دنبالش راه بیفتد تا به این وسیله مکان امام علیه السلام را کشف کند. این امر درباره تمام کارگزاران حضرت، صادق است.

۲ - کارگزاران حضرت، مکان ایشان را در مواردی که کاری بر عهده آنها گذاشته می شود، می دانند و لذا وقتی امام علیه السلام هالو را صدا زدند، فوراً حاضر شد. البته چنین علم و قدرتی را به اراده خود امام علیه السلام و اذن خدای متعال دارند.

۳ - آنها همان وظایف محوله از ناحیه امام علیه السلام را انجام می دهند و این طور نیست که به کسی معرفی شوند تا هر حاجتی را که می خواهد، برایش برآورده سازند. در ماجرای فوق نیز هالوی اصفهانی فقط اموری را که حضرت، امر

فرموده بودند، انجام داد. البته مجاز بود که در عوض خدمت خود به تاجر، از او چیزی را بخواهد که خواست.

### عنایت حضرت به مؤمنان بدون وجود راه ارتباطی ظاهری با ایشان

آخرین و مهم‌ترین نکته این است که با وجود غیبت کامل و عمومی امام عصر علیه السلام در این زمان، ایشان به احوال همه مردم - به خصوص دوستان و شیعیان خود - آگاهی و توجه دقیق دارند و در مواردی که مصلحت بینند - حتی بدون درخواست شخص - از او دستگیری می‌کنند و مشکلاتش را حل می‌نمایند. در ماجرای مزبور، تاجر اصفهانی هنوز به مسجد کوفه نرسیده بود تا حاجت خود را عرضه کند که امام علیه السلام با عنایت خاص خویش، گرفتاری‌اش را برطرف فرمودند. بنابراین غیبت امام علیه السلام مانع رسیدگی آن حضرت به اهل ایمان - نظیر آنچه ائمه‌ی پیشین می‌کرده‌اند - نیست، البته این امر کاملاً به صورت یک طرفه انجام می‌شود، یعنی مردم می‌توانند - و باید - به امام خود متوسل شوند و ایشان را نسبت به احوال خود، آگاه و در انجام خواسته‌هایشان توانا بدانند، اما در عین حال، هیچ راه ارتباطی به لحاظ ظاهری با امام خود ندارند و هیچ‌گاه نمی‌توانند مطمئن باشند که در زمان یا مکان خاصی می‌توانند خدمت ایشان مشرف گردند یا این‌که نمی‌توانند توقع داشته باشند که برای رفع مشکل خاصی، حتماً کسی از جانب امام علیه السلام به سویشان بیاید. همچنین کسی را نمی‌شناسند که بتواند به راستی و صداقت، مدعی شود که به روال عادی و اسباب ظاهری می‌تواند برای آنها راهی به سوی امام غایب علیه السلام بگشاید. بلکه وظیفه دارند که اگر کسی مدعی چنین منزلتی شد، او را کذاب و افترازننده بدانند.

با این ترتیب نمی‌توان کسی را به صرف ادعای تشرّف خدمت امام علیه السلام دروغگو دانست، اما اگر علاوه بر این، ادعای هرگونه ارتباط اختیاری ظاهری و عادی را با امام علیه السلام داشت، باید تکذیبش نمود. در مورد این‌گونه افراد، احتمال راستگویی در ادعای تشرّف نیز بسیار ضعیف است.

## فصل ۳

### بهره‌وری از امام غایب علیه السلام

#### تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پس ابر

مطلب بسیار مهم و اساسی در ارتباط با امام غایب علیه السلام در زمان غیبت کبری این است که نباید تصور کرد که چون بابی و واسطه‌ای به سوی ایشان وجود ندارد، پس دیگر نمی‌توان بهره‌چندانی از آن وجود مقدس برد. اصولاً شرط بهره‌وری از خورشید وجود امام علیه السلام دیدن آن بزرگوار نمی‌باشد. چنان‌که در زمان امامان گذشته هم بسیاری از شیعیان، در طول عمر خود، توفیق زیارت امام زمان خود را پیدا نمی‌کردند. و البته می‌توان با برقرار کردن ارتباط قلبی با حضرت، بخشی از آن‌چه را که به خاطر غیبت ایشان از دست رفته، جبران نمود.

در فرمایش‌های رسول گرامی اسلام، بهره‌بردن از وجود امام علیه السلام - در زمان غیبت - به بهره‌وری از خورشید - در هنگامی که ابرها آن را پوشانده - تشبیه شده است. در پایان حدیثی که بخشی از آن را در فصل اول از جابر بن عبدالله انصاری نقل کردیم، او از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسد: ای رسول خدا، آیا شیعیان امام زمان علیه السلام در زمان غیبت از ایشان بهره‌مند می‌شوند؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید:

إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَسْتَفْعُونَ بِوِلَايَتِهِ فَيُ

### غَيْبَتِهِ كَأَنْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ.<sup>۱</sup>

آری، قسم به آن که مرابه نبوت مبعوث کرد، آنها از نور امام علیه السلام روشنی می‌گیرند و از ولایت او در غیبتش - همچون خورشید پشت ابر - بهره‌مند می‌گردند. بر اساس این تشبیه می‌توان گفت که شرط بهره‌وری از امام علیه السلام در زمان غیبت، آگاه بودن از مکان ایشان نیست، همان‌گونه که نور خورشید - حتی اگر پشت ابر باشد و به همین جهت مکانش در آسمان مشخص نباشد - به اهل زمین می‌رسد و شرط استفاده از آن، دانستن جایگاهش نیست. غیبت امام علیه السلام به این معناست که خورشید وجود ایشان به طور عادی و عمومی دیده نمی‌شود، اما همان‌طور که نور خورشید برای چشمهای بینا روشن‌گر است، نور امام علیه السلام نیز در تاریکی‌های گمراهی و حیرت زمان غیبت برای اهل ولایت ایشان، روشنی‌بخش و راهگشا می‌باشد.

مرحوم علامه مجلسی در بیان وجه تشبیه امام غایب به خورشید پشت ابر، هشت جهت را بیان فرموده‌اند، سپس اضافه کرده‌اند که به فضل الهی، هشت جهت دیگر را هم متوجه شده‌اند اما بیان آنها در عبارت نمی‌گنجد و در پایان، آرزو کرده‌اند که خداوند در مورد معرفت ائمه علیهم السلام هزار باب بر ایشان و سایر مؤمنان بگشاید که از هر بابی از آن، هزار باب دیگر گشوده شود.<sup>۲</sup>

ما با الهام گرفتن از آنچه این علامه بزرگوار فرموده‌اند، نکاتی را در تبیین این تشبیه مطرح می‌کنیم:

اولین نکته این است که دیدن خورشید به دیدن قرص آن است. اما نور خورشید حسابی جدا از قرص آن دارد و لازمه نور افشانی خورشید، دیده شدن قرص آن نمی‌باشد. در مورد امام علیه السلام نیز باید همین تفکیک را انجام داد. در زمان غیبت، بدن و جسم شریف ایشان از دیدگان عموم افراد پنهان است، اما نور وجود ایشان می‌تواند دلها را روشن نماید و آنها را از سرگردانی گمراهی برهاند.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۲۳، ح ۳.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۴، ذیل ح ۸.

البته همان‌طور که دیدن قرص خورشید، چشم بی‌نمای خواهد، استفاده از نور آن نیز احتیاج به بینایی دارد. در مورد وجود امام علیه السلام در زمان غیبت هم مطلب از همین قرار است، یعنی استفاده از نور ایشان نیز احتیاج به بینایی دل دارد. انسان کور دل، از نور حضرت بهره‌مند نمی‌شود. آن‌چه قلب و روح انسان را منور می‌کند، نور ولایت ایشان است که در فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله به لزوم آن تصریح شده است. این‌که فرموده‌اند: «يَتَفَعُّونَ بِوَلَايَتِهِ» به این معناست که استضاءه (طلب روشنایی) به نور امام علیه السلام از طریق ولایت آن بزرگوار امکان‌پذیر است. در نسخه دیگری که مرحوم علامه مجلسی به آن استناد فرموده، عبارت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین است:

إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ لَيَتَفَعُّونَ بِهِ وَ يَسْتَضِيئونَ بِنُورِ وِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ ...!

آری، قسم به آن‌که مرا به نبوت برانگیخت، آنها قطعاً از او بهره می‌برند و از نور ولایتش در غیبتش روشنایی می‌گیرند.

تعبیر «نور ولایت» بر این حقیقت دلالت می‌کند که ولایت امام غایب علیه السلام، نور است و این نور، قلب و روح انسان را روشن می‌کند. بنابراین کسانی می‌توانند از وجود ایشان در زمان غیبت بهره ببرند که دل‌های آنها به نور ولایت حضرتش روشن شده باشد. منکران ولایت و حتی جاهلان غیر مقصر در این امر، از نگرستن به این نور، محروم و از برکات آن بی‌بهره‌اند همچون نابینایانی که نمی‌توانند روشنایی خورشید را ببینند.

### ارزش و اهمیت نور ولایت امام عصر علیه السلام

پایه و اساس ضروری نور ولایت، معرفت امام علیه السلام می‌باشد که آن هم یک امر قلبی است و دیدار امام علیه السلام شرط تحقق آن نمی‌باشد. هر قدر این معرفت، عمیق‌تر و کامل‌تر باشد، آثار و لوازم آن بیشتر ظاهر می‌گردد. برخی از این آثار، قلبی است

و برخی هم جوارحی. از مهم‌ترین آثار قلبی می‌توان به محبت، انتظار و تسلیم نسبت به امر امام، اشاره کرد و از ضروری‌ترین لوازم قلبی و جوارحی می‌توان از تقوی، وَرَع و دعا در تعجیل فرج آن بزرگوار نام برد. هر یک از این آثار و لوازم، باید در جای خود، مورد دقت و بحث کافی قرار گیرد تا نور ولایت امام علیه السلام بهتر شناخته گردد. نور ولایت امام علیه السلام چیزی نیست که به صرف ادعا و گمان خود شخص، محقق شود. این نور به معرفت امام علیه السلام - با همه لوازم و آثار قلبی و جوارحی اش - اطلاق می‌گردد و این همان چیزی است که وسیله امتحان خلائق - اعم از انبیاء علیهم السلام و اوصیاء علیهم السلام و ملائکه و ... - در همه عوالم خلقت بوده و هست و هر کس از این امتحان الهی سربلندتر برون آمده، فضایل و درجات بالاتری پیدا کرده است. در این زمینه، ادله قرآنی و روایی فراوانی وجود دارد که پرداختن به شرح و توضیح آنها ما را از اصل مقصودمان در این کتاب دور می‌کند. اما صرفاً برای این که روشن شود امر ولایت امام دوازدهم علیه السلام در نظام الهی بسیار بسیار با اهمیت است، به ذکر دو نمونه از امتحانات الهی می‌پردازیم که برخی از بزرگترین انبیای الهی در عالم پیش از دنیا به آن آزموده شده‌اند و بحث کامل‌تر را در این موضوع به مجال دیگری واگذار می‌نماییم.

### امتحان حضرت آدم علیه السلام در خصوص ولایت امام عصر علیه السلام

اولین نمونه درباره حضرت آدم علیه السلام است و این که چرا ایشان جزء پیامبران اولوالعزم به شمار نمی‌آید. در قرآن کریم به صراحت چنین آمده است:

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا.<sup>۱</sup>

و هر آینه از قبل به آدم سفارش و تأکید کردیم اما او چنان که باید، اعتنا نکرد و اهمیت لازم را نداد و ما در او عزمی نیافتیم.

در آیه صحبت از یک سفارش مهم الهی است که از پیش به عنوان عهد و پیمانی از جانب خداوند مورد تأکید بوده است. اما با وجود این سفارش و تأکید،

حضرت آدم علیه السلام - آن‌گونه که از ایشان انتظار می‌رفته - در این امر اعتنا و جدیت به خرج نداده‌اند و از این جهت، خداوند عزم و تصمیم قاطع لازم را در او ندیده است، بنابراین جزء انبیای اولوالعزم محسوب نمی‌شود. در خود آیه شریفه، آن سفارش و عهد الهی مشخص نشده است، اما در روایات، منظور از آن را به روشنی بیان فرموده‌اند. امام باقر علیه السلام چنین فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ  
أَنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ أَنَّ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَى فَثَبَّتَتْ  
لَهُمُ النَّبُوَّةَ وَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولَى الْعَزْمِ أَنَّنِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ  
عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَأَةُ أَمْرِي وَ خُزَّانُ عِلْمِي وَ أَنَّ  
الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أُعْبَدُ بِهِ  
طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالُوا: أَقَرَرْنَا يَا رَبِّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يُقِرَّ  
فَثَبَّتِ الْعَزِيمَةَ لِلْهُوَلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى  
الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ  
لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً.<sup>۱</sup>

همانا خدای تبارک و تعالی از پیامبران چنین پیمان گرفت: آیا من پروردگار شما و این شخص - محمد صلی الله علیه و آله - فرستاده من و این شخص - علی علیه السلام - امیرالمؤمنین نیست؟ گفتند: چرا، به این جهت نبوت برای آنها ثابت گردید و از پیامبران اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده من و علی علیه السلام امیرالمؤمنین و اوصیای پس از او والیان امر من و خزانه‌داران علم من هستند، همچنین به وسیله مهدی علیه السلام دین خود را یاری می‌کنم و دولت خود را آشکار می‌سازم و به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و به سبب او - خواسته یا ناخواسته - عبادت می‌شوم. ایشان گفتند: پروردگارا اقرار نمودیم و گواهی دادیم، اما آدم علیه السلام نه انکار کرد و نه اقرار، در نتیجه مقام اولوالعزمی - در مورد حضرت مهدی علیه السلام - برای آن پنج تن ثابت



گردید در حالی که (در آن زمان) آدم علیه السلام عزم قاطعی در اقرار به (ولایت) مهدی علیه السلام نداشت و این همان فرمایش خداوند عزوجل است که فرمود: و ما از قبل به آدم علیه السلام سفارش کردیم، اما او اهمیت نداد و عزمی در او نیافتیم. ملاحظه می شود که ملاک مقام اولوالعزمی نزد خدای متعال این بوده است که انبیا علیهم السلام در برابر منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به خصوص حضرت مهدی علیه السلام و شؤون اختصاصی ایشان سر تسلیم فرو آورند. آنها که بر این امر مهم، اهتمام و جدیت خاص ورزیدند، دارای عزیمت و اصطلاحاً اولوالعزم شدند، ولی حضرت آدم علیه السلام چون در این موضوع، عزمی که انتظار می رفت، از خود نشان نداد، از نیل به آن مقام و منصب الهی محروم شد. البته چون ایشان از انبیای معصوم خداوند بوده اند، این کوتاهی در حدّ یک ترک اولی بوده و گناه و معصیت محسوب نمی گردد، ولی آن چه اهمیت دارد این است که مقام والای اولوالعزمی به واسطه اقرار به ولایت امام عصر علیه السلام به انبیا اعطا شده و این، عظمت مقام حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در میان همه برگزیدگان الهی را نشان می دهد.

آن چه خداوند به دست پر برکت این باقیمانده حجّت های خود جاری می کند، همان غایت و نهایت اهداف همه رسولان الهی است که هیچ کدام - حتی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله - موفق به عملی کردن آنها نشدند. آرزوی همه اولیا و اصفیای الهی این بوده که دولت حق در سراسر گیتی حاکم شود و دشمنان خداوند، خوار و زبون گردند و سرتاسر کره زمین به پهنه گردن گذاردن بر توحید و بندگی خدای متعال تبدیل شود. اینها سر فصل عهد و پیمانی است که خداوند از انبیای اولوالعزم خود - طبق حدیث فوق - گرفته و آنان را - به دلیل اهتمام و جدیت در اقرار به این مطلب - به چنان مقام والایی رسانده است. اکنون می توانیم اهمیت و عظمت قبول ولایت حضرت مهدی علیه السلام را بفهمیم. لازمه قبول این ولایت، اقرار و تسلیم نسبت به مقامات خدادادی ایشان است که بسیاری از آنها اختصاص به وجود مقدّس حضرتش دارد.

البته روشن است که امر نبوت و مقام عزیمت انبیای اولوالعزم، به عالم قبل از

دنیا - که عالم ذر نامیده می‌شود - مربوط است که در آن زمان، امام عصر علیه السلام خلقت دنیوی نداشته‌اند، اما خداوند قبل از آن که ایشان و سایر اهل بیت عصمت و طهارت را به دنیا آورد، همه آنها را به حضرت آدم علیه السلام و بقیه انبیاء علیهم السلام شناسانده است و همگی آنها بدون آن که بدن‌های دنیوی ائمه علیهم السلام را ببینند، به آنان ایمان آورده‌اند و ولایتشان را پذیرفته‌اند.

بنابراین از جهتی می‌توان گفت که وضعیت ما در زمان غیبت امام عصر علیه السلام شبیه عالم ذر است. مردم زمان غیبت نیز امامشان را می‌شناسند، بدون آن که بدن دنیوی ایشان را به چشم دیده باشند، اما دل‌های آنها به نور معرفت آن حضرت، منور است و اگر در این زمان، اقرار و اعتراف جدی و عمیق به ولایت آن بزرگوار داشته باشند و آن را قلباً پذیرا شوند، عمل بسیار ارزشمندی را به انجام رسانده‌اند و باید قدر این عمل والای خود را بدانند.

### امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد ولایت امام زمان علیه السلام

نمونه دوم به یکی از بزرگترین انبیای اولوالعزم الهی یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام مربوط می‌شود. ایشان به صریح قرآن، پس از این که از امتحانات سخت الهی سربلند و موفق بیرون آمدند، از ناحیه خداوند به مقام منیع «امامت» مفتخر گردیدند، در حالی که پیش از آن به ترتیب به مقام نبوت و رسالت و خلیل اللّٰهی نائل شده بودند.<sup>۱</sup>

قرآن کریم در مورد جعل امامت برای حضرت ابراهیم علیه السلام چنین فرموده است:

وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ  
إِمَامًا...<sup>۲</sup>

و آن‌گاه که پروردگار ابراهیم، او را با «کلماتی» آزمایش کرد، پس ایشان آنها را به اتمام رساند، فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم.»

۱. رجوع شود به: تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲. بقره / ۱۲۴.

آن کلماتی که وسیله امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده، در خود آیه شریفه معین نشده است. احتمالات مختلفی در مورد آنها وجود دارد که در برخی از احادیث، بعضی از مصادیق آن به روشنی بیان شده است. مفضل بن عمر نقل کرده که از امام صادق علیه السلام درباره این «کلمات» سؤال نموده است و ایشان در پاسخ فرموده‌اند:

هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ عليه السلام مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هُوَ أَنَّهُ قَالَ: «يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تُبْتَ عَلَيَّ» فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ.

آنها، همان «کلماتی» است که حضرت آدم علیه السلام از ناحیه پروردگارش دریافت کرد، پس خداوند توبه او را پذیرفت و آن عبارت بود از این که گفت: «ای پروردگار من از تو به حق محمد صلى الله عليه وآله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام درخواست می‌کنم که توبه مرا بپذیری» پس خداوند توبه او را پذیرفت، همانا او همان بسیار توبه‌پذیر بخشاینده است.

به این ترتیب، روشن می‌شود که امتحان اصلی حضرت ابراهیم علیه السلام در خصوص اقرار به جایگاه اختصاصی و بلند مرتبه خمسه طیبه - یعنی پنج تن آل عبا علیهم السلام - بوده است، جایگاه و مقامی که سبب پذیرش توبه آدم علیه السلام از ناحیه پروردگار گردید. حضرت ابراهیم علیه السلام از این امتحان الهی، سربلند بیرون آمد و با همه وجودش به منزلت والای ایشان - که واسطه پذیرفته شدن توبه حضرت آدم بودند - اقرار و اعتراف نمود. اما ادامه آیه شریفه و توضیح امام صادق علیه السلام در مورد آن، روشنگر مقصود ما از استشهاد به این آیه است. مفضل در ادامه می‌پرسد: مقصود از «فَأَتَمَّهُنَّ» چیست؟ حضرت فرمودند:

أَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ عليه السلام إِثْنَى عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

آن کلمات را تا (امام) قائم علیه السلام به اتمام رساند که در مجموع، دوازده امام - که نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام اند - هستند.

معنای آیه شریفه این است که وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام آن کلمات را به اتمام

زساند، از طرف خداوند به مقام منیع امامت، منتصب گردید. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که مقام امامت حضرت ابراهیم علیه السلام منوط و مشروط به اقرار و اعتراف ایشان به مقام دوازده امام علیهم السلام - به خصوص حضرت بقیة الله ارواحنا فداء - بوده است و با توجه به این که بالاترین منصب‌های الهی، مقام امامت است، عظمت اقرار به ولایت دوازده امام علیهم السلام - به ویژه حضرت مهدی علیه السلام این نقطه امید و تحقق بخش آرزوی همه انبیا و اولیای الهی - بیش از پیش روشن می‌گردد.

این دو نمونه - امتحان حضرت آدم علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام - را به این جهت نقل کردیم تا قداست و اهمیت منحصر به فرد نور ولایت امام عصر علیه السلام تا حدی برای مان روشن شود و در نتیجه اولاً به صرف ادعا و گمان موهوم، خود را اهل ولایت ایشان نشماریم و بکوشیم با شناخت دقیق ارکان و لوازم قلبی و جوارحی آن، در مسیر منور شدن به نور ولایت آن حضرت، قدم برداریم. و ثانیاً هر اندازه که به لطف خداوند، این نور را در قلب خویش می‌یابیم و هر قدر متصف به اوصاف اهل ولایت هستیم، با به جای آوردن شکر آن، قدردان این نعمت بی نظیر الهی باشیم.

به هر حال، طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها راه بهره‌وری از امام زمان علیه السلام در زمان غیبت ایشان، روشنی گرفتن از نور ولایت آن بزرگوار است و در این تاریکی دوران غیبت، تنها نوری که انسان را از گمراهی نجات می‌دهد، همین نور ولایت می‌باشد.

### تفاوت مؤمنان در بهره‌مندی از نور ولایت امام غایب علیه السلام

بر اساس تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پشت ابر و بهره‌وری مؤمنان از نور ولایت ایشان، در زمان غیبت، میزان بهره‌مندی هر کس از وجود امام غایب علیه السلام به میزان دارائیش از نور ولایت ایشان می‌باشد. بهره مؤمنان از این نور، متفاوت است و همین تفاوت، باعث اختلاف درجه افراد در بهره‌وری از امام غایب علیه السلام می‌شود. محور و اساس ولایت امام علیه السلام معرفت ایشان است و از آن جا که معرفت

امام علیه السلام دارای اقسامی است (معرفت به اسم و صفت) و معرفت به اوصاف امام علیه السلام نیز درجاتی دارد (غیابی، حضوری و شهودی)<sup>۱</sup>؛ حظّ و بهره مؤمنان از معرفت امام علیه السلام در یک رتبه و درجه قرار نمی گیرد. علاوه بر این، معرفت، آثار و لوازمی دارد و مهم ترین آنها عبارتند از: تسلیم و محبت به ایشان، ذکر آن حضرت، تعلّم و تعلیم علوم ایشان، انتظار فرج امام علیه السلام، دعا برای وجود مقدّس حضرت، نصرت ایشان، احساس حضور در محضر امام علیه السلام و رعایت ورع در دین.<sup>۲</sup>

بروز و ظهور هر یک از این آثار، به درجه معرفت شخص نسبت به هر یک از اوصاف امام علیه السلام بازمی گردد. هر قدر، درجه معرفت انسان، بالاتر رود، این آثار، بیشتر بروز پیدا می کند و هر چه معرفتش ضعیف تر باشد، ظهور این آثار کم رنگ تر می شود. بروز بیش و کم این آثار به لحاظ وسعت و نیز از جهت عمق آنهاست. مثلاً در مورد دعا برای امام زمان علیه السلام کمیّت و کیفیت دعاهای مؤمن، متناسب با معرفتش نسبت به آن حضرت، متفاوت می شود. به علاوه عمق این اثر می تواند بر اساس میزان معرفت به هر یک از صفات آن حضرت، تفاوت کند؛ چرا که ممکن است انسان، نسبت به برخی از صفات آن بزرگوار، معرفت عمیق تر دارا باشد و به تناسب همین ژرفای بیشتر معرفت، اثر افزون تری از آن ببیند. به هر روی، تفاوت در معرفت امام عصر، در کمّ و کیف دعا برای ایشان و نیز سایر لوازم و آثار معرفت تأثیر می گذارد و به این ترتیب، ولایت هر کس نسبت به امام علیه السلام، متأثر از مجموع همه این آثار و لوازم بر محوریت معرفت هایش نسبت به اوصاف مختلف امام علیه السلام خواهد بود. در این صورت با کم و زیاد شدن هر یک از این معرفت ها یا آثار آن، ولایت شخص، کم و زیاد می گردد.

در مجموع باید گفت حظّ و بهره اهل ایمان از نور ولایت امام علیه السلام به تعداد افراد ایشان متفاوت است و شاید هیچ دو نفری را نتوان یافت که دقیقاً یک درجه از

۱. تفصیل و توضیح این اقسام و درجات را در فصل ۲ از بخش دوم کتاب «آفتاب در غربت» مطالعه فرمایید.

۲. توضیح این آثار و لوازم در بخش چهارم کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» آمده است.

ولایت را داشته باشند. حتی می‌توان گفت که حظ و بهره هر فرد نیز در طول حالات مختلفش یکسان نمی‌ماند. ممکن است در یک حالت روحی خاص، کم و کیف انتظار در او با حالات دیگرش متفاوت باشد و وجداناً نیز همین‌طور است. به علاوه در جای خود اثبات می‌شود که درجات ایمان نیز دقیقاً به درجات ولایت انسان بستگی دارد.<sup>۱</sup> بنابراین حالات مختلف انسان در مورد ولایت ائمه علیهم السلام در درجه ایمان او، تأثیر مستقیم و عمیق دارد.

با این توضیح مختصر درباره ولایت امام عصر علیه السلام می‌توانیم تصدیق کنیم که در سود بردن از خورشید وجود پس ابر امام علیه السلام - در زمان غیبت - میزان بهره‌وری هر یک از مؤمنان با دیگری متفاوت است و نیز هر فرد، متناسب با حالات مختلفش از وجود امام غایب، بهره‌ای متفاوت خواهد داشت. این جاست که ابواب گسترده‌ای از گونه‌های استفاده از امام غایب علیه السلام پیش روی فرد فرد اهل ایمان، باز می‌شود و هر کس می‌تواند با عمق بخشیدن به معرفت‌های خود نسبت به اوصاف امام علیه السلام و التزام بیشتر و بهتر به آثار و لوازم این معرفت‌ها، حظ و بهره خویش - از وجود ایشان در زمان غیبت - را بیشتر و بهتر کند.

### سطح پایین و بالای بهره بردن از خورشید پشت ابر

در این وادی، مؤمنان تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند. برخی آن قدر ضعیف و کم بهره از معرفت و لوازم آن هستند که با وجود اعتراف و تصدیق اولیه نسبت به وجود امام غایب علیه السلام و مقام امامت ایشان، به خاطر سستی در عقیده خود و اهمیّت ندادن به این امر خطیر، تا مرز انکار فایده وجودی امام علیه السلام در زمان غیبت سقوط می‌کنند و بدون آن که خودشان متوجه باشند، سخنانی را به زبان می‌آورند که عملاً مخالفان امامت به آن معتقد هستند و لذا آب به آسیاب دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌ریزند و به این وسیله، خود را در معرض از دست دادن نور ولایتی قرار می‌دهند که پیش از این دارا بودند.

۱. اثبات این مطلب شریف در بخش دوم کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» آمده است.

هشدارهایی که در احادیث ائمه علیهم السلام نسبت به زمان طولانی غیبت امام عصر علیه السلام وجود دارد، نشانگر این حقیقت تلخ می باشد که چنین خطری در این زمان به طور جدی مطرح می باشد و اگر احتمال آن، جدی گرفته نشود به سراغ هر کس در هر رده ای می آید تا آن جا که اکثر معتقدان به امامت امام عصر علیه السلام را از عقیده خود برمی گرداند.<sup>۱</sup>

اما آنها که هشیارانه عمل می کنند و با ادای شکر نعمت ولایت امام عصر علیه السلام با قلب و زبان و عمل خویش، از خداوند، نور ولایت بیشتری را طلب می نمایند، می توانند بهره های زیادی از خورشید پشت ابر امام علیه السلام ببرند و تا آن جا ترقی کنند که به فرموده امام زین العابدین علیه السلام غیبت امام علیه السلام برای ایشان به منزله «مشاهده» گردد. متن عبارت ایشان خطاب به یکی از بهترین یارانشان چنین است:

يا أباخالدٍ إنَّ أهلَ زمانِ غيبتهِ القائِلينَ بِإمامتهِ وَ الْمُتَظَرِّينَ لِظُهُورِهِ  
أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ  
الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ.<sup>۲</sup>

ای ابو خالد، همانا اهل زمان غیبت او (حضرت مهدی علیه السلام) که اعتقاد به امامت ایشان دارند و منتظر ظهورش می باشند، از مردم همه زمانها بهترند. زیرا خدای تبارک و تعالی چنان عقل و فهم و معرفتی به آنها عنایت فرموده که غیبت برای آنها به منزله دیدن حضوری شده است.

اصل و پایه حصول این حالت را دو رکن رکن دانسته اند: یکی اعتقاد به امامت آن حضرت در زمان غیبت و دیگری انتظار ظهور ایشان. مسأله اول همان معرفت نسبت به آن حضرت است که محور ولایت ایشان می باشد و دومی نیز یکی از مهم ترین آثار و لوازم این معرفت. هر دو رکن، دارای درجات و مراتب است و در درجات پایین آن، غیبت امام علیه السلام به منزله مشاهده ایشان نمی گردد. اما اگر به لطف

۱. هشدارهای ائمه علیهم السلام را در این خصوص در فصل ۲ از بخش سوم کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» مطالعه

فرمایید.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۳۱، ج ۲.

خدا و امام زمان علیه السلام و همت و جدیت خود شخص، درجه بالایی از عقل و فهم و معرفت برای او حاصل شود، به تحقق این حالت نزدیک می‌گردد.

### رابطه دیدار امام غایب با معرفت ایشان

نکته قابل دقت در این حدیث شریف آن است که فرموده‌اند غیبت برای این افراد «به منزله» مشاهده می‌گردد و فرموده‌اند که غیبت به مشاهده تبدیل می‌شود. همچنین علت حصول این حالت را «عقل» و «فهم» و «معرفت» بالا دانسته‌اند، نه دیدن به چشم. از این جا می‌توان فهمید که برای رسیدن به چنان مرتبه والا، لازم نیست که شخص به شرف لقاء و دیدار امام غایب علیه السلام مشرف گردد و نیز نباید تصور شود که اگر کسی توفیق دیدار امام زمان علیه السلام نصیبش گردد، حتماً و لزوماً از معرفت بالاتری - نسبت به کسی که چنین توفیقی نداشته - برخوردار است، گو این که البته مشرف شدن به لقاء آن حضرت در زمان غیبت کبری توفیقی بزرگ و شرفی سترگ است و طبق آنچه ائمه علیهم السلام فرموده‌اند، این تشرف بر معرفت و محبت شخص مؤمن و اهل تسلیم می‌افزاید. از حضرت باقر العلوم علیه السلام در ذیل آیه «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى»<sup>۱</sup> چنین نقل شده است:

أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ يُجِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرْنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ  
كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ  
هُدًى ... يَعْنِي مَنْ لَقِينَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَى هُدَاهُ.<sup>۲</sup>

آگاه باشید که شخص (مؤمن) ما را دوست می‌دارد و آنچه از فضائل ما به او می‌رسد را قبول می‌کند در حالی که نه ما را دیده و نه سخن ما را شنیده است. این به جهت خیری است که خداوند برای او می‌خواهد و این همان فرمایش خداوند است: «و آنها که هدایت را بپذیرند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید» یعنی کسی که ما را ببیند و سخن ما را بشنود، خداوند هدایتی بر هدایتش می‌افزاید.

۱. محمد صلی الله علیه و آله / ۱۷.

۲. تفسیر فرات الکوفی، ج ۲، ص ۴۱۸، ح ۵۵۴.



آری کسی که هدایت الهی را پذیرفته - یعنی اهل ولایت ائمه علیهم السلام و محبت به ایشان است - اگر به فضل و عنایت الهی، فضایل اهل بیت علیهم السلام را بدون دیدار با ایشان پذیرفته باشد، آن‌گاه با توفیق تشرّف، خدمت امام علیه السلام و شنیدن سخنان ایشان، بر هدایت و ولایتش افزوده می‌شود. بنابراین دیدار امام علیه السلام و شنیدن کلام ایشان از لبان مبارک حضرتش می‌تواند عاملی مؤثر در ازدیاد معرفت به ایشان باشد؛ اما از این حقیقت مسلم نمی‌توان برداشت کرد که هر کس معرفتش به امام علیه السلام بالاتر باشد، حتماً به دیدار ایشان موفق می‌شود یا کسانی که این توفیق نصیبشان شده، در مقایسه با دیگران لزوماً معرفت بیشتری دارند.

توجه شود که نفس دیدار حضرت صاحب الامر علیه السلام - در حالی که شخص، اهل تسلیم و قبول فضائل ایشان نباشد - معلوم نیست تأثیری در ازدیاد معرفت فرد بگذارد و اگر آدمی مؤمن و اهل ولایت نباشد، اساساً شرط لازم برای بهره‌وری از دیدار امام علیه السلام را ندارد. کم نبوده‌اند مخالفان و معاندان ائمه علیهم السلام - در زمان ظهور امامان پیشین - که نه تنها از دیدن انوار الهی بهره نبرده‌اند، بلکه چه بسا بر عداوت و کینه آنان در اثر دیدار امام علیه السلام افزوده می‌شده است! بنابراین صرف دیدار امام علیه السلام - برای هر کس و در هر شرایطی - معرفت‌زا نیست، آری اگر شخص، اهل ایمان و ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد و به فضایل و مناقب ایشان نیز اعتراف و اقرار کند، آن‌گاه در اثر لقاء حضرت صاحب الامر علیه السلام از معرفت ژرف‌تری بهره‌مند می‌گردد. با این ترتیب نمی‌توان از تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پشت ابر، چنین برداشت کرد که اگر کسی با امام خود دیدار کند، بیشترین بهره را از خورشید وجود امام علیه السلام برده است، همانند کسی که خورشید را از ورای ابرها مشاهده می‌کند! این برداشت به دلیلی که بیان شد، غلط است. اگر چنین باشد، پس باید همه کسانی که امامان پیشین را می‌دیدند، بهره بیشتری از وجود ایشان نسبت به مردم زمان غیبت، برده باشند، در حالی که قطعاً چنین نیست و همان‌طور که گفته شد معاندان و مخالفان سرسخت ائمه علیهم السلام که نوعاً قاتلان وجود مقدّس ایشان هم بودند، امامان گذشته را به چشم دیده بودند و به‌علاوه حدیثی که از حضرت

زین العابدین علیه السلام خطاب به ابو خالد کابلی نقل کردیم، برخلاف این ادعا دلالت می‌کند.

در روایت مذکور، امام سجّاد علیه السلام تصریح کرده‌اند که مؤمنان زمان غیبت امام زمان علیه السلام اگر اهل معرفت و انتظار فرج ایشان باشند - بدون این که امام خود را دیدار کنند - افضل و برتر از مردم همهٔ زمان‌های دیگر خواهند بود و این تصریح نشان می‌دهد که شرط معرفت برتر و والاتر، مشاهده و دیدار امام زمان علیه السلام نمی‌باشد.

فراموش نکنیم که مطابق آنچه در فصل قبل بیان شد، در زمان غیبت، بنا بر این است که امام علیه السلام غایب باشند یعنی یا دیده نشوند و یا اگر دیده می‌شوند، شناخته نشوند و همهٔ پیشگویی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پیشین برای همین غیبت بوده است. پس روشن است که در چنین زمانی مشاهده و دیدار امام علیه السلام نمی‌تواند ملاک تعیین کننده برای درجهٔ معرفت آن حضرت باشد.

### **اولویت انجام وظیفه بر اهتمام نسبت به دیدن امام غایب علیه السلام**

اگر این مطلب کاملاً روشن شود، نتیجهٔ عملی مهم آن این است که اهل ایمان در زمان غیبت نباید همهٔ هم و غم خود را صرف یافتن راهی برای ملاقات با امام زمانشان کنند و نیز نباید بپندارند که اگر به چنین توفیقی نائل شدند، دیگر به بالاترین درجهٔ ایمان نائل شده‌اند و در آن صورت می‌توانند بر سایرین - که چنین توفیقی را نداشته‌اند - فخر بفرروشند.

متأسفانه گاهی در اثر همین بی‌توجهی، انجام وظایف و کوشش در مسیر خواست و رضای حضرت، تحت الشعاع تلاش برای رسیدن به فیض دیدار ایشان واقع می‌شود و دوستدار امام زمان علیه السلام ناخودآگاه در انجام واجبات فردی و اجتماعی خود کوتاهی می‌کند، چون تمام هم و غم او این شده که راهی برای تشرّف و لقاء امامش بیابد. آن چه در تعریف ولایت امام علیه السلام به اختصار بیان شد، وظایفی را بر عهدهٔ انسان ایجاب می‌کند. آثار و لوازم معرفت امام از قبیل انتظار

فرج و نصرت ایشان، همچنین رعایت ورع و تعلم و تعلیم علوم ائمه علیهم السلام و ... همگی انسان مؤمن اهل ولایت را ملزم و موظف به انجام تکالیفی می‌سازد که با وجود اهتمام به آنها دیگر نمی‌تواند فارغ البال، دنبال راهی بگردد که او را به ملاقات با امامش می‌رساند. این بی‌توجهی برخاسته از عدم تفقه در امام‌شناسی است که باعث می‌شود شخص از امامش دور شود در حالی که خودش چنین می‌پندارد که در مسیر تقرب به ایشان حرکت می‌کند!

اگر با استناد به فرمایش‌های ائمه علیهم السلام روشن شود که ایشان چه تکالیفی را در زمان غیبت امام عصر علیه السلام از ما خواسته‌اند، دیگر نمی‌توانیم به انگیزه جستجو برای زیارت امام غایب علیه السلام از انجام آن تکالیف، شانه خالی کنیم و اگر چنین کنیم، در پیشگاه خداوند، مسؤول و در محضر خود امام علیه السلام نیز شرمنده و مقصر خواهیم بود.

با پذیرش این بحث می‌توانیم نتیجه بگیریم که دیدار و زیارت امام عصر علیه السلام در عین مطلوبیت و افتخار آوری نمی‌تواند و نباید بالاترین و مهم‌ترین هدف مؤمنان زمان غیبت باشد. بلکه با استناد به فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جابر، بهره‌وری بیشتر از وجود مقدس امام علیه السلام در زمان غیبت به این است که نور ولایت آن بزرگوار در انسان شدت یابد و آثار و لوازم این نور در همه وجود او ظاهر و آشکار گردد. البته یکی از این آثار و لوازم، شوق دیدار و محبت لقای آن عزیز سفر کرده است، که هر چه بر مدت غیبتش اضافه می‌گردد، آتش فراقش بیشتر، دلهای مؤمنان را می‌سوزاند و چون یکی از لوازم قطعی و ضروری معرفت «محبت» است، نمی‌توان فرض کرد که کسی قلبش به نور ولایت آن امام همام، منور شده باشد، اما شوق دیدار او را در دل نداشته باشد. در ضرورت و حسن این شوق، بحثی نیست، سخن در این است که با وجود این شوق، انسان نباید انجام تکالیفش را کنار بگذارد و به دنبال یافتن محبوبش بیفتد و چنین بیندارد که وظیفه اولی او در زمان غیبت چنین چیزی است.<sup>۱</sup>

۱. البته گاه در مواردی استثنایی بدون اختیار، چنان آتشی به جان فرد می‌افتد که دیگر در چارچوب انجام تکلیف

### تذکرات نایب دوم امام زمان علیه السلام در مورد دیدار حضرت و شوق نسبت به آن

در همین موضوع، ماجرای ملاقات یکی از شیفتگان دیدار امام عصر علیه السلام - در زمان غیبت صغری - با دومین نایب خاص امام علیه السلام جناب محمد بن عثمان، شنیدنی و درس آموز است. ابو عبدالله احمد بن ابراهیم می‌گوید: شکایت شوق خود را به دیدار مولایمان - امام عصر علیه السلام - به عرض جناب ابو جعفر محمد بن عثمان رساندم. ایشان پرسید: آیا با شوق، تمایل به دیدار ایشان داری؟ عرض کردم: بله، فرمود:

شَكَرَ اللهُ لَكَ شَوْقَكَ وَ أَرَاكَ وَجْهَهُ فِي يُسْرِ وَ عَافِيَةٍ، لَا تَلْتَمِسُ يَا  
أَبَا عَبْدِ اللهِ أَنْ تَرَاهُ فَإِنَّ أَيَّامَ الْغَيْبَةِ تَشْتَاقُ إِلَيْهِ وَ لَا تَسْأَلُ (لَا تَسْأَلُ) الْإِجْتِمَاعَ  
مَعَهُ إِنَّهَا عَزَائِمُ اللهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهَا أَوْلَى وَ لَكِنْ تَوَجَّهْ إِلَيْهِ بِالزِّيَارَةِ.<sup>۱</sup>

خداوند شوق تو را از تو بپذیرد (و برای آن اجر و پاداش قرار دهد) و صورت امام علیه السلام را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند. ای اباعبدالله درخواست دیدن او را مکن، زیرا در زمان غیبت مشتاق دیدار او می‌شوی اما همراهی با او را نمی‌توانی طلب کرد. همانا غیبت از احکام قطعی الهی است و تسلیم شدن نسبت به آن سزاوارتر است ولی به وسیله زیارت به سوی امام علیه السلام توجه کن.

همان‌طور که در فصل گذشته بیان شد، اظهار نظر نواب خاص امام عصر علیه السلام در امر دین با توجه به موقعیت و منصب خاص ایشان - که باب آن حضرت بوده و هستند - مهور به مهر تأیید امام علیه السلام است. بنابراین هر چند نایب دوم حضرت، مطلب فوق را مستقیماً از قول خود امام علیه السلام نقل نمی‌کند، ولی چون درباره یک موضوع مهم دینی است، ماباید مضمون آن را، نظر مبارک خود امام علیه السلام بدانیم و بر این اساس، چند نکته برایمان روشن می‌شود:

اول: این که شوق دیدار امام غایب علیه السلام امر بسیار پسندیده و مشکوری است.

۱ نمی‌گنجد. این حالت مسلماً غیر عادی و غیر قابل توصیه است. در فصل آینده این موضوع را تجزیه و تحلیل خواهیم نمود.

این مطلب هم از صدر سخن نایب دوم روشن می‌شود و هم از آن‌جا که فرموده‌اند: «فَانَّ اَيَّامَ الْغَيْبَةِ تَشْتَاقُ اِلَيْهِ» که بر چنین شوقی در ایام غیبت، صحه گذاشته‌اند. «تشتاق» فعل مضارع است که به معنای فعل امر می‌باشد و در دلالت بر لزوم شوق از فعل امر، بلیغ‌تر و مؤکدتر است. شکر خداوند نسبت به اعمال آدمی به این معناست که آن را بپذیرد و برایش اجر و پاداش قرار دهد. شوق دیدار حضرت صاحب الامر علیه السلام لازمه محبت به آن وجود مقدس می‌باشد و اگر کسی قلباً امامش را دوست دارد، نمی‌تواند اشتیاق دیدن ایشان را در دل نداشته باشد.

دوم: دعا کردن برای تحقق این شوق نیز امر مطلوب و پسندیده‌ای است که نایب دوم در حق احمد بن ابراهیم چنین دعایی کرده‌اند. در دعاهای مأثور از ناحیه ائمه علیهم السلام نیز مضمون این دعا وارد شده است. مثلاً در دعای عهد که از امام صادق علیه السلام منقول است، به درگاه الهی چنین عرضه می‌داریم:

اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ الْكَحْلَ نَاطِرِي بِنَظْرَةٍ مِنِّي  
إِلَيْهِ....<sup>۱</sup>

خدایا آن صورت رعنا و سیمای درخشنده زیبا را به من بنما و چشم مرا با نگاهی به او زیبا و متور گردان.

در این دعای زیبا به لطافت هر چه تمام‌تر آرزوی دیدن آن ماه بی‌همتا مطرح شده است. حتی تقاضای یک نگاه به روی آن عزیز، بیان شده تا با همان یک نظر، چشم بیننده، نورانی و مزین گردد. پس دعا برای تحقق این خواسته، امری است که خود ائمه علیهم السلام به آن اهتمام و جدیت داشته‌اند.

سوم: دعا کردن برای تحقق این خواسته، نشان می‌دهد که عملی شدن آن، منوط به اراده خدای متعال است و دیدار آن حضرت در زمان غیبت همچون دیدار امامان گذشته - که ظاهر و آشکار بودند - نیست، چرا که هر چند در عصر دیگر ائمه نیز اگر خود ایشان اذن نمی‌دادند، کسی نمی‌توانست موفق به دیدارشان شود،

ولی به هر حال، کم و کیف دیدار با ایشان، با زیارت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت متفاوت بوده است. در مورد ایشان اصل بر غیبت و پنهانی است مگر موردی را که خودشان استثنا کنند که البته خواست ایشان همان خواست خدای متعال می‌باشد. با این اعتقاد - که کار و مصلحت کار را خودشان و خدا می‌دانند - باید دعا کرد تا اگر خواستند با فضل خود رفتار کنند، آن را به استجابت رسانند.

چهارم: درخواست دیدار اختیاری و همراهی با آن سرور یگانه، امر مطلوبی نیست. این جا یکبار تعبیر «رؤیت» به کار رفته است که به معنای دیدن معمولی و عادی می‌باشد و در ادامه فرموده‌اند که درخواست همراهی و بودن با امام علیه السلام را نداشته باش. اگر این دو تعبیر را در کنار هم بگذاریم، به قرینه نکته دوم - که درخواست تحقق دیدار امام علیه السلام امر مطلوبی است - می‌توانیم نتیجه بگیریم که آنچه نهی شده، تقاضای همراهی و ملازمت با آن بزرگوار است و گرنه تمنای ملاقات با ایشان بدون درخواست همراهی، بسیار خوب و پسندیده می‌باشد. شاید هم مراد از «التماس رؤیت» در عبارت نایب دوم، درخواست دیداری باشد که اختیارش به دست خود فرد هست، چنین درخواستی صحیح نیست. این که نباید درخواست همراهی با امام علیه السلام را داشت، به عنوان دلیل نهی از التماس رؤیت مطرح شده است و این نوع استدلال، احتمال دوم را تأیید می‌کند.

نویسنده کتاب ارزشمند «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام» در توضیح کلمه «رؤیت» در این جا می‌فرماید: «مراد دیدن امام زمان علیه السلام به صورتی است که امامان گذشته را می‌دیدند یعنی دیدن آن حضرت در هر وقتی که بخواهند.»<sup>۱</sup> به هر حال، صرف تقاضای دیدار، امر مطلوب و خوبی است، اما نباید دیداری را درخواست کرد که تحققش به اختیار انسان باشد، چنین درخواستی در واقع، تقاضای همراهی با امام علیه السلام است که امر پسندیده‌ای نمی‌باشد.

### غیبت امام عصر علیه السلام خواست قطعی خداوند

پنجم: غیبت امام عصر علیه السلام خواست جدی و حکم قطعی خداوند است. کلمه «عزائم» که جمع «عزیمه» است، بر این نکته دلالت دارد که خود خداوند چنین اراده‌ای فرموده است.<sup>۱</sup> البته این اراده - مطابق با برخی از احادیث<sup>۲</sup> - بر اساس غضب و عدل خداوند بر امت حاصل شده و اگر خداوند می‌خواست با فضل خود با ایشان رفتار کند، چه بسا غیبتی برای حجّت خود به وجود نمی‌آورد؛ اما به هر حال، اکنون پروردگار چنین خواسته است. اگر اراده الهی بر این امر تعلق نگرفته بود، همه جباران و مستکبران هم - اگر فراهم می‌آمدند - نمی‌توانستند وجود مبارک امام زمان علیه السلام را پرده‌نشین غیبت کنند، چه رسد به این که مردم مسلمان و شیعه با انجام گناهان چنین کنند. پس علی‌رغم تأثیر کارهای زشت مردم - به خصوص مؤمنان - در محرومیت ایشان از ظهور امام علیه السلام در جامعه، نمی‌توان اصل غیبت را معلول خواست غیر خدا دانست. می‌توان فرض کرد که مردم، بدتر از این عمل می‌کردند، اما باز هم امام علیه السلام غایب نمی‌شدند، این فرض هیچ منع عقلی ندارد. بنابراین غیبت امام علیه السلام معلول قهری و نتیجه ضروری کوتاهی‌های مردم در حق ایشان نیست. دقت شود که می‌گوییم معلول «قهری» و نتیجه «ضروری»، یعنی این‌طور نیست که غیبت امام علیه السلام لازمه عقلی اشتباهات و خطاهای مردم باشد. به لحاظ ادله نقلی هم چنین معادله‌ای برقرار نیست، یعنی سنت قطعی و لایتغیر خداوند این نبوده که اگر مردم، کفران نعمت حضور امام علیه السلام

۱. مرحوم صاحب مکیال در ترجمه این قسمت از عبارت نایب دوم، مصداق حکم قطعی خداوند را «دیدن امام زمان علیه السلام و همراهی با ایشان» دانسته است که این معنا خلاف ظاهر عبارت می‌باشد. احتمالاً این برداشت به آن علت صورت گرفته که ایشان اصل عبارت را «إنه عزائم الله» ضبط کرده‌اند در حالی که عبارت منقول در بحار الانوار «إنسها عزائم الله» می‌باشد که بنابراین مرجع ضمیر «ها»، «الغیبة» می‌باشد و با جمله بعدی «التسليم لها» نیز کاملاً سازگار است.

۲. نظیر فرمایش امام باقر علیه السلام: «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ»؛ وقتی خدای متعال بر آفریده‌های خود غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می‌کند. (اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۳۱).

راکنند، ایشان را از دیدگان آنها غایب گرداند. در بخش بعدی کتاب به تفصیل، این بحث را مطرح خواهیم نمود.

### ضرورت تسلیم نسبت به غیبت امام زمان علیه السلام

نکته ششم که از فرمایش نایب دوم امام زمان علیه السلام استفاده می‌شود، آن است که غیبت امام علیه السلام خواست قطعی خداوند است، پس بهترین راه، تسلیم قلبی نسبت به این حکم الهی است. تسلیم شدن به قضای خداوند، نشانه ایمان به اوست، چه این قضا «محبوب» انسان باشد و چه «مکروه» او.<sup>۱</sup> مسلماً غیبت امام علیه السلام از میان مردم، محبوب مؤمنان نیست و آنها به این جهت، متأثر و ناراحت هستند، اما این ناراحتی به نارضایتی و ناخشنودی از اراده خداوند نمی‌انجامد. به هر حال، خداوند چنین اراده فرموده و حکمتش هر چه باشد، از جهت لزوم تسلیم به خواست الهی تفاوت نمی‌کند. اتفاقاً اگر چیزی محبوب انسان نباشد، تسلیم شدن در مورد آن، دشوارتر و در نتیجه مهم‌تر است تا چیزی که مورد میل و خواست انسان می‌باشد. کسی که به امر مکروهی تن می‌دهد و اعتراضی - نه در دل و نه به زبان - نمی‌کند، ایمانش قوی‌تر است از آن که فقط در مورد آن چه می‌پسندد، تسلیم است و در غیر این صورت راضی نمی‌باشد. و البته این امر منافاتی با اندوه از غیبت آن حضرت ندارد چرا که تأثر و ناراحتی به خاطر طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السلام خود، نشانه قبول ولایت ایشان و لازمه محبت به آن بزرگوار است و کسی که از این امر، متأثر نیست، قطعاً ایمانش ضعیف و نور ولایتش نسبت به امام علیه السلام کم رنگ است.

عالم بی نظیر شیعه مرحوم سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس (متوفی در سال ۶۶۴ هجری قمری) در کتابی که به عنوان وصیت به فرزندش «محمد» نوشته است، می‌فرماید:

من قول و عمل بسیاری از مردم را از جهات مختلف با عقیده ایشان مخالف



یافته‌ام. یکی از جهات این است که دیده‌ام اگر یکی از معتقدان به امامتِ امام عصر علیه السلام، بنده‌ای یا اسبی یا درهم و دیناری را گم کند؛ ظاهر و باطن (فکر و خیال) او در طلب و جستجوی آن گم‌شده مشغول و گرفتار می‌شود و برای یافتن آن، همه تلاش خود را به کار می‌بندد. اما ندیده‌ام که به خاطر تأخیر ظهور این بزرگ مرتبه (امام زمان علیه السلام) برای اصلاح اسلام و ایمان و قطع ریشه کافران و دشمنان، به اندازه‌ای که فکرش به آن امور ناچیز مشغول بود، گرفتار شود. چنین کسی چگونه خود را عارف به حق خدا و حق رسولش می‌داند و چه طور در اعتقاد به امامت امام زمان علیه السلام ادعای ولایت مبالغه آمیز دارد؟!<sup>۱</sup>

طبق این فرمایش کسی که به خاطر غیبت امام زمان علیه السلام و طولانی شدن آن، به اندازه از دست دادن یک متاع بی‌ارزش دنیا ناراحت و آشفته خاطر نیست، نباید خود را عارف به حق خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و دارای درجه بالای ولایت امام علیه السلام بداند. همچنین علامه بزرگوار مرحوم میرزا حسین طبرسی نوری در بیان شمه‌ای از تکالیف مردم عصر غیبت می‌فرماید:

اول: مهموم بودن برای آن جناب علیه السلام در ایام غیبت و مفارقت و سبب این هم متعدّد است:

- اول مجرّد مستور و محجوب بودن و نرسیدن دست به دامان وصالش و روشن نگشتن دیدگان به نور جمالش با [وجود] بودنش در میان انام و اطلاعش بر خفایای کردار عباد در آناء لیالی و ایام... و اگر انسان واقعاً جرعه‌ای از شربت گوارای محبت به امام خود را چشیده باشد و رشته قلبش - حسب فطرت و ریاضت - پیوسته به آن حضرت مقدّس کشیده، البته چنان مهموم شود با فراقی چنین که خواب از چشم برد و لذت را از طعام و شراب...

- دوم ممنوع بودن آن سلطان عظیم الشان که جامعه خلافت و سلطنت ظاهره بر تمام جهانیان را جز برای آن قامت معتدل برای احدی ندوخته‌اند، از رتق و فتق و اجرای احکام و حدود و ابلاغ فرامین الهیه و منع تعدی و جور و

اعانت (یاری) ضعیف و اغاثه مظلوم و اخذ (باز پس‌گیری) حقوق و اظهار و اعلان حق و ابطال و ازهاق (نابود کردن) باطل...

- سوم بدست نیامدن جاژه و واسعة مستقیمه و اضحه شریعت مطهره و انحصار راه رسیدن به آن در راههای باریک تاریک متشتت (پراکنده) که در هر رهگذر آن جمعی از دزدان داخل دین مبین، در کمین نشسته و پیوسته شکوک و شبهات در قلوب عوام بلکه خواص داخل کرده تا آنجا که این فرقه قلیله و عصابه (گروه) مهتدیة امامیه، یکدیگر را تکذیب و تکفیر و [به یکدیگر] لعن و توهین کرده و می‌کنند و اعداء را بر خود چیره نموده؛ پیوسته دسته دسته از دین خداوند بیرون روند...<sup>۱</sup>

پس می‌توان گفت که ناراحتی و تأثر از امر غیبت، نه تنها ناپسند نیست، بلکه امر لازم و ضروری برای مرتبه بالای ایمان و معرفت امام علیه السلام است. اما در عین حال، تسلیم محض اراده خداوند بودن نیز لازمه ضروری همین درجه از ایمان می‌باشد.

### اهمیت زیارت امام علیه السلام در زمان غیبت

هفتم: توجه کردن به امام غایب علیه السلام از طریق زیارت آن بزرگوار صورت می‌پذیرد. کلمه «زیارت» به معنای حضور یافتن نزد کسی در خانه او است،<sup>۲</sup> «توجه» هم از «وجه» به معنای صورت گرفته شده و به معنای روی کردن می‌باشد.<sup>۳</sup> این که نایب دوم فرموده‌اند: «تَوَجَّهَ إِلَيْهِ بِالزِّيَارَةِ» منظور این است که با حضور پیدا کردن قلبی نزد امام علیه السلام به ایشان روی کن.

زیارت با صرف دیدار و ملاقات، تفاوت دارد. زیارت این است که انسان در محضر کسی و جایی که محل قرار او (نظیر خانه) است، حاضر شود. به این که انسان در بین راه، کسی را ملاقات کند، زیارت او اطلاق نمی‌شود. دستور به زیارت امام زمان علیه السلام با توجه به غیبت ایشان از دیدگان مردم به این معناست که اگر چه

۱. نجم الناقب، ص ۷۴۰ تا ۷۴۴.

۲. زاره زیارة: أناة في داره للأنس به أو لحاجة إليه فهو زائر (المعجم الوسيط، ص ۴۰۶).

۳. تَوَجَّهَ: أَقْبَلَ (المعجم الوسيط، ص ۱۰۱۵).

جسماً حضور یافتن در محضر امام علیه السلام به علت غیبت ایشان به طور عادی امکان پذیر نیست، اما از حضور یافتن قلبی خدمت ایشان نباید کوتاهی ورزید و این نکته بسیار مهم و جالبی است که هر چند ارتباط ظاهری و فیزیکی با امام غایب علیه السلام به دست انسان میسر نیست، اما برقرار کردن کمال ارتباط روحی و معنوی با ایشان امکان پذیر است و دوستان ایشان نباید از این امکان، بی بهره بمانند. زیارت امام حئی و حاضر، چیزی از زیارت قبور امامان در گذشته، کم ندارد، بلکه به لحاظ روحی و قلبی می تواند راحت تر و قوی تر باشد. زیارت ائمه گذشته به طور معمول - به این است که زائر، نزد قبور ایشان حاضر شود. البته گاهی هم زیارت از دور را اجازه فرموده اند. اما زیارت امام حاضر و زنده، احتیاج به حضور یافتن جسمی در مکان خاصی ندارد، هر چند که بعضی مکانها از جهت زیارت امام عصر علیه السلام دارای امتیازات خاص و انحصاری هستند (همچون سرداب مطهر واقع در حرم عسکریین علیه السلام).

یک تفاوت زیارت ائمه گذشته و امام زمان علیه السلام در این است که در مورد امامان پیشین - چون دارای قبر و مزار هستند - حضور یافتن جسمی نزد مزار ایشان فی نفسه مطلوبیت دارد، اما نسبت به امام عصر علیه السلام چون قبر و مضجعی ندارند اصل، ارتباط قلبی برقرار کردن است که در هر مکانی می تواند باشد. البته بعضی مکانها (مانند سرداب) از این جهت امتیاز خاص دارند ولی این امتیازات، آن اصل را تغییر نمی دهد. این ارتباط قلبی، زیارت امام علیه السلام محسوب می شود، یعنی این که با همین ارتباط، زائر نزد مزور حاضر می شود، حضور قلبی نه جسمی. وجود چنین امکانی برای دوستان امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، بسیار مغتنم و عزیز است که باید قدر آن شناخته شود. با این امکان، کسانی که از زیارت جسم و بدن شریف ایشان محروم هستند، توفیق پیدا می کنند که حضور قلبی نزد آن بزرگوار پیدا کنند و به این وسیله از برکات زیارت ایشان بهره ببرند. جالب این است که به فرموده خود ائمه علیه السلام باید همواره ایشان را نزد خود حاضر بدانیم<sup>۱</sup> و با زیارت، خود را

۱. رجوع شود به: کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» فصل ۹ از بخش چهارم، به عنوان نمونه فرمایش امام باقر علیه السلام:

نزد آنها حاضر کنیم. آری ایشان چون ولی ما هستند، همیشه نزد ما حضور معنوی و روحی دارند و این ما هستیم که قلباً از آنها دوریم و باید با توجه و اقبال قلبی، خود را نزد ایشان حاضر کنیم و این مهم با زیارت آنها امکان‌پذیر است. پس می‌توان فرض کرد که امام عصر علیه السلام همیشه به مؤمنان و شیعیان خود توجه دارند، اما آنها از آن بزرگوار غافل هستند و زیارت حضرت، راهی است برای خروج از این غفلت و بی‌توجهی که باید شکر نعمت آن، چنان‌که باید گزارده شود.

وجود مبارک امام علیه السلام خود در توقیعی که برای محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری صادر فرمودند، زیارت شریف «آل یس» را به او تعلیم کردند و در ابتدای آن چنین آوردند:

إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْنَا فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلَيَّ  
آلِ يَسٍ ...<sup>۱</sup>

هرگاه خواستید به وسیله ما به خداوند و به ما توجه کنید، پس بگویید همان‌طور که خدای متعال فرمود: سلام بر آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ...

آن حضرت، راه توجه به سوی خویش و به سوی خدا از طریق خود را خواندن این زیارت شریف دانسته‌اند. سلام دادن به آن حضرت، راهی است برای حضور یافتن قلبی نزد ایشان. این سلام و تحیت به هر زبانی و با هر عبارتی - به شرطی که روا و صحیح باشد - می‌تواند ادا شود، ولی البته اگر به آن صورتی که خودشان دستور داده‌اند، باشد، بهتر و مؤثرتر است. این سلام‌ها وسیله‌ای هستند که آن ارتباط و حضور قلبی را برقرار می‌سازند و بنابراین، مهم‌تر از خواندن عبارات زیارت، حضور قلبی داشتن در هنگام زیارت است. توجه به این‌که با ادای این سلامها، اجازه باریافتن به محضر آن بزرگوار داده می‌شود، می‌تواند در حضور قلب زائر، مؤثر باشد. بنابراین هرچند که در زمان غیبت کبری باب ارتباط با امام علیه السلام - آن‌گونه که در غیبت صغری فراهم بود - بسته شده است، اما از یک

۱. فأحضرونا جميعاً (بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۴۳، ح ۳۱).

۱. الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۶.

## ۹۴ \* راز پنهانی و رمز پیدایی

جهت می توان گفت که با ایجاد امکان زیارت، باب ارتباط قلبی مستقیم و بی واسطه را برای مؤمنان، باز کرده اند. این راه، احتیاج به واسطه ندارد، اَمَّا الْبَتَّةَ هَر قدر، انسان نزد امام علیه السلام آبرومندتر باشد، این ارتباط و حضور یافتن قلبی، زودتر و عمیق تر برقرار می شود.

## فصل ۲

### اشتیاق و اهتمام برای دیدار امام غایب علیه السلام

در فصل گذشته فرمایش نایب دوم امام عصر علیه السلام را نقل کردیم تا روشن شود که شوق دیدار آن عزیز پرده‌نشین چه امر نیکو و پسندیده‌ای است، اما در عین حال نباید انجام وظایف محوله در زمان غیبت ایشان به خاطر وجود این شوق، کنار گذاشته شود. این تصور - که همه خیرات در نیل به وصال ایشان است و بنابراین باید بیشترین هم و غم انسان در این امر خلاصه شود و امور دیگر، همگی فرع بر این خیر عظیم می‌باشد - پنداری باطل و توهمی نابجاست.

#### دو گرایش افراطی و تفریطی در مورد شوق دیدار امام غایب علیه السلام

متأسفانه در این موضوع (شوق به دیدار امام زمان علیه السلام) دو گرایش افراطی و تفریطی وجود دارد که هر دو - هم از جهت اعتقادی و هم آثار عملی - به ضرر و زیان دوستان آن حضرت در زمان غیبت است. گرایش افراطی بر این باور است که دیدار امام علیه السلام شرط لازم ارتباط با حضرت در زمان غیبت می‌باشد و برای بهره‌وری از ایشان مهم‌ترین پایه و اساس به‌شمار می‌رود. بنابراین همه کمالات دیگر به نوعی فرع و شاخه این امر تلقی می‌شود و منتظران ظهور هم بیش از هر چیز باید به این امر تشویق و ترغیب گردند. در این گرایش، ملاقات با امام

غایب علیه السلام امر بسیار رایج و عادی و برای هر کس در هر شرایطی ممکن و آسان دانسته می شود.

معتقدان به این گرایش تصوّر می کنند که با شیوع این طرز تفکر، علاقه و محبت عموم مردم به وجود مقدّس امام زمان علیه السلام روز به روز بیشتر می شود. اگر انسانها رسیدن به وصال محبوب را سخت و استثنایی بدانند، آن وقت امید زیادی به آن نمی بندند و همین، باعث دلسردی و فروکش کردن شعله محبت امام علیه السلام در دلهای آنان می شود. پس با نیت خیر و به قصد محبوب نمودن بیشتر آن حضرت باید باب امکان ملاقات با ایشان را بسیار گسترده و سهل دانست، تا شوقی لقاء امام علیه السلام همگانی شود. به عقیده برخی از مروّجان اصلی این طرز تفکر، اگر کسی با این نیت مقدّس، ماجرای ساختگی و دروغ را هم درباره ملاقات با امام علیه السلام برای مردم نقل کند، کار اشتباهی نکرده، بلکه به خاطر ایجاد شوق و محبت حضرت در دلهای آنان، کار بسیار خوبی هم انجام داده است! متأسفانه به نظر می رسد که گاهی این قصد خیر خود را در گفتارها و نوشته هایشان نیز اعمال کرده اند! البته همه معتقدان به این طرز فکر در جزئیات عقیده خود، وحدت نظر ندارند، ولی در مجموع، وجوه مشترک زیادی بین آراء ایشان یافت می شود که به اهم آنها اشاره کردیم.

در مقابل این تفکر افراطی، بینش دیگری وجود دارد که در مورد گرایش به دیدار امام عصر علیه السلام دچار تفریط شده اند. اینها اعتراضشان به دسته قبل این است که: برخی افراد بحث مهدویت را امروزه خیلی سطحی کرده اند. آنان بابتی را به نام ملاقات گرایی باز کرده، می گویند: باید به دنبال ملاقات با آقا بود. ملاقات با آقا خیلی راحت است و این فکر را در قالب کتابها و سخنرانیها و اخیراً به وسیله مجله خود به شدت ترویج می کنند.<sup>۱</sup>

وقتی اینان نظر یکی از بزرگان حوزه علمیه را در مورد این طرز فکر، جویا شده اند، قسمتی از پاسخی که از قول ایشان نقل کرده اند، چنین است:

هر کسی ادعای رؤیت کند، وظیفه‌مان این است که تکذیبش کنیم. مسائل مهدویت را نباید به سطح پایین، تنزل دهیم. امام زمان به این کار راضی نیست.<sup>۱</sup> آن‌گاه سؤال دیگری از آن استاد حوزه پرسیده‌اند که: «آیا ما، مأمور به درخواست و طلب دیدار حضرت هستیم؟ و به عبارت دیگر آیا از جمله تکالیف شیعه در عصر غیبت، درخواست و تقاضای دیدار با امام است؟ یا چنین تکلیفی نیست؟»<sup>۲</sup>

پاسخی که نقل کرده‌اند چنین است:  
نه! ما مأمور نیستیم.

آن‌گاه دوباره پرسیده‌اند: «جزء تکالیف هست، حتی به صورت مستحب؟»  
جواب این است که:

نه، ما مأمور نیستیم که اصرار به دیدن حضرت داشته باشیم. کسی ممکن است خدمت حضرت مشرف بشود، اما آنانی که مشرف شدند، خبری نمی‌دهند. آنان، تظاهر به این مسائل نمی‌کنند. بر اساس رواج همین تفکر غلط، خیلی‌ها می‌آیند پیش ما و می‌گویند: «آقا! دعا کنید تا حضرت مهدی علیه السلام را ببینیم.» نباید یک چنین امیدی را و یا یک چنین فکری را در جامعه ایجاد کنیم.<sup>۳</sup>

ملاحظه می‌شود که این دو گرایش فکری چه قدر با یکدیگر در تضاد هستند. معمولاً وقتی یک تفکر افراطی در موضوعی مطرح می‌شود، بعضی برای مقابله با آن به تفریط در آن موضوع گرفتار می‌شوند و هر دو گرایش، ناشی از نداشتن علم صحیح در مسأله است. به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام:

لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا.<sup>۴</sup>

همیشه نادان را یا اهل افراط و یا اهل تفریط می‌بینی.

۱. فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۲۹.

۲. فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۳۰.

۳. فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۳۰.

۴. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۷۰.



در ادامه بحث، طی دو فصل متوالی به توضیح مشرب صحیح در این خصوص می پردازیم.

### شوق دیدار امام عصر علیه السلام لازمه ولایت و محبت ایشان

شوق دیدار امام غایب علیه السلام از لوازم لاینفک محبت به ایشان است و جزء تکالیف مستحب در زمان غیبت به شمار می آید. نوع علما و بزرگان شیعه بر این امر تأکید و سفارش کرده اند. ما در این جا علاوه بر آنچه قبلاً گذشت، بعضی از مطالب مطرح شده در کتاب «مکیال المکارم» را در این باره نقل می کنیم، تا روشن شود که این امر چه اهمیتی نزد عالمان تشیع داشته است. مرحوم صاحب مکیال در باب هشتم از کتاب شریف خود که مربوط به تکالیف بندگان نسبت به وجود مقدس امام عصر علیه السلام است، می فرمایند:

الامر السادس اظهار الشوق الى لقائه و هو من علائم اجبائه و اهل ولائه و لازيم في رجحانه و استحبابه لورود ذلك في الادعية المزوية لجنبه.<sup>۱</sup>  
تکلیف ششم اظهار اشتیاق به دیدار و ملاقات با ایشان است و این از نشانه های دوستان و اهل ولایت آن حضرت می باشد و شکی در رجحان و استحباب این عمل وجود ندارد زیرا این امر در دعاهایی که مربوط به ایشان است وارد شده است.

ایشان برای اثبات سخن خود، دلایلی را به عنوان شاهد مطرح می کند که یکی از آنها همان فرمایش نایب دوم امام عصر علیه السلام است و ما به تفصیل درباره آن سخن گفتیم. حدیث دیگری را هم درباره فضیلت شوق دیدار امام علیه السلام ذکر می فرماید که خلاصه آن چنین است:

محمّد بن مسلم می گوید: به سوی مدینه رهسپار شدم در حالی که دردمند و سنگین حال بودم. به امام باقر علیه السلام خبر دادم که محمّد بن مسلم بیمار است. ایشان به وسیله خادم خود یک نوشیدنی را در حالی که (ظرف آن) داخل دستمالی پیچیده شده بود، (برایم) فرستادند. فرموده بودند که تا از آن

ننوشیده‌ام، غلام برنگردد و پس از نوشیدن آن به خدمت ایشان برسم. من قبل از خوردن آن نوشیدنی نمی‌توانستم روی پای خود بایستم ولی به محض نوشیدن آن، گویی از بند رهایی یافته‌ام، به نشاط آمدم. پس به منزل امام علیه السلام رفتم و اجازه ورود خواستم. حضرت با صدای بلند فرمودند: بدنت سالم شد، وارد شو! من با حال گریه وارد شدم و بر ایشان سلام کردم و دست و سر مبارکشان را بوسه زدم. ایشان فرمودند: محمّد چرا گریه می‌کنی؟ به ایشان عرض کردم: فدایت شوم، گریه‌ام به خاطر غربت و دوری راهم است و این‌که نمی‌توانم خدمت شما بمانم و رویتان را ببینم. حضرت فرمودند:

أَمَّا قَلَّةُ الْقُدْرَةِ فَكَذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَنَا وَ أَهْلَ مَوَدَّتِنَا وَ جَعَلَ الْبَلَاءَ إِلَيْهِمْ سَرِيعاً وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْغُرْبَةِ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرِيبٌ وَ فِي هَذَا الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ هَذِهِ الدَّارِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ بُعْدِ الشُّقَّةِ فَلَكَ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أُسْوَةٌ بِأَرْضِ نَائِيَةِ عَنَّا بِالْفُرَاتِ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ حُبِّكَ قُرْبَنَا وَ النَّظَرَ إِلَيْنَا وَ أَنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قَلْبِكَ وَ جَزَاؤُكَ عَلَيْهِ.

اما کمی قدرت، آری خداوند دوستان و اهل مؤدت ما را چنین قرار داده و پیشامد گرفتاری را برای آنها سریع کرده است و اما آن‌چه درباره غربت گفתי، آری مؤمن در این دنیا و در میان این خلق بخت برگشته، غریب و تنها است، تا این‌که از این دار (دنیا) به رحمت خداوند وارد شود. و اما آن‌چه از دوری راه گفתי، پس تاسی به حضرت ابی عبدالله علیه السلام کرده‌ای که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است. و اما این‌که گفתי نزدیک بودن و دیدن ما را دوست داری ولی برایت امکان پذیر نیست، پس خدا بر دلت آگاه است و پاداش تو بر او است. به دنبال این گفتگو حضرت به محمد بن مسلم متذکر می‌شوند که آن نوشیدنی تربت قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام تهیه شده بود و سپس مطالبی در فضیلت آن تربت می‌فرمایند.<sup>۱</sup>

شاهد بحث در این حدیث زیبا، جمله آخر امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم است

که او را به خاطر شوق دیدار امام زمانش مورد تأیید و تقدیر قرار داده‌اند و پاداش این امر قلبی را بر خدای متعال دانسته‌اند. از این جا می‌توان فضیلت چنین شوقی را دریافت و همان‌طور که مؤلف محترم کتاب «مکیال المکارم» فرموده‌اند این عمل، یکی از تکالیف بندگان نسبت به مولای غایبشان است. البته شرط توجه و اهتمام به انجام این تکلیف، دارا بودن درجه نسبتاً بالایی از معرفت و ولایت آن بزرگوار است و هر مؤمنی در هر درجه از ایمان، چنین حالی را ندارد. لذا انکار این وظیفه ممکن است به خاطر عدم وصول به درجه‌ی بالایی از ایمان و ولایت امام علیه السلام باشد.

### استحباب دعا برای دیدار امام عصر علیه السلام در زمان غیبت

علاوه بر اظهار اشتیاق برای دیدار امام زمان علیه السلام تقاضا و دعا برای تحقق این مهم نیز جزء وظایف منتظران آن حضرت در زمان غیبت می‌باشد. مؤلف کتاب «مکیال المکارم» در باب هشتم کتابش که تکالیف بندگان را در قبال امام زمانشان بر می‌شمرد، در بیان وظیفه هفتاد و دوم می‌فرماید:

أَنْ تَسْأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَكَ لِقَاءَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ...<sup>۱</sup>

این‌که از خدای عزوجل بخواهی تا دیدار مولایمان صاحب الزمان علیه السلام را روزیت گرداند.

ایشان در توضیح این مطلب تذکر داده‌اند که استحباب طلب دیدار آن حضرت اختصاص به زمان ظهور ایشان ندارد، بلکه طلب رستگاری به سبب دیدار ایشان - در خواب و بیداری - در زمان غیبت نیز مستحب است.<sup>۲</sup> سپس این مطلب را با بیان هشت دلیل اثبات کرده‌اند. ما در این جا لزومی به ذکر همه ادله ایشان نمی‌بینیم<sup>۳</sup> و تنها به نقل قسمتی از دلیل اول ایشان در بحث فعلی اکتفا می‌کنیم.

۱. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۱.

۳. خوانندگان علاقمند را به مطالعه خود کتاب «مکیال المکارم» ارجاع می‌دهیم. (مکیال المکارم، ج ۲ از ص ۳۷۱ تا ۳۸۲).

دلیل اول ایشان این است که مشرف شدن به دیدار امام علیه السلام یک امر ممکن و مشروع است (صغری) و دعا برای هر امر ممکن و مشروعی مستحب است (کبری) در نتیجه، دعا برای تشرّف به دیدار امام علیه السلام مستحب است. آن‌گاه در توضیح مقدمه اول (صغری) می‌فرماید: «بهترین دلیل بر امکان چیزی، وقوع آن است و ما می‌دانیم که برای بسیاری از صالحان و آنان که خداوند، خیر دین و دنیایشان را خواسته، چنین چیزی محقق شده است. همچنین دعاهای متعدّدی در خصوص تشرّف خدمت حضرت علیه السلام وارد شده که اگر ممکن نبود، دعا برای تحقق آن معنا نداشت. سپس به چند دعای وارد در طلب رؤیت امام زمان علیه السلام اشاره کرده‌اند.»<sup>۱</sup>

ما به دو مورد از شواهد ایشان در این جا اشاره می‌کنیم. یکی از آنها عبارتی از دعای شریف «عهد» است که در گذشته، آن را نقل کردیم و در آن درخواست رؤیت حضرت مطرح شده بود (اللّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ...). اکنون دعای دیگری را در همین خصوص نقل می‌کنیم که جزء زیارات آن امام عزیز، خوانده می‌شود و مرحوم حاج شیخ عباس قمی آن را در ضمن اعمال سرداب مطهر سامراء ذکر کرده است:

### اللّهُمَّ ارِنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيْمُونِ فِي حَيَاتِنَا وَبَعْدَ الْمَنُونِ.<sup>۲</sup>

خداوندا روی مبارک ولی خودت را در زمان حیات، و پس از مرگ به ما بنما. در این دعاها تعبیر «ارِنَا» یا «ارِنِي» مطرح شده که از «رؤیت» به معنای دیدن مشتق می‌باشد و غیر این تعبیر، کلمات دیگری که همین معنا را می‌رسانند، نیز یافت می‌شود که لزومی به ذکر آنها نمی‌بینیم. با این ترتیب باید گفت که ما به پیروی از احادیث ائمه علیهم السلام مأمور به درخواست و طلب دیدار حضرت هستیم و این امر از تکالیف مستحبی زمان غیبت به شمار می‌آید.

۱. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳ به نقل از مصباح الزائر.

### اشکالات وارد شده بر تقاضای دیدار امام زمان علیه السلام در زمان غیبت

برخی در دلالت این گونه دعاها بر تقاضای رؤیت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت اشکال کرده و گفته‌اند:

«اللهم أرنا الطلعة الرشيدة» یعنی چه؟ این چه جور معنا می‌شود؟ ببینید از خواسته فرج صحبت کرده یعنی خدایا آقا را به من نشان بده؛ یعنی چه؟ یعنی حضرت را ظاهرش کن، فرج را نزدیک کن.

آن‌گاه از این هم فراتر رفته و فرموده‌اند:

اگر می‌خواستند می‌گفتند: «مَنْ زَارَ...» و اگر این‌گونه می‌گفتند باور کنید که امروز همه می‌گفتند ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه را دیدیم... این همه روایت راجع به ائمه علیهم السلام داریم شما یک روایت پیدا کنید راجع به امام زمان من خودم گشتم یک دانه پیدا نکردم که به همین صورت تعبیر کرده باشد که طلب کنید زیارت آقا را، در این دعاها هست که خدایا فرج را نزدیک کن، آقا را به ما نشان بده، اما اینها یک معنای دیگر دارند. این جور نیست معنایش که من آقا را با چشم ببینم، من بروم محضر آقا شرفیاب بشوم و برگردم و بیایم این نیست.<sup>۱</sup>

در مورد این سخنان باید گفت:

### بررسی دلالت الفاظ دعاها بر دیدن امام زمان علیه السلام در زمان غیبت

۱- بهترین و رساترین تعابیر در زبان عربی که بر مشاهده حسی و دیدن با چشم دلالت می‌کنند، کلمات «رؤیت» و «نظر» هستند. با مراجعه به کتب لغت روشن می‌شود که در معنای هر دو کلمه، دیدن با چشم، موضوعیت دارد<sup>۲</sup>، البتاً اگر «مرئی» و «منظور الیه» از امور قابل احساس باشد و گرنه در امور معنوی و قلبی، نظر و رؤیت معنای دیگری پیدا می‌کنند. بنابراین باید از این اشکال کنند محترم پرسید: اگر ائمه علیهم السلام می‌خواستند برای دیدار و ملاقات حسی با امام

۱. فصلنامه انتظار، ش ۱۰، ص ۳۵، به نقل از یکی از اساتید حوزه علمیه.

۲. راه، یراه، رؤیة: أبصره بحاسة البصر (المعجم الوسيط، ص ۳۲۰) و نظراً إلى الشيء نظراً و نظراً: أبصره و تأملاً

بعينه (المعجم الوسيط، ص ۹۳۱).

زمان علیه السلام دعا کنند باید چه تعبیر دیگری به کار می بردند که اکنون نبرده اند؟! آیا صریح تر از این کلمات، کلمه دیگری در زبان عربی بر این معنا دلالت می کند؟

۲- ما قبلاً در توضیح مفهوم زیارت امام عصر علیه السلام درباره کلمه «زار... زیارة» گفتیم که معنای آن «رفتن به خانه کسی برای انس گرفتن با او یا عرض نیازی به سوی اوست» (أتاه فی داره لِلأُنسِ به أو لِحاجَةِ الیه فهو زائر). با این ترتیب اصل معنای کلمه «زیارت» دیدن حسی نیست، بلکه همان طور که توضیح داده ایم به معنای حضور یافتن نزد مَزُور می باشد و لازمه این حضور یافتن، دیدن مزور با چشم نمی باشد. بنابراین درست برعکس آن چه اشکال کننده فرموده اند، لغت «زیارت» و مشتقات آن برای دلالت صریح بر دیدار حسی امام علیه السلام مناسب نیست.

۳- تعبیر «زیارت» و امر به زیارت ائمه علیهم السلام، هم در مورد امامان از دنیا رفته به کار رفته و هم نسبت به امام حی و حاضر که یکی از آنها امر صریح نایب دوم امام عصر علیه السلام بود که: «تَوَجَّهْ إِلَیْهِ بِالزَّیَارَةِ». زیارت امامان گذشته به حضور زائر نزد قبور آنها محقق می شود و زیارت امام زنده - حضرت بقیة الله ازواحناء فداء - نیز به توجّه قلبی - که همان حضور قلبی نزد ایشان است - تحقق پیدا می کند.<sup>۱</sup> در هر دو مورد، شرط صدق «زیارت امام علیه السلام» دیدن بدن شریف ایشان به چشم نیست، هر چند که هیچ اشکالی ندارد که زائر در هنگام حضور جسمی یا قلبی نزد قبور امامان گذشته یا امام زنده، روی مبارک یکی از ایشان را هم ببیند. اما حداقل لازم برای زیارت یکی از ائمه علیهم السلام همان حضور جسمی یا قلبی است.

۴- اگر از نظر اشکال کننده محترم کلمه «زیارت» دلالت بر دیدار حسی امام علیه السلام می کند - که چنین نیست - این تعبیر به طور متعدّد در مورد حضرت مهدی علیه السلام به کار رفته است. به عنوان مثال در زیارت معروفی که برای ورود به سرداب مطهر سامراء و به عنوان اذن دخول به آن حرم شریف خوانده می شود، چنین می خوانیم:

یا مَوْلایِ وَقَفْتُ فی زیارتی اِیّاكَ مَوْقِفَ الخاطِئینَ المُستَغفِرینَ النّادِمینَ.<sup>۲</sup>

۱. این توجّه قلبی اگر با حضور جسمی در مکان های منسوب به امام علیه السلام به خصوص سرداب مطهر ایشان در شهر

سامراء همراه باشد، بسیار مطلوب تر و دارای آثار و برکات افزون تری خواهد شد.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۰، به نقل از مصباح الزائر.

ای مولای من، در زیارت تو در جایگاه خطاکاران استغفار کننده پشیمان ایستاده‌ام.

همچنین در ضمن دعایی که پس از زیارت امام عصر علیه السلام در داخل سرداب، خوانده می‌شود، چنین می‌خوانیم:

يا صاحبَ الزَّمانِ قَطَعْتُ في وُصْلَتِكَ الخُلانَ و هَجَرْتُ لِزِيارَتِكَ  
الأوطانَ.<sup>۱</sup>

ای صاحب الزمان، برای وصال به تو از دوستان نزدیک و صمیمی بریدم و برای زیارتت وطن (خود) را ترک گفتم.

تعبیر «وصل» و «زیارت» در حالی به کار می‌رود که زائر به خانه امام علیه السلام مشرف شده است و نوع زائران ایشان در سرداب مطهر، توفیق دیدار آن حضرت را پیدا نمی‌کنند. اما همان‌طور که در بیان معنای «زیارت» گفتیم، حضور یافتن زائر در منزل امام علیه السلام به عنوان زیارت آن حضرت خوانده شده است. عبارت‌های پایانی زیارت سرداب به خوبی بر این معنا دلالت می‌کنند:

اللَّهُمَّ عَبْدُكَ الزَّائِرُ في فِئاءِ وَلِيِّكَ المَؤرورِ ... اللَّهُمَّ اجْعَلْها زِيارَةً مَقبُولَةً ...  
اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ العَهْدِ بِهِ و لا بِزِيارَتِهِ ...<sup>۲</sup>

خداوندا، بنده زائرت در خانه ولی زیارت شده‌ات است ... خدایا این زیارت را قبول بفرما ... پروردگارا این (حضور) را آخرین عهد با ولی خودت و آخرین زیارت او قرار نده.

سپس زائر، خود امام علیه السلام را مخاطب قرار داده و از خداوند درخواست می‌کند که زیارتش را نزد خود در علیین محفوظ نگه دارد:

يا مَولايَ يا بَنَ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ جِئْتُكَ زائِراً لَكَ و لِأبيكَ و جَدِّكَ مُتَيَقِّناً  
الفوزِ بِكُمْ مُعْتَقِداً إِمائَتِكُمُ اللَّهُمَّ اكْتُبْ هذه الشَّهادَةَ و الزِيارَةَ لي عِنْدَكَ  
في عَلِيِّينَ.<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳، به نقل از مصباح الزائر.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۴، به نقل از مصباح الزائر.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۴، به نقل از مصباح الزائر.

ای مولای من، ای پسر حسن بن علی من برای زیارت شما و پدر و جدتان آمده‌ام در حالی که یقین دارم که رستگاری و عاقبت به خیری به واسطه شماست و به امامت شما اعتقاد دارم. خداوندا این شهادت و زیارت را برای من نزد خود در علّیین محفوظ نگه دار.

این عبارات را نقل کردیم تا روشن شود که تنها در یک زیارت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، چند بار تعبیر «زیارت» و «زائر» به کار رفته است. هر چند که صدق این تعبیر، مشروط به دیدار حسی آن امام علیه السلام نیست، اما چون از نظر اشکال کننده مورد بحث، چنین است؛ پس اینها همگی باید دالّ بر ملاقات با امام علیه السلام باشد.

۵- اگر در روایات، تعبیری که اشکال کننده فرموده‌اند، به این صورت یافت شود که: «طلب کنید زیارت آقا را»، با توجه به آنچه در معنای زیارت گفتیم هیچ دلالتی بر مطلوب ایشان نمی‌کند.

### تقاضای رؤیت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت و ظهور

۶- در قسمت مورد بحث از دعای شریف عهد، چند تقاضا در کنار هم مطرح شده است:

اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْفُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ انْجَلْ ناظِرِي بِنَظْرَةِ مِنِّي  
إِلَيْهِ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ ...<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که ابتدا درخواست «رؤیت» و «نظر» به روی مبارک امام علیه السلام مطرح شده و سپس دعا بر تعجیل فرج و ساده شدن خروج آن حضرت کرده‌اند. ظاهر عبارت این است که این دو تقاضا مشروط و وابسته به هم نیستند. ممکن است خواسته اول برای کسی مستجاب شود، اما اجابت دومی را درک نکند. کسی که می‌خواهد بگوید تحقق اولی، مشروط به اجابت دعای دوم است، باید دلیل و قرینه از خود لفظ یا از خارج اقامه کند و چنین قرینه‌ای در کار نیست، بلکه



می توان قرینه‌ای بر خلاف این ادعا در خود عبارت ارائه داد و آن تعبیر «بِنَظَرَةٍ مِّنْهُ إِلَيْهِ» است. یعنی درخواست فقط یک نگاه به آن روی زیبا و نورانی شدن چشم با خاطر همین یک نگاه. این درخواست نمی تواند منوط به ظهور آن عزیز باشد زیرا اگر حضرتش ظهور فرمایند، مردم می توانند همچون امامان گذشته امام زمان خود را به طور عادی ببینند و دیگر تقاضای یک نگاه، لطفی نخواهد داشت. ما می توانیم در برخی دعاهاى دیگر، تقاضای دیدار حضرت را در زمان ظهورش پیدا کنیم که خود عبارت، این معنا را به خوبی می رساند. به عنوان نمونه در دعایی که نایب اول امام علیه السلام املا کرده اند، چنین می خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِينِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ... فَاَفْعَلْ ذَلِكَ بِي  
و بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى تَنْظُرَ إِلَيَّ وَ لِئِكَ - صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - ظَاهِرِ  
الْمَقَالَةِ... أُبْرِزْ يَا رَبُّ مُشَاهَدَتَهُ... وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَيْتِهِ.<sup>۱</sup>

خدایا من از تو می خواهم که ولی امرت را در حالی که آشکار و مسلط بر امور است، به من بنمایی... پس این لطف را در حق من و همه مؤمنان انجام بده تا به سوی ولی تو... که درود تو بر او و آتش باد... نظر کنیم در حالی که آشکارا سخن می گوید. ای پروردگار من، دیدار با ایشان را بارز و آشکار فرما... و ما، جزء کسانی قرار ده که چشمانشان به دیدن آن حضرت روشن می شود.

ملاحظه می شود که به طور واضح و روشن، دیدار با حضرت را برای خود سایر مؤمنان درخواست می کنیم و ملاقات با ایشان را در حالی که از غیبت خارج شده و ظاهر گشته و بر کارها مسلط شده، آشکارا سخن می گویند، طلب می کنیم. همچنین از خدا می خواهیم که دیدار با ایشان را بارز و علنی کند. معنای «ابراز مشاهده حضرت» این است که دیگر اختصاص به برخی افراد خاص... همچون کسانی که در زمان غیبت موفق به دیدار گشته اند... نداشته باشد.

با توجه به این دعای شریف می توانیم بگوییم که اگر در دعای عهد یا دعای سرداب (اللَّهُمَّ أَرِنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيْمُونِ) هم تقاضای دیدار حضرت در زمان

اشتیاق و اهتمام برای دیدار امام غایب علیه السلام \* ۱۰۷

ظهورشان و برای همه مؤمنان شده بود، علی القاعده باید مضامینی نظیر همین دعا را به کار می بردند، در حالی که می بینیم چنین نیست.

۷- مرحوم صاحب مکیال پس از نقل برخی دعاهای وارد در طلب دیدار امام عصر علیه السلام - از جمله عبارت دعای عهد و زیارت سرداب - می فرماید:

حَمَلُ ذَلِكَ كُلِّهِ عَلَى أَنْ الْمُرَادَ طَلَبُ رُؤْيَيْهِ فِي زَمَانِ ظُهُورِهِ فَقَطْ مِمَّا لَا شَاهِدَ لَهُ وَلَا دَاعِيَ إِلَيْهِ.<sup>۱</sup>

این که همه این دعاها بر تقاضای رؤیت امام علیه السلام فقط در زمان ظهور ایشان حمل شود، نه شاهدهی دارد و نه دلیل موجهی.

با این ترتیب از نظر ایشان دلالت این ادعیه بر طلب دیدار امام زمان علیه السلام نمی تواند اختصاص به زمان ظهور داشته باشد، چون هیچ دلیل و محمل صحیحی برای چنین حصری وجود ندارد. پس این گونه دعاها بر درخواست لقاء حضرت هم در زمان غیبت و هم در وقت ظهور دلالت می کنند.

۸- تقاضای «رؤیت» و «نظر» به امام علیه السلام که در دعاها وارد شده، به معنایی که اشکال کننده فرموده اند، نیست. ایشان در برداشت خود از این تقاضا که «آقا را به ما نشان بده» دو مطلب را به هم گره زده اند: یکی دیدن ایشان به چشم و دیگر رفتن به محضر آقا، ولی واقعیت این است که دیدار با امام علیه السلام همان مطلب اول است نه دوم. کسی که ایشان را ملاقات می کند، لازم نیست بلند شود و برود جایی خدمت آقا برسد و برگردد. اشکال کننده در دنباله فرمایشات خود چنین می فرماید: «لازم نیست که بنده پا بشوم بروم آن جا محضر آقا مثلاً و بگویم آقا سلام علیکم بنده چه ...»<sup>۲</sup>

به هیچ وجه لازمه ملاقات با امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، چنین کاری نیست. این که انسان بلند شود و برود جایی به محضر آقا مشرف شود، در زمان غیبت امکان پذیر نیست، چون مکان حضرت برای عموم انسان ها شناخته شده نمی باشد. اما عدم امکان این امر به معنای عدم رؤیت و ملاقات با حضرت نیست.

۱. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۴.

۲. فصلنامه انتظار، ش ۱۰، ص ۳۵.

## مطلوبیت تمنای رسیدن به خدمت امام زمان علیه السلام و دعا برای تحقق آن

البته اشکال کننده محترم تأکید کرده‌اند که نمی‌خواهند اصل رؤیت امام زمان علیه السلام را در زمان غیبت انکار نمایند. می‌گویند:

البته نمی‌خواهم خدای نخواستہ رؤیت افراد بزرگوار را انکار کنم.<sup>۱</sup>

همچنین توصیه‌ای که به دست‌اندرکاران فصل نامه انتظار کرده‌اند، این است که:

نباید جووری برخورد کنیم که رسماً اصل قضیه برود زیر سؤال.<sup>۲</sup>

در مجموع می‌توان گفت که تنها اشکال ایشان در بحث فعلی این است که معتقدند:

در دستور اخبار و روایات هیچ‌گونه اشاره‌ای به این مطلب نشده که یکی از چیزهایی که از خدا بخواهیم و موجب خواسته‌های ما باشد این که حتماً حضرت را ملاقات کنیم.<sup>۳</sup>

ما تا این جا روشن ساختیم که تقاضای دیدار امام غایب علیه السلام یکی از بهترین دعاها در زمان غیبت ایشان و لازمه محبت به آن بزرگوار است که جزء تکالیف مستحبی ما به شمار می‌آید. درباره قید «حتماً» که در عبارات فوق آورده‌اند، در قسمت بعدی بحث - که مربوط به اصرار کردن در دعا بر دیدار امام علیه السلام است - سخن خواهیم گفت. در پایان بحث فعلی خوب است که آراء برخی دیگر از اساتید محترم حوزه علمیه را در همین خصوص (تقاضای دیدار امام علیه السلام در زمان غیبت) از شماره‌های دیگر همین فصلنامه (انتظار) نقل کنیم تا روشن شود که آنچه توضیح دادیم، مورد قبول بسیاری از علما و دانشمندان شیعه (حتی معاصرین) می‌باشد. یکی از اساتید محترم حوزه علمیه در پاسخ سؤالی در همین مورد اظهار نظر جالبی کرده‌اند. متن سؤال و جواب چنین است.

۱. فصلنامه انتظار، شماره ۱۰، ص ۳۵.

۲. فصلنامه انتظار، شماره ۱۰، ص ۳۴.

۳. فصلنامه انتظار، شماره ۱۰، ص ۳۴.

اشتیاق و اهتمام برای دیدار امام غایب علیه السلام \* ۱۰۹

سؤال: آیا تقاضای ملاقات و تمنای رسیدن به خدمت آن حضرت در ادله ما مطلوبیت دارد یا خیر؟

پاسخ: از دعای «ندبه» و توقیع حضرت به شیخ مفید و روایات دیگر، استفاده می‌شود که انسان، باید در مقام ابراز تولی و دوستی، دل فریفته دیدن و ملاقات با حضرت باشد؛ چون دعاهای نشانگر این است که غیبت ولی، باید مورد شکایت واقع شود: «اللَّهُمَّ اِنَّا نَشْكُو اليك فَقَدْ نَبِينَا وَ غَيَّبَنا»؛ خدایا! ما به خاطر از دست دادن پیامبرمان و غیبت اماممان به تو شکایت می‌کنیم.

وقتی نظر کردن، به اهل بیت علیهم السلام عبادت باشد (النظر إليهم عبادة) قطعاً دیدن «وجه الله» مطلوبیت دارد. انسان در مسیر عبادت و صراط مستقیم، باید توجه به «وجه الله» داشته باشد. پس چگونه، دیدن حضرت، مطلوب نباشد؟!<sup>۱</sup>

یکی دیگر از اساتید درباره ملاقات با حضرت در زمان غیبت چنین اظهار داشته‌اند:

امکان دیدار حضرت در زمان غیبت وجود دارد. دعا برای دیدار با حضرت هم مطلوبیت دارد.

سپس در پاسخ به سؤال فصلنامه انتظار که پرسیده‌اند: «دلیل این مطلوبیت چیست؟» چنین پاسخ داده‌اند:

دیدار با حضرت از مصادیق قرب به امام است و قرب به امام مطلوب است. از ادله هم‌نشینی با صالحان نیز این مطلوبیت را می‌توان فهمید.<sup>۲</sup>

این دو نمونه را بیشتر به این جهت نقل کردیم که اگر برخی از اساتید حوزه مطلوبیت تمنای ملاقات امام زمان علیه السلام را مورد اشکال قرار داده‌اند، بعضی دیگر به نقل از همان نشریه - بر خلاف این ادعا، سخن گفته‌اند. البته اصل موضوع از دیدگاه علما و دانشمندان بزرگوار شیعه در زمان گذشته تا حال روشن‌تر و مسلم‌تر از این است که نیاز به استشهاد به اقوال معاصرین باشد، اما فعلاً مجال نقل

۱. فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۳، ص ۴۰، جواب سؤال از استاد محمد سند است.

۲. فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۸ و ۹، ص ۶۰، در مصاحبه با آیه الله خرازی.

اقوال آن بزرگان نیست و لزومی به ذکر آنها نمی باشد.

### استحباب اصرار در دعا برای تقاضای دیدار امام زمان علیه السلام

اگر شوق دیدار امام زمان علیه السلام مطلوب باشد - که هست - و اگر دعاهایی را برای تقاضای دیدار امام غایب علیه السلام به ما تعلیم داده باشند - که چنین است - پس اصرار و الحاح در مورد آن هم جایز و بلکه مستحب می باشد. دلیل این امر، وجود احادیث متعدّد در مورد حُسن اصرار در دعاهایی است که به پیشگاه الهی عرضه می شود. به عنوان نمونه در کتاب شریف اصول کافی بابی تحت عنوان «باب الإلحاح فی الدعاء و التلبّث»<sup>۱</sup> منعقد است که مرحوم کلینی، در آن شش حدیث در پسندیده بودن اصرار بر دعا ذکر کرده اند و آخرین حدیثی که در آن باب آورده اند، چنین است:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: رَحِمَ اللهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنْ اللهِ عَزًّا وَ جَلًّا حَاجَةً فَالَحَّ فِي الدُّعَاءِ أُسْتَجِيبَ لَهُ أَوْ لَمْ يُسْتَجَبْ...<sup>۲</sup>

امام صادق علیه السلام از قول رسول گرامی اسلام صلى الله عليه وآله نقل کردند: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که از خدای عزوجل حاجتی را طلب می کند و در دعای خود اصرار می ورزد، چه دعایش مستجاب شود و چه نشود.

طبق این حدیث شریف می توان گفت که چون تقاضای دیدار امام عصر علیه السلام امر بسیار مطلوب و پسندیده‌ای است، پس اصرار بر دعا در طلب آن، محبوب خدای عزوجل می باشد. بنده مؤمن، به این اصرار خود ادامه می دهد چه خواسته اش برآورده شود و چه نشود. چنین اصراری خوب و مفید است. اما اگر اصرار بر یک امر - در صورت عدم استجابت - به نارضایتی و خطاب و عتاب به درگاه الهی منتهی شود، البته کار ناپسند و زشتی است. بنده مؤمن با شوق و علاقه برای دیدار امامش به پیشگاه خداوند، دعا می کند و بر این امر اصرار هم می ورزد، اما در عین

۱. یعنی باب اصرار در دعا و در انتظار (اجابت) نشستن.

۲. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الإلحاح فی الدعاء و التلبّث، ح ۶.

نال به آن چه خداوند مقدر فرماید، قلباً رضایت کامل دارد.

در مورد هر حاجتی که انسان به خدای خود عرضه می‌دارد، احتمالاتی وجود رد که با وجود هر یک از آنها، خواسته‌اش برآورده نمی‌شود. مثلاً این که روا بدن آن خواسته به صورتی که او می‌خواهد، به صلاحش نباشد یا این که مانعی همچون گناه - جلوی استجاب آن را بگیرد، یا این که مستجاب شود اما تقدیر الهی در تأخیر تحقق آن باشد و احتمالات دیگری که همه اینها در خود احادیث به ور دقیق ذکر شده است.<sup>۱</sup>

### ظیفه مؤمن در صورت عدم استجاب دعا

با این ترتیب بنده مؤمن با وجود اصرار بر تقاضای رؤیت امام زمان علیه السلام به آنچه خداوند روزیش کند، کاملاً راضی و خشنود است و هیچ‌گاه به خاطر رسیدن به آرزوی خود از خدا یا امام علیه السلام گله‌گذاری و اعتراض نمی‌کند، قلباً نیز اراضی و ناخشنود نمی‌گردد. همچنین به خود اجازه نمی‌دهد که به خاطر اصرار رزیدن بر این امر از انجام وظایف الهی‌شانه خالی کند، یا برای رسیدن به ولایش در جستجوی او بیفتد و از انجام حدّ واجب طلب معیشت، طفره برود. البته ممکن است کسی به لطف و عنایت خاصّ حضرت چنان شیفته و واله رود که بی‌اختیار دست از زندگی عادی خود بشوید و به دنبال وصال محبوبش ر به کوه و بیابان بگذارد، اما باید توجه داشت که این حالت اولاً بسیار شتایی پیش می‌آید و ثانیاً هرگز به صورت تصنعی و با تکلف حاصل نمی‌شود، که در اثر جذبه شدیدی که از طرف خود امام علیه السلام ایجاد می‌شود، شخص محب خود بی‌خود شده و بی‌اختیار به چنین حالتی می‌افتد. ثالثاً به همین دلیل، ادایش آن قابل برنامه‌ریزی و پیش‌بینی قبلی نیست. بنابراین اگر استثناء «جوان اشق» امام زمانی پیدا شده که به خاطر محبت شدید به امامش از کسب و کار و

۱. در این خصوص می‌توانید مراجعه کنید به بحارالانوار ج ۹۳، ص ۳۶۷ تا ۳۷۹، باب علة الابطاء فی الاجابة و هی عن الفتور فی الدعاء و الأمر بالتنبؤ و الإلحاح فیهِ.

تلاش باز ایستاده و به جستجوی مرادش سر به بیابان گذاشته است، نمی‌توان و نباید رسیدن به آن حال را الگوی جوانانی قرار داد که می‌خواهند در مسیر انجام وظیفه و خدمت‌گزاری به امامشان تلاش کنند. همچنین نباید تصور کرد که همه تلاش‌ها در مسیر خدمت به امام زمان علیه السلام باید منتهی به پیدایش حال آن «جوان عاشق» بشود که اگر چنین نشد، همه زحمات بی‌نتیجه خواهد بود. این تصور، پنداری باطل است.

### خطر شیفتگی شدید به امام زمان علیه السلام

علاوه بر نکاتی که تذکر داده شد، به دلیل خطراتی که در مسیر محبت‌های بی‌حساب و خارج از کنترل عقل - که گاهی به همین دلیل «عشق» نامیده می‌شود - وجود دارد، دامن زدن به آن به قصد شعله‌ور کردن و تشدیدش - تا سرحدّ خروج از زمام عقل - به صلاح انسان - به خصوص جوانان - نیست. تجربه نشان می‌دهد کسانی بدون داشتن معرفتِ درجه‌عالی و التزام به لوازم و آثار آن، صرفاً با نیروی احساس و عاطفه و شور و شوق جوانی در مسیر عشق و ارادت به امام زمان علیه السلام می‌افتند، ولی چون معرفت و عقل و علم لازم را برای کنترل درجه شدید محبت ندارند، در اثر اضلالات شیطان از مسیر صحیح خارج شده و به انواع و اقسام انحرافات عقیدتی یا اخلاقی درمی‌غلتنند و در پایان با تحمّل شکست‌های جبران‌ناپذیر، از عشق به امام عصر علیه السلام سرخورده می‌گردند و دیگر هیچ‌گاه در آن مسیر قرار نمی‌گیرند. بوده‌اند جوانانی که به شوق دیدار امام زمان علیه السلام با نیت خالص در مسیرهایی قدم گذاشته‌اند، اما به تورهای مختلف شیاطین انس و جن افتاده‌اند و از مقصود اولیّه خود دور شده‌اند.

نتیجه این‌که وجود حال و هوای معنوی شیفته و شیدای امام زمان علیه السلام شدن، خوب و مطلوب است، اما راه حصول آن اصرار و الحاح در این امر نیست. اگر کسی با معرفت صحیح در انجام همه لوازم آن تلاش کند و عمر خود را وقف خدمت‌گزاری به مولایش گرداند، آن‌گاه در صورتی که خدای متعال و خود امام زمان علیه السلام بخواهند، ممکن است چنین حالی به او عطا کنند که در آن صورت،

وظایف خاصی هم پیدا می‌کند و خودشان بهتر می‌دانند که با چنین کسی چگونه رفتار نمایند. البته اگر ظرفیت و درجه معرفت و ایمان انسان بالا برود، دیگر آن شیفتگی و محبت شدید، او را از خود بی‌خود نمی‌کند و می‌تواند در عین اهتمام به انجام تکالیف عادی، به درجه والای عشق و محبت به امامش و حتی وصال با ایشان نائل شود و از زندگی معمولی خود هم فارغ نشود و حتی دیگران هم متوجه حال و هوای او نشوند. به هر حال از خود بی‌خود شدن - فی نفسه - حالت مطلوبی نیست که انسان برای رسیدن به آن تلاش و کوشش نماید. مهم محبت به امام عصر علیه السلام است که هر چه هم شدید شود، بسیار مطلوب است، اما لازمه ضروری محبت شدید به ایشان، دست کشیدن از کار و زندگی و تلاش عادی - در حد انجام وظایف دینی - نمی‌باشد.

بنابراین مطلوب‌ترین حالت این است که انسان با طلب کردن معرفت سطح بالا و سعی در عمل به لوازم آن - از قبیل انتظار فرج و تقوی و ورع و رسیدگی به ایتم آل محمد علیهم السلام - ظرفیتی پیدا کند که بتواند حد بالای محبت و شیفتگی را با اداء تکالیف فردی و اجتماعی خود جمع کند، همان‌طور که بزرگانی نظیر مرحوم سید رضی بن علی بن طاووس چنین بوده‌اند. در این صورت اصرار بر تقاضای رؤیت امام علیه السلام با اصرار بر انجام سایر تکالیف واجب و مستحب در زمان غیبت همراه می‌شود و هیچ تعارضی هم میان آنها به وجود نمی‌آید.

نکته دیگر این‌که ما در زمان غیبت وظیفه نداریم که به دنبال جستجوی امام زمان علیه السلام بیفتیم و بخواهیم به هر قیمتی که هست، ایشان را پیدا کنیم. باید پذیریم که به هر دلیل، ایشان غایب هستند و این غیبت به امر خدا و اذن او واقع شده است. وظیفه‌ای که برای مردم زمان غیبت معین کرده‌اند این است که با ایمان به غیب (که طبق احادیث به وجود مقدس امام زمان علیه السلام تفسیر شده است) <sup>۱</sup> به انجام تکالیف دینی خود - که همه آنها را به طور کلی معین کرده‌اند - همت کنیم. یکی از همین

۱. اشاره به تفسیر آیه شریفه: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره / ۳) که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند مراد از «الغیب»

«الحجة الغائب» است. (تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۳، ح ۵)



تکالیف، دعا کردن برای دیدار و ملاقات با امام زمان علیه السلام و اصرار بر آن است. این که این دعا مستجاب بشود یا نشود و در صورت اجابت چه وقت عملی گردد، بر عهده ما نیست.

### ذکر آداب و اعمالی برای تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام

تکلیف استحبابی دیگری که در همین زمینه وجود دارد، عمل به دستوراتی است که یکی از آثار آنها رؤیت امام عصر علیه السلام می باشد و این امر، مورد سفارش و تأکید خود ائمه علیهم السلام بوده است. مرحوم علامه میرزا حسین طبرسی نوری باب دوازدهم کتاب گران قدر خود «نجم الثاقب» را به این موضوع اختصاص داده و عنوان آن را چنین قرار داده است: «باب دوازدهم در ذکر اعمال و آداب مخصوص جهت ملاقات آن حضرت»<sup>۱</sup>. مرحوم میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی هم در کتاب شریف «مکیال المکارم» به مناسبت های مختلف به برخی از این آداب و اعمال اشاره کرده و آثار و فضایل آنها را بر شمرده است.

یکی از همین موارد که به وسیله هر دو بزرگوار نقل شده، حدیثی است که شخصی به نام «ابوالمغرا» از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده و مرحوم علامه نوری عین آن را از کتاب «الاختصاص» مرحوم شیخ مفید در رساله «جنة المأوی» آورده است. متن حدیث چنین است:

من کانت له إلى الله حاجة و أراد أن يرانا و أن يعرف موضعه فليغتسل

ثلاث ليالٍ يناجي بنا فإنه يرانا و يُغفر له بنا و لا يخفى عليه موضعه.<sup>۲</sup>

علامه نوری در ترجمه این حدیث فرموده است:

هر کسی که برای او حاجتی است به سوی خداوند تبارک و تعالی و اراده کرده که ما را ببیند و مقام و مرتبه خود را بداند، پس غسل نماید سه شب و مناجات کند به ما یعنی - و الله العالم - که با خدای تعالی مناجات کند به توسط

۱. نجم الثاقب، ص ۸۳۷ تا ۸۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۸ و مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۹.

ما به این که قسم دهد او را به حق ما و متوسل شود به حضرت او به وسیله ما که ما را به او بنمایاند و مقام او را در نزد ما به او نشان دهد.<sup>۱</sup>

اما مرحوم صاحب مکیال پس از نقل معنای محدث نوری از حدیث مذکور می فرماید:

به احتمال قوی مراد از «یُنَاجِی بِنَا» در فرمایش امام هفتم علیه السلام این است که مؤمن با امام زمان خود مناجات کند و عرض حال به ایشان نماید و اندوه و شکایت خود را به پیشگاه حضرتش ببرد و با ایشان سخن بگوید و خواسته‌ها و آرزوهایش را خدمتش عرضه بدارد و از آن حضرت درخواست برآوردن نیازها و تمناهایش را بکند همان طور که با پروردگار و مولای خود مناجات می نماید. چرا که امامش سخن او را می شنود و او را هم می بیند، او همان کسی است که خدای متعال این گونه قرارش داده است: فریادرس کسی که به او متوسل شود و به سویش روی آورد، و پناه هر کس که به حضرتش پناهنده شده و او را بخواند، و یاری کننده هر کس از او کمک بخواهد و با او مناجات نماید. با این ترتیب «یُنَاجِی بِنَا» به معنای «یُنَاجِینَا» می باشد.<sup>۲</sup>

چنان که ملاحظه می شود این حدیث شریف، دستورالعمل کسانی است که هم نیازی به درگاه الهی دارند و هم می خواهند به رؤیت امامشان موفق گردند. یکی از راه‌های رسیدن ایشان به خواسته خود، این است که سه شب غسل کنند و به مناجات با ائمه علیهم السلام برخیزند، در این صورت می توانند امیدوار به دیدن امام خود باشند. جالب این است که مرحوم علامه سید مهدی بحر العلوم - احتمالاً به خاطر همین حدیث شریف - یکی از اغسال مستحبی را غسل نمودن برای دیدن امام علیه السلام شمرده و در منظومه خود چنین سروده است:

و رُؤیَةَ الامامِ فی المنامِ      لِذَکِّ ما یُقصدُ مِنْ مَرامِ<sup>۳</sup>  
و (یکی از غسل‌ها غسل) دیدن امام علیه السلام در خواب برای رسیدن به هدف و مقصود است.

۱. نجم الثاقب، ص ۸۴۹.

۲. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۸۰.

۳. نجم الثاقب، ص ۸۴۹ و مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۹.

**مراقبت بر یکی از تعقیبات نماز برای توفیق دیدار امام عصر علیه السلام**

عمل دیگری که یکی از آثار و برکاتش، تشرّف به خدمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می باشد، مراقبت بر خواندن یکی از تعقیبات نمازهای واجب است. مرحوم صاحب مکیال این دعا را در چند جای کتاب خود نقل کرده و بر مواظبت نسبت به آن تأکید کرده است. اصل حدیث مطابق نقل مرحوم ابونصر طبرسی چنین است:

رَوِيَ أَنَّ مَنْ دَعَا بِهَذَا الدَّعَاءِ عَقِيبَ كُلِّ فَرِيضَةٍ وَ وَاظَبَ عَلَى ذَلِكَ عَاشَ حَتَّى يَمَلَّ الْحَيَاةَ وَ يَتَشَرَّفَ بِإِلْقَاءِ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَ هُوَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقَ الْمُصَدَّقَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: إِنَّكَ قُلْتَ: مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لِأَوْلِيَائِكَ الْفَرَجَ وَ النَّصْرَ وَ الْعَافِيَةَ وَ لَا تَسُوْنِي فِي نَفْسِي وَ لَا فِي ...» قَالَ: وَ تَذَكَّرُ مَنْ شِئْتَ.<sup>۱</sup>

روایت شده که هر کس این دعا را بعد از هر نماز واجب بخواند و نسبت به آن مراقبت داشته باشد چندان زندگی کند که از زنده بودن ملول گردد و به دیدار صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه) مشرف شود و دعا این است: خدایا بر محمد و آل محمد صلوات فرست. خداوندا همانا فرستاده راستگو و مورد تأیید تو - که صلوات تو بر او و خاندانش باد - فرمود که تو فرموده‌ای: من - در اموری که خود انجام دهنده‌اش هستم - (از اراده خود) برنگشته‌ام (صرف نظر نکرده‌ام) آن چنان که در مورد قبض روح بنده مؤمنم (از اراده خود) برمی‌گردم (صرف نظر می‌کنم)، او از مرگ کراهت دارد در حالی که من از ناراحتی او کراهت دارم. خداوندا پس بر محمد و آل محمد صلوات فرست و هر چه زودتر گشایش و یاری و عافیت را برای اولیای خود برسان و مرا در مورد خودم و ... ناراحت مگردان. فرمود: و (غیر از خودت) هر که را می‌خواهی ذکر کن.

در این دعای شریف، یک حدیث قدسی از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که احترام و ارزش بنده مؤمن را نزد خداوند به خوبی روشن می‌سازد. خدای متعال می‌فرماید: گاهی اراده من به قبض روح بنده مؤمنم تعلق می‌گیرد، اما خود او از مرگ کراهت دارد. در این صورت چون من هم از ناراحتی او کراهت دارم، از اراده خود برمی‌گردم<sup>۱</sup> و لذا او را - با حال کراهت از مرگ - قبض روح نمی‌کنم. بنابراین خداوند - مطابق آنچه در احادیث دیگر بحث «تردد» آمده است - یا فعلاً مرگ او را به تأخیر می‌اندازد و یا این که کراهت او را با ارسال گل‌های خوشبویی - که آنها را استشمام می‌کند - از بین می‌برد و با میل و رغبت خودش، او را می‌میراند.

با توجه به این حدیث قدسی، وقتی می‌گوییم: «**لَا تَسُوْنِي فِي نَفْسِي**» مقصود این است که: «خداوندا مرا - با وجود کراهت از مرگ - قبض روح مکن چون خودت فرمودی که از ناراحتی مؤمن کراهت داری» و وقتی می‌گوییم: «**لَا تَسُوْنِي فِي نَفْسِي وَلَا فِي ...**» یعنی همین کار (قبض روح نکردن با وجود کراهت از مرگ) را در حق شخص یا اشخاص دیگری که در این دعا ذکر می‌کنم، انجام بده. به همین جهت است که فرموده‌اند: اگر کسی مواظبت بر خواندن این دعا کند، از زنده ماندن خسته و ملول می‌شود. مقصود این است که در هنگام قبض روحش، از مرگ کراهت ندارد بلکه با میل و رغبت خودش از دنیا می‌رود. همچنین چون بنده مؤمن آرزوی درک محضر امام عصر عجل الله تعالی فرجه و یاری رساندن به ایشان را دارد، از خدا تعجیل در فرج آن حضرت را تقاضا می‌کند و خدای متعال هم لطف فرموده و او را - اگر هنوز زمان ظهور نرسیده باشد - قبل از مرگ به شرف لقای محبوبش می‌رساند و این دعا در حق هر کس که مستجاب شود، همین آثار و برکات را خواهد داشت.

۱. «**تَرَدَّدٌ**» بر وزن «**تَفَعَّلٌ**» و به معنای مطاوعه و پذیرش «**رَدَّ**» است. یعنی کراهت مؤمن از مرگ به‌عنوان «**رَدَّ**» برگرداندن» تلقی می‌شود که خداوند این رَدَّ را می‌پذیرد و مؤمن را با وجود کراهتش از مرگ قبض روح نمی‌کند. در کتاب‌های لغت در معنای تردد، «**تَرَاجَعٌ**» تعبیر کرده‌اند. (لسان العرب، ج ۶، ص ۱۳۳ و المعجم الوسیط، ص ۳۳۸) و «**تَرَاجَعَ الْقَوْمُ رَجَعُوا إِلَى مَحَلِّهِمْ**» (لسان العرب، ج ۶، ص ۱۰۷) به همین جهت در ترجمه حدیث، «**تَرَدَّدٌ**» را به «برگشتن و صرف‌نظر کردن از اراده خود» معنا نمودیم.

**تشرّف صاحب مکیال خدمت حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه**

مرحوم صاحب مکیال در کتاب شریف خود پس از نقل این دعای گران قدر می فرماید:

من از ابتدای زمان بلوغ خود بر خواندن این دعا مراقبت داشته‌ام و تاکنون سه بار در خواب توفیق تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام را داشته‌ام به طوری که برایم یقین حاصل شده که آن که در خواب دیده‌ام مولایم صاحب الزمان علیه السلام بوده است.<sup>۱</sup>

این خود، شاهدی است بر صدق بشارتی که در صدر این دعای شریف مطرح شده است. به نظر می آید هر سه تشرّف در خود کتاب «مکیال المکارم» نقل شده است. یکی از این‌ها در مقدمه کتاب، دومی در باب چهارم کتاب ذیل عنوان «قضاء حوائج المؤمنین»<sup>۲</sup> - که یکی از انگیزه‌های دعا برای امام زمان علیه السلام است - آمده و تشرّف سوم نیز در باب پنجم بیان شده است و ذیل توضیح نوزدهمین فضیلت برای کسی که دعا در حقّ آن حضرت می‌کند، یعنی به دنبال نقل همان تعقیب نماز که شرح آن گذشت.

مورد اول همان رؤیای صادق‌های است که انگیزه تألیف کتاب «مکیال المکارم» بوده است. ایشان در مقدمه چنین می‌گویند:

من در باب هشتم کتاب «ابواب الجنّات فی آداب الجُمعات»<sup>۳</sup> هشتاد و چند فایده دنیوی و اخروی را که بر دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السلام مترتب می‌شود، ذکر کرده‌ام. سپس به فکر افتادم کتاب مستقلی در این باب بنویسم که مشتمل بر آن فوائد باشد و آنها را به نظم درآورد. اما مشکلات زمانه و غم و اندوه پی در پی مرا از انجام این کار باز می‌داشت تا این که در خواب کسی بر من جلوه نمود که با قلم و بیان نمی‌توانم او را توصیف نمایم، یعنی مولایم

۱. مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲. یعنی رفع حاجتهای اهل ایمان.

۳. این کتاب درباره اعمال و آداب شب و روز جمعه است که مؤلف محترم آن را در سنّ ۲۵ سالگی یعنی در سال

۱۲۲۶ هجری قمری تألیف فرموده است. بنابراین تاریخ تألیف این کتاب ۲۲ سال قبل از نوشتن کتاب «مکیال المکارم» بوده که آخرین تألیف مؤلف می‌باشد.

و امامم که در انتظارش هستیم و محبوب دل شکسته‌ام. ایشان با بیانی که از وصال محبوب شادی بخش‌تر و از صدای خوش بلبل هیجان‌انگیزتر بود به من فرمود:

این کتاب را بنویس و عربی هم بنویس و نام او را بگذار «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام».

آن‌گاه همچون تشنه‌ای از خواب پریدم و در حسرت (دیدارش) افسوس می‌خوردم. قصد کردم تا امر ایشان را امثال نمایم... اما توفیق یاریم نکرد تا این‌که در سال گذشته (۱۳۳۰ هجری قمری) به خانه خدا سفر نمودم. چون آن‌جا وبا آمد و سختی‌ها بالا گرفت با خدای جل جلاله عهد بستم که اگر مرا از مهلکه‌ها نجات دهد و راه برگشت به وطن را برایم آسان سازد، تألیف این کتاب را شروع کنم. پس او بر من منت گذاشت و از آن‌چه می‌ترسیدم سلامتتم داشت - و چه بسیار است لطف و بخشش او که شامل حالم نموده است - بنابراین شروع به انجام این کار کردم تا عهد و پیمان خود را با خداوند ادا نموده باشم...<sup>۱</sup>

دو مورد دیگر از تشریفات مرحوم صاحب مکیال را در ادامه مباحث خواهیم آورد.

برمی‌گردیم به بحث قبلی، بحث در این بود که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام وظیفه اصلی ما عمل به تکالیف دینی و وظایف شرعی است نه افتادن به دنبال جستجوی حضرت که معمولاً با کنار گذاشتن یک‌سری وظایف و تکالیف همراه است و جایز نمی‌باشد. در این‌جا مناسب است که عین سخنان یکی از اساتید بزرگ حوزه علمیه را که در همین خصوص اظهار نظر کرده‌اند، عیناً نقل نماییم:

**عمل به وظیفه؛ بهترین راه رسیدن به فیض دیدار امام زمان علیه السلام**

حدیث معراج که مطالب بسیار مفید و عالی و نکات خوبی دارد، یک جمله‌اش این است:

يا اَحمَدُ... فَمَنْ عَمِلَ بِرِضايِ، أَلزِمَهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَعَرَفَهُ شُكْرًا  
لَا يُخَالِطُهُ الْجَهْلُ وَ ذِكْرًا لَا يُخَالِطُهُ النِّسيانُ وَ مَحَبَّةً لَا يُؤَثِّرُ عَلَيَّ مَحَبَّتِي  
مَحَبَّةَ المَخْلُوقِينَ. فاذا أَحَبَّنِي أَحَبَّيْتَهُ وَ أَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِي إِلَيَّ جَلالِي وَ  
لأُخْفِي عَلَيَّ خَاصَّةً خَلْقِي.<sup>۱</sup>

خداوند، به پیامبر ﷺ می‌فرماید: هر کس به رضای من و آنچه من  
می‌خواهم، عمل کند و وظایفش را انجام دهد، واجبات را به جا آورد و  
محرمات را ترک کند، من، سه مطلب را به او می‌دهم. یکی از آن سه، این  
است که «بندگان خاص خودم را از او مخفی نمی‌کنم».

بنده عرض می‌کنم، تحقیقاً، بالاترین و برترین بنده خاص خداوند، در این  
زمان، حضرت ولی عصر (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) است. اگر ما، به رضای الهی  
عمل کنیم، خداوند، او را از ما مخفی نخواهد کرد.

بعضی، خیلی اصرار داشتند که خدمت حضرت برسند، اما حضرت ﷺ به  
واسطه بعضی دیگر پیغام داده که هر وقت موقع آن رسید، خودم می‌آیم. در  
این باره، قضایایی نیز نقل شده است. راه تشرّف به حضور حضرت خالصانه  
عمل کردن است. اگر خالصانه عمل کنیم، خود حضرت، به سراغ ما می‌آید.  
اما این روزها، مسائل یک طوری دیگر شده است! و حضرت ولی عصر (عجل  
الله فرجه الشریف) تقریباً باید گفت وسیله‌ای برای جمع کردن عده‌ای شده که  
بیایید ما می‌خواهیم شما را بهریم خدمت حضرت، یا نه این که دست جمعی  
برویم، خلاصه می‌خواهیم راه آن را نشان شما بدهیم تا موفق مؤید خدمت  
حضرت برسید و واقعیت آن هم خیلی برای من واضح نیست بلکه این کارها  
یک گرفتاری‌هایی را نیز ایجاد کرده. علی کُلِّ حال بعضی از این آقایان هم  
می‌آیند این جا و بنده به آنها می‌گویم من راه آن را نمی‌دانم و برای آنها  
همین روایت را بیان می‌کنم که اگر عمل به وظیفه بکنید خودش به سراغ  
شما می‌آید.

در این باره، یکی از مراجع، قضیه‌ای را نقل می‌کرد که بد نیست آن را برای  
شما عرض کنم.

یکی از مراجع نقل می‌فرمود که در یکی از دهات شاهرود، روحانی متدین و

مآلایی بود و امور مردم را حلّ و فصل می‌کرد. وی پسری داشت که هیچ سواد نداشت و چند روزی که برای درس رفته بود، به بازی و تفریح گذرانده بود و درس نخوانده بود. بی‌سواد بی‌سواد بود. مردم، به گمان این که او هم همانند پدرش باسواد است و مسأله‌دان است، با سلام و صلوات، او را آوردند و روحانی محلّشان کردند، اما او درباره‌ی بی‌سوادی خود، چیزی نگفت و هر مسأله‌ای که مردم از او می‌پرسیدند، از پیش خودش جواب می‌داد!

وی، عقد ازدواج جاری می‌کرد و طلاق می‌داد و نماز میت می‌خواند و وجوه شرعی می‌گرفت و هدایا را قبول می‌کرد و...

این جوان، یک مرتبه، به فکر فرو رفت و متذکّر شد که «بالاخره، تا کی این طور با دین مردم بازی کنم؟» پشیمان شد و واقع امر را به مردم اعلام کرد و گفت: «هر چه به عنوان حکم شرعی گفتم، از پیش خودم گفتم و هر چه عقد ازدواج برایتان اجرا کردم، احتیاطاً، دوباره بخوانید که همه غلط بوده است. هر چه طلاق دادم، درست نبوده است و هر چه نماز میت خوانده‌ام، صحیح نبوده است. همه را اعاده کنید.»

مردم، بسیار ناراحت شدند و بر سرش ریختند و هر چه می‌خورد، زدند و از ده بیرونش کردند.

او از ده بیرون آمد و با سر و صورت شکسته و لباس خونین و پاره، به طرف تهران حرکت کرد. در سرازیری راه تهران، مرد بسیار با وقار و محترمی، او را به اسم صدا زد و از او دل‌جویی کرد و سفره‌ای را که همراه داشت، باز کرد و او را میهمان کرد. از وی پرسید: «چراناراحتی؟». جوان، قضیه را گفت.

آن مرد به او فرمود: «می‌خواهی درس بخوانی و باسواد شوی و گذشته‌ات را جبران کنی؟» جوان پاسخ داد: «آری». آن مرد فرمود: «در تهران، به مدرسه‌ی سید نصرالدین، نزد آقای امیرزا حسن کرمانشاهی می‌روی و می‌گویی حجره‌ی شانزده، خالی است کلیدش را به من بده و خودت هم یک درس برایم بگو». او، همین کار را کرد و نزد امیرزا حسن کرمانشاهی شاهرودی که به اکثر علوم آشنا بود و تسلط داشت، آمد و همان سخنان را گفت و درخواست کرد که منطق بوعلی را به او درس دهد. ایشان بدون سؤال و پرسش، کلید را داد و گفت: «فردا ساعت هشت صبح برای درس نزد من بیا.»

آقای میرزا حسن کرمانشاهی می‌دید که آن جوان، گاهی از چیزهای مخفی



خبر می دهد. مثلاً روزی به استاد گفت: «ای استاد! چرا مطالعه نمی کنی و سر درس حاضر می شوی؟» استاد گفت: «کتابم را چند روزی است گم کرده ام.» گفت: «همسرت، کتاب را زیر رختخواب های منزل مخفی کرده است، تا تو مطالعه نکنی و قدری به خانواده برسی.» قضیه هم، عیناً، همین طور بود. آقای میرزا حسن کرمانشاهی، به او می گوید: «تو، این ها را از کجا می دانی؟ چه کسی این ها را به تو می گوید؟» جوان پاسخ می دهد: «آقای خیلی خوبی است که مرتب به حجره ام می آید و با من غذا می خورد و حرف می زند. او گاهی، این مطالب را می گوید. همان کسی است که به من گفت نزد شما بیایم و درس بخوانم.»

استاد فهمید که این آقای خوب، باید همان یوسف زهرا، حضرت بقیة الله الاعظم (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) باشد. استاد گفت: «می شود این دفعه که آمد، سلام مرا به او برسانی و اجازه ملاقات برای من بگیری؟» آن جوان می گوید: «آن آقا، فرد بسیار خوبی است و نیازی به اجازه ندارد.» استاد می گوید: «نه؛ شما اجازه بگیرید.» پس از چندی، جوان گفت: «آن آقا فرمود که سلام برسان و بگو، مشغول درس و بحث باش، هر وقت وقتش شد، خودم سراغ شما می آیم.»<sup>۱</sup>

ناگفته نماند که عمل به رضای الهی در زمان غیبت امام زمان علیه السلام شامل دعا برای دیدار آن حضرت هم می شود که جزء وظایف مستحبی انسان به شمار می آید، اما همان طور که قبلاً هم گفتیم نباید عمل به این تکلیف استجابی را بر انجام واجبات ترجیح داد و به بهانه عشق و ارادت به امام عصر علیه السلام از انجام آنها طفره رفت یا نسبت به آنها بی تفاوت بود.

۱. فصلنامه انتظار، سال دوم ش ۵، ص ۲۲ تا ۲۵، به نقل از آیت الله حاج میرزا علی آقای فلسفی.

## فصل ۵

### بررسی حجیت تشرّف به محضر امام زمان علیه السلام

در فصل گذشته دو گرایش افراطی و تفریطی را در مورد شوق دیدار امام زمان علیه السلام بررسی نمودیم و مشرب صحیح را در خصوص تقاضای تشرّف و انجام اعمالی برای وصال آن عزیز مطرح کردیم. اکنون در ادامه بحث به بررسی حجیت تشرّفات و ادّعای رؤیت امام علیه السلام در زمان غیبت کبری می پردازیم.

#### ادّعای رؤیت امام عصر علیه السلام

گاهی می گویند:

کسی ممکن است خدمت حضرت مشرّف بشود، اما آنانی که مشرّف شدند، خبری نمی دهند. آنان تظاهر به این مسائل نمی کنند.<sup>۱</sup>

آیا دلیلی از عقل یا نقل بر این مطلب وجود دارد؟ کدام دلیل عقلی یا نقلی می گوید که اگر کسی خدمت حضرت مشرّف شد، نباید حرفی بزند؟ چنین وظیفه‌ای برای این افراد، تعیین نشده و هیچ یک از علما و مراجع بزرگوار شیعه تاکنون چنین نظری نداشته‌اند. آنچه ممنوع شده، ادّعای سفارت و نیابت و بابیت

۱. فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۳۰، به نقل از یکی از اساتید حوزه.

است، نه ادّعیای رؤیت.

از این گذشته، بسیاری از کسانی که خدمت امام عصر علیه السلام مشرف شده‌اند، خود از بالاترین رده‌های فقاہت و اجتهاد در علوم دینی بوده‌اند. کسانی نظیر علامه بحر العلوم و شیخ مرتضی انصاری و سید بن طاووس و علامه حلّی یا معاصرانی نظیر مؤلف کتاب «مکیال المکارم» در عین دارا بودن بالاترین درجات علمی، حائز مراتب بالای تقوی و ورع بوده‌اند که نسبت دروغ‌گویی - آن هم در مورد ملاقات با امام زمان علیه السلام - به هیچ وجه با مقام علمی و معنوی ایشان سازگار نیست. این‌گونه افراد از تشرّف خود به دیگران خبر داده‌اند. آیا می‌توان گفت که اینها اهل تظاهر بوده‌اند؟! یا خدای ناکرده از چیزی که اطمینان و یقین نداشته‌اند، سخن گفته‌اند؟! البتّه هیچ لزومی ندارد که انسان در حدّ بالایی از علم و تقوی باشد تا شرف حضور خدمت امام عصر علیه السلام پیدا کند، ولی با وجود چنان افرادی در میان کسانی که از تشرّفشان خبر داده‌اند، نمی‌توان به طور کلی حکم کرد که: هرکس خدمت امام زمان علیه السلام مشرف شود، خبری نمی‌دهد! این ادّعا صد در صد باطل است.

در این جا نمونه‌هایی را از بزرگانی که هر یک به نحوی ادّعیای رؤیت امام زمان علیه السلام کرده‌اند، نقل می‌کنیم تا حق مطلب بیش از پیش ادا شود.

### تشرّف سید بن طاووس به محضر حضرت مهدی علیه السلام

یکی از ایشان عالم بزرگوار شیعه جناب سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس (متوفی در سال ۶۶۴ هجری قمری) هستند. ایشان در کتابی که به عنوان وصیّت به فرزندشان «محمد» نوشته‌اند، درباره وجود امام علیه السلام در زمان غیبت چنین می‌گویند:

ای فرزندم اگر توفیق کشف اسرار برای تو حاصل شود، حضرت مهدی علیه السلام را چنان به تو معرفی کنم که هیچ شک و شبهه‌ای برای تو باقی نماند و از همه ادّله عقلی و نقلی در مورد ایشان بی‌نیاز گردی. همانا ایشان - که درود خداوند بر او باد - به تحقیق موجود و زنده هستند، اما تا هنگامی که خداوند مهربان و

دلسوز اجازه نفرموده‌اند از ظاهر کردن امر خود معذورند و این (غیبت) سنتی است که بسیاری از انبیا و اوصیا داشته‌اند. پس به این امر یقین داشته باش و آن را دین و عقیده خود قرار بده، همانا پدر تو ایشان را از نور خورشید در روز بهتر می‌شناسد.<sup>۱</sup>

روشن است که مرحوم سید اگر به شرف دیدار امام زمان علیه السلام نائل نشده بود، هرگز ادعا نمی‌کرد که آن حضرت را از نور خورشید در روز بهتر می‌شناسد و می‌تواند فرزندش را از همه دلایل عقلی و نقلی در شناسایی امام عصر علیه السلام بی‌نیاز کند! پس قطعاً فضیلت تشرف خدمت حضرت نصیب مرحوم سید بن طاووس شده است.

### تشرّف مرحوم علامه بحر العلوم خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام

یکی دیگر از علمای گران قدر شیعه که به طور قطع، مکرر توفیق تشرف خدمت امام زمان علیه السلام را داشته است، مرحوم سید محمد مهدی طباطبایی بروجردی می‌باشد که به سید بحر العلوم معروف است. حکایات زیادی از تشرفات مرحوم علامه بحر العلوم نقل شده که در همه آنها ایشان ادعای رؤیت امام عصر علیه السلام را کرده‌اند. علامه میرزا حسین طبرسی نوری در کتاب شریف «نجم الثاقب» هفت حکایت از تشرفات ایشان را نقل کرده است<sup>۲</sup> که ما به ذکر اولین حکایت آن در این جا اکتفا می‌کنیم:

خبر داد ما را عالم کامل و زاهد عامل و عارف بصیر، برادر ایمانی و صدیق روحانی، آقا علی رضا - طاب الله ثراه - خلف عالم جلیل حاجی ملا محمد نائینی و همشیره زاده فخر العلماء الزاهدین حاجی محمد ابراهیم کلباسی که در صفات نفسانیه و کمالات انسانیه از خوف و محبت و صبر و رضا و شوق و اعراض از دنیا، بی‌نظیر بود. گفت: خبر داد ما را عالم جلیل آخوند ملا زین العابدین سلماسی سابق الذکر، گفت:

۱. کشف المحجّه، ترجمه فصل ۷۸.

۲. حکایت هفتاد و سوم تا حکایت هفتاد و نهم.

روزی نشسته بودم در مجلس درس آیه الله سید سند و عالم مسدّد فخر الشیعه علامه طباطبایی بحر العلوم رحمته الله در نجف اشرف که داخل شد بر او به جهت زیارت، عالم محقق جناب میرزا ابوالقاسم قمی صاحب «قوانین» در آن سالی که از عجم مراجعت کرده بود به جهت زیارت ائمه عراق علیهم السلام و طواف بیت الله الحرام.

پس متفرّق شدند کسانی که در مجلس بودند و به جهت استفاده حاضر شده بودند و ایشان زیاده از صد نفر بودند و من ماندم با سه نفر از خاصان اصحاب او که در اعلی درجه صلاح و سداد و ورع و اجتهاد بودند.

پس محقق مذکور متوجه سید شد و گفت: «شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکان ظاهری و باطنی را. پس چیزی به ما تصدّق نمایید از آن نعمتهای غیر متناهی که به دست آوردید.» پس سید بدون تأمل فرمود که: «من شب گذشته یا دو شب قبل (و تردید از راوی است) در مسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافله شب، با عزم به رجوع در اول صبح به نجف اشرف که امر مباحثه و مذاکره معطل نماید. - و چنین بود عادت آن مرحوم در چندین سال - پس چون از مسجد بیرون آمدم، در دلم شوقی افتاد برای رفتن به مسجد سهله. پس خیال خود را از آن منصرف کردم از ترس نرسیدن به نجف پیش از صبح و فوت شدن امر مباحثه در آن روز ولکن شوق، پیوسته زیاد می شد و قلب، میل می کرد.

پس در آن حال که مترددّ بودم، ناگاه بادی وزید و غباری برخاست و مرا به آن صوب حرکت داد. اندکی نگذشت که مرا بر در مسجد سهله انداخت. پس داخل مسجد شدم، دیدم که خالی است از زوّار و مترددّین جز شخصی جلیل که مشغول است به مناجات با قاضی الحاجات به کلماتی که قلب را منقلب و چشم را گریان می کند.

حالتم متغیر و دلم از جا کنده شد و زانوهایم مرتعش و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز به گوشم نرسیده بود و چشمم ندیده از آن چه به من رسیده بود از ادعیه مأثوره و دانستم که مناجات کننده، انشاء می کند آن کلمات را، نه آن که از محفوظات خود می خواند.

پس در مکان خود ایستادم و گوش به آن کلمات فراداشتم و از آنها متلذذ

بودم تا آن که از مناجات فارغ شد.

پس ملتفت شد به من و به زبان فارسی فرمود: «مهدی بیا!»

چند گامی پیش رفتم و ایستادم. امر فرمود که پیش روم. اندکی رفتم و توقّف نمودم. باز امر فرمود به پیش رفتن و فرمود: «ادب در امتثال است.» پیش رفتم تا به آن جا که دست آن جناب به من و دست من به آن جناب می رسید و تکلم فرمود به کلمه مولی سلماسی.»

گفت: چون کلام سید به این جا رسید، یک دفعه از این رشته سخن دست کشید و اعراض نمود و شروع کرد در جواب دادن محقق مذکور از سوّالی که قبل از این از جناب سید کرده بود...

جناب میرزا دوباره سوّال کرد از آن کلام خفی، سید به دست اشاره فرمود که «از اسرار مکتومه است.»<sup>۱</sup>

همان طور که در خود حکایت آمده است، مرحوم بحرالعلوم در نقل ماجرای تشرّف خویش برای مرحوم میرزای قمی و مولی زین العابدین سلماسی هیچ تأمل و درنگی نکردند و این نشان می دهد که اگر شرایط برای نقل تشرّف، مهیا باشد و مانع و محذوری در کار نباشد، ادّعای رؤیت امام علیه السلام هیچ اشکالی ندارد. آیا می توان سخن کسانی همچون علامه بحرالعلوم را حمل بر تظاهر و خودنمایی کرد؟

### تشرّفات میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی خدمت امام زمان علیه السلام

از دیگر دانشمندان بزرگ شیعه که تشرّفات خود به حضور امام عصر علیه السلام را به صورت عمومی نقل کرده اند، مرحوم سید محمد تقی موسوی اصفهانی است که در کتاب «مکیال المکارم» سه تشرّف را ذکر نموده اند. یکی از اینها انگیزه تالیف کتاب بود که در گذشته از زبان خود ایشان بیان کردیم. اکنون به نقل دو مورد دیگر مطابق آنچه خودشان ذکر کرده اند، می پردازیم:

**تشرّف دوم:** سه سال پیش از تالیف این کتاب، بدهی های من زیاد شد، پس

یک شب به امام زمان علیه السلام و پدران بزرگوار ایشان متوسل شده و نیاز خود را به محضر ایشان عرضه داشتم. این توسل در ماه رمضان بود. هنگامی که پس از طلوع خورشید از مسجد برگشتم، خوابیدم. حضرت را در خواب دیدم که به من چنین فرمود:

قدری باید صبر کنی تا از مال خاص دوستان خاص خود بگیریم و به تو برسانیم.

پس شاد و خوشحال در حالی که شاکر و سر دماغ بودم و وعده مولایم را محقق شده می‌دانستم، از خواب بیدار شدم. پس از گذشت مدتی یکی از برادران که او را فرد صالحی می‌دانستم و از او نسیم راحتی به مشام می‌رسید، نزد من آمد و مبلغی به من بخشید که بدهی‌های مرا ادا کرد و ناراحتی مرا فرونشاند و گفت: این (پول) از سهم امام علیه السلام است. از این امر بسیار بسیار خوشحال شدم و گفتم:

هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا.<sup>۲</sup>

تشرّف سوم: شبی در خواب مولایم صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که وارد خانه‌ای که الآن ساکن هستم، شدند در حالی که یکی از پیغمبران بنی‌اسرائیل همراه ایشان بود. سپس داخل اتاق رو به قبله من شدند و به من امر فرمودند که ذکر مصیبت مولای شهیدمان اباعبدالله الحسین علیه السلام را بکنم. من هم امر آن حضرت را اطاعت نمودم در حالی که ایشان رو به روی من نشسته و به سخنانم گوش می‌دادند. وقتی از ذکر مصیبت فارغ شدم، رو به سوی کربلا مشغول خواندن زیارت مولایمان ابی عبدالله الحسین علیه السلام شدم. سپس رو به سمت طوس زیارت مولایمان ابی الحسن الرضا علیه السلام را خواندم و آن‌گاه رو به سوی خود امام علیه السلام، زیارت مولایمان حضرت حجت را قرائت نمودم. وقتی از این زیارتها فارغ شدم و ایشان تصمیم به برگشتن گرفتند، آن پیامبری که همراه حضرت بود، از جانب ایشان مقداری پول به من داد که مبلغ آن را نمی‌دانم و هر دو نفر از نظرم غایب شدند.

۱. یوسف / ۱۰۰.

۲. مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

فردای آن شبی که از هنگام صبح نیکوتر و از روشنایی روز درخشنده‌تر بود، یکی از علمای بزرگوار را ملاقات کردم. ایشان پول پاکیزه‌ای به من داد که همچون باران پربرکتی بود. گفتم: *هذا تأویل رؤیای من قبلُ قد جعلها ربی حقاً<sup>۱</sup>* و خداوند صحت رؤیایم را برایم آشکار کرد تا اشتیاقم بیشتر شود. علاوه بر این پس از این خواب آن قدر از برکت‌های باطنی و دانش‌های کامل غیر آشکار و معارف ایمانی و الطاف الهی به من عنایت شد که با زبان قلم قابل بیان نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

این موارد را به این جهت آوردیم تا روشن شود که نمی‌توان به طور کلی ادّعا کرد که «هر کس خدمت امام زمان علیه السلام مشرّف شود، حق ندارد بگوید من خدمت حضرت رسیده‌ام!»<sup>۳</sup>

چنین ادّعایی از هیچ‌کس پذیرفته نیست. این چند مورد، تنها نمونه کوچکی بود از افراد بسیار زیادی که در زمان غیبت کبری خدمت حضرت مهدی علیه السلام مشرّف شده و داستان تشرّف خود را نقل کرده‌اند. تنها در کتاب *تجم الثاقب*، مرحوم علامه نوری صد حکایت از باریافتگان به محضر امام علیه السلام در دوران غیبت کبری نقل فرموده که بسیاری از ایشان خود جزء علما و فقهای بزرگوار شیعه بوده‌اند. همچنین مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب *شریف «العبقری الحسان»* بیش از صد و پنجاه مورد از تشرّفات افراد مختلف را در دوران غیبت کبری خدمت امام زمان علیه السلام نقل کرده که اکثر اینها حقیقتاً اهل ایمان و تقوی بوده‌اند. با وجود همه اینها به چه دلیل می‌توان گفت که هیچ‌یک از اینها حق نداشته‌اند بگویند که خدمت حضرت رسیده‌اند؟! آیا می‌توان همه این افراد و کسانی نظیر علامه مجلسی و محدّث نوری و بسیاری دیگر از علمای با تقوی که این قضایا را نقل کرده‌اند، متهم به وظیفه‌شناسی در این امر نمود؟!

۱. یوسف / ۱۰۰.

۲. مکّیال المکارم، ج ۱، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

۳. ماهنامه موعود، سال نهم، ش ۴۸، ص ۱۴ به نقل از یکی از اساتید حوزه.



### تشویق به نقل قضایای متقن در تشرّف خدمت حضرت ﷺ

اظهار نظر یکی از مراجع بزرگوار تقلید در خصوص تشویق به نقل قضایای متقن در مورد تشرّفات، شنیدنی است. ایشان تحت عنوان «دیدن حضرت، دلیل وجود اوست» داستانی را از استاد خود مرحوم آیه الله العظمی خویی نقل کرده‌اند: آقای خویی می‌گفت: شیخ علی قمی پدر آقا موسی قمی - که فعلاً هست - مورد اتفاق و قبول مراجع بود. آقای خویی و آقای میلانی و امثال آن دو به او اقتدا می‌کردند، می‌گفتند امام زمان را دیده است. اصرار کردند که چیزی بگویند. او بعد از خیلی اصرار گفت: روزها روزه داشتم. بعد از ظهر طرف کوفه می‌رفتم. شب می‌ماندم و افطار و سحری می‌خوردم و به نجف برمی‌گشتم. روزی تأخیر شد و دیر به مسجد کوفه رسیدم. نشستم تا خستگی‌ام از تن برود. سه سید دیدم کاسه‌ی آبی جلویشان بود. وقت افطار بود. سلام کردم و نشستم تا استراحتی کنم. پرسیدند: «از نجف می‌آیی؟» اوضاع را پرسیدند. چند نفر را از جمله آقای سید ابوالحسن اصفهانی که هنوز رئیس و مرجع نشده بود، اسم بردند. درباره‌ی آقای خویی پرسیدند. با خود گفتم: «من حال ندارم و او چه چیزهایی می‌پرسد!» گفتند: «آبی میل کنید» نخوردم و پاشدم و نماز خواندم و افطار کردم و کارهای شبانه را کردم و خوابیدم. قصدم این بود که قبل از سحر بلند شوم و نماز شب بخوانم و سحری بخورم. بیدار شدم و دیدم اذان شده است. ناراحت شدم. وضو گرفتم آمدم دیدم آن سه سید نماز می‌خوانند. مشغول شدم. آنان نماز خواندند و رفتند. من هم خواندم. یک وقت دیدم که مسجد تاریک شد! ایشان ادامه داده بود که خیلی آرزو داشتم مجتهد شوم اما نشدم. شاید سببش آن بود که آن کاسه‌ی آب را نخوردم.

ایشان سپس چنین توصیه کرده‌اند:

طرح ادله‌ی متقن در اثبات امامت و وجود حضرت ولی عصر (اروحنافداه) به همراه نقل بعضی داستان‌های متقن که حاکی از عنایت، توجه و یاری حضرت است، در قلوب تأثیر می‌کند و می‌رساند امام زمان ﷺ الطاف خفیه دارد. البته مراقب باشید نه هر داستانی و از هر کسی [بلکه] داستان‌های متقن و مسلم از بزرگان و اشخاص مورد وثوق، علی‌ای حال نظایر این

قضایای متقن را به مردم و جوانان بگویید تا منقلب شوند.<sup>۱</sup>

این که فرموده‌اند: «نه هر داستانی از هر کسی»، به این جهت است که باب سوء استفاده و ادعاهای باطل در این زمینه کاملاً باز است. بنابراین نمی‌توان گفت که هر کس خبری از تشرّف خود خدمت امام عصر علیه السلام داد، راست می‌گوید و باید سخنش را پذیرفت.

### عدم جواز تکذیب مدّعی تشرّف

همان‌طور که تصدیق هر مدّعی تشرّفی جایز نیست، تکذیب او نیز مجاز نمی‌باشد. ما حق نداریم هر کس را که مدّعی رؤیت امام غایب علیه السلام می‌شود، تکذیب کنیم و او را دروغگو بشماریم. نه چنین حقی داریم و نه چنین وظیفه‌ای. در گذشته درباره تعبیر «ادّعی مشاهده» در توقیع امام عصر علیه السلام به نایب چهارم خود سخن گفتیم و اشاره کردیم که عموم علما و بزرگان شیعه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که مراد از «مشاهده» در توقیع شریف، رؤیت غیر اختیاری - که در تشرّفات افراد اتفاق می‌افتد - نمی‌باشد و لذا در مقام توضیح و بیان آن توقیع برآمده و تا جایی که نگارنده یافته است، تا هفت وجه در توجیه مراد امام علیه السلام از تعبیر «مشاهده» بیان کرده‌اند.<sup>۲</sup>

### منظور از مشاهده‌ای که باید تکذیب شود

در این جا خوب است اظهار نظر برخی از اساتید فعلی حوزه علمیه را در این خصوص نقل کنیم تا حجّتی باشد بر کسانی که اصرار بر لزوم تکذیب هر مدّعی رؤیتی دارند ولی خود در مصاحبه‌هایی که با این اساتید انجام داده‌اند با دیدگاه‌های مخالفی روبه‌رو شده‌اند که اطلاع از برخی آنها در روشن‌تر شدن

۱. فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۵، ص ۱۶ و ۱۷ به نقل از حضرت آیه الله العظمی تبریزی. البته ممکن است همین قضیه را بتوانیم جزء قضایای متقن در تشرّف خدمت امام زمان علیه السلام تلقی کنیم ولی این امر لطمه‌ای به اصل فرمایش این مرجع بزرگوار وارد نمی‌کند.

۲. علاقمندان مراجعه کنند به کتاب «العبری الحسنان» ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸.

بحث فعلی مفید است. به عنوان نمونه به این سؤالات و پاسخها توجه شود:

انتظار: آیا امکان دارد که برخی از افراد بتوانند خدمت حضرت برسند و از این طریق از آن حضرت استفاده کنند؟

پاسخ: امکان دارد؛ ولی باید بدون هرگونه ادعایی باشد.

انتظار: پس توقیع حضرت که می فرماید: «هرکس ادعای مشاهده کرد، تکذیبش کنید» چه می شود؟

پاسخ: در اوایل، ادعای مشاهده همراه با نیابت بود. در زمان نائبان چهارگانه، ادعای مشاهده امام علیه السلام با ادعای نیابت همراه بود. پس وقتی حضرت فرمود: «فمن ادعی المشاهدة قبل السفیانی و نفس الزکیة فهو کذاب مُفتر»، مشاهده های متبادر ذهنی سؤال کننده (مشاهده همراه با ادعای نیابت) مورد نظر بوده است.

انتظار: آیا حضرت نمی توانستند با صراحت بفرمایند ادعای نیابت را تکذیب کنید، یعنی، الآن در زمان ما اگر کسی ادعای مشاهده کرد نباید تکذیبش کرد؟

پاسخ: نه، اگر ادعای نیابت ندارد، لازم به تکذیب نیست. برخی از افراد ادعای نیابت دارند که اینها را باید تکذیب کرد.

انتظار: آیا در غیبت صغری، صرف مشاهده با نیابت خاصه ملازمه ای داشت یا این که معطوف به قرینه ای بود؟

پاسخ: «الاصل عند ما تطلق المشاهدة»؛ یعنی، با نیابت.

«عند ما تطلق المشاهدة فی الغیبة الصغری یعنی معها النيابة»<sup>۱</sup> امام علیه السلام خواست تفکیک کند.

انتظار: آیا این ملازمه، از لحاظ لغوی وجود دارد؟

پاسخ: نه، عرف بوده است: مشاهده اعم از نیابت است و معنای نیابت را نمی دهد؛ ولی آن وقت می گفتند: «شاهدۀ فلان»؛ یعنی، ادعای نیابت کرد. این نوع مشاهده در روایت نفی شده است.

... این مشاهده منفی، کدام مشاهده است؟ مشاهده ای که الآن ادعا می کنند

۱. مقصود این است که هرگاه تعبیر «مشاهده» بدون قید و شرط و صفتی خاص در زمان غیبت صغری به کار رفته

است، معنای «نیابت» در آن ملحوظ می باشد.

یا مشاهده خاصه است؟ وقتی احتمال آمد، استدلال باطل می‌شود. اشخاصی که در غیبت کبری، ادعا کرده‌اند؛ اشخاص پرهیزگار و دارای حوائص سالم هستند و کرامت‌ها آورده‌اند. ادعایی هم ندارند و این کافی است برای این که نفی این مشاهده، نشده است.<sup>۱</sup>

در همین خصوص با یکی دیگر از اساتید گفتگویی ترتیب داده‌اند که به برخی از سؤالات و پاسخها اشاره می‌شود:

انتظار: شما در مورد توقیع شریف که مدعیان مشاهده را تکذیب فرموده، چه نظری دارید؟ یعنی بر فرض عدم ادعای نیابت یا سفارت، آیا با وجود این توقیع، باز هم امکان ملاقات وجود دارد؟

پاسخ: معنای درست این توقیع - که بیشتر علمای شیعه هم پذیرفته‌اند - نفی و تکذیب مقام و منصب «ارتباط» است.

انتظار: آیا منظور شما «نیابت» است؟

پاسخ: لازم نیست حتماً واژه «نیابت» مطرح باشد، بلکه همین که شخص مدعی ماهیت ارتباط باشد، مورد تکذیب است (با هر لفظی که باشد مثل نمایندگی، ارتباط، رابط، سفیر، کانال و...) چرا که چنین جایگاهی وجود ندارد و ما علم به عدم آن داریم.

در بعضی موارد چه بسا فردی در واقع خدمت امام زمان عجل الله فرجه هم مشرف شده باشد، اما با فریب خوردن و اغوای نفس، این تشرف را به همان «ماهیت باطل» برگرداند و ادعای دروغین مطرح کند.

در کتاب غیبت شیخ طوسی، غیبت نعمانی و کمال الدین شیخ صدوق روایاتی داریم؛ مبنی بر این که در زمان غیبت صغری، برخی افراد خدمت حضرت عجل الله فرجه مشرف شده‌اند؛ اما تشرف آنان، به صورت تأدیب و تشر زدن بوده است؛ مثلاً در عراق، شخصی پول هنگفتی گرفت که به نیابت حضرت، حجی به جا آورد. اما آن پول را به پسر شرابخوار خود داد. در تشرف، حضرت مهدی علیه السلام به او فرمودند: «أما تستحي يا شيخ! النيابة عمن و تعطيتها لمن؟ لا أراك إلا أن تعمي بعد كذا يوم؛ ای مرد! آیا حیا

نمی‌کنی؟ نیابت از که بود و تو به چه کسی واگذار کردی؟ می‌بینمت که پس از گذشت چند روز نابینا شده‌ای» و بعد از چهل روز، آن شخص کور شد.

به هر حال، بیشتر علمای شیعه، این مطلب را گفته‌اند که اگر کسانی ادعای نمایندگی، نیابت، سفارت و... داشته باشند، این ادعای باطلی است و ادله عقلی و نقلی، بر بطلان این ماهیت وجود دارد.

انتظار: به چه دلیل شما از عبارت توقیع (تکذیب مدعیان مشاهده)، تکذیب مدعی نیابت، سفارت و... را استفاده می‌کنید؟

پاسخ: بزرگان برای این مطلب، قرینه‌هایی را ذکر کرده‌اند.

این توقیع شریف، در اواخر عمر نایب چهارم صادر شده است. اگر توقیع را از صدر تا ذیل بخوانیم؛ می‌فهمیم که آن حضرت، در صدد بیان این مطلب بوده‌اند که تا زمان ظهور، دیگر نیابتی وجود ندارد.<sup>۱</sup>

نظر یکی از مراجع بزرگوار تقلید در این زمینه را می‌توانیم به عنوان جمع‌بندی نهایی در مسأله تلقی کنیم. ایشان فرموده است:

ممکن است مراد از این که «مدعی مشاهده» کذاب و مفتری خوانده شده است، کسانی باشند که ادعای نیابت کنند و بخواهند با دعوی مشاهده و شرفیابی، خود را واسطه بین امام و مردم معرفی نمایند؛ و همین حکایات و وقوع تشرف اشخاص به خدمت آن حضرت هم، قرینه و دلیل است بر این که در این توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی، مراد نیست، بلکه مقصود، نفی ادعایی است که دلیل بر تعیین شخص خاصی به نیابت باشد.

و ممکن است مراد از توقیع مذکور نفی ادعای اختیاری بودن مشاهده و ارتباط باشد؛ یعنی اگر کسی مشاهده و ارتباط را به اختیار خود ادعا کند، به این صورت که هر وقت بخواهد خدمت امام علیه السلام شرفیاب می‌شود، یا ارتباط پیدا می‌کند، کذاب و مفتری است و این ادعا از احدی در غیبت کبری پذیرفته نیست... علاوه بر این، پیرامون این توقیع، توضیحات دیگری نیز علمای اعلام داده‌اند و در کتابهایی مثل «جنته الماوی» مرحوم محدث نوری نقل شده است.<sup>۲</sup>

۱. فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۳، ص ۳۳ و ۳۴ در گفتگو با استاد محمد سند.

۲. پاسخ ده پرسش، آیه الله العظمی صافی گلپایگانی، ص ۶۴ و ۶۵.

## نقد و بررسی اصالت اشتباه و دروغ در مورد ادعای رؤیت

اکنون به بررسی این مطلب می‌پردازیم که در برخورد با مدعی رؤیت، وظیفه چیست؟ باید پذیرفت یا باید رد کرد؟ نظر یکی از اساتید محترم حوزه در این مسأله چنین است:

انتظار: آیا می‌توان گفت: «اصل این است که ملاقاتی صورت نگرفته است؟»  
پاسخ: آنچه همراه با قرائن است، می‌توان پذیرفت و الا صرف ادعا را نمی‌توان پذیرفت، همان‌طور که نمی‌توان رد کرد.<sup>۱</sup>

این پاسخ رد کسانی است که در مورد ادعای رؤیت امام زمان علیه السلام، اصالت اشتباه و دروغ را جاری می‌دانند و معتقدند: «الأصلُ فيه الكذبُ حتى يثبت. الأصلُ فيه الاشتباهُ و الكذبُ».<sup>۲</sup>

واقعیت این است که ما نمی‌توانیم در این مورد، اصالت اشتباه و دروغ را جاری بدانیم و بگوییم تا وقتی صدق مدعی ثابت نشده، باید بنا را بر دروغ بودن سخن او بگذاریم. این در فرضی است که مراد گوینده از «اشتباه» و «کذب» معنای عرفی و متداول آن باشد. معنای دیگری هم می‌توان برای مقصود ایشان در نظر گرفت که در ادامه بحث به بررسی آن خواهیم پرداخت.

موضع صحیح در این مورد همان است که در سؤال و جواب ذیل مطرح شده است:

انتظار: در روایت است: «کسی که ادعای رؤیت را دارد تکذیب کنید».<sup>۳</sup>  
پاسخ: این جمله قرینه‌ای دارد که معنایش را روشن می‌کند. آن قرینه این است که حضرت می‌خواهد بگوید: نیابت خاص تمام شده است. این قرینه سبب می‌شود که ما این جمله را این‌گونه بفهمیم که اگر کسی ادعای دیدار را کند و «باب» بودن و «نیابت خاص» بودن را بخواهد بگوید، باید تکذیب شود

۱. فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۸ و ۹، ص ۶۰ در گفتگو با آیه الله خرازی.

۲. یعنی تا وقتی دلیل بر اثبات آن نباشد، اصل بر دروغ بودن آن است.

۳. فصلنامه انتظار، سال اول، ش ۲، ص ۷۴ به نقل از استاد شیخ علی کورانی.

۴. باید توجه داشت روایتی که ترجمه‌اش به صورت جمله بالا - داخل گیومه - باشد، در کتب روایی موجود نیست.

و الا اگر کسی ادعای نیابت خاص و باب بودن را نداشته باشد، چرا تکذیب شود؟ اگر قرینه بر صحت داشته باشد، می‌پذیریم و الا کاری به کار او نداریم و نه ردش می‌کنیم و نه می‌پذیریم.<sup>۱</sup>

### بررسی ادعای لزوم تکذیب مدعی روایت

در مقابل این نگرش صحیح، نظر دیگری ابراز شده که برای تکمیل بحث به نقل و بررسی آن نیز می‌پردازیم. برخی از اساتید چنین فرموده‌اند:  
از سید بحر العلوم هم وقتی سؤال کردند: آقا ما شنیدیم شما آقا امام زمان را دیدید، در حالی که شما مأمور به تکذیب‌اید. گفتند: اگر بنده هم گفتم بله، بگویید: نه این واقعیت ندارد.<sup>۲</sup>

برای بررسی این دیدگاه باید ماجرای را که از سید بحر العلوم نقل شده، دقیقاً مورد تأمل قرار دهیم تا روشن شود سخن ایشان چه بوده، آیا دیدگاه فوق را تأیید می‌کند یا خیر. ما اصل داستان را مطابق نقل مرحوم علامه شیخ محمود عراقی از کتاب «دارالسلام» می‌آوریم. ایشان به مناسبت بحث درباره امکان روایت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری اشاره به توقیع شریف حضرت به نایب چهارم خود کرده است که در پایان آن، مدعی مشاهده را قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی کذاب دانسته‌اند. سپس در توضیح این قسمت از توقیع شریف می‌فرماید:

مراد از ادعای مشاهده، ادعای مشاهده در خصوص سفارت و وکالت باشد... و مؤید این آن است که می‌فرماید: مدعی مشاهده کذاب و افتراگو باشد. زیرا که کذب، اگر چه صدق کند بر ادعای مشاهده بدون ادعای وکالت لکن افترا صدق نکند. چرا که افترا آن باشد که کاری را مثل استنباه (نایب قرار دادن) و توکیل (وکیل کردن) و نحو آن نسبت به کسی بدهی که او نکرده باشد... علامه مجلسی نیز بعد از ذکر این توقیع تصریح به این وجه کرده و می‌گوید: این خبر منافات با اخبار روایت ندارد.<sup>۳</sup>

۱. فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۸ و ۹، ص ۶۰ در گفتگو با آیه الله خرازی.

۲. فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۱۰، ص ۳۴ به نقل از آیه الله علوی گرگانی.

۳. دارالسلام، ص ۱۹۳.

### بزرسی اخبار دالّ بر عدم امکان رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت

مؤلف کتاب «دارالسلام» در ادامه بحث خود اشاره به اخبار دیگری می‌کند که ظاهر آنها دلالت بر عدم رؤیت امام علیه السلام در زمان غیبت کبری دارد. مراد از این اخبار، احادیثی نظیر حدیث موسم حجّ است که در آن تعبیر «یری الناس و لا یرونه» آمده و ما در فصل اوّل از همین بخش به معنای صحیح آن اشاره نمودیم. بحث در این است که آیا ظاهر این حدیث و امثال آن (اگر باشد) بر نفی رؤیت امام علیه السلام به طور کلی دلالت می‌کند یا خیر و آیا به دلیل وجود این گونه احادیث می‌توانیم مدعیان رؤیت امام عصر علیه السلام را در زمان غیبت کبری تکذیب نماییم؟ خوب است قبل از بیان پاسخ‌های علامه عراقی به نقل سؤال و جوابی که در فصلنامه «انتظار» ذکر شده، پردازیم:

انتظار: در روایات داریم که حضرت در موسم حج حضور پیدا می‌کنند. مردم ایشان را نمی‌بینند ولی ایشان مردم را می‌بینند. آیا اینها عدم امکان رؤیت را نمی‌رساند؟

پاسخ: نه، این عمومیت را نمی‌رساند.

انتظار: عمومیت یعنی چه؟

پاسخ: یعنی این که خیلی‌ها می‌بینند از این رو حضرت وقتی ظاهر می‌شود، آنان می‌گویند ما در مکه یا فلان جا ایشان را دیده بودیم.

انتظار: شما در مقابل این روایت می‌فرمایید: چون متواتراً حضرت را دیده‌اند، این روایت عمومیت ندارد؟

پاسخ: این بر نفی دلالت ندارد....

انتظار: چرا نفی ندارد؟

پاسخ: مردم موسم یعنی عموم مردم، اما شاید یک نفر ببیند. مثلاً یک نفر مخفیانه به قم بیاید، مردم او را نمی‌بینند ولی چند نفر او را می‌بینند، اصلاً منافات ندارد.<sup>۱</sup>

طبق این بیان روشن است که ظاهر این گونه اخبار به هیچ وجه نفی رؤیت امام

۱. فصلنامه انتظار، سال اوّل، ش ۲، ص ۷۳ و ۷۴ مصاحبه با استاد شیخ علی کورانی.



زمان علیه السلام را به وسیله عده خاصی در زمان غیبت کبری نمی‌کند. همین بیان - البته به صورت کامل تر - به عنوان اولین پاسخ علامه عراقی در جمع بین این اخبار و احادیث دال بر امکان رؤیت آمده است:

اما اخبار دیگر، پس مراد به آنها غیبت و استتار از غالب مردم می‌باشد، نه همه ایشان چنان که ملائکه و جن را غایب از انظار گویند با آن که بعضی انبیا بعضی ملائکه را دیده‌اند و بعضی از مردم برخی از جن را دیده و می‌بینند و همچنین خضر را غایب گویند و دیده شده.<sup>۱</sup>

پاسخ دیگر ایشان چنین است:

به علاوه آن که ظاهر این اخبار آن است که دیده نمی‌شود با آن که اخبار بسیار دلالت دارد بر این که می‌بینند و نمی‌شناسند مثل خبر سدید صیرفی از حضرت امام صادق علیه السلام ...<sup>۲</sup>

ما این حدیث شریف را همراه با توضیح معنایش در فصل اول نقل نموده‌ایم.

### نظر علامه بحرالعلوم درباره مدعی رؤیت

اما پاسخ سوم علامه عراقی:

به علاوه آن که ظاهر این روایات معارضه نمی‌کند با اخبار صریحه از جماعت بسیار از ثقات اصحاب و غیرهم... این جماعت از حد تواتر افزونند پس لاعلاج باید که دست از ظواهر این اخبار (اگر آنها را ظاهر در عموم بدانیم) برداریم چه جای آن که ظاهر نباشد.

چنان که از شاگردان سید بحرالعلوم... نقل کرده که در پهلوی سید نشسته بودم... شخصی از حضار از او پرسید که آیا رؤیت حضرت حجت در این اعصار ممکن است؟ سید سر برداشت و فرمود: ظاهر بعضی اخبار آن است که مدعی مشاهده کاذب است. بعد از آن سر به زیر انداخت و آهسته فرمود: «کیف و قد ضمّنی الی صدره؟» یعنی چگونه او را نتوان دید و حال آن که مرا به سینه خود چسبانید؟<sup>۳</sup>

۱. دارالسلام، ص ۱۹۳.

۲. دارالسلام، ص ۱۹۳.

۳. دارالسلام، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

ملاحظه می شود که بر خلاف ادعای منقول از سید بحرالعلوم، ایشان هرگز نگفته اند که «شما مأمور به تکذیب هستید و اگر بنده هم گفتم بله، بگویید: این واقعیت ندارد!» چنین نسبتی به جناب بحرالعلوم نمی توان داد. فرمایش ایشان درست عکس این ادعاست. فرموده اند که هر چند ظاهر بعضی از اخبار، کاذب بودن مدعی مشاهده است؛ اما نباید و نمی توان این گونه اخبار را حمل بر معنای ظاهری شان کرد، بلکه باید آنها را خلاف ظاهر معنا نمود.

البته با توضیحاتی که درباره معنای «مشاهده» و نیز اخباری نظیر «لایرونه» بیان شد، همین سخن منقول از سید بحرالعلوم نیز مورد مناقشه و اشکال واقع می شود و لذا این که ظاهر این احادیث بر نفی رؤیت امام علیه السلام در زمان غیبت کبری دلالت می کند، مسلم و معلوم نیست. حال به فرض هم چنین باشد، باید از معنای ظاهری آنها دست برداریم. بنابراین از کلام مرحوم بحرالعلوم به هیچ وجه نمی توان استفاده کرد که ایشان قائل به لزوم تکذیب مدعی رؤیت بوده اند.

### تکذیب مدعی رؤیت در عمل

ممکن است مراد استاد محترمی که از قول علامه بحرالعلوم فرموده اند: «شما مأمور به تکذیب اید» معنای عرفی و متداول تکذیب (درغگو دانستن) نباشد؛ بلکه مقصودشان بار نکردن اثر عملی بر این ادعا باشد. یکی دیگر از اساتید حوزه علمیه در این خصوص چنین اظهار نظر فرموده است:

بخش سوم آن است که نظیر مرحوم بحرالعلوم خدمت خود حضرت می رسد. این را هم بعضی منکر هستند [ولی] این هیچ استبعادی ندارد، بلکه امکان هم دارد اما در این بخش دو مسأله وجود دارد: ۱ - فرد حق ندارد بگوید من خدمت حضرت رسیده ام، ۲ - ما حق نداریم قبول کنیم. به ما گفته اند که شما تکذیب کنید یعنی نگوئید او دروغ می گوید، بلکه اثر عملی بار نکنید تکذیب به معنای این که شما دروغ می گوئید و حضرت غیر قابل دیدن است، نیست.<sup>۱</sup>

۱. ماهنامه موعود، سال نهم، ش ۴۸، ص ۱۴ به نقل از آیه الله جوادی آملی.

ادّعی اوّل ایشان را قبلاً نقل و نقد کرده‌ایم، بحث فعلی در مورد مسأله دوم است. مراد ایشان این است که تکذیب به معنای دروغگو دانستن مدّعی رؤیت - در واقع - نیست، بلکه به این معناست که با شخص مدّعی همچون دروغگو رفتار شود. بنابراین دروغگو دانستن (تکذیب) به دو معنا به کار می‌رود: گاهی به این معنا که شخص را حقیقتاً دروغگو بدانیم که در این صورت او را مرتکب گناه کبیره و لذا فاسق دانسته‌ایم. معنای دیگر این که او را در نحوه رفتارمان دروغگو بدانیم، یعنی با او معامله فرد دروغگو کنیم. در این صورت او را به گناه و فسق متهم نکرده‌ایم ولی در عمل نیز به ادّعایش ترتیب اثر نداده‌ایم. پس این که شخص مدّعی واقعاً خدمت امام زمان علیه السلام مشرف شده یا خیر، محلّ بحث نمی‌باشد، بلکه این که نحوه رفتار ما با چنین شخصی باید چگونه باشد، مورد بحث و گفتگوست. شبیه این مسأله در فقه، موردی است که اثبات شرعی چیزی با شهادت شاهدان صورت می‌پذیرد؛ مثلاً هلال ماه شوال با شهادت شهود عادل شرعاً اثبات می‌شود. منظور از اثبات شرعی هلال ماه این است که احکام شرعی خاصّ بر آن مترتب می‌گردد و افطار روز بعد واجب می‌شود. حال اگر فقط یک شاهد، مدّعی رؤیت هلال شوال شود، شروع ماه شوال شرعاً و تعبداً ثابت نمی‌گردد و آثار خاصّ آن ماه بر ادّعی او مترتب نمی‌شود. در این صورت فرد مدّعی عملاً تکذیب می‌شود چون هیچ اثر شرعی بر ادّعایش مترتب نمی‌شود، اما تکذیب او به معنای دروغگو و فاسق دانستن او نیست و لذا از عدالت نیز ساقط نمی‌گردد.

در مورد ادّعی رؤیت امام زمان علیه السلام نیز برخی معتقدند که باید این گونه رفتار شود، یعنی شخص مدّعی تکذیب گردد، اما نه به این معنا که او را دروغگو بدانیم، بلکه صرفاً به این معنا که بر ادّعایش آثار عملی بار نکنیم. شاید مراد استاد محترم می‌که فرموده بود: «در مورد ادّعی رؤیت امام زمان علیه السلام اصالت اشتباه و دروغ جاری است و الاصل فيه الكذب حتى يثبت» همین معنا باشد. یعنی این که به صرف ادّعی رؤیت نمی‌توان آثار عملی دیدن امام زمان علیه السلام را بر آن مترتب نمود، نه این که مدّعی را دروغگو بشماریم. در این صورت مقصود گوینده همان چیزی

است که در این جا محلّ بحث می باشد. ایشان می خواهد بفرماید که ما کاری به راستگو یا دروغگو بودن مدّعی رؤیت - در واقع - نداریم، بلکه می خواهیم بدانیم که چه موقع می توان آثار عملی بر این ادّعا بار نمود و تا وقتی رؤیت شخص شرعاً اثبات نشود، آثار عملی بر آن بار نمی گردد. بنابراین اصل، عدم ترتّب این آثار است تا وقتی که آن ادّعا اثبات شود.

در بررسی این دیدگاه باید به چند نکته توجه شود:

### عدم تمامیت دلیل بر تکذیب مدّعی رؤیت

۱ - همه این سخنان در صورتی وارد است که ما دلیل شرعی روشنی برای تکذیب مدّعی رؤیت امام علیه السلام در اختیار داشته باشیم. مهم ترین چیزی که به عنوان دلیل شرعی در این بحث مطرح می شود، همان توقیع شریف است که معانی مختلفی را در مورد آن نقل کردیم. با توجه به احتمالات مختلفی که در معنای آن وجود دارد، دلالت این توقیع بر لزوم تکذیب مدّعی رؤیت، احراز نمی شود و صرف وجود احتمال معانی مختلف، دلیل را از صلاحیت دلیل بودن خارج می کند. این همان مطلبی است که یکی از اساتید حوزه علمیه در این مورد اشاره کرده اند.<sup>۱</sup> اما عجیب این است که به دنبال همین سخن گفته اند: «الاصل فيه الكذب حتى يثبت.»

اگر دلیل معتبری برای لزوم تکذیب مدّعی رؤیت وجود ندارد، چگونه می توانیم در مورد آن، اصالت اشتباه و دروغ را جاری بدانیم؟! مگر این که بگوییم سخن ایشان ناظر به توقیع مذکور نیست، خواسته اند بگویند هر کس در هر موردی ادّعایی کند، تا وقتی آن ادّعا ثابت نشده، باید آن را تکذیب کنیم. در این صورت مسأله بسیار ساده می شود، چون در مورد ادّعای رؤیت همچون سایر ادّعاها با توجه به وجود قرائن صدق گوینده، می توانیم به ادّعایش اطمینان پیدا

۱. اصل عبارت این بود: «وقتی احتمال آمد، استدلال باطل می شود» که در پیش به نقل از فصلنامه انتظار آورده

کنیم و وجود توقیع مذکور مشکلی در این امر ایجاد نمی‌کند. بنابراین دلالت توقیع بر مقصود طرفداران این دیدگاه، مسلم و مستدل نیست.

علاوه بر این اگر بخواهیم از این توقیع به عنوان یک دلیل معتبر شرعی برای لزوم تکذیب مدعی رؤیت استفاده کنیم، باید از جهت سند نیز قابل قبول باشد. پس خوب است نظر صاحب نظران در این خصوص بررسی گردد. ما در این جا به ذکر فرمایش یکی از بزرگان علم الحدیث در این مورد اکتفا می‌کنیم و بحث جامع و کامل را به محل خود موکول می‌نماییم. مرحوم علامه میرزا حسین طبرسی نوری پس از نقل توقیع حضرت به علی بن محمد سمری چنین فرموده‌اند:

و نیز در چند خبر دیگر اشاره به این مطلب فرموده‌اند و جواب از این خبر به چند وجه است:

جواب اول آن‌که: این خبر ضعیف و غیر آن، خبر واحدند که جز ظنی از آن حاصل نشود و مورث جزم و یقین نباشد؛ پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات پیدا می‌شود، هر چند از هر یک از آنها پیدا نشود... پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن که شیخ طوسی است، عمل نکرده به آن در همان کتاب... پس چه رسد به غیر او.

و علمای اعلام از قدیم تا حال، امثال این وقایع را قبول دارند و در کتب ضبط فرموده‌اند و به آن استدلال کرده‌اند و اغنا نموده‌اند و از یکدیگر گرفته‌اند و از هر ثقة مأمونی که اطمینان به صدق کلام او داشته‌اند، نقل امثال آنها را از او تصدیق کرده‌اند. چنان‌که در غیر این مقام با او می‌کردند.<sup>۱</sup>

### تفاوت میان اثبات شرعی و احراز وجدانی

۲- همان‌طور که در بیان این دیدگاه اشاره شد، اساس و پایه آن، اثبات شرعی رؤیت امام زمان علیه السلام است. یعنی این‌که از نقل یک مدعی رؤیت، لزوم تعبّد به لوازم ادعایش شرعاً اثبات شود. چنان‌که در فقه با ادعای رؤیت هلال شوال

به وسبیلۀ چند شاهد عادل، عید فطر شرعاً اثبات می‌گردد و احکام خاص آن برای انسان مُنَجَّز می‌شود. این در حالی است که چه بسا برای انسان هیچ اطمینان وجدانی نسبت به حلول ماه شوال حاصل نگردد. اما اگر وجداناً به فرارسیدن شوال یا باقی بودن ماه رمضان اطمینان و یقین پیدا کند، دیگر نیازی به دلیل و شاهد شرعی برای اثبات ماه شوال ندارد. بنابراین مطابق آنچه اطمینان نموده، عمل می‌نماید و نیازی به تعبّد نسبت به ادّله شرعی پیدا نمی‌کند. این اطمینان ممکن است از نقل فقط یک نفر - آن هم غیر عادل - برای انسان حاصل شود و با اتکا به قرائنی راستگو بودن او وجداناً ثابت شود.

در مسأله رؤیت امام زمان علیه السلام نیز عیناً همین طور است. اگر کسی از نقل تشرّفی به محضر امام زمان علیه السلام به اطمینان و یقین برسد، دیگر از ملاحظه دلیل و بیّنه شرعی و تعبّدی در این خصوص بی‌نیاز می‌شود. برای او ادّعای تشرّف (همراه با قرائن اطمینان‌آور) دلیل وجدانی خواهد بود نه شرعی و تعبّدی. در این صورت اگر هم خبر توفیق یا امثال آن معتبر باشند، وظیفه تکذیب (به معنای مورد نظر این دیدگاه) شامل او نمی‌شود، چون او وجداناً به وقوع تشرّف اطمینان یافته است. این اطمینان از هر طریق عقلایی که حاصل شود، حجّت است. معمولاً وجود قرائنی به همراه اعتماد بر راستگو بودن مدّعی رؤیت، این اطمینان را در انسان به وجود می‌آورد. حال اگر تک تک این ادّعاها برای انسان ایجاد قطع و یقین به وقوع تشرّف نکند، حداقل این است که - به فرمایش مرحوم محدّث نوری - از مجموع قصص و حکایات تشرّفات، وجدان قطعی نسبت به اصل وقوع تشرّف حاصل می‌شود و به این ترتیب، نیازی به رجوع به ادّله شرعی و تعبّد نسبت به مدلول آنها به وجود نمی‌آید و لزوم تکذیب (به معنای مورد ادّعای بعضی اساتید) موضوعاً منتفی می‌شود.

نتیجه این که در مسأله ادّعای رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری، همان روالی که عقلاً در پذیرش یا ردّ همه ادّعاها دیگر دارند، موجه و مقبول است و وظیفه تکذیب برای کسانی که اطمینان به تشرّفات پیدا می‌کنند، وجود ندارد.

چنان‌که مرحوم علامه نوری هم تذکر داده‌اند: «علمای اعلام... از هر ثقه مأمونی که اطمینان به صدق کلام او داشته‌اند، نقل امثال آنها را از او تصدیق کرده‌اند، چنان‌که در غیر این مقام با او می‌کردند.» یعنی مسأله نقل و قبول تشرّفات مانند نقل سایر حوادث با یک سری معیارهای عقلایی مورد قبول، بررسی و ارزیابی می‌شود و حساب جداگانه‌ای نسبت به امور دیگر پیدا نمی‌کند.

### حجّیت یا عدم حجّیت شرعی تشرّفات

۳- در مورد نقل و قبول تشرّفات به هیچ وجه به آثار عملی آنها در شرع نظر نمی‌شود، بنابراین تکذیب به معنای مورد بحث، مشکلی را در اصل مطلب ایجاد نمی‌کند. هیچ‌یک از علما و افراد آگاه که تشرّفی را نقل می‌کنند یا تشرّف منقولی را با اتکا به قرائن عقلایی، می‌پذیرند، نمی‌خواهند از این طریق، یک حکم شرعی را استنباط کنند و یا دلیل و مدرک فقهی در مورد عمل خاصی ارائه نمایند. بنابراین تکذیب مدّعی رؤیت به معنای عدم ترتیب اثر عملی بر ادّعای او، تحصیل حاصل است، زیرا عملاً هیچ فقیهی به یک تشرّف خاص به عنوان منبع و مأخذ فقهی در یکی از مسائل شرعی نمی‌نگرد. آنچه در نقل و پذیرش تشرّفات مهم است، آثار اعتقادی و قلبی آنهاست که عملاً سبب قوّت قلب و ازدیاد معرفت و چشیدن بیشتر محبّت و عنایت حضرت نسبت به شیعیان - یا عموم مردم - در زمان غیبت کبری می‌گردد. اظهار نظر یکی از اساتید حوزه علمیه در این خصوص شنیدنی است:

انتظار: اگر فرض کنیم، در جریان یک تشرّف، حضرت به فقیهی بفرمایند: «آن فتوایی که داشته‌ای، اشتباه است و باید عوض شود»، آیا این حکم درباره خود فقیه یا مقلدان او، اعتبار دارد؟

پاسخ: می‌توان سؤال شما را به طور ریشه‌ای‌تر، مطرح کرد که: اگر کسی طبق موازین عقلی و نقلی، بفهمد که خدمت حضرت مشرف شده، آیا امکان دارد که حضرت در آن تشرّف مخصّصی برای عمومات کتاب و سنت مطرح بفرمایند که قبلاً به دست علمای شیعه نرسیده است؟ یا این که ناسخی را

مطرح کنند و یا تاویلاتی را بیان بفرمایند؟

بر حسب ظاهر تاکنون واقع نشده که حضرت، حاکم، وارد یا ناسخی را مطرح کنند؛ زیرا در روایات مستفیضه - و شاید متواتر - آن هم در دوران غیبت صغری، و از خود حضرت رسیده که تنها قرآن و روایات رسیده از پدران من در حق شما حجّت است؛ مثلاً می فرماید: «قد رَوَيْتُمْ أَنْتُمْ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام هذه الروايةَ و رَوَيْتُمْ عن الكاظم علیه السلام هذه الروايةَ، فَبِأَيِّهِمَا عَمِلْتِ، أَنْتَ مُخَيَّرٌ». شما این روایت را از امام صادق علیه السلام دارید (و در مقابل) روایتی از امام کاظم علیه السلام هم آورده‌اید، پس مخیر هستید که به هر کدام از آنها عمل کنید. در جای دیگر فرموده‌اند: «شما در این موردی که سؤال کردید، از امام صادق علیه السلام روایت دارید، به همان عمل کنید». و این مطلب، به طور مکرر در توقیعات مستند از حضرت رسیده است.

ما تا به حال به توقیعی برخورد نکرده‌ایم که حضرت ولی عصر، غیر از مخصّص‌های ائمه قبل، تخصیصی اعمال یا بیان فرموده باشد. همان مقداری از احکام و معارف که از سوی امامان پیشین بیان شده، تأمین کننده وظایف است، تا وقتی که اذن ظهور حقایق، به دست خود ایشان داده شود. از این رو همه علماء قائل‌اند که دسته‌ای از احکام، نزد حضرت هست و مقدر شده که به دست ائمه دیگر، عمل نشود، تا این که زمان ظهور برسد. در روایات آمده است: «یأتی بأمر جدید، بحکم جدید»؛ یعنی، تغییر در احکام، جلوه‌ها و بطون عمیق آنها، در زمان ظهور نمایان می‌شود.<sup>۱</sup>

با توجه به این مطلب می‌توان فهمید که خود امام عصر علیه السلام با این که در زمان غیبت کبری عنایات زیادی به مؤمنان و باریافتگان به محضر ایشان داشته‌اند، اما به هیچ وجه نخواستند که از طریق این ملاقات‌ها به تصحیح یا تکمیل شریعت اقدام فرمایند و بنابراین سخنانی که در این تشرّفات از قول امام علیه السلام نقل می‌شود، نوعاً به رفع مشکلات شخصی یا راهنمایی به وجود برخی ادلّه شرعی و امثال اینها خلاصه می‌شود و هیچ موردی در این ملاقات‌ها نمی‌توان یافت که حضرت

۱. فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۳، ص ۳۷ و ۳۸ در گفتگو با استاد محمد سند.



یک حکم شرعی را حتی به صورت بیان مخصص یا مقید مطرح کرده باشند. علما و فقهای شیعه هم هیچ تشرف خاصی را تعبداً «حجت» نمی دانند و بنابراین آثار و احکام عملی بر هیچ تشرفی «تعبداً» مترتب نمی شود.

از طرف دیگر روشن شد که اصولاً چنین فایده‌ای بر تشرفات خدمت حضرت در زمان غیبت کبری مترتب نیست. به این ترتیب لزوم تکذیب به معنای مورد بحث، در این جایی اثر خواهد بود، زیرا در صورت تصدیق مدعی تشرف هم، ترتب آثار عملی بر آن - از روی تعبد - منتفی است و هیچ یک از علمای شیعه نیز قائل به حجیت یک تشرف خاص - به معنایی که گفته شد - نیستند. اما اگر کسی از روی قرائن و شواهد عقلایی یقین کند که خدمت امام عصر علیه السلام مشرف شده، این قطع برای شخص قاطع حجیت دارد و برای هر کس دیگری هم که از نقل این تشرف به قطع برسد، این حجیت حاصل است و در این صورت همه آثار و لوازم حجیت نیز بر آن بار می شود. اما این حجیت از باب حجیت قطع و یقین است نه این که عنوان تشرف خدمت حضرت، شرعاً و تعبداً - حتی در صورت عدم اطمینان به تشرف - حجت باشد.<sup>۱</sup>

پس در مجموع می توان گفت که ملاقات با امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری، خودش تعبداً حجیت ندارد و بنابراین هیچ اثر شرعی عملی هم تعبداً بر آن مترتب نمی گردد. اما اگر برای کسی در خصوص یک ملاقات، قطع و اطمینان عقلایی حاصل شود - چه خودش مشرف شده باشد و چه دیگری - آن ملاقات خاص برای شخص قاطع، حجیت دارد اما این حجیت از باب حجیت قطع است نه این که تشرف - از آن جهت که عنوان تشرف دارد - حجت باشد. پس در مورد غیر قاطع، لزوم تکذیب (به معنای مورد بحث) بی اثر و بی حاصل است و نسبت به قاطع هم، تکذیب موضوعاً منتفی می باشد، چون بنا به فرض، او به واقع یقین دارد، بنابراین نمی تواند آثار واقع را بر آن بار نکند.

۱. مرحوم علامه میرزا حسین نوری در کتاب «جنت الماوی» از قول محقق کاظمی چنین می آورد: «لازیم فی کونه حجةً أما لنفسه فلیعلمه بقول الامام علیه السلام و اما لغيره فلیکشفه عن قول الامام علیه السلام ایضاً». بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۱.

### معیارهای اعتماد بر تشرفات منقول

با توجه به مطالب فوق باید ببینیم برای پذیرفتن خبر کسی که از تشرف خود خدمت امام زمان علیه السلام سخن می گوید، به لحاظ وجدانی و عقلایی بر چه معیارهایی می توانیم اعتماد کنیم. به تعبیر دیگر قرائن صدق مدعی تشرف از لحاظ عقلی و وجدانی (نه تعبّدی) چه چیزهایی است. این قرائن همان اموری است که در مورد همه مسائل مهم برای عموم عقلاً اعتمادآور است و در این جا با دقت و توجه بیشتری به کار گرفته می شوند.

یکی از این قرائن - که شاید مهم ترین قرینه باشد - درجه تقوی و صداقت مدعی تشرف است. هر چقدر فردی بیشتر اهل ورع و احتیاط باشد، در بیان چنین ادعایی بیشتر دقت و احتیاط می کند. اگر احتمال ضعیفی در اشتباه خود بدهد، ادعایی نمی کند. افراد متقی همین که نوری یا بوی خوشی یا صورت زیبایی در خواب (یا حتی بیداری) ببینند، برای خودشان اطمینان به تشرف خدمت امام علیه السلام پیدا نمی شود و به طریق اولی ادعایی هم نمی کنند. همچنین اگر به دنبال توسّلی خالصانه، جوانی سوار بر اسب یا با عمامه سبز رنگ مشاهده کنند، یقین نمی کنند که امام زمان علیه السلام را دیده اند و بنابراین خبری هم به کسی نمی دهند. نیز اگر کسی در خواب یا بیداری از برخی اسرار درونی و پنهانی آنها خبر دهد، فوری او را امام خود نمی پندارند و طبیعتاً ادعای تشرف هم نمی کنند. البته در همه این موارد و امثال آن ممکن است احتمال دهند که امام خود را دیده اند ولی تقوی و ورع ایشان مانع می شود از این که تا اطمینان پیدا نکرده اند، سخنی بگویند.

ما بالاتر از این احتیاط را در برخی بزرگانی که خبر از تشرف خود داده اند، می بینیم. کسانی نظیر مرحوم شیخ مرتضی انصاری با وجود اطمینان کامل به تشرف خود خدمت امام علیه السلام ابتدا از این ادعا، طفره رفته اند و وقتی داستان تشرف خود را مطرح کرده اند، از مخاطب قول گرفته اند که تا ایشان زنده هستند، چیزی به کسی نگوید.<sup>۱</sup>

۱. به عنوان نمونه مراجعه کنید به کتاب «آفتاب در غربت» ص ۱۵۶.

این احتیاط به این جهت بوده که این بزرگواران اولاً نمی خواسته‌اند خود را مطرح کنند و این از صفات فوق العاده پسندیده مؤمن است که از ذکر مناقب و فضائلش - حتی از زبان دیگران - گریزان است، چه رسد به این که خودش از خودش تعریفی بکند. ثانیاً می خواسته‌اند باب ادعاهای باطل و گزاف در حق آنها و دیگران باز نشود. بسیاری از مردم عوام وقتی بفهمند کسی خدمت امام زمان علیه السلام مشرف شده است، او را بیش از حد ادعایش بالا می‌برند و چه بسا گمان نیابت و سفارت هم در حق او بکنند و باز شدن این باب، مخالف عقیده قطعی تشیع در زمان غیبت کبری است. این علمای بزرگ می‌دیدند که اگر جلوی مطرح شدن چنین ادعاهایی از ابتدا گرفته نشود، زمینه برای سوء استفاده افراد مغرض کاملاً باز و فراهم می‌شود.

اکنون با وجود اعمال همه این دقت‌ها و احتیاط‌ها مشاهده می‌کنیم که در بیشتر زمانها - از جمله زمان خودمان - افراد ظاهر الصلاحی به چشم می‌خورند که ادعاهای گزاف زیادی دارند: برای کسانی به دروغ از طرف امام زمان علیه السلام پول یا پیغام می‌برند! یا از جانب ایشان به قلم خودشان برای دیگران توقیع صادر می‌کنند! خود را رابط میان مردم و امام علیه السلام معرفی می‌کنند و امثال این جور اباطیل. گاهی بعضی از ایشان چنان موقعیتی نزد عوام الناس پیدا می‌کنند که اگر خودشان هم بگویند اشتباه کردیم یا دروغ گفتیم، از آنها نمی‌پذیرند!! برخی از همین افراد اعتقادشان این است که برای جذب دلها به سوی امام علیه السلام مجاز هستند که جریان تشریفی دروغین را نقل کنند! با این ترتیب بزرگانی که از نقل تشریف خود اولاً ایا داشته‌اند و بعد با اصرار دیگران به سختی و با کراهت، آن را نقل کرده‌اند، حقی داشته‌اند که چنین کنند.

دومین قرینه برای تشخیص راستگویی کسی که تشریفی را نقل می‌کند، عالم بودن او در امر دین است. آگاهی به احادیث و معارف قرآن و سنت باعث می‌شود که احتمال اشتباه انسان در تشخیص امام علیه السلام - در خواب یا بیداری - بسیار کم شود.

### نمونه‌ای از تشرّفات قطعی در زمان غیبت کبری

به همین جهت می‌توان گفت اگر مدّعی رؤیت، خود از علما و آگاهان به دین باشد، اعتماد انسان بر آن چه نقل می‌کند، بیشتر خواهد بود. یا اگر آن‌که تشرّف فرد دیگری را نقل می‌کند، جزء دین شناسان باشد، باز هم اعتماد بر صحّت آن تشرّف بیشتر می‌شود. تا آن‌جا که اگر علما و بزرگان شیعه بعضی از تشرّفات را به عنوان امور قطعی و مسلّم پذیرفته باشند، می‌توان بر آنها اعتماد و اطمینان کامل کرد. یکی از همین موارد، داستانی است که عالم بزرگوار شیعه جناب شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی مؤلف کتاب گران‌قدر «کامل الزیارات» نقل فرموده و با توجّه به جلالت قدر این بزرگوار و قرائنی که در خود داستان هست، مورد قبول عموم علما و بزرگان شیعه قرار گرفته است. این داستان را مرحوم محدّث نوری در کتاب «نجم الثاقب» نقل فرموده و بعضی از فقهای معاصر هم با نقل آن در مقدمه رساله عملیه خود بر اعتبار آن صحّه گذاشته‌اند.

از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه روایت شده است که گفته است: در سال سیصد و سی و هفتم (۳۳۷)، همان سالی که قرامطه حجرالاسود را که حاجیان برده بودند، برگرداندند؛ عازم حج بودم و وقتی به بغداد رسیدم، فکر و مطلب عمده من این بود که چه کسی حجرالاسود را به جای خود خواهد گذاشت. زیرا در کتابها چنان دیده بودم که آن را از جایش کنده بیرون می‌برند و آن را حجّت زمان به جایش نصب می‌کند، همچنان که در زمان حجاج، آن را حضرت زین العابدین علیه السلام به جایش گذاشت. ولی در بغداد بیماری سختی بر من عارض شد به گونه‌ای که بر مرگ ترسیدم و مقصودی که داشتم میسر نگردید.

پس مردی را که معروف به ابن هشام بود از جانب خود نایب نمودم و نامه سر به مهری به او سپردم و در آن از مدّت عمر خود پرسیده بودم و این که آیا مرگ در این بیماری اتفاق می‌افتد. و به نایب گفتم تمام هم و مطلب من این است که این رقعہ را به کسی برسانی که حجرالاسود را به جایش نصب می‌کند و جوابش را بگیری و تو را برای همین می‌فرستم.

ابن هشام گفت: وقتی وارد مکه شدم و قرار شد که حجرالاسود را در جایش

بگذارند، من چند نفری را معین کردم تا ازدحام مردم را از من دفع کنند تا بتوانم کسی را که حجر را نصب می‌کند، ببینم. پس هر که خواست آن را در جایش نصب کند، حجر تکان خورده در جای خود قرار نمی‌گرفت. تا این‌که جوانی گندم‌گون و خوش‌روی آمد، حجر را گرفته و در جایش گذاشت و قرار گرفت به گونه‌ای که گویا اصلاً زایل نشده بود و از مشاهده این حال صداهای مردم بلند شد.

پس برگشت و از مسجد الحرام بیرون رفت. از جای برخاسته و از پی او رفتم و مردم را از جلوی خود به چپ و راست می‌راندم به گونه‌ای که ایشان خیال کردند که کم‌عقلم و بدین جهت مردم راه را برای من باز می‌کردند و من چشم از او بر نمی‌داشتم تا این‌که از مردم جدا شد. من با سرعت و شتاب می‌رفتم و او با آرامی، با این وجود به او نمی‌رسیدم.

و وقتی به جایی رسید که غیر از من کسی او را نمی‌دید، ایستاد و به من توجه نموده فرمود: بیار چیزی را که با توست. رقعۀ را به او دادم. بی‌آن‌که به آن نگاه کند، فرمود: بگو در این مریضی ترسی بر او نیست و آن‌چه چاره‌ای از آن نیست سی سال دیگر خواهد بود. آن‌گاه گریه مرا گرفت به حدی که طاقت حرکت نماند، مرا گذاشت و گذشت.

ابوالقاسم گوید: ابن هشام این قصه برای من گفت. بعد سال سیصد و شصت و هفتم (۳۶۷) رسید. ابوالقاسم مریض شد و شروع به نظر در امورات خود کرده و خود را مهیای قبر نمود. وصیتی نوشته و در آن بسیار جدّیت نمود. به او گفته شد: این بیم تو چیست؟ شاید که خداوند به شفا بر تو تفضل نماید و این چیزی نیست که بترسی. گفت: این سالی است که وعده مرگ به من داده شده و از آن ترسانده شدم. پس در همان بیماری فوت شد.<sup>۱</sup>

در این داستان قرائن صدق متعدّدی وجود دارد که اعتماد و اطمینان انسان را به حدّ یقین و قطع می‌رساند. منظور از قطع، معنای عرفی آن است که در برخی

۱. مقدّمه فی اصول الدین ص ۴۹۲ و ۴۹۳ به نقل از کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۰۲ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص

۳۷۵. ترجمه این داستان از جزوه‌ای به نام «به یاد آخرین خلیفه و حجت پروردگار» که از مقدّمه‌ای در اصول دین اقتباس

شده ص ۶۴ تا ۶۸ ذکر شده است.

موارد برای عقلاً حاصل می‌شود. هر چه قرائن صحّت چیزی بیشتر شود، احتمال صدق آن بالا می‌رود تا جایی که به حدّ قطع و یقین عرفی برسد و داستان فوق از همین قبیل است. یکی از این قرائن، عالم بودن جناب ابن قولویه از این حقیقت بود که حجرالاسود را فقط حجّت خداوند روی زمین بر جایش نصب می‌کند و همین باعث شد تا ابن هشام را به عنوان نایب خود به مکه بفرستد.

### قرینه‌ای بر عدم جواز اعتماد به نقل تشرّف

بر عکس، گاهی عدم آگاهی از علم دین، قرینه‌ای بر عدم جواز اعتماد به بعضی از نقل‌ها می‌شود. به این مورد توجه کنید:

چند وقت قبل، چند نفری از تهران آمده بودند - غالباً بانوان بیش از آقایان به مسأله رؤیت و خدمت حضرت رسیدن و این مسائل دل می‌سپارند - اینها به قدری ساده بودند که خیال می‌کردند خدمت حضرت رسیدن مثل خدمت یک مرجع رسیدن است. نامه‌ای آوردند که دوشنبه که خدمت حضرت می‌رسی! این نامه را خدمت حضرت بده!

همین که کسی بدون هیچ دلیل و قرینه‌ای وقت قبلی برای ملاقات با حضرت قائل شود، خود نشانه عدم اعتماد بر نقل اوست. در زمان غیبت کبری تشرّف خدمت امام زمان علیه السلام اختیاری نیست و بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند قبل از دیدار با حضرت از تشرّف خود در زمان یا مکان خاصی با اطمینان سخن بگوید. اگر کسی چنین اظهار اطمینانی بکند، خود، قرینه‌ای است بر این که نباید به سخن و ادعایش توجه کرد. در ماجرای ملاقات ابن هشام - نایب ابن قولویه - هم هر چند خودش به دنبال حضرت راه افتاد و برای رسیدن به ایشان جمعیت را کنار می‌زد، اما این فقط ظاهر امر بود. در واقع خود امام علیه السلام خواسته بودند که زمینه تشرّف او فراهم شود، لذا چنین اراده کردند که او بتواند خودش را به ایشان برساند. اگر خواست خود حضرت نبود، او نه ایشان را تشخیص می‌داد و نه می‌توانست به دنبال امام راه بیفتد و دستش را به دامان ایشان برساند.

### لزوم احتیاط در اعتماد و عدم اعتماد بر حکایات تشرّف

به هر حال انسان باید در اعتماد یا عدم اعتماد بر حکایات منقول در مورد تشرّفات، بسیار دقیق و محتاط باشد، نه بدون قرینه بپذیرد و نه بی دلیل رد کند. اگر انسان، دقتی را که در پذیرش یا ردّ مسائل مهمّ زندگی خودش دارد، در این امر به خرج دهد و آگاهی کافی از معارف دینی در این خصوص داشته باشد، احتمال خطایش بسیار کم و غیر عقلایی می شود، به خصوص اگر بر اعتماد و نقل بزرگان شیعه در مورد برخی از تشرّفات تکیه کند و در مقابل بر آنچه علما و دانشمندان شیعه با دلیل نپذیرفته اند، اعتماد نکند. نظر یکی از اساتید حوزه را در این خصوص نقل می کنیم:

انتظار: از کجا می توان فهمید کسی که ادّعی دیدار با حضرت را دارد راست می گوید؟ معیار چیست؟

پاسخ: این بسته به معاشرت ما با او و سابقه آشنایی دارد. مثلاً فردی که ادّعی دیدار با حضرت را کرده، اصلاً دروغی از او شنیده نشده است و فرد موثقی است، در این مورد می توان اطمینان کرد.

پدرم نقل می کرد رفیقی به نام سید کریم کفّاش داشت که ادّعی رؤیت حضرت را می کرد و چیزهایی را نقل می کرد. پدرم باور نمی کرد تا این که روزی سید کریم کفّاش پیش پدرم می آید و می گوید: «من به زیارت عتبات می روم و همانجا هم خواهم مُرد» همین طور هم شده بود و او در عتبات عالیات وفات می کند. این ادّعاها اگر همراه با قرائنی باشد که صحت آنها را تأیید می کند، پذیرفتنی است.

حاج مرتضی زاهد استاد پدرم در تهران بود. او از نظر سیر و سلوک، مراتب بالایی را طی کرده بود. پدرم برای ایشان داستان سید کریم کفّاش را نقل کرده بود و گفته بود: «برخی می گویند او راست می گوید و عده ای می گویند او دروغ می گوید.» ایشان جواب داده بود: «آنانی که شک دارند، عقلشان نمی رسد.»<sup>۱</sup>

انسان در این مسأله باید مراقب باشد که به افراط یا تفریط در نغلند. افراط این است که انسان، بسیار خوش گمان و زود باور باشد و هر ادّعایی را از هر کس به راحتی قبول کند و تفریط هم این است که در هیچ موردی - هر چند قرائن صدق داشته باشد - به اطمینان نرسد و مدّعی شود که اصلاً نمی توان در این موضوع به اطمینان رسید. مگر انسان در سایر مسائل مهمّ زندگی اش چگونه به اطمینان می رسد؟

آیا با دقت فلسفی و منطقی می توانیم در یک مورد و یک مسأله به قطع و یقین صددرصد برسیم به طوری که احتمال عدم اشتباه در آن به صفر برسد؟ چرا چیزی که در هیچ موردی عملی نیست، در مورد تشرّفات خدمت امام علیه السلام ملاک و معیار بدانیم؟! ما کجا می توانیم در مسائل عادی زندگی، صددرصد به عدم خطای خویش مطمئن باشیم که در مورد ملاقات با حضرت چنین انتظاری داشته باشیم؟ بنابراین همان طور که ساده لوحی و خوش باوری در این مسأله، خطرناک و انحراف انگیز است، سخت گیری بی دلیل و عدم اعتماد محض نسبت به همه تشرّفات منقول نیز خود مصداق انحرافی بزرگ و خطایی فاحش در اعتقادات و معارف دینی است و باعث بی اعتمادی نسبت به همه علما و دانشمندان شیعه - نظیر سید بن طاووس و علامه بحر العلوم و ... - می شود که ادّعای تشرّفشان قطعی و مسلم است.

سوء استفاده عدّه ای جاهل یا مغرض از علاقه ای که عموم شیعیان به ملاقات با امام زمانشان دارند، نباید اصل امکان و وقوع تشرّفات صحیح را زیر سؤال ببرد. همچنین خلط بعضی خرافات با عقاید حقّه در این مورد نباید باعث بی اعتمادی نسبت به هر ادّعایی در این زمینه گردد.



## فصل ۹

### بهره‌وری خواص از خورشید وجود امام عصر علیه السلام

در دو فصل گذشته یکی از انحاء بهره‌وری از امام غایب علیه السلام را باز نموده و اشکالات مطرح شده پیرامون آن را پاسخ دادیم. در این مباحث روشن شد که دیدار با امام زمان علیه السلام و حتی شوق لقای ایشان یکی از راههای بهره‌مندی از خورشید پشت ابر است. اکنون مناسب است اشاره‌ای داشته باشیم به بعضی انحاء دیگر بهره‌وری مستقیم از خورشید وجود امام علیه السلام، علی‌رغم پنهان بودن ایشان در پس پرده غیبت.

#### باز بودن راه به سوی امام غایب علیه السلام

در کلمات بعضی از علمای بزرگ شیعه، اشاره‌هایی یافت می‌شود که نشان می‌دهد بهره‌وری از امام غایب علیه السلام، منحصر به صورت عادی و متداول آن - که در فصل سوم از همین بخش توضیح دادیم - نمی‌باشد. بلکه برای افراد خاصی که در رده‌های بالای ایمان و معرفت به ایشان هستند، شکل‌های ویژه‌ای از بهره‌مندی وجود دارد که عموم افراد عادی از آنها محروم می‌باشند.

یکی از این بزرگان، عالم بزرگوار شیعه، مرحوم سیدبن طاووس است که شدت ارادت و عمق معرفتش نسبت به امام عصر علیه السلام بر همگان آشکار می‌باشد.

ایشان در ضمن سفارش‌هایی به فرزندش، در خصوص حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید:

ای فرزندم محمد! از اموری که به تو گوشزد می‌کنم - خداوند عقل و قلب تو را از تصدیق اهل صدق و توفیق شناخت حق پر کند - این است که خداوند بر حسب قدرت و رحمت خویش، پاسخ مولا یمان مهدی - صلوات الله و سلامه علیه - را به تو می‌شناساند. یکی از این راه‌ها حدیثی است که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب «الرسائل» نقل فرموده - از فردی که او را نام می‌برد - می‌گوید: شخصی در نامه خود به امام هادی علیه السلام چنین نوشت: همانا انسان دوست دارد آن‌گونه که با خدای خود راز و نیاز می‌کند با امامش راز و نیاز داشته باشد (چه کار باید بکند؟)

حضرت در پاسخ چنین مرقوم فرمودند:

إِنْ كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَحَرِّكْ شَفَتَيْكَ فَإِنَّ الْجَوَابَ يَأْتِيكَ.<sup>۱</sup>

اگر حاجتی داری، لبهایت را باز کن، جواب به تو می‌رسد.

طریق دیگر حدیثی است که راوندی در کتاب «الخرائج» از محمد بن فرج روایت نموده که: حضرت علی بن محمد علیه السلام به من فرمودند:

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ مَسْأَلَةً فَارْتَبِهَا وَضِعَ الْكِتَابَ تَحْتَ مِصْلَاكَ وَدَعَا سَاعَةً ثُمَّ أَخْرِجْهُ وَانظُرْ فِيهِ.<sup>۲</sup>

هرگاه پرسشی داشتی، آن را بنویس و زیر سجاده نماز خود قرار بده و مدتی صبر کن، سپس آن را بیرون آور و در آن بنگر. (محمد بن فرج) می‌گوید: همین کار را انجام دادم و پاسخ سؤال خود را با خط حضرت در آن یافتم.

(ای فرزندم!) من به همین مقدار برای بیدار نمودن تو اکتفا کردم و راه به سوی امام تو باز است، برای کسی که خداوند بخواهد عنایت و احسان کامل خود را شامل حالش بگرداند.<sup>۳</sup>

۱. این روایت در بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۵، ح ۴۲ هم به نقل از همین کتاب آمده است.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۱۹، ح ۲۲.

۳. کشف المحجّة، ترجمه ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

### اختصاص این راه به خواص

آن‌چه مرحوم سید در این عبارات فرموده‌اند، برای عموم افراد در زمان غیبت امام زمان علیه السلام عملی نمی‌باشد. همان‌طور که تشرّف خدمت امام علیه السلام و دیدار با ایشان، عنایت و رحمت خاصّ خداوند را می‌طلبد، این‌گونه سر و سر داشتن با امام عصر علیه السلام نیز در شأن و منزلت هر دوستدار اهل بیت علیهم السلام نیست. ادّعا داشتن بدون عمل و ارتباط صرفاً عاطفی داشتن با امام علیه السلام انسان را شایسته رسیدن به این مقام نمی‌کند. راه درک این فیوضات، چیزی جز عمل به تک‌تک دستورات ائمه علیهم السلام و کسب رضای الهی از این طریق نیست. همان‌طور که در فصل چهارم - تحت عنوان «عمل به وظیفه بهترین راه رسیدن به فیض دیدار امام زمان علیه السلام» - بیان شد؛ نیل به این منزلت جز با عمل به وظیفه، میسر و ممکن نمی‌گردد. چه زیبا گفته است مرحوم صدرالاسلام همدانی درباره فرمایش سید بن طاووس:

تو به تقصیر خود افتادی از این در، محروم

از که می‌نالی و فریاد چرا می‌داری؟

...افتتاح طریق به سوی آن حضرت، درجه‌ای است که نصیب هر مدّعی

بی‌جایی و هر مفتی بی‌پایی و هر مرشد بی‌سروپایی نخواهد بود:

و کُلُّ يَدْعَى وَضَلًّا بِلِيلِي      و لَيْلِي لَا تُقَرُّ لَهُمْ بِذَاكَ

إِذَا انْبَجَسَتْ دُمُوعٌ فِي خُدُودِ      تَبَيَّنَ مَنْ بَكَى مِمَّنْ تَبَاكَ

منظور این است که خیلی‌ها مدّعی محبّت و ارادت به امام زمان علیه السلام و راه یافتن به بارگاه ایشان هستند، ولی مهم این است که خود حضرت این ادّعای ایشان را قبول فرماید، که گاهی چنین نیست. در عمل معلوم می‌شود که مدّعی راستین محبّت و معرفت امام عصر علیه السلام چه کسی است. همان‌طور که با گریه کردن، تفاوت بین کسی که می‌گرید یا خود را به گریستن می‌زند، روشن می‌شود.

۱. پیوند معنوی، ص ۲۴۶، ترجمه شعر چنین است: و هر کس، مدّعی وصال لیلی است، اما لیلی این ادّعا را در حقّ آنان قبول ندارد. وقتی اشکها بر گونه‌ها سرازیر شود، آن‌که گریه کننده است از آن‌که خود را به گریه زده، باز شناخته می‌شود.

مرحوم صدرالسلام همدانی پس از نقل عبارت سیدبن طاووس خطاب به خواننده کتابش می گوید:

پس تو ای بیچاره! اگر باور داری این مقامات و کلمات را، پس چه وقت، خود رابه این درجه خواهی رسانید و چه هنگام، تحصیل این مقام را خواهی نمود؟  
تسرسم نرسی به کعبه، ای اعرابی!

کاین ره که تومی روی به ترکستان است.<sup>۱</sup>

### سیره و سلوک خواص امام زمان علیه السلام

در این جا می خواهیم اشاره ای اجمالی به سیره و سلوکی داشته باشیم که می تواند دوستدار امام زمان علیه السلام را به این درجه و مقام برساند. به نظر می رسد بهترین نسخه عملی برای تحقق این مقصود، در تکلیف ۵۵ کتاب مرحوم صدرالاسلام همدانی، ذکر شده است. می فرماید:

از جمله تکالیف انام در غیبت امام (علیه الصلاة والسلام) به سیره و سلوک و طریق امام (ارواحنا فداه) راه رفتن و ترک بعضی حالات و سیره ابناء دنیا را کردن است.<sup>۲</sup>

و چون به فرموده ائمه علیهم السلام:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.<sup>۳</sup>

دوست داشتن دنیا رأس هر خطا و لغزشی است.

تمام لغزش ها و کمبودها ریشه در دنیا دوستی دارد و تا این آفت ریشه کن نشود، هیچ کس به جایی نمی رسد. همچنین، وقتی از حضرت زین العابدین علیه السلام پرسیدند: «کدام عمل نزد خدای عزوجل با فضیلت تر است؟» ایشان فرمودند:

مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلًّا وَعَزًّا وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا.<sup>۴</sup>

۱. بیوند معنوی، ص ۲۴۸.

۲. بیوند معنوی، ص ۲۵۹.

۳. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذم الدنيا و الزهد فیها، ح ۱۱.

۴. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذم الدنيا و الزهد فیها، ح ۱۱.

پس از معرفت خدای عزوجل و معرفت پیامبرش (که لازمه اینها معرفت ائمه علیهم السلام نیز هست) هیچ عملی بافضیلت‌تر از بغض و تنفر نسبت به دنیا نیست.

بنابراین کسانی که می‌خواهند به درجه بالای بهره‌وری از وجود مقدس امام عصر علیه السلام در زمان غیبت برسند، باید به همین تکلیف مورد نظر، جامه عمل بپوشانند. ما در این جا برای رعایت اختصار بخش‌هایی از سخنان مرحوم صدرالاسلام همدانی را در این خصوص نقل می‌کنیم و مطالعه تفصیلی آن را بر عهده خوانندگان کتاب ارزشمند «پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی» می‌گذاریم.

بدان که سیره، سلوک و رفتاری که پیغمبر خدا و ائمه هدی (صلی الله علیهم اجمعین) داشتند، همواره صحابه کبار و تابعین و الاتبار، همان سیره و رفتار را پیشنهاد خود کرده، به همان قسم راه می‌رفتند، و حتی المقدور جاهد و سعی بودند که از سیره اهل بیت معصومین (سلام الله علیهم) تخلف و تخطی نمایند و حال آنها در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله همین قسم بود، تا پیغمبر خدا از دار فنا به عالم بقا رحلت فرمود. در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشخاصی که ایمان صحیح داشتند، و از زمره منافقین و اهل دنیا خارج بودند، همواره سیره اهل بیت معصومین علیهم السلام را از دست نداده، با کمال فقر و فاقه و شدت زهدات و عبادت به سر می‌بردند و ابدأ اعتنایی به دنیا و اهل دنیا نداشتند، و اشخاصی که تاب و توانایی نداشتند، از آن حضرت منحرف شده به طرف اهالی دنیا رفتند و از آخرت روی برتافتند. و امر، همین طور دایر و سایر بود در اعصار خلفای راشدین و ائمه طاهرین (سلام الله علیهم اجمعین) تا زمان غیبت صغری، که خواص اصحاب حضرت صاحب الزمان (ارواحنا فداه) نیز به همان سیره و طریقه اهل بیت، راه می‌رفتند و تمام اوقات شبانه‌روز خود را صرف طاعت و عبادت و ریاضت و بندگی می‌نمودند، و ابدأ چشمی به زخارف دنیویّه نداشتند و تخم محبت دنیا را در دل نکاشتند...

و همین سیره و سلوک، معمول بود تا آن که غیبت کبری در میان آمد. پیوسته علمای اعلام و فقهای کرام (رضوان الله تعالی علیهم) به سیره اهل بیت

معصومین (صلی الله علیهم اجمعین) راه می‌رفتند و چشمی به دنیا و اهل دنیا نداشتند. و بیزق ریاست و مرزبانی نیفراشتند. [بلکه] همواره مشغول به تحصیل علم و عمل و ریاضات نفسانیه و تکمیل و تهذیب اخلاق و صفات انسانیته بودند.<sup>۱</sup>

ایشان سپس سخنان خود را با نقل حدیثی از رسول خدا ﷺ خطاب به اسامه بن زید تأیید نموده است که ما به قسمت‌هایی از ترجمه آن اشاره می‌کنیم: این فهد در کتاب «تحصین» ذکر نموده<sup>۲</sup> که:

حضرت رسول اکرم ﷺ رو به اسامه بن زید فرمود و بیان فرمود که: ای اسامه! ملازم طریق حق باش و حذر کن از احتیاج داشتن به غیر و از آرایش خواهش‌های دنیا و خوشی به نعمت‌های او و همیشه فرحناک بودن در او و طلب زیادتی عیش او. پس اسامه گفت: یا رسول الله ﷺ چه چیز است، آسان‌ترین چیزی که راه حق را به سبب او قطع توان کرد؟

فرمود: شب بیداری دائم، و تشنه بودن در روزهای گرم به سبب روزه‌داری، و بازداشتن نفس از خواهش‌های نفسانی، و ترک پیروی هوی و هوس شیطانی و دوری کردن از اهل دنیای فانی...<sup>۳</sup>

آگاه باشید که قیامت، قائم نمی‌شود تا آن که دشمنی کنند مردم با کسی که اطاعت خدا کند و دوست بدارند کسی را که بر خدا عاصی شود.

عمر گفت: یا رسول الله ﷺ! مردم در چنین روزی بر دین اسلام خواهند بود؟ فرمود: کجا است اسلام در چنین روزی ای عمر؟! اسلام در چنین روزی مثل غریبی است که رانده شده باشد از شهر و دیار خود، در این روز برطرف می‌شود اسلام و باقی نمی‌ماند از او مگر نامی، و ناپدید می‌شود در او قرآن و باقی نمی‌ماند از او مگر نشانی. پس عمر گفت: یا رسول الله ﷺ! به چه سبب تکذیب می‌کنند کسی را که اطاعت خدا می‌کند؟ فرمودند: ای عمر! واگذاشته‌اند در آن وقت مردم، راه حق را و میل کرده‌اند به جانب دنیا و ترک

۱. بیوند معنوی، ص ۲۵۸ تا ۲۶۱، با اندکی تغییر ادبی.

۲. التحصین، ابن فهد حلی، ص ۲۰ تا ۲۲.

۳. عین تعابیر پیامبر ﷺ چنین است: السهر الدائم و الظمأ فی الهواجر و کف النفس عن الشهوات و تزک اتباع

الهوی و اجتناب ابناء الدنیا. (التحصین، ص ۲۰)

کرده‌اند آخرت را، و می‌خورند چیزهای بسیار خوب و می‌پوشند لباسهای فاخر و خدمت ایشان می‌کنند غلامان فارس و روم. پس ایشان غذای خود سازند، طعام‌های خوب و شراب‌های خوب لذیذ و بوی‌های خوش به کار برند و بناهای بلند مرتفع و خانه‌های زرنگار بسازند، و به مردم نمایند مجالس را و خود را آراسته کنند مردان ایشان همچنان که آراسته کند زن خود را برای شوهر، و زنان خود را آراسته کنند به زیورها و جامه‌ها، و زنی ایشان زنی پادشاهان متکبر باشد و مباحات و تفاخر کنند با یکدیگر به جاه و لباس. و دوستان خدا، لباس ایشان عبا باشد<sup>۱</sup>، و رنگهای ایشان شکسته از بیداری شب، و پشت‌های ایشان خم است از ایستادن به نماز، و شکم‌های ایشان به پشت‌شان چسبیده از بسیاری روزه گرفتن، و مشغول کنند خود را از ماسوای باری، و بکشند نفس‌های خود را به تشنگی از برای طلب رضای الهی و شوق به ثواب‌های نامتناهی و خوف از عذابهای دردناک جهنم. پس هرگاه یکی از ایشان تکلم کند به حق و دم زند به راستی، به او گویند که خاموش باش! تو رفیق شیطانی و سرکرده گمراهانی، و تاویل کنند کلام خدای تعالی را برخلاف تاویلش و بگویند - در جواب این که چرا به زیورها و لباس‌های فاخر خود را مزین می‌گردانید و طعام‌های لذیذ را می‌خورید؟ -:

مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ.<sup>۲</sup>

یعنی: «کیست که حرام گردانیده است زینت‌هایی را که خدا به جهت بندگان خود آفریده است و همچنین طعام‌های پاک و پاکیزه را؟» بدان ای أسامه! که منزلت کسی نزد خدای تعالی از همه کس بیشتر است در روز قیامت و ثواب کسی بزرگتر است و مقام کسی از همه کس گرامی‌تر است که در دنیا اندوه او بسیار باشد از برای رضای خدا، این جماعتند نیکان و متقیان و خوبان، اگر حاضر باشند ایشان را کسی شناسد و اگر غایب شوند کسی طلب ایشان نکند. ای أسامه! این جماعت را می‌شناسند، بقعه‌ها و گوشه‌های زمین و می‌گیرند برای ایشان، هرگاه نیابند ایشان را محراب‌ها. پس بگیر ایشان را از

۱. مقصود ساده‌پوشی است نه این که لزوماً لباس روحانیت بر تن داشته باشند.

برای خود گنجی و ذخیره‌ای، شاید که نجات یابی به سبب ایشان از سختی‌های دنیا و هولها و ترسهای روز قیامت، و بپرهیز از این که واگذاری طریقی را که ایشان در آنند و بر آن ثابتند، که می‌لغزد قدمت و سرنگون در آتش می‌افتی. و بپرهیز ای أسامه! که از جماعتی باشی که می‌گویند: «شنیدیم» و نمی‌شنوند.<sup>۱</sup>

این حدیث شریف راه و روش عمل به رضای خداوند را به روشنی توضیح می‌دهد و ما همه آن را در این جا نقل نکردیم چون هدف از مطالعه آن صرفاً دانستن مطلب نیست و عمل به محتوای آن نیز احتیاج به معرفت عمیق و عزم و اراده جدی دارد که معلوم نیست در اکثر دوستان امام عصر علیه السلام موجود باشد. از همین بخشی که نقل شد می‌توان فهمید که ادعای محبت و ارادت شدید به آن عزیز غایب از دیدگان - در حدی که مرحوم سید بن طاووس در کشف المحجّة فرموده - برای بسیاری یک ادعای گزاف و بیهوده است، چون نشانه عمل به سیره و سلوک ائمه علیهم السلام در آنها به چشم نمی‌خورد. آری تنها کسانی که بتوانند به فضل و عنایت الهی در برابر شهوات خود کف نفس کنند و خود را از پیروی هوای نفس و اهل دنیا بازدارند، جرأت خواهند داشت که چون مرحوم سید بن طاووس ادعا کنند: «الطریق مفتوحة الی امامک علیه السلام». <sup>۲</sup>

### بطلان ادعای ارتباط با امام علیه السلام

روشن است که این ادعا به معنای ادعای نیابت یا سفارت یا ارتباط و امثال اینها - که در غیبت کبری وجود ندارد - نیست، بلکه همان طور که خود سید فرموده است، تنها عنایتی از جانب پروردگار به افرادی است که بخواهد احسان و فضل خود را در حق ایشان به اتمام برساند. «لَمَنْ يُرِيدُ اللَّهُ جَلَّ شَأْنُهُ عِنَايَتَهُ بِهِ وَ تَمَامَ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ». <sup>۳</sup>

۱. بیوند معنوی، ص ۲۶۰ تا ۲۶۴.

۲. کشف المحجّة، ص ۲۱۲.

۳. کشف المحجّة، ص ۲۱۳.



این افراد نمی‌توانند با اختیار خودشان، هر وقت که بخواهند به حضور امام زمان علیه السلام راه بیابند، بلکه - نظیر آن‌چه مرحوم سید فرموده - مثلاً سؤال خود را می‌نویسند و زیر سجاده می‌گذارند، آن‌گاه جواب را از امامشان دریافت می‌نمایند. این کار به هیچ وجه به معنای ارتباط داشتن غیر ممکن در زمان غیبت کبری نیست. به تعبیر دیگر، ارتباط داشتن با امام علیه السلام در زمان غیبت کبری از جانب خود انسان امکان‌پذیر نیست، بلکه خود حضرت در هر زمان و به هر شکلی که مصلحت بدانند، با هر که بخواهند، ارتباط برقرار می‌کنند و آن‌چه به اختیار خود انسان می‌باشد صرفاً درخواست و تقاضا و طلب - در قول و عمل - است. مراد مرحوم سید نیز که فرموده‌اند: «الطریق مفتوحة الی امامک» طریقی خارج از این ساختار نیست. بنابراین نباید این عبارت مرحوم سید، مستمسکی باشد برای کسانی که ادعای نوعی ارتباط - از جانب خودشان - با امام عصر علیه السلام دارند و از این راه بسیاری از ساده‌دلان و خوش‌باوران را فریب می‌دهند. با این ترتیب، هیچ‌کس در زمان ما نمی‌تواند به دیگران وعده دهد که پیغامی از جانب آنها به سوی حضرت می‌برد و پاسخ می‌گیرد یا اعلام کند که می‌تواند دست دیگران را به دامان امام علیه السلام برساند و امثال این‌گونه فریب‌کاری‌ها که متأسفانه کم و بیش شاهد وقوعشان هستیم.

در فصل دوم از همین بخش، احادیثی را از کتاب شریف «غیبت نعمانی» نقل کردیم که در آنها وظیفه عمومی مؤمنان در زمان غیبت کبری مشخص شده است. سپس قسمتی از سخنان مرحوم نعمانی را در ذیل آن آوردیم که نقل کامل آن چنین است:

افراد ناآگاه نسبت به روایات وارده شده در موضوع غیبت و صاحب آن (امام عصر علیه السلام) دنبال پیدا کردن شخص حضرت و مکان ایشان هستند و ادعای ظاهر نمودن ایشان را (برای دیگران) دارند و (به این وسیله) منکر غیبت آن حضرت می‌شوند، علت این امر دور بودن آنان از علم و معرفت (نسبت به احادیث مربوط به غیبت امام علیه السلام) است.<sup>۱</sup>

### گناهان؛ سبب محجوب شدن از امام عصر علیه السلام

مرحوم سید در عبارت «الطریق مفتوحة الی امامک» به یک حقیقت مهم اشاره کرده‌اند که توجه به آن، راه وصال محبوب را برای اهل ورع و اجتهاد در عمل، باز می‌کند. توضیح این حقیقت را از زبان علامه محدث نوری بشنویم:

شیخ طوسی و شیخ صدوق و ابی جعفر محمد بن جریر طبری، به سندهای معتبره روایت کرده‌اند قصه علی بن ابراهیم بن مهزیار را و کیفیت رفتن او را از اهواز به کوفه و از آنجا به مدینه و از آنجا به مکه و تفحص کردن او از حال امام عصر علیه السلام و رسیدن او را در حال طواف، خدمت جوانی که او را برد به همراه خود و در نزدیک طائف در مرغزاری که رشک بهشت برین بود به خدمت امام علیه السلام رسید و به روایت طبری چون به خدمت آن جوانی که یکی از خواص بلکه از اقارب خاص بود رسید، آن جوان به او گفت: «چه می‌خواهی ای ابوالحسن؟!» گفت: «امام محجوب از عالم را.» گفت: «آن جناب، محجوب نیست از شماها ولکن محجوب کرده آن جناب را از شما بدی کردارهای شما...»

مرحوم محدث نوری پس از نقل این داستان می‌فرماید:

در این کلام، اشاره‌ای است به این که اگر کسی را عمل بدی نباشد و کردار و گفتار خود را پاک و پاکیزه کرده باشد از قدرات معاصی و آنچه منافی سیره اصحاب آن جناب است، برای او حجابی نیست از رسیدن خدمت آن جناب.<sup>۱</sup> ایشان سپس این مطلب را با نقل شواهدی از کلمات بزرگان، تأیید و تحکیم می‌کند. یکی از آنها عبارتی است از مرحوم سید بن طاووس در «کشف المحجّة» که محدث نوری آن را چنین ترجمه کرده است:

آن جناب علیه السلام، حاضر است با خدای تعالی بر نحو یقین و جز این نیست که غایب شده آن که ملاقات نکرده او را از خلق، به جهت غیبت ایشان از متابعت حضرت او و متابعت پروردگار عالمیان.<sup>۲</sup>

۱. نجم الثاقب، ص ۷۲۰ و ۷۲۱.

۲. نجم الثاقب، ص ۷۲۳.

ایشان عدم توفیق دیدار با امام عصر علیه السلام را به «غیبت» تعبیر فرموده و سبب آن را پیروی نکردن کامل از خدای متعال و خود آن حضرت می‌داند. اگر این سخن صحیح باشد، باید گفت آن چه انسان را از دیدار با امام زمانش محجوب می‌سازد، بدی‌هایی است که خود مرتکب می‌گردد. این همان چیزی است که در توفیق شریف حضرت خطاب به مرحوم شیخ مفید بر آن تأکید شده است:

فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَنْصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَانُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ.<sup>۱</sup>

ما را از ایشان باز نمی‌دارد، مگر آن چه از امور ناپسند و ناشایست که از آنها به ما می‌رسد.

داستان ملا محمد سعید مازندانی - معروف به سعید العلماء - مؤیدی بر همین توفیق شریف است. ایشان هم درس مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود و پس از مرحوم صاحب جواهر، وقتی علما برای قبول مرجعیت به مرحوم شیخ، مراجعه کردند، ایشان فرمود: «به ملا محمد سعید مازندرانی مراجعه کنید چون ایشان شایسته‌تر هستند.» نامه‌ای نیز به همین مضمون برای ملا سعید ارسال نمود. ایشان در پاسخ شیخ، اظهار کرد که هر چند در زمان تحصیل، استفاده و فهم من بیشتر بود ولی اکنون مدتی است که شما مشغول درس و بحث هستید و من حوزه درس را ترک کرده‌ام، بنابراین شما بر من مقدم هستید.<sup>۲</sup>

زمانی یکی از ارادتمندان چنین شخصیت والایی - که تصدی مقام مرجعیت را به سادگی واگذار می‌کند - به عنوان خدا حافظی برای رفتن به زیارت امام رضا علیه السلام به خدمتش می‌رسد، ایشان نامه‌ای می‌نویسند و سفارش می‌کنند که در ابتدای ورود به مشهد و تشرّف به حرم مطهر رضوی، آن را داخل ضریح انداخته و در هنگام مراجعت، جواب نامه را از پای ضریح حضرت دریافت کند و بیاورد.

او نیز چنین می‌کند و در تشرّف اوّل خود به حرم رضوی، نامه را داخل ضریح می‌اندازد. هنگام برگشت فراموش می‌کند جواب نامه را بگیرد. بالای سر حضرت

۱. الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۵.

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۴.

مشغول نماز خواندن بوده است که سید بزرگواری، نزدیک گوشش می گوید: «چرا نامه ملاسعید را نگرفتی؟» تکانی می خورد و بدون این که درباره هویت آن شخص فکری کند، به عجله کنار ضریح می آید و پاسخ نامه را می خواهد. از داخل ضریح، همان نامه برمی گردد. او آن را می گیرد، می بوسد و باز می گردد. هنگام مراجعت، وقتی ملاسعید به دیدن او می آید نامه اش را می گیرد و آن را باز می کند. ناگهان شروع به گریه شدیدی می نماید. آورنده نامه - که از محتوای آن بی اطلاع بود - می پرسد: «قضیه چیست؟» ایشان می فرماید:

من در این نامه نوشته بودم:

زشت است که ما رعیت، امام زمان علیه السلام باشیم، عمرمان بگذرد و ایشان را

نبینیم. آیا راهی برای دیدن صاحب الامر علیه السلام هست؟

در پاسخ ذیل همین پرسش این شعر را نوشته اند:

آئینه شو، جمال پری طلعتان طلب!

جاروب زن به خانه و پس میهمان، طلب!

### رفع حجاب از نفس با تهذیب آن

آری تا خانه دل از آلودگی گناهان جاروب نگردد، دیده، لیاقت دیدار جمال پری طلعت حضرت صاحب الزمان علیه السلام را پیدا نمی کند. این سخن نه به این معناست که هر کس مشرف به دیدار امام عصر علیه السلام گردد، حتماً لیاقت آن را به طور کامل دارا بوده است. گاهی به فضل و عنایت الهی، نعمتی نصیب انسان می شود که شایستگی کامل برای دریافت آن را ندارد. اما اگر کسی توقع و انتظار ملاقات با امامش را دارد باید بداند در راه تحقق این درخواست، پالایش روح و زدودن آثار سوء گناهان از دل و قلب، شرط اول قدم است و تا چنین نکند، تحقق آن آرزو واقع بینانه نخواهد بود.

چنین کسی به حکم عقلش، بدی های خود را یکی یکی پیدا می کند و به نابود

کردن آنها اقدام می نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُخَصِّصَ عَلَى نَفْسِهِ مَسَاوِيَهَا فِي الدِّينِ وَالرَّأْيِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْأَدَبِ فَيَجْمَعُ ذَلِكَ فِي صَدْرِهِ أَوْ فِي كِتَابٍ وَيَعْمَلَ فِي إِزَالَتِهَا.<sup>۱</sup>

عاقل باید بدی‌های خود را در زمینه مسائل دینی و فکری و اخلاق و رفتار در سینه خود یا در دفتری جمع آوری کند و در جهت از میان برداشتن آنها کوشش نماید.

این اقدام برای هر انسان عاقلی شایسته است به خصوص کسی که خواهان راه‌یابی به محضر مقدّس جان جانان و پاک پاکان حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنا فداء می‌باشد. اگر کسی در این مسیر، اهتمام جدی کند، روزبه روز از آلودگی پاک‌تر می‌گردد تا کم‌کم لیاقت درک حضور امامش را پیدا می‌کند. اما اگر نسبت به انجام این مهم بی‌تفاوت باشد، مغلوب هوای نفس و شهواتش می‌شود و در این صورت دیگر زندگی سودی به حالش ندارد و مرگ برایش بهتر خواهد بود، آن‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَىٰ وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصِ  
فَالْمَوْتُ خَيْرًا لَهُ.<sup>۲</sup>

هرکس به نقائص و عیوب نفسانی خود رسیدگی نکند، هواهای نفسانی بر او غلبه می‌نماید و کسی که (رو به کمال نباشد و) در نقص [های خود] ماندگار گردد، مرگ برایش بهتر (از زندگی) است.

شهوات و تمایلات نفسانی، قدرتمندترین دشمن انسان هستند که وقتی او را مغلوب سازند، دیگر خیری نخواهد دید. این دشمن قوی در صورتی بر آدمی مسلط می‌شود که او در پی یافتن بدی‌ها و عیب‌های خود نباشد و آنها را اصلاح نکند. برای چنین کسی مرگ بهتر از ادامه زندگی خواهد بود.

با این وجود، کسی که گرفتار صدها و هزارها هوای نفسانی است و نمی‌تواند

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۶، انتهای ح ۵۸.

۲. معانی الاخبار، ص ۱۹۸.

خود را از غلبه آنها آزاد سازد، چگونه انتظار دارد که از مولای غریبش محجوب نباشد و بتواند همچون مرحوم سید بن طاووس به محضر آن عزیز راه یابد؟ کسی که نمی‌تواند از یک نگاه شهوت آلود یا مال مخلوط به حرام بگذرد، چگونه خود را شایسته دیدار آن خسرو خوبان می‌پندارد؟ این که گاهی حال و هوای وصال گمشده خود را پیدا کند یا قطره اشکی در فراق او بریزد، شرط کافی برای یافتن لیاقت حضور نیست. کسی که مرد این میدان است، علاوه بر اینها نفس خود را از آلودگی‌های روحی و شهوات نفسانی پاک و پاکیزه می‌سازد و آن‌گاه تمنای وصال می‌کند.

بخش دوم

راز پنهانی امام عصر علیه السلام

به دنبال مباحث بخش پیشین، مهم‌ترین موضوعی که درباره غیبت امام عصر علیه السلام باید مورد توجه و دقت قرار گیرد؛ بحث علت یا علل این امر است. شاید این سؤال که: «چرا امام زمان علیه السلام غیبت کرده‌اند؟» بیشترین دغدغه دوستان آن حضرت باشد. سؤال دیگری که به دنبال آن مطرح می‌شود این است که: «چه چیز یا چه چیزهایی باعث رفع این غیبت می‌گردد؟» ارتباط این دو سؤال با یکدیگر بحث مهم دیگری را می‌طلبد درباره این که: «آیا راهکار رفع غیبت امام عصر علیه السلام لزوماً نفی همان علت‌هایی است که در مورد حدوث غیبت ذکر کرده‌اند یا خیر؟» اینها محورهای مورد بحث در بخش دوم این نوشته را تشکیل می‌دهند که باید به دقت تجزیه و تحلیل شوند.



## فصل ۱

### بررسی عقلی علت غیبت

#### طرح سؤال: چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟

اولین سؤال مورد بحث این است که: «چرا امام عصر علیه السلام غایب شده‌اند؟» قبل از پاسخ دادن به این سؤال باید توجه کرد که دو معنای مختلف از آن قابل فهم است. در واقع این «چرا» می‌تواند به دو معنا باشد. معنای اول آن چرای «اعتراضی» و معنای دوم چرای «استفهامی» است. در حالت اول، سؤال کننده می‌خواهد بداند که غیبت امام عصر علیه السلام چگونه با «عدل» و «حکمت» پروردگار سازگار است. این سؤال وقتی رنگ اعتراض به خود می‌گیرد که کسی گمان کند، لازمه عدل یا حکمت الهی، وجود ظهور امام علیه السلام در روی زمین است. اگر چنین گمانی در کار نباشد، اعتراضی هم وجود نخواهد داشت.

حالت دوم این است که هیچ اعتراضی در کار نیست و تنها پرسش از حکمت یا حکمت‌های غیبت امام عصر علیه السلام در میان است. در این حالت فرد پرسشگر می‌خواهد بداند که این امر، چه دلیل یا دلایلی دارد و البته اگر این دلایل را هم نداند، در خصوص غیبت امام علیه السلام اعتراضی به مشیت الهی نمی‌کند، چرا که چنین کسی مسلم می‌داند که غیبت آن حضرت هرگز با حکمت و عدل پروردگار،

منافات ندارد.

با این ترتیب اولین بحث در این باره است که ثابت شود غیبت امام علیه السلام با «عدل» و «حکمت» خداوند منافات ندارد.

### ارائه برهان لطف برای اثبات ضرورت عقلی وجود امام علیه السلام

گاهی چنین تصوّر می‌شود که لازمه عدل یا حکمت الهی، ظهور و حضور علنی امام علیه السلام بر روی زمین است. این برداشت مبتنی بر تلقی خاصی از اصل «جعل خلیفه» توسط خداوند در زمین است، که آن را به مقتضای عدل یا حکمت پروردگار، عقلاً واجب و ضروری می‌داند. در این تلقی سخن آن است که وجود پیامبر یا امام، روی زمین در همه زمانها عقلاً ضروری است و استدلالهای مختلفی بر این مطلب ارائه شده که یکی از مهم‌ترین آنها با عنوان «برهان لطف» مشهور است.

در این برهان، چنین استدلال می‌شود که جعل و نصب خلیفه خدا روی زمین، نوعی «لطف» است و لطف هم بر خداوند واجب است. پس قرار دادن خلیفه روی زمین، ضروری است.

در این دیدگاه، «لطف» به هر چیزی گفته می‌شود که مکلف را - با حفظ اختیار و آزادی - به انجام طاعت الهی نزدیک و از معصیت او دور می‌سازد و در عین حال، در اصل قادر و توانا بودن انسان دخالت ندارد.<sup>۱</sup> بر اساس این تعریف، ایجاد هر زمینه و مقدمه‌ای که انسان مکلف را در عمل به طاعات کمک می‌کند و یا از نافرمانی خداوند دور می‌سازد، بر پروردگار واجب می‌گردد.

معتقدان به وجوب لطف، به حکمت خداوند از طریق قبح نقض غرض، استدلال می‌کنند. دانشمند بزرگ و متکلم نامدار شیعه مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی می‌فرماید:

۱. عین عبارت مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه این است: «اللُّطْفُ مَا يَفْرُبُ الْمُكَلَّفَ مَعَهُ إِلَى الطَّاعَةِ وَيُبَعِدُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ لَا حَظَّ لَهُ فِي التَّمَكِينِ وَ لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْإِلْجَاءِ.» (النكت الاعتقادية، ص ۳۱).

اللُّطْفُ وَاجِبٌ لِيُخْضَلَ الْغَرَضُ بِهِ.<sup>۱</sup>

لطف واجب است تا غرض به واسطه آن به دست آید.

می‌گویند: اگر فاعل حکیم در انجام لطف، اخلال کند، غرض خود را نقض نموده و این با حکمت او منافات دارد. ابن میثم بحرانی در توضیح این استدلال چنین آورده است:

خداوند از مکلف خواسته است که طاعت را برگزیند. بنابراین هرگاه بداند که مکلف، طاعت را انتخاب نخواهد کرد یا به انتخاب آن نزدیک نخواهد شد، مگر این که فعل خاصی را در مورد او انجام دهد. با این فرض که نه انجام دادن آن فعل، بر خداوند مشقت دارد و نه موجب نقص و عیب خواهد بود. به مقتضای حکمت، انجام دادن آن فعل، واجب خواهد بود، زیرا انجام ندادن آن. در فرض مزبور. کاشف از آن است که خداوند طاعت را از مکلف نخواسته است. در مقام تمثیل، همانند این است که فردی واقعاً می‌خواهد که شخصی در مجلس میهمانی او حضور یابد و می‌داند که تا مراسم و تشریفات خاصی را انجام ندهد، وی به مجلس میهمانی او حاضر نخواهد شد و از طرفی انجام دادن آن تشریفات نه برای او دشوار است و نه موجب نقص و عیب خواهد بود. در این صورت اگر آن عمل خاص را انجام ندهد، نقض غرض محسوب خواهد شد. از نظر عقلاً، نقض غرض، سفیهانه است و مخالف حکمت به شمار می‌رود و چنین کاری بر خداوند متعال، محال است.<sup>۲</sup>

مثال ایشان همان است که مرحوم علامه حلی در شرح عبارات مرحوم خواجه طوسی در «تجرید الاعتقاد» بیان فرموده است.<sup>۳</sup>

در مثال فوق، انجام دادن آن تشریفات خاص، شرط تمکین مکلف و قدرت یافتن او بر انجام تکلیف نیست، همچنین او را به حدّ الجاء و اضطرار هم نمی‌رساند و همین مصداق لطفی است که طبق این قاعده انجام آن بر خداوند به

۱. کشف المراد، ص ۳۵۰.

۲. فصلنامه انتظار، ش ۵ (پاییز ۱۳۸۱) ص ۱۱۵ و ۱۱۶ به نقل از قواعد المرام ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳. عبارت علامه حلی این است: «كَمْ مِنْ دَعَا غَيْرِهِ إِلَى طَعَامٍ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُجِيبُهُ إِلَّا أَنْ يَسْتَعْمَلَ مَعَهُ نَوْعاً مِنَ التَّأْدِبِ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلِ الدَّاعِيَ ذَلِكَ النَّوعَ مِنَ التَّأْدِبِ كَانَ نَاقِضاً لْغَرَضِهِ.» (کشف المراد، ص ۳۵۱).

خاطر و جوب دستیابی به غرض - واجب شمرده می شود. جالب این جاست که همین نکته (مشروط بودن لطف به این که شرط تمکین نباشد) بر برخی از تقریرکنندگان برهان لطف مخفی مانده آن جا که به استناد سخن ابن میثم بحرانی چنین آورده اند:

اکثر دانشمندان بزرگ کلامی مثال جالبی می آورند، آنان می گویند: هرگاه کسی غذایی آماده کند و هدف و غرضش دعوت افرادی باشد، به آنان پیغام بدهد و با این که می داند آنان آدرس ندارند، برایشان راهنما و یا آدرس نفرستد، مسلماً او را محکوم به کار عبث و بیهوده می کنند.<sup>۱</sup>

نویسنده عبارات فوق به این نکته که متکلمان بزرگ به آن تأکید ورزیده اند، توجه نکرده است که لطف مورد نظر ایشان، شرط قدرت یافتن مکلف بر انجام تکلیف نیست. حال اگر کسی را به مهمانی دعوت کنند، ولی آدرس یا راهنما برای او قرار ندهند، آن فرد، قدرت بر قبول دعوت نخواهد داشت. بنابراین آدرس دادن به کسی که به مهمانی دعوت شده، مصداق «لطف» مورد نظر متکلمان نمی باشد. پس اگر دعوت کردن، بدون آدرس دادن، نقض غرض دعوت کننده و قبیح محسوب می شود، از آن جهت است که دادن آدرس شرط قدرت یافتن بر انجام تکلیف است ولی لطف مورد نظر متکلمان چیزی بالاتر از ایجاد شرایط قدرت بر انجام عمل می باشد و به همین دلیل - چنان که خواهیم آورد - فراهم نکردن آن شرایط را نباید نقض غرض به شمار آورد.

### نقد و بررسی منطقی برهان لطف

کاستی بسیار مهمی که در استدلال بر وجوب لطف از دیدگاه متکلمان، وجود دارد، این است که کشف و تشخیص غرض از فعل و خلقت خداوند، عقلاً امکان پذیر نیست و به همین دلیل صحت مقدمه صغری در استدلال ایشان قابل احراز نمی باشد.

۱. فصلنامه انتظار، ش ۶ (زمستان ۸۱) ص ۷۱، رحیم لطیفی به استناد قواعد المرام.

توضیح مطلب این که استدلال متکلمان بر وجوب عقلی لطف از لحاظ منطقی به این صورت است:

صغری: انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، نقض غرض در افعال اوست.  
کبری: نقض غرض از خدای متعال، قبیح و خلاف حکمت است.  
نتیجه: پس انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، قبیح و خلاف حکمت می باشد.

در این استدلال قیاسی، مقدمه کبری کاملاً صحیح و مورد قبول است ولی صحت مقدمه صغری، عقلاً محل اشکال می باشد. و به همین دلیل نتیجه عقلاً مردود می شود. اشکالی که در صحت صغرای استدلال وجود دارد، این است که تنها در صورتی می توانیم انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند را نقض غرض او بدانیم که پیش از آن غرض الهی را در افعالش، کشف کرده باشیم. مثلاً با قاطعیت حکم کنیم که غرض خداوند هدایت و به کمال رساندن مخلوقات، به هر شکل ممکن است. اگر به چنین حکم قطعی رسیده باشیم، آن گاه خواهیم توانست از باب وجوب لطف اصطلاحی، بر خداوند واجب بدانیم که همه آن چه را به امر هدایت مخلوقات کمک می کند، فراهم نماید. ولی سخن بر سر همین است که انسان با چه پشتوانه‌ای می تواند به چنین حکم قطعی برسد. آیا این امر از مستقالات عقلیه است یا ادله نقلی بر چنین چیزی دلالت می کنند؟

### عدم جواز اسناد غرض به افعال الهی

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: تعبیر «غرض خداوند از خلقت» تنها یک معنای معقول می تواند داشته باشد و آن هدفی است که خداوند برای موجودات عاقل و مختار - همچون انسان - به صورت تشریحی قرار داده است. و اگر این مخلوقات با سوء اختیار خود در مسیر خلاف هدف تعیین شده حرکت کنند، هیچ لطمه‌ای به حکیمانه بودن خلقت الهی وارد نمی شود. بنابراین ضرورتی برای تحقق خواست تشریحی خداوند وجود ندارد.

غیر از معنای فوق هر بیان دیگری که در توضیح تعبیر «هدف» یا «غرض» خلقت خداوند گفته می‌شود، گرفتار نوعی تشبیه و قیاس با هدفداری در مورد انسان است که به همین دلیل عقلاً مردود می‌باشد.<sup>۱</sup> به همین جهت آن معنایی که عموم افراد (از جمله متکلمان) از «غرض» و «هدف» خداوند در افعالش اراده می‌کنند، عقلاً و نقلاً قابل اسناد به خدای متعال نیست. امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسش یکی از اصحاب خود درباره علت تشریح حکم حج و طواف خانه خدا فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ لَا لِعِلَّةٍ...<sup>۲</sup>

خدای عزوجل آفریدگان را بدون علت آفرید.

امام علیه السلام به صراحت هرگونه علت و غرض را از خلقت خداوند نفی کرده‌اند و در ادامه حدیث به بخشی از تکالیف و وظایف بندگان در مراسم حج و آثار و برکاتی که بر انجام آنها مترتب می‌شود، اشاره فرموده‌اند. آنچه در حدیث نفی شده، همان معنایی از علت و هدف است که در افعال انسانها مطرح می‌شود، یعنی آنچه انگیزه انسان برای انجام می‌شود و می‌خواهد به آن تحقق بخشد. چنین معنایی عقلاً قابل اسناد به خدای متعال نیست، چون لازمه‌اش تشبیه ذات مقدس ربوبی به مخلوقات می‌باشد.

با این توضیحات روشن می‌شود که هرگونه سخن گفتن از غرض الهی در خلقت، عقلاً و نقلاً روا نیست و بنابراین صغرای استدلال متکلمانی که به برهان «لطف» تمسک نموده‌اند، صحیح نمی‌باشد. ما هیچ‌گونه غرضی در افعال الهی نمی‌توانیم مطرح کنیم تا حصول آن از باب «لطف» بر خداوند واجب انگاشته شود. معنای صحیح هدفداری خداوند هم در واقع به هدف مخلوقات مربوط می‌شود که تحقق بخشیدن به آن، به اختیار خودشان است و فعل خداوند محسوب نمی‌گردد.

۱. توضیح مبسوط این بحث در کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» ابتدای فصل ۱ از بخش اول آمده است.

۲. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۳، ح ۹ به نقل از علل الشرایع.

### سنت «امتحان» در خلقت خداوند

اما در حوزه افعال اختیاری انسانها، گاهی اموری در آیات و روایات به عنوان علت و غرض، به فعل خدای متعال نسبت داده شده است. در این خصوص باید توجه داشت که این ادله نقلی در مقام اثبات آنچه عقلاً و نقلاً مردود است، نمی‌باشند و هیچ‌کدام برای خلقت خداوند، هدف و علت به معنایی که اسنادش به ذات مقدس ربوبی روا نیست - اثبات نمی‌کنند. یکی از این امور که در آیات و احادیث مطرح شده، مسأله «امتحان» و «ابتلاء» انسان است. در قرآن می‌خوانیم:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مَّخَلِّفَاتِ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِيهَا آتَاكُم.<sup>۱</sup>

و او (خداوند) آن کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر برتری بخشید تا در آنچه به شما عطا فرموده، آزمایشتان کند.

در احادیث ائمه علیهم‌السلام هم این مطلب به وضوح مورد تصریح قرار گرفته است. به عنوان مثال، امام باقر علیه‌السلام حدیثی قدسی نقل فرمودند که خداوند به حضرت آدم علیه‌السلام وحی کرد:

دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و بهشت و جهنم را به منظور امتحان و آزمایش بشر آفریدم.<sup>۲</sup>

در این‌گونه ادله نقلی، امتحان خداوند به عنوان علت و غایت خلقت مطرح شده است. معنای مقبولی که از این «علت» و «غایت» می‌توان فهمید، نتیجه و اثری است که بر فعل خداوند مترتب می‌شود. یعنی یکی از نتایج و آثار خلقت انسانها توسط خداوند این است که آنها مورد آزمایش قرار می‌گیرند. فرق است بین این‌که چیزی علت و هدف باشد یا صرفاً اثر و نتیجه تلقی شود.

ما در مورد خلقت خداوند نمی‌توانیم به معنای متداول کلمه «علت» و

۱. انعام / ۱۶۵.

۲. رجوع شود به: اصول کافی، ج ۲، ص ۸، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه، ح ۲.

«غرض» قائل شویم. به تعبیر دیگر هر معنایی که از این دو تعبیر می فهمیم، برخاسته از نوعی تشبیه به عالم مخلوقات (همچون انسانها) است. بنابر این ادله‌ای که ظاهرشان بر بیان علت و هدف در افعال خداوند، دلالت می کنند؛ باید حمل بر بیان نتیجه و اثر خلقت الهی گردند.

با توجه به این نکته باید از تفاوتی که بین امتحان بشر و امتحان خداوند وجود دارد، غافل نشویم. غرض انسان از امتحان دانستن اموری است که بدون آزمایش، به آنها آگاهی نمی یابد. اما خدای متعال منزّه است از این که پس از امتحان به چیزی آگاه شود که پیش از آن علمش را نداشته است. معنای امتحان کردن خداوند، آگاه شدن ذات مقدّسش از باطن مخلوقات نیست، بلکه صرفاً آشکار شدن اموری است که خداوند از پیش به آنها علم داشته است. خدای متعال «اموال» و «اولاد» را در قرآن وسیله امتحان دانسته و فرموده است:

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ۱

جز این نیست که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش هستند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه، چنین نقل شده است:

مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَبَيِّنَ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ وَ الرِّاضِيَ بِقِسْمِهِ وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ لَكِنْ لِيَتَّظَهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ. ۲

معنای آیه شریفه این است که (خدای سبحان) بندگان را به وسیله اموال و اولاد می آزماید تا روشن شود که کدامیک از روزی خود ناراضی و چه کسی به سهم خویش راضی و خشنود است و هر چند که خداوند سبحان نسبت به بندگان از خودشان آگاه تر است، ولی امتحانش برای آشکار شدن اعمالی است که منشأ استحقاق ثواب و عقاب می باشد.

طبق این بیان نورانی، امتحان خداوند برای ظهور طاعات و معاصی است که

۱. تغابن / ۱۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۹۳.



طاعات منشأ ثواب و گناهان موجب عقاب می‌باشند. از این طریق، حق و باطل آشکار شده و پیروان هر یک از دیگری جدا می‌گردند. این ظهور و جدایی حق و باطل، چیزی بر علم خداوند نمی‌افزاید و صرفاً برای این است که روشن شود کدامیک از اعمال بندگان منشأ ثواب و کدامیک منشأ عقاب آنهاست.

### عدم وجوب «لطف» در امتحان الهی

حال با توجه به معنای صحیح علت بودن امتحان الهی، می‌توان پذیرفت که خدای متعال ممکن است لطف مورد نظر متکلمان را در مواردی اعمال نکند؛ زیرا خدایی که غرضش امتحان بندگان باشد، عقلاً ملزم نیست همه مقدمات و زمینه‌ها را فراهم کند تا موفقیت در امتحان برای انسانها ساده و آسان گردد، بلکه ممکن است در مواردی، عمداً تسهیلاتی را ایجاد نکند و امتحان‌هایی سخت و دشوار برگزار نماید.

توجه به مثال مورد نظر متکلمان نیز مطلب را واضح‌تر می‌نماید. اگر کسی دیگری را به مهمانی دعوت کند، با این که می‌خواهد او در مهمانی شرکت کند، ولی در عین حال ممکن است به جهتی صلاح نداند که همه تسهیلات و تشریفات را برای این که او حتماً در مهمانی شرکت نماید، فراهم کند. بلکه چه بسا بخواهد او را در همین خصوص بیازماید که آیا بدون انجام آن تشریفات، حاضر به شرکت در مهمانی هست یا خیر. این در حالی است که انجام دادن آن تشریفات خاص، نه برایش دشوار است و نه موجب نقص و عیبی در او می‌شود ولی حکمتی - چون امتحان - در کار است که به آن جهت از انجام تشریفات، خودداری می‌کند. بنابراین نمی‌توان چنین استدلال کرد که اگر میزبان به انجام آن تشریفات مبادرت نکند، نقض غرض خویش نموده است، چون غرض او شرکت فرد دعوت شده در مهمانی به هر قیمتی و با هر شیوه‌ای نبوده است. (توجه شود.)

به همین صورت می‌توان گفت: با وجود آن که ایجاد زمینه‌های مساعد و تسهیلات در انجام اختیاری طاعات توسط انسان، برای خدای متعال دشوار

نیست و چنین کاری نیز هیچ نقص و عیبی را بر او لازم نمی آورد؛ اما احتمال دارد که بنا به حکمت‌هایی - که یکی از آنها امتحان است - از فراهم نمودن آنها عمداً خودداری کند. در این صورت هیچ نقض غرضی صورت نگرفته است، چون غرض الهی این نیست که انسانها به هر قیمتی طاعت او را انجام دهند و از معصیت او سرباز زنند. پس انجام ندادن لطف مورد نظر متکلمان از جانب خداوند، مصداق نقض غرض نیست و لذا در این فرض، هیچ کار قبیح و خلاف حکمتی انجام نشده است.

### ملزم نبودن خداوند به رعایت اصلح در مورد بندگان

یکی از نتایج و لوازم برهان لطف، این اعتقاد است که خداوند در رفتارش با بندگان «باید» همواره بیشترین مصلحت‌های آنان را رعایت کند، و همیشه بیشترین خیر دینی و دنیوی را به آنان برساند. به تعبیر دیگر، مقتضای برهان لطف این است که خداوند، «نباید» از فراهم نمودن هر آنچه که به صلاح بندگانش می‌باشد، دریغ نماید. در واقع «رعایت اصلح» یکی از مصادیق «لطف» است که متکلمان آن را بر خداوند واجب دانسته‌اند.

در مورد این مدعا باید گفت:

اولاً قائل شدن به «وجوب» و «ضرورت» بر خدای متعال در رعایت اصلح، به لحاظ عقلی بی‌دلیل است و اشکالاتی که در خصوص برهان لطف وارد می‌شود، در مورد «وجوب رعایت اصلح» نیز عیناً وارد است.

ثانیاً اگر این امر را واجب ندانیم، می‌توان به استناد ادله نقلی در این خصوص ادعا کرد که: خداوند از سر فضل و لطف واقعی خود (نه لطف اصطلاحی متکلمان که بر خدا واجب می‌دانند)، همیشه ابتداءً خیر بندگان را در حق آنان اعمال می‌فرماید. اما اگر بنده‌ای از در مخالفت و معصیت الهی وارد شد؛ آن‌گاه «ممکن است» او را از آنچه به خیر و صلاحش می‌باشد، محروم فرماید.

اجرای این سنت الهی که از روی منت و تفضل در حق بندگان وضع شده،

هیچ‌گونه ضرورت عقلی ندارد و صرفاً از طریق نقلی اثبات می‌شود. در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، چنین می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَفْعَلُ لِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.<sup>۱</sup>

خداوند متعال در مورد بندگانش چیزی جز آن‌چه به صلاح ایشان است، انجام نمی‌دهد و ظلمی به مردم نمی‌کند و این مردم هستند که به خود ستم می‌نمایند.

شبهه همین تعبیر در حدیث دیگری هم از آن امام بزرگوار نقل شده است.<sup>۲</sup> در مورد مدلول این احادیث باید به چند نکته توجه داشت:

۱- قرار دادن این سنت از جانب خدای متعال صرفاً بر اساس فضل است و هیچ‌گونه ضرورتی بر او ندارد. بنابراین احادیثی که بر این معنا دلالت دارند، به هیچ وجه مؤید برهان لطف نیستند و بر «وجوب رعایت اصلح» دلالت نمی‌کنند.

۲- این سنت، یک سنت ابتدایی و اولیه است. یعنی خداوند همیشه ابتداءً با همه بندگان خود چنین عمل می‌کند، اما اگر آنها قدر این نعمت ابتدایی را ندانستند و به ورطه گناه و معصیت الهی سقوط کردند؛ ممکن است با آنان طبق این سنت عمل نشود. آیات و روایات متعددی بر این معنا دلالت می‌کنند که در این جا مجال طرح همه آنها نیست. فقط به عنوان نمونه به بعضی از مواردی اشاره می‌کنیم که در آنها سخن از «اضلال» خداوند و «مهر زدن» او بر دلهای ظالمان مطرح شده است. قرآن می‌فرماید:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً.<sup>۳</sup>

اگر خداوند بخواهد کسی را هدایت کند، سینه‌اش را برای تسلیم شدن فراخ

۱. کتاب التوحید، باب ۶۲، ج ۹، ص ۴۰۳.

۲. رجوع شود به: الخصال، ج ۲، ص ۴۰۰، ج ۱۰۸.

۳. انعام / ۱۲۵.

می‌کند و اگر بخواهد کسی را در گمراهی نگه دارد، سینه‌اش را تنگ و بسته قرار می‌دهد.

نمونه دیگر در قرآن کریم، چنین است:

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا.<sup>۱</sup>

بلکه خداوند بر دل‌های آنان به سبب کفرشان مهر زده، در نتیجه جز عده کمی (از آنان) ایمان نمی‌آورند.

امام رضا علیه السلام با استناد به همین آیه شریفه، مهر زدن خداوند بر دل‌های کافران را نوعی عقوبت کفر آنان دانسته‌اند:

الْخَتْمُ هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عُقُوبَةٌ عَلَى كُفْرِهِمْ كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ:  
بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ.<sup>۲</sup>

ختم یعنی مهر زدن بر دل‌های کافران از جهت عقوبت بر کفرشان، همانطور که خدای عزوجل فرمود: بل طبع الله....

در حدیث دیگری، حضرت جواد علیه السلام اضلال و غضب خداوند را تنها متوجه کسانی دانسته‌اند که هدایت و رضایت او را نپذیرفته‌اند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ إِنَّمَا غَضَبَهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاءَهُ  
وَإِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاءَهُ وَ إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ.<sup>۳</sup>

خداوند بردبار دانا - تبارک و تعالی - تنها بر آنان که خشنودی او را رد کرده‌اند، غضب می‌کند. و عطای خود را فقط از کسانی که بخشش او را نپذیرفته‌اند، باز می‌دارد. و تنها کسانی را که هدایت او را قبول نکرده‌اند، اضلال می‌فرماید.

معنای دقیق «اضلال» خداوند در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گرفته و عدم منافات آن با عدل الهی نیز اثبات شده است.<sup>۴</sup>

۱. نساء / ۱۵۵.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۳. کافی، ج ۸، ص ۵۲، ح ۱۶.

۴. علاقمندان به کتاب «گوهر قدسی معرفت» فصل ۱ از بخش دوم مراجعه فرمایند.

مقصود از طرح این آیات و روایات در بحث فعلی این است که روشن شود: گاهی خداوند بر خلاف سنت اولیه خود، کسانی را که از پذیرفتن هدایت و لطف الهی با سوء اختیارشان سر باز زده‌اند، از آنچه به صلاحشان است، محروم می‌فرماید و این ظلمی از ناحیه خداوند به ایشان نیست، چون در حقیقت عقوبت ظلمی است که در حق خود مرتکب شده‌اند.

در حدیثی هم که امام صادق علیه السلام به رفتار خداوند مطابق با مصلحت بندگان، اشاره فرموده بودند، بلافاصله متذکر این حقیقت شده‌اند که: خداوند به مردم ظلم نمی‌کند و این مردم هستند که به خود ستم می‌نمایند.

نتیجه‌ای که از نقل این آیات و روایات حاصل می‌شود، این است که در مجموع نمی‌توان گفت که خدای متعال در همه حال و برای همه کس فقط مطابق آنچه به صلاحشان است، رفتار می‌نماید. بلکه با دخالت سوء اختیار بشر، سنت اولیه خداوند که بر اساس فضل او بود، تغییر کرده و به مقتضای عدلش کسانی را از آنچه به صلاحشان است، محروم می‌فرماید.

۳- مراد از «اصلح» در احادیث مورد بحث، معنای تفضیلی و عالی آن نیست. ما نمی‌توانیم در مورد خدای متعال چنین معنایی را به کار ببریم. انسانها به دلیل محدودیت‌هایی که دارند، می‌توانند برای خودشان تعبیر «اصلح» را به معنای بیشترین خیر و صلاح به کار ببرند. اما اگر این تعبیر به خدای متعال نسبت داده شود، دیگر معنای «صالح‌ترین» ندارد. ما نمی‌توانیم فضل و خیری از جانب خداوند برای یک مخلوق در نظر بگیریم که دارای بالاترین حد خیر و صلاح او باشد. هر درجه‌ای از فضل الهی را که در نظر بگیریم، بالاتر از آن هم قابل فرض است و چون برای فضل خداوند به مخلوقات، نمی‌توان محدودیتی قائل شد؛ پس فرض بیشترین خیر و صلاح از جانب خدا در حق بندگان، فرض صحیحی نیست.

به تعبیر دیگر چون خیر و صلاح بندگان را تفضل خداوند به ایشان تعیین می‌کند، پس نمی‌توانیم سقفی برای خیر و صلاح آنان از جانب خداوند، قائل شویم؛ زیرا دست خداوند باز است برای این که تا هر قدر بخواهد به بندگان خیر

برساند و جز خواستِ خودش هیچ چیزی فضل او را محدود نمی‌سازد. به همین دلیل در ترجمه حدیث مورد بحث «الاصلاح لهم» را، «آن چه به صلاح ایشان است» ترجمه نمودیم و در همه این گونه موارد باید این مطلب را رعایت کرد. در مجموع روشن شد که رعایت مصلحت بندگان، سنتی است که خداوند از روی فضل خویش و به صورت ابتدایی به آن عمل می‌کند و این سنت ممکن است با ناشکری انسانها تغییر کند؛ بنابراین «رعایت اصلاح» نه واجب است و نه همیشگی و همه جایی.

### عدم وجوب اعمال جود و کرم از جانب خداوند

اکنون باید به این حقیقت توجه کرد که فضل یعنی جود و کرم و لطف، که معانی همه اینها با ضرورت ایجاد آنها سازگار نیست. عطا و بخششی را که از سرِ جود و کرم باشد، نمی‌توان واجب تلقی کرد. بنابراین نباید تصور نمود که چون خداوند، جواد و کریم است، پس باید همیشه به اقتضای جود و کرمش با بندگان رفتار نماید. صفاتی که به خدای متعال نسبت داده می‌شود، دو گونه است: گروهی از صفات الهی هستند که خداوند همیشه و در هر حالی به آنها متّصف می‌باشد، مانند علیم و حکیم یا حی و قیوم و امثال اینها. عقلاً امکان ندارد که خداوند در شرایطی حکیم یا علیم نباشد، چون حکیم یا علیم نبودن در هر صورتی، نقص به شمار می‌آید و خداوند عقلاً منزّه از هر عیب و نقصی است.

گروه دیگری از صفات الهی هستند که می‌توان فرض کرد خداوند در شرایطی به برخی از آنها متّصف نباشد، بلکه ضدّ آنها به خداوند نسبت داده شود، مانند محیی (زنده کننده) یا غفور (بخشاینده) یا وهّاب (بسیار بخشنده) و امثال اینها. عقلاً ممکن است که خدای متعال در موردی محیی نباشد، بلکه مُمیت (میراننده) باشد و آن وقتی است که جان موجود جاننداری را می‌گیرد. در آن جا دیگر محیی نیست. همچنین وقتی فرد گناهکاری را مورد عفو خود قرار نمی‌دهد و او را بر اساس عدل خود به عقوبت گناهش می‌رساند یا هنگامی که کسی را از

مؤهبت‌هایش محروم می‌کند، دیگر به او وهاب، اطلاق نمی‌شود و این نیز عقلاً امکان دارد. در همه این موارد، متّصف نبودن خداوند به صفاتی از قبیل محیی و غفور و... عیب و نقص ذات مقدّسش به شمار نمی‌آید و به همین دلیل، سلب آنها در شرایط و مواردی - از پروردگار متعال عقلاً محذوری ندارد.

به لحاظ ادلّه نقلی هم چنین است، چون در آیات و روایات گاهی خود این صفات و گاهی هم اضداد آنها به خداوند نسبت داده شده است. خداوند هم محیی خوانده شده و هم ممیت، هم وهاب به خدای متعال نسبت داده شده و هم امکان «أَمْسَكَ رِزْقَهُ»<sup>۱</sup> - رزقش را باز داشت - را برای خودش در قرآن مطرح فرموده است. هم «غفور» نامیده شده و هم «قاصم الجبارین» - شکننده بیدادگران - و «مبیر الظالمین» - نابودگر ستمگران.

همه این سخنان در فرضی است که در معانی این صفات، فعلیت یافتن آنها در نظر گرفته شده باشد، مثلاً مقصود از محیی کسی باشد که بالفعل زنده می‌کند و مراد از غفور کسی که بالفعل می‌بخشاید و... ولی ممکن است در معنای محیی، شأنیت زنده کردن لحاظ شده باشد، به تعبیر دیگر مراد توانایی زنده کردن باشد. یعنی محیی به کسی گفته شود که می‌تواند زنده کند، نه این که در حال زنده نمودن باشد. همچنین است غفور، یعنی کسی که شأنیت بخشاینده را دارد، چه بالفعل ببخشاید و چه در موردی غفران خود را اعمال نکند. اگر این معنا هم مراد باشد، باید گفت: «لازمه اتّصاف خداوند به این صفات، فعلیت یافتن آنها در هر شرایطی و برای هر کسی نیست.» اگر خداوند، در موردی احیاء یا مغفرت خود را اعمال نکند، محیی و غفور بودن از او سلب نمی‌شود و همین طور است، سایر این گونه صفات.

به هر حال در مورد صفات دسته اول، عقلاً نمی‌توان اضداد آنها را بر ذات مقدّس ربوبی حمل نمود مثلاً نمی‌توان خداوند را در شرایطی غیر حکیم و جاهل یا غیر حیّ و میّت و... دانست. در این صفات، تفکیک معنای فعلی از شأنیت دارا بودن آنها، ممکن نیست. یعنی مثلاً نمی‌توان فرض کرد که خداوند ذاتاً حکیم و

علیم باشد، اما علم و حکمت خود را در جایی اعمال نکرده باشد. اگر شأن او دارا بودن حکمت و علم است، پس در هر فعلی که انجام دهد دخالت حکمت و علم، قطعی است. اکنون می‌پرسیم: جواد و کریم، جزء کدام دسته از صفات الهی هستند؟ آیا عقلاً لازم است که خداوند همیشه و در مورد همگان با جود و کرم خویش رفتار نماید؟ یا به تعبیر دیگر آیا لازمه جواد و کریم بودن خداوند، این است که همیشه جود و کرم خود را اعمال نماید؟ و اگر در موردی نخواهد جود و کرم نماید، دیگر جواد و کریم نیست؟!

اگر مقصود از جواد و کریم بودن خداوند، فعلیت یافتن جود و کرم از سوی پروردگار متعال باشد، باید گفت که عقلاً هیچ ضرورتی ندارد که خداوند همیشه و در مورد همه کس متصف به آنها باشد، بلکه چه بسا کسی را در شرایطی مورد جود و کرمش قرار ندهد و این امر، قبح عقلی ندارد، علاوه بر این که ادله نقلی هم وجود چنین فرضی را تأیید می‌نماید.

و اگر مقصود از جواد و کریم بودن خدای متعال، شأنیت و توانایی او برای اعمال جود و کرم باشد، می‌توانیم بگوییم که لازمه متصف بودن خداوند به این صفات، این نیست که همیشه و در هر موردی آنها را اعمال نماید. در همان وقتی که جود و کرم نکرده نیز می‌توان او را جواد و کریم به معنای اهل و شایسته جود و کرم دانست.

پس در هر صورت، لازمه جواد و کریم بودن خداوند این نیست که همیشه به اقتضای جود و کرمش با بندگان رفتار نماید. اکنون در پرتو این توضیحات روشن می‌شود که انجام لطف اصطلاحی متکلمان را - به عنوان مصداقی از جود و کرم خداوند - نمی‌توان واجب شمرد. بنابراین سخن ذیل نمی‌تواند عقلاً قابل قبول باشد:

آن لطفی که معتقدان به لطف، واجب دانسته‌اند، تنها از جهت جود و کرم (خداوند) واجب است، نه از آن جهت که گمان کرده‌اند: عدل (الهی) آن را واجب کرده و این که اگر خدا آن لطف را نمی‌کرد، ظالم می‌بود.<sup>۱</sup>

۱. اوائل المقالات، ص ۵۹. عین عبارت مرحوم شیخ مفید چنین است: «إن ما أوجبته اصحاب اللطف من اللطف



دانستیم که لطف پروردگار را از باب جود و کرم نمی توانیم واجب بدانیم. چرا که لطف، ماهیتاً با وجوب سازگار نیست. اما اگر کسی هدایت شدن انسانها را حق آنها بر خداوند تلقی کند، آنگاه رعایت این حق از باب عدل بر خداوند، واجب می شود. این امر بستگی به نوع تقریری دارد که معتقدان به وجوب هدایت خلق از طرف خداوند، اظهار می کنند. اما حقیقت این است که «لطف» نه از باب جود و کرم بر خدا واجب است و نه از باب عدل، چون انسانها ابتداءً هیچ گونه حقی بر خداوند ندارند.

### خلاصه نقد برهان لطف به نقل از موافقان

به هر حال آنچه می توانیم به عنوان نتیجه بحث در نقد استدلال متکلمان بر وجوب لطف مطرح کنیم، سخنی است که برخی از معتقدان به برهان لطف در نقد آن نقل کرده و هیچ پاسخی هم به آن نداده اند. قاعدتاً باید گفت که ناقل، اشکال را وارد دانسته و گرنه باید آن را رد می کرد. عین سخن ناقد این است:

این قاعده - یعنی قاعده لطف - از قاعده هایی است که در کتاب های کلامی، مشهور است و امامیه و معتزله در مباحث کلامی از آن استفاده کرده اند و برای تحکیم برخی عقاید دینی خود به آن استدلال کرده اند، اما در مورد صحیح بودن یا نبودن این قاعده و تمام بودن یا نبودن آن، بحث های علمی میان دانشمندان امامیه، فراوان به عمل آمده است. برخی این قاعده را صحیح و تمام می دانند و برخی هم آن را غیر صحیح، ولی اگر کسی در این بحث ها دقت کند و در ابواب آن تأمل ورزد، درمی یابد که کبرای این قاعده صحیح و تمام است و فقط اشکال، در احراز صغرای آن است و تمام اشکال ها به صغرای این قاعده برمی گردد.

ناقد پس از بیان توضیحی درباره کبرای استدلال متکلمان، در نقد صغری چنین می گوید:

آری سزاوار است که اشاره شود به این که از آن جا که عقول بشر، به تمامی

مصالح و مفاسد چیزها احاطه ندارد و آن عقول، مقتضیات و موانع اشیاء را - که متعلق به نظام آن امر است - نمی‌شناسد (چه شخصی باشد یا نوعی و یا مربوط به نظام کلی) به همین جهت در احراز صغرای قاعده لطف، دچار مشکل می‌شود. بنابراین چه بسیار قاعده‌های صحیح و مسلمی هستند که در برخی از موارد جزئی، نمی‌توان به آنها استدلال کرد، زیرا در این‌که آن مورد از جمله موارد تطبیق آن قاعده باشد، تردید هست و یا چون علم بر خلاف هست، قاعده، شامل آن صغری نمی‌شود.<sup>۱</sup>

### نکات دیگری در نقد برهان لطف

بر آن‌چه در نقد برهان لطف متکلمان بیان شد، می‌توانیم نکات دیگری هم بیفزاییم:

اولاً آن‌چه در اصطلاح برخی اهل کلام «لطف» نامیده شده، هیچ تناسبی با معنای لغوی و صحیح آن ندارد. چیزی را می‌توانیم حقیقتاً مصداق «لطف» بدانیم که از روی فضل و احسان بخشیده شود و اگر اعطای چیزی واجب باشد، دیگر مصداق فضل و لطف نمی‌تواند باشد.

ثانیاً بر این‌که انجام «لطف» - طبق تعریف مورد نظر متکلمین - بر خدا واجب باشد، هیچ دلیل عقلی وجود ندارد. به چه دلیل می‌توان گفت که ایجاد هر زمینه و شرطی که مکلف را به انجام طاعت و ترک معصیت نزدیک می‌کند، بر خداوند لازم است؟ اگر خدای متعال، فقط برخی از شرایط و مقدمات انجام طاعات - آن هم بعضی از طاعات - را برای کسانی فراهم آورد، چه کار قبیحی انجام داده و چه نقض غرضی صورت گرفته است؟! آیا این کار خلاف حکمت الهی است؟ به چه دلیل؟

ممکن است گفته شود که در این صورت، انسانها از طاعت الهی دور و به معصیت او نزدیک می‌شوند. در پاسخ می‌گوییم اگر دوری از طاعت‌ها و نزدیکی

۱. آیه الله خرازی به نقل از شهید قاضی طباطبایی در تعلیقه بر جنة المأوی. فصلنامه انتظار، ش ۸ و ۹، ص ۸۲

به معصیت‌ها به اختیار خودشان باشد - نه به جبر و اکراه خداوند - عدم انجام این لطف، چه قبیحی برای خدا دارد؟

مگر لازم است که خداوند هر ضعف و کاستی بشر را در مسیر هدایت تکمیل و جبران نماید؟! اگر پروردگار متعال - در حدی که برای هر کس اتمام حجت شده - او را مکلف بداند و بالاتر از آن حد از او مسؤولیتی نخواهد، چه خلاف حکمتی روا داشته است؟ آری، اگر خداوند بیش از آن چه به هر انسانی عطا نموده، از او مؤاخذه نماید؛ کار قبیحی انجام داده، چون این کار ظلم است. ولی این که زمینه و شرایط تقرب به خود را برای کسانی کمتر فراهم آورد و به همان اندازه از او وظیفه بخواهد به هیچ وجه نه ظلم است و نه خلاف حکمت.

**ثالثاً** اگر قرار باشد خداوند همه مقدمات و زمینه‌های لازم برای نزدیک شدن به طاعت و دوری از معصیت را فراهم کند، لازم است برای هر فرد یا جامعه‌ای آن چه را که باعث رغبت بیشتر ایشان به انجام طاعات و پرهیز از معاصی می‌شود، ایجاد نماید و تا آن جا پیش رود که دیگر هیچ گناهکاری باقی نماند!

چون هر کس به تناسب معرفت و تقوای خود از انجام گناه پرهیز می‌کند و خداوند - با ایجاد شرایط و زمینه‌هایی - می‌تواند معرفت و تقوای هر کس را چنان ارتقاء بخشد که دیگر دور و بر معصیت نگردد و اهل طاعت پروردگار شود. پس طبق برهان لطف، عقلاً باید همه زمینه‌ها و مقدمات برای همه انسانها - تا آن جا که به مرحله اجبار و الجاء نینجامد - فراهم شود تا همگی در مسیر هدایت و طاعت الهی قرار گیرند، در حالی که این ادعا قطعاً باطل و مردود است. از این رو لطف مورد نظر مدعیان، نمی‌تواند عقلاً واجب باشد.

این نکته را فقیه سترگ و اصولی نامدار شیعه، مرحوم میرزای قمی در نقد برهان لطف، این گونه متذکر شده‌اند:

... به وضوح شواهد و نمونه‌های بی‌حد و حصری برخلاف قاعده لطف و لزوم

ابلاغ احکام به بندگان را مشاهده می‌کنیم.<sup>۱</sup>

آنچه این عالم بزرگوار علاوه بر مطلب فوق، مطرح کرده‌اند، ناظر به این حقیقت است که اگر لطف مورد نظر متکلمان واجب باشد، باید گفت ابلاغ تمامی احکام به همه انسانها در هر زمان و مکانی به طور کامل واجب است؛ چون این امر زمینه را برای نزدیک‌تر شدن آنها به طاعت و دور شدن از معصیت بهتر فراهم می‌سازد. اما موارد بسیار زیادی برخلاف این فرض به چشم می‌خورد.

رابعاً ما هر چند عقلاً خداوند را حکیم علی الاطلاق می‌دانیم و او را از هرگونه فعل بیهوده و عبث منزّه می‌شماریم، اما به هیچ وجه نمی‌توانیم ادعا کنیم که به حکمت‌های افعال الهی، علم داریم. همچنین به دلیل منزّه بودن پروردگار از تشبیه به مخلوقات هرگز نمی‌توانیم آنچه از هدفداری و حکیمانه بودن افعال انسانها می‌فهمیم به ذات مقدّس الهی نسبت دهیم.<sup>۱</sup>

بنابراین عقلاً نمی‌توانیم از حکیم بودن خداوند در افعالش، به لزوم جعل پیامبر یا امام بر روی زمین استدلال کنیم. به تعبیر ساده‌تر، چون نمی‌توانیم از حکمت خلق مخلوقات - به ویژه انسانها - آگاهی یابیم، پس نمی‌توانیم بگوییم اگر انسانها هدایت نشوند، خلقتشان عبث و بیهوده می‌گردد. لذا در فرض نبودن حجّت الهی روی زمین هم، حکیمانه بودن خلقت انسان نقض نمی‌شود، چه رسد به این که حجّت خداوند غایب و ناشناخته باشد. با این بیان، اصل وجود امام روی زمین، ضرورت عقلی ندارد تا این که لزوم حضور و ظهور ایشان با عقل ثابت شود.

ما در این جا وارد بررسی تک‌تک استدلال‌های کلامی یا فلسفی - که برای اثبات ضرورت وجود حجّت و لزوم ظاهر بودن اقامه شده‌اند - نشدیم، چون این کار موکول به مجال مناسب خود است. اما سعی کردیم با بیان حداقل محذورات و اشکالات مترتب بر این گونه سخنان، نگرش صحیح و منطقی را در این خصوص تبیین و تثبیت نماییم.

با همین توضیحات مختصر روشن شد که: اصل وجود خلیفه (پیامبر یا امام) روی زمین بر اساس فضل و منت الهی ثابت است و با هیچ‌گونه وجوب و

ضرورتی سازگار نیست. ظاهر و آشکار بودن این خلیفه الهی نیز فضل و منت دیگری از جانب خداست و اگر در برهه‌ای از زمان، حجت خداوند در زمین آشکار نباشد، صرفاً یکی از مصادیق فضل خداوند از مردمان دریغ شده، اما حقی ضایع نگشته تا ظلم لازم آید. از سویی استمرار این فضل در طول زمان نیز، خود فضل و منت دیگری است علاوه بر دو فضل پیشین.

البته لازم به تذکر است که پنهان و ناشناخته بودن حجت خداوند در زمین، نصب و جعل او را عبث و بیهوده نمی‌سازد. آری، اگر کسی گمان کند که فلسفه وجودی و هدف جعل خلیفه روی زمین، هدایت آشکار مردم می‌باشد، آن‌گاه چنین می‌پندارد که در صورت عدم تحقق این هدف (غیبت امام) وجود ایشان در زمین بیهوده خواهد شد. اما چنان‌گمانی در اصل باطل است، چرا که ما نمی‌توانیم عقلاً درباره هدف و غایت جعل حجت در زمین، اظهار نظر کنیم و ادله نقلی هم بر چنین چیزی دلالت نمی‌کنند. هدایت و دستگیری مردم توسط پیامبر و امام یکی از فواید و آثار وجودی ایشان روی زمین است و فایده هر چیزی را نمی‌توانیم با غرض و هدف آن یکی بدانیم. آری، هر فعل حکیمانه دارای نتایج و آثاری است، ولی به صرف ترتب این آثار، نمی‌توانیم حکمت و غرض آن فعل را مترتب شدن آن آثار بدانیم.

### عدم ضرورت استمرار ظهور امام علیه السلام

با توجه به توضیحات فوق، پاسخ سؤال از چرایی غیبت امام عصر علیه السلام در حالت اول روشن می‌شود. حالت اول این بود که سؤال جنبه اعتراضی پیدا کند و چنین توهم شود که غیبت امام با عدل یا حکمت خداوند سازگار نیست. اکنون واضح است که: چون اصل اعطای نعمت حضور و ظهور امام علیه السلام بر خداوند واجب نبوده، پس نمی‌توان ادعا کرد:

اصل بر حضور امام علیه السلام است یعنی تا وقتی که مانعی از حضور امام نباشد، باید امام حضور داشته باشند.<sup>۱</sup>

نویسنده این عبارت، خود اذعان نموده که این اصل را از اعتقاد به وجوب لطف بر خداوند استنتاج کرده است. و عبارات پیشین او بر این برداشت، صحه می‌گذارد:

وجود امام و حضور ایشان در زمین ضروری است، نصب و آفریدن امام لطفی واجب بر خداوند و حضور امام علیه السلام تکلیفی واجب بر ایشان است. لذا اصل بر...<sup>۱</sup>

با این ترتیب با روشن شدن بطلان مقدمات این استنتاج، نتیجه نیز خود به خود ابطال خواهد شد. پس هیچ دلیل عقلی بر ضرورت حضور و ظهور امام علیه السلام وجود ندارد. بنابراین اگر در سالها و قرون متمادی، ائمه علیهم السلام در میان مردم، حضور آشکار داشته‌اند، این چیزی جز فضل و منت پروردگار، بر انسانها نبوده و هیچ لزومی ندارد که این فضل ادامه پیدا کند، از آن رو که - مطابق آنچه گفتیم - دریغ کردن فضل از مردمان، به صورت موقت یا دائم، مصداق ظلم نمی‌باشد و در این صورت هیچ امر خلاف عدل یا حکمت الهی صورت نپذیرفته است.

### سؤال از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام

حال می‌توانیم به پاسخ سؤال از چرایی غیبت امام علیه السلام در حالت دوم بپردازیم. پس از روشن شدن این که اصل نعمت وجود خلیفه روی زمین و حضور آشکار او، همچنین استمرار این حضور، همگی به فضل الهی است، سؤال درباره غیبت امام به این صورت طرح می‌شود که: «چرا این فضل منقطع شد و ادامه نیافت؟» این «چرا» سؤال از حکمت این انقطاع است.

پیش از پرداختن به پاسخ این سؤال باید به دو نکته بسیار مهم توجه شود:

### قابل کشف نبودن حکمت غیبت

اول این که عقل ما از کشف حکمت یا حکمت‌های این امر، عاجز و ناتوان است و این مسأله از مستقلات عقلیه نیست. در قسمتهای گذشته، بخشی از

۱. ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۲۸، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

اظهار نظرهای غیر عاقلانه را - که تحت عنوان بحث عقلی ارائه می شود - نقد و بررسی نمودیم و در پی آن روشن شد که هیچ یک از آن نظرات در قلمرو کشف عقل نیست و بی جهت به عنوان بحث عقلی مطرح شده اند. هرگونه اظهار نظر دیگری که داعیه عقلانی بودن داشته باشد نیز به همین شکل، محکوم به بطلان است. پس تنها راه کشف حکمت غیبت، رجوع به ادله نقلی است.

دوم این که با مراجعه به ادله نقلی نیز به قاعده و قانونی دست نمی یابیم که ضابطه کلی الهی را در مورد بقاء و زوال هر نعمتی - و از جمله ظهور و غیبت امام علیه السلام - مشخص نموده باشد، و این نکته در بحث فعلی بس مهم به شمار می آید. برای اثبات این نکته، رایج ترین قاعده ای را که در این بحث، مورد استناد قرار گرفته مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

### نظریه ای درباره ملاک ظهور و غیبت امام علیه السلام

برخی می گویند:

بر هر پژوهشگر تاریخ زندگانی ائمه دوازده گانه شیعه، این موضوع مسلم است که هر چه ما از عصر امام علی علیه السلام بیشتر فاصله می گیریم، از میزان حضور امامان معصوم در متن وقایع جامعه کاسته شده و فشار و تهدیدات خلفای جور از یک سو و نااهلی مردم زمانه از سوی دیگر سبب می گردد که روز به روز از تعداد یاران باوفا در گرداگرد ائمه عصر علیه السلام کم شده و در نتیجه ایشان خود را در غربت و تنهایی بیشتری احساس کنند.

به بیان دیگر، جامعه اسلامی روز به روز لیاقت خود را برای پذیرش امام معصوم بیشتر از دست داده تا جایی که هر چه به عصر غیبت صغری نزدیک تر می شویم از ارتباط مستقیم ائمه علیه السلام با مردم و حضور عملی ایشان در جامعه کمتر می شود.<sup>۱</sup>

نویسنده، مدعی است برای این که بتوانیم به علل ریشه ای غیبت و عدم حضور امام در متن جامعه بصیرت بیشتری پیدا کنیم، باید به جای بیان احادیثی که عوامل مختلفی را برای غیبت امام عصر علیه السلام ذکر کرده اند، به یک بررسی تاریخی در

زندگانی ائمه علیهم السلام پیردازیم<sup>۱</sup> و با این نگرش به ارائه تحلیل تاریخی فوق پرداخته است.

ایشان پس از توضیح مختصری درباره مقصود خود، خلاصه ادعایش را چنین می‌نگارد:

حاصل کلام ما در این جا این می‌شود که چون میان قابلیت‌ها و شایستگی‌های ذاتی مردم برای پذیرش امام معصوم و میزان حضور امام در جامعه، ارتباطی متقابل وجود دارد، به هر اندازه که جامعه شایستگی و لیاقت خود را از دست داده و از ارزشهای الهی فاصله بگیرد، امام معصوم نیز، که یکی از تجلیات رحمت الهی به شمار می‌آید، از جامعه فاصله گرفته و از حضور خود در جامعه می‌کاهد. چرا که رحمت الهی در جایی فرود می‌آید که سزاوار رحمت باشد. به تعبیر دیگر به مصداق قاعده‌ای که قرآن کریم بیان می‌دارد:

ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ.<sup>۲</sup>

خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته از آنها منع نمی‌کند مگر آن که خود آن قوم از نظر درونی تغییر یابند [و شایستگی دارا بودن آن نعمت را از دست دهند].

آن‌گاه که جامعه اسلامی دگرگون شد و مسلمانان از نظر درونی تغییر یافته و ارزشهای الهی خود را از دست دادند، خداوند نیز نعمت وجود امام معصوم در میان مردم را - که از بزرگترین نعمت‌های الهی به شمار می‌آید - از آنها گرفت و امام رو در نقاب غیبت کشید.

باشد تا با گذشت اعصار، مردم به خسارت بزرگی که از ناحیه فقدان معصوم در میان خود متحمل شده‌اند، پی برده و بار دیگر آماده پذیرش نعمت بزرگ الهی یعنی حضور مستمر امام معصوم علیه السلام در جامعه شوند.<sup>۳</sup>

۱. در انتظار موعود، ص ۴۱ و ۴۲.

۲. انفال / ۵۳.

۳. در انتظار موعود، ص ۴۳ و ۴۴.



طبق این بیانات، ظهور و غیبت امام علیه السلام تابع قاعده و قانون کلی مشخصی است و آن لیاقت و عدم لیاقت مردم در بهره‌گیری از این وجود مقدس در جامعه است. بر این اساس گفته می‌شود که: هرگاه مردم شایستگی استفاده علنی و آشکار از امام علیه السلام را داشته باشند، ایشان ظاهر می‌گردند و آنگاه که این شایستگی را از دست بدهند، حضرتش غیبت اختیار خواهند کرد. لذا همان نویسنده در پایان بحث خود، چنین آورده است:

بنابراین می‌توان گفت: علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش وجود پر برکت ایشان و عدم لیاقت مردم برای بهره‌گیری از نعمت حضور امام معصوم در میان خود می‌باشد و تا این مانع برطرف نگردد و به تعداد لازم، یاران و انصار مخلص و فداکار برای آن حضرت وجود نداشته باشد، زمان غیبت به سر نیامده و امام همچنان از دیده‌ها پنهان خواهند ماند.<sup>۱</sup>

### سرایت دادن نظریه به ظهور و غیبت امام علیه السلام برای هر فرد

گاهی همین ضابطه و قاعده را در مورد فرد فرد انسانها در زمان غیبت امام علیه السلام جاری می‌دانند و می‌گویند: هر کس لیاقت بهره بردن حضوری از وجود امام علیه السلام را داشته باشد، علت غیبت برای او منتفی خواهد بود و لذا امام علیه السلام برایش ظاهر می‌شوند. این است که همگان باید بکوشند تا علت پنهانی امام علیه السلام را در خود از بین ببرند.

علت پنهان شدن، در همه مکلفان وجود دارد و اختصاص به فرد مشخصی ندارد... شیخ طوسی امکان ظاهر شدن امام بر برخی از اولیا را نفی نمی‌کند و به دیگران سفارش می‌کند، تا در رفع علت غیبت تمکن یابند تا امام برای آنان ظاهر گردد و در یک کلمه، مکلف باید تقصیر خود را تلافی کند و این تکلیف به ما لایطاق نیست، زیرا مکلف باید قدرت تمیز امور را داشته باشد. او وقتی به این قدرت دست یافت و دید که امام بر او ظاهر نمی‌شود،

۱. در انتظار موعود، ص ۴۵. مدعاهای نویسنده در این عبارات در فصل آینده به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار

می‌فهمد که باید سراغ سببی برود که مانع ظهور اوست و در این جستجو خواهد فهمید کوتاهی از سوی خودش است.<sup>۱</sup>

خلاصه سخن این است که از نظر برخی، حضور آشکار امام علیه السلام نزد فرد یا جامعه، تابع شایستگی و لیاقت فردی یا اجتماعی ایشان است. اگر این لیاقت باشد، ظاهر شدن بر امام علیه السلام واجب می‌شود و گرنه بر افراد بی‌لیاقتی که نمی‌توانند بهره‌مناسب از وجود ایشان ببرند، نباید ظاهر شوند. این خلاصه ادعای کسانی است که ظهور و غیبت امام علیه السلام را تابع چنان قاعده‌ای می‌دانند.

البته از مدعیان این قاعده، بعضی به آن صورت عقلی می‌دهند و بعضی هم آن را مدلول ادله نقلی می‌دانند. عقلی بودن این ضابطه و هر ضابطه‌مانند آن را - در زمینه غیبت امام عصر علیه السلام - قبلاً بررسی و استدلال آن را رد کردیم. با توجه به آن که ما عقلاً هیچ راهی به سوی کشف حکمت افعال الهی نداریم. بنابراین عقل در مورد این موضوع اظهار نظری نمی‌کند. اما گاهی می‌خواهند این قاعده را از دلایل نقلی استنتاج نمایند.

### تأیید نظریه مزبور با آیات و روایات

یکی از این ادله آیه ۵۳ سوره انفال است که در بیان نظر نویسنده «در انتظار موعود علیه السلام» آمده بود. آیه دیگری که همین معنا را می‌رساند، در سوره رعد آمده است:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.<sup>۲</sup>

خداوند وضعیت گروهی را تغییر نمی‌دهد مگر این که خودشان وضع خود را دگرگون کنند.

در توضیح این آیه شریفه از حضرت باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءَ حَتْمًا لَا يُنْعَمُ عَلَىٰ عَبْدِهِ نِعْمَةً فَيَسْلُبُهَا إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ

۱. چشم به راه مهدی (عج)، ص ۴۲۳ و ۴۲۴، به نقل از «تلخیص الشافی»، شیخ طوسی ج ۱ و ۲، ص ۹۰ و ۹۱.

۲. رعد / ۱۱.

يُحْدِثُ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَوْجِبُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ سَلْبَ تِلْكَ النُّعْمَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ  
اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.<sup>۱</sup>

قضای حتمی خداوند این است که اگر به بنده اش نعمتی عنایت فرماید، آن نعمت را از او نمی‌گیرد مگر آن که [آن بنده] گناهی مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند و این مطلب همان قول خداوند است که فرمود: انّ الله لا یغیر....

به طور کلی می‌توان گفت که: تا وقتی انسان نعمتی را کفران نکرده است، آن نعمت، زوال پیدا نمی‌کند و این یک قاعده کلی و ضابطه عمومی در مورد اعطاء نعمت‌ها از جانب خدای متعال می‌باشد. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

لَا يَنْقُطُ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ.<sup>۲</sup>

فزوننی نعمت از جانب خداوند منقطع نمی‌شود، مگر این‌که شکر از جانب بندگان قطع شود.

در همین مورد قرآن کریم می‌فرماید:

لَإِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَإِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.<sup>۳</sup>

اگر (نعمت‌های مرا) شکر کنید برای شما (آنها را) می‌افزایم و اگر (نسبت به آنها) کفران نمایید همانا عذاب من شدید است.

این‌جا نسبت به شکر نعمت، وعده فزوننی آن و درباره کفران نعمت، وعید عذاب داده شده است. همچنین در احادیث فرموده‌اند:

لَا زَوَالَ لِلنُّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ.<sup>۴</sup>

اگر شکر نعمت‌ها گزارده شود، زوال نمی‌یابند و اگر کفران شوند، باقی نمی‌مانند.

در این‌جا هر دو طرف را ذکر کرده و فرموده‌اند: در صورت شکر، نعمت زائل نمی‌شود و در صورت کفران، نعمت باقی نمی‌ماند.

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۸۸، ح ۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۶، ح ۸۶.

۳. ابراهیم / ۷.

۴. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشکر، ح ۳.

### نظریه علت فلسفی غیبت امام علیه السلام

پیروان نظریه مورد بحث، از این آیات و روایات چنین برداشت می‌کنند که چون ظهور و حضور علنی امام علیه السلام از نعمت‌های بزرگ الهی است، در صورت شکر این نعمت، استمرار آن قطعی و در صورت ناشکری نسبت به آن، زوالش حتمی است. چون استمرار این نعمت، خود از مصادیق «مزید» آن است پس می‌توان گفت که استمرار یا انقطاع این نعمت ضرورتاً دایره مدار شکر یا کفران آن است و بر همین اساس معتقدند در صورت کفران نعمت حضور امام علیه السلام در جامعه، غیبت امام علیه السلام ضروری است. بنابراین علت تامه غیبت را همین ناسپاسی دانسته و می‌گویند: چون اصل (عقلی) بر حضور علنی امام علیه السلام در جامعه است، در صورت شکرگزاری مردم از این نعمت، ظهور ایشان واجب می‌شود و در صورت ناسپاسی، غیبت آن حضرت و جوب می‌یابد. پس علت بودن شکر نعمت امام علیه السلام برای ظهور ایشان، به معنای فلسفی تفسیر می‌شود که طبق آن وجود و عدم معلول دایره مدار وجود و عدم علت می‌گردد. رابطه بین علت و معلول در این فرض یک رابطه ضروری است، به این معنا که در صورت وجود علت، صدور معلول ضروری می‌گردد و در صورت عدم علت، عدم صدور معلول ضروری می‌شود یا به تعبیر دیگر در صورت عدم علت، وجود یافتن معلول محال و ممتنع می‌گردد. به همین جهت است که می‌گویند: اگر مردم لیاقت و شایستگی در بهره بردن از وجود علنی امام علیه السلام را داشته باشند (در حقیقت نعمت وجود ایشان را شکر گزارند) ظهور بر ایشان واجب و لازم است و اگر چنین لیاقتی را نداشته باشند (نعمت حضور ایشان را کفران کنند) غیبت بر ایشان واجب می‌شود. این دیدگاه برخاسته از اعتقاد به رابطه علی-معلولی فلسفی میان علت ظهور و خود آن است.

در نقد و بررسی این دیدگاه باید به چهار نکته مهم توجه شود:

### اعطای نعمت‌ها بر اساس لیاقت و شایستگی نیست

۱- نکته اول این است که به طور کلی، نعمت‌های الهی بر اساس شایستگی و لیاقت مردم به آنها داده نمی‌شود. اساس اعطای نعمت به بندگان، فضل و رحمت خداست و اعطای فضل، مبتنی بر وجود استحقاق نیست. اصولاً فضل با عدل همین تفاوت را دارد که عدل، همان عطای بر حسب استحقاق است ولی فضل، بخشش یا بخشایشی، بدون در نظر گرفتن استحقاق.

خداوند، عموم نعمت‌های خود را بر مبنای فضل به بندگان بخشیده، چون آنها هیچ‌گونه استحقاقی پیش از اعطای فضل الهی نداشته‌اند. تعبیر «رحمت الهی» به روشنی بر این بخشش یا بخشایش بدون استحقاق، دلالت می‌کند. منظور از بخشش، نزول عطایا و مواهب خداوندی است که ابتداءً و بدون هیچ‌گونه طلب و استحقاقی به مخلوقات داده شده و می‌شود. مراد از «بخشایش» هم عفو و گذشت خداوند از تقصیرات مجرمان و گناهکاران است. «بخشش» و «بخشایش» اسم مصدر «بخشیدن» و «بخشودن» هستند و در عربی تعبیر «فضل» بر هر دو معنا دلالت می‌کند.

با این توضیح درباره معنای «فضل» و «رحمت» نمی‌توان پذیرفت که:

رحمت الهی در جایی فرود می‌آید که سزاوار رحمت باشد.<sup>۱</sup>

رحمت بودن رحمت به این است که دریافت کننده آن، استحقاق دریافتش را نداشته باشد. اگر کسی که مورد رحمت قرار می‌گیرد، مستحق آن باشد؛ دیگر نمی‌توان آن موهبت را رحمت نامید، چون رعایت استحقاق مستحق، واجب و رعایت نکردن حقش ظلم می‌باشد. اگر کسی حق دیگری را رعایت کرده و به او ظلم نکند، نمی‌توان گفت که به او رحم نموده یا مورد رحمت خود قرارش داده است.

عموم نعمت‌های خداوند از باب رحمت و فضل او به بندگان عنایت شده و می‌شود. چنین نیست که این رحمت تنها شامل افراد شایسته و لایق گردد و این که

در قرآن فرموده است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» یا این که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» معنای هیچ کدام این نیست که اگر کسانی شایستگی دارا بودن نعمتی را پیدا نکنند، خدا به ایشان نعمت نمی دهد. لطف خداوند منوط و مشروط به احراز لیاقت و سزاوار رحمت شدن نیست. اصلاً چنین ادعایی هم عقلاً و هم نقلاً باطل است. نه عقل بر این معنا دلالت می کند و نه هیچ آیه و روایتی.

آیات فوق مربوط به اعطای نعمت از طرف خداوند به بندگان نیستند. مطابق تفسیر اهل بیت علیهم السلام، این آیات ناظر به سلب نعمت ارزانی شده هستند. این که «اگر خداوند نعمتی را به کسی اعطا کرد، آن را از او سلب نمی نماید، مگر وقتی که با اعمال ناپسند و زشت خود، استحقاق سلب آن را پیدا کند»، یک قاعده و ضابطه کلی برای سلب نعمت از طرف خداست. بنابراین در کتاب و سنت قاعده و ضابطه ای برای اعطای نعمت ها بیان نشده است، چون باب فضل و رحمت الهی بسیار بسیار گسترده است و هرگز تابع لیاقت و استحقاق بندگان نیست. اما در مورد سلب نعمت فرموده اند که تا ناشکری و ناسپاسی نشود، چنین کاری صورت نمی گیرد.

قرار دادن این قاعده خود بر اساس فضل و رحمت می باشد یعنی حتی همین هم بر خدا واجب نیست که تا بنده ناشکری و ناسپاسی نکرده انعامش را تداوم بخشد. اگر خدای متعال نعمتی را به کسی ارزانی کند و او مدتی از آن نعمت بهره ببرد، تداوم بخشیدن به آن نعمت، بر خداوند واجب نمی شود و کسانی که از آن برخوردار شده اند، استحقاقی برای استمرار نعمت پیدا نمی کنند. پس هیچ کس بر خداوند این حق را ندارد که اگر نعمتی را دارا بوده و سپاس آن را گفته، آن نعمت از او سلب نگردد. این لطف و فضل الهی است که چنین رحمتی را بر خود واجب فرموده است و تا وقتی کسی استحقاق از دست دادن نعمت را پیدا نکرده، نعمتش را از او دریغ نمی کند و البته این قاعده - چنان که پیداست - بار و یکردی نقلی اثبات می شود و عقل در این خصوص حکمی و نظری ندارد.

### حضور آشکار ائمه علیهم السلام در جامعه بدون وجود لیاقت مردم

این بحث کلی، در مورد نعمت وجود، ظهور و استمرار حضور امام علیه السلام در جامعه نیز جاری می شود. مانمی توانیم مدعی شویم که نعمت حضور ائمه علیهم السلام در میان مردم، بر اساس وجود قابلیت ها و شایستگی های ایشان در پذیرش امام معصوم علیه السلام بوده است. هیچ گاه و در هیچ موردی، اکثریت مردم، لیاقت و استحقاق پذیرش امام علیه السلام را نداشته اند. در مورد کدام امام معصوم می توانیم بگوییم مردم حقوقی را که بر عهده داشتند، به درستی ادا نمودند؟

آیا مردمی که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند، لیاقت حضور آن حضرت را در میان خود داشتند؟ اگر چنین بود چرا از همان ابتدای امر، کسانی که بعضاً برای بیعت با امام علیه السلام پیش قدم شده بودند، به کارشکنی و نقض بیعت پرداختند؟ چرا اصحاب جمل (ناکثین) فراهم آمدند و جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام را طراحی و راه اندازی کردند؟ چرا عده ای (قاسطین) با عهد شکنی و سستی خود، راه را برای تقویت سلطه معاویه در میان مردم باز کردند؟ و چرا مقدس مآبانی که خود را از امیرالمؤمنین علیه السلام مسلمان تر می دانستند (مارقین)، آن حضرت را تکفیر نموده و به وجوب قتل ایشان فتوا دادند؟ آیا این مردمی که مستحق نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام شدند، لیاقت پذیرش ایشان را داشتند؟!

آیا مردم زمان حضرت مجتبی علیه السلام که با سست ایمانی و بعضاً از روی نفاق، امام خود را مجبور به تسلیم و پذیرش صلح با معاویه کردند، شایسته حضور آن حضرت بودند؟ جایی که پسر عموی آن حضرت (عبید الله بن عباس) به عنوان فرمانده لشکر امام علیه السلام خود را در مقابل دریافت پول به معاویه بفروشد، می توان گفت که مردم، سزاوار حضور حضرت مجتبی علیه السلام بودند؟! <sup>۱</sup>

از همه مصیبت بارتر، رفتاری است که مردم زمان سیدالشهداء علیه السلام با سرور و امام خود داشتند. با هزاران نامه خود، ایشان را به کوفه فراخواندند اما بانهایت بی رحمی و نامردمی، خود آن حضرت را با همه خانواده و یارانش به شهادت

رساندند. وقتی کاروان حضرت زین العابدین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت اسرا وارد کوفه شدند، اهل شهر به گریه و نوحه سرایی پرداختند. حضرت به ایشان فرمودند:

تُؤْحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا فَمَنْ ذا الَّذی قَتَلنا؟<sup>۱</sup>

بر حال ما نوحه و گریه می‌کنید؟ پس آن کس که ما را کشت، که بود؟  
و در همان حال دختر بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت عقیله بنی هاشم با بانگی علوی و هیبتی حیدری، مردم کوفه را چنین خطاب کردند:

یا أَهْلَ الْكُوفَةِ یا أَهْلَ الْخَلِّ وَ الْغَدْرِ أ تَبْكُونَ فَلَارَقَاتِ الدَّمْعَةِ وَ لا هَدَاتِ الرِّثَّةِ.<sup>۲</sup>

ای مردم کوفه، ای نیرنگ بازها و ای بی‌وفایان، آیا گریه می‌کنید؟ اشک شما خشک مباد و ناله‌هایتان فرو ننشیناد!

... أ تَبْكُونَ وَ تَتَّحِبُونَ إِی وَ اللَّهِ فَاَبْكُوا كَثِیراً وَ اضْحَكُوا قَلِیلاً.<sup>۳</sup>

آیا گریه می‌کنید و صداهایتان را به زاری بلند کرده‌اید؟ آری به خدا باید زیاد گریه کنید و کمتر بخندید.

و در ادامه سخن خود فرمودند:

دامن خویش را به عار و ننگی آلوده نموده‌اید که هرگز شست و شویش نتوانید کرد و [گناه] خون [به ناحق ریخته] فرزند خاتم نبوت و معدن رسالت و آقای جوانان اهل بهشت را چگونه می‌توانید شست؟<sup>۴</sup>

وقتی کاروان این عزیزان به مدینه النبی صلی الله علیه و آله رسید و مردم مدینه برای استقبال ایشان به بیرون از شهر آمدند، حضرت سجاده علیه السلام ضمن سخنانی فرمودند:

وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله تَقَدَّمَ إِلَیْهِمْ فِی قِتالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَیْهِمْ فِی الْوِصَايَةِ

۱. اللهوف، ص ۱۴۶.

۲. اللهوف، ص ۱۴۶.

۳. اللهوف، ص ۱۴۷.

۴. اللهوف، ص ۱۴۷.



بِنَا لَمَا زَادُوا عَلٰی مَا فَعَلُوا بِنَا.<sup>۱</sup>

قسم به خدا اگر (به فرض) پیامبر ﷺ آن گونه که سفارش نیکی به ما را فرموده به ایشان سفارش جنگ با ما کرده بود، از آن ظلم و جنایتی که با ما نمودند، فراتر نمی رفتند!

آیا با همه اینها می توان مدعی شد که:

میان قابلیت‌ها و شایستگی‌های ذاتی مردم برای پذیرش امام معصوم و میزان حضور امام در جامعه ارتباطی متقابل وجود دارد.<sup>۲</sup>

آیا امتی که هر چه ظلم از دستشان برمی آمد، در حق اهل بیت پیامبرشان روا داشتند، شایستگی و قابلیت ذاتی برای پذیرش امام معصوم را دارا بودند؟ اگر چنین بود، چرا حضرت زین العابدین علیه السلام و نیز زینب کبری علیها السلام با مردم کوفه چنان سخنانی گفتند؟!

راستی مردم زمان امام حسین علیه السلام باید چگونه می بودند که شایستگی پذیرش امام معصوم را نداشته باشند؟! آیا پس از این رسوایی و ننگ آشکار، خداوند حجت خود (یعنی امام سجاد علیه السلام) را از میان مردم غایب نمود؟ و مگر فاجعه بارتر از این هم امکان پذیر بود؟!

پس چگونه می توان، حضور مستمر ائمه هدی علیهم السلام در طول ۲۵۰ سال پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به حساب شایستگی و لیاقت مردم آن زمان‌ها گذاشت؟! حقیقت این است که حضور علنی امام علیه السلام در جامعه، نشانگر لیاقت و استحقاق مردم نمی باشد و نمی توان گفت که در طول این ۲۵۰ سال به دلیل حضور آشکار ائمه علیهم السلام، امت‌ها شایستگی و لیاقت این حضور را دارا بوده‌اند.

### عدم وجوب ظهور امام علیه السلام بر فرد لایق در زمان غیبت

۲- در زمان حاضر نیز نمی توان گفت که اگر کسی لیاقت داشته باشد، ظهور امام علیه السلام بر او واجب است. چه بسا افراد لایقی در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام

۱. اللهوف، ص ۲۰۲.

۲. در انتظار موعود، ص ۴۳.

باشند، که به حکمت‌هایی امام علیه السلام خود را بر ایشان ظاهر نساژند. یکی از این حکمت‌ها می‌تواند امتحان آنها باشد تا خداوند «ایمان به غیب» را در ایشان بیازماید و به خاطر صبر و رضایت به قضای الهی و تحمل فراق مولایشان، ایشان را به درجات بالای ایمان نائل گرداند. بنابراین دلیلی برای این ادعا وجود ندارد که هر کس امام زمان علیه السلام برایش آشکار و ظاهر نیستند، حتماً فرد نالایق و ناسپاسی است.

### سلب نعمت لزوماً به علت بی‌لیاقتی نیست

۳- قاعده‌ای که بر اساس فضل الهی مقرر شده این است که تا وقتی مردم با سوء رفتارشان مستحق سلب نعمتی نشوند، خدا آن نعمت را از ایشان نمی‌گیرد. از این قاعده نمی‌توان منطقاً نتیجه گرفت که در صورت سلب نعمت، علت آن حتماً ناشکری مردم بوده است. می‌توان فرض کرد که مردمی با کفران نعمت، مستحق سلب آن شده باشند، اما خداوند نه به دلیل کفران آنها بلکه به علت دیگری از ایشان سلب نعمت کرده باشد.

این مطلب کلی را در ضمن بحث فعلی توضیح می‌دهیم: اگر مردم نعمت حضور آشکار امام علیه السلام را ناشکری کنند، استحقاق سلب این نعمت را پیدا می‌کنند، اما ممکن است خداوند نخواهد به دلیل ناشکری از آنها سلب نعمت کند، لذا در این مورد، با فضل خود رفتار کند و از این جهت ایشان را از درک حضور امام علیه السلام محروم نساژد اما به علت دیگری - که ما نمی‌دانیم - این نعمت را از ایشان بگیرد. در این صورت آن قاعده کلی نقض نشده است، چون خدا از کسانی نعمت را گرفته که مستحق این عقوبت بوده‌اند، اما دلیل و حکمت این سلب، چیز دیگری بوده است. پس می‌توان فرض کرد که نعمت یا نعمت‌هایی از مردمی ناسپاس گرفته شود اما علت سلب آن نعمت‌ها ناسپاسی آنها نبوده باشد. (دقت شود.)

با این حساب، صرف گرفتن یک نعمت، حکایت از این که علتش ناشکری و کفران آن نعمت بوده نمی‌کند. به تعبیر دیگر، سلب نعمت می‌تواند ادله و علل مختلفی داشته باشد که یکی از آنها کفران آن نعمت است. بنابراین چه بسا علت

دیگری موجب سلب نعمت گردد و ما به صرف وقوع این سلب، نمی‌توانیم پی به علتش ببریم. تنها راه کشف علت در مورد هر سلب نعمتی، دلیل یا ادله خاص نقلی در آن مورد است، چون عقل راهی به سوی کشف این امر ندارد.

### نقد و بررسی نظریه علت فلسفی غیبت امام علیه السلام

۴- ادله نقلی - اعم از آیات و روایات - همگی بر این مطلب دلالت می‌کنند که: اگر نعمتی از فرد یا جامعه سلب شود، قطعاً صاحبان آن نعمت در شکرگزاری آن کوتاهی کرده و مرتکب کفران نعمت شده‌اند، چون خداوند - طبق قضای حتمی خود - هیچ نعمتی را از کسی بدون آن که مستحق سلب آن شده باشد، نمی‌گیرد. اما عکس این قضیه به صورت مطلق صحیح نیست یعنی نمی‌توان گفت که اگر نسبت به نعمتی ناشکری شود، حتماً آن نعمت، سلب می‌شود. چنین رابطه ضروری بین این دو قضیه برقرار نیست.<sup>۱</sup>

بنابراین، نمی‌توان از ادله نقلی نتیجه گرفت که در صورت ناشکری نسبت به یک نعمت، سلب و زوال آن قطعی است، چون ممکن است خدای متعال با فضل و بخشایش خود از سر تقصیر و کوتاهی کفران‌کنندگان نعمت بگذرد و آنها را به این عقوبت (سلب نعمت) گرفتار نسازد. در استنباط از ادله نقلی باید همواره به مجموع آنها نظر داشته باشیم و نمی‌توانیم یک دلیل یا ادله خاصی را به تنهایی مأخذ استنباط خود قرار دهیم و به بقیه بی‌توجه باشیم. در بحث فعلی ادله‌ای که دلالت بر فضل و رحمت و عفو خداوند در حق بندگان گناهکار و مقصر می‌کنند، باید حتماً مدنظر باشند و با عنایت به این ادله، حداکثر چیزی که در اثر کفران یک

۱. اگر بخواهیم این مطلب را با استفاده از منطق گزاره‌ها توضیح دهیم می‌توانیم بگوییم:

اگر «ناشکری کردن = P» و «سلب نعمت = Q» باشد، آن‌گاه می‌توانیم بگوییم  $(Q \rightarrow P)$  صحیح است یعنی اگر نعمتی سلب شود حتماً ناشکری نسبت به آن صورت گرفته است. اما عکس این قضیه  $(P \rightarrow Q)$  لزوماً صادق نیست چون نمی‌توانیم بگوییم که: اگر نسبت به نعمتی ناشکری شود حتماً آن نعمت سلب می‌گردد و طبق منطق گزاره‌ها از  $(Q \rightarrow P)$  نمی‌توانیم  $(P \rightarrow Q)$  را نتیجه بگیریم. بلکه می‌توانیم عکس نقیض آن را استنتاج کنیم یعنی  $(\sim P \rightarrow \sim Q)$  و بگوییم: اگر نسبت به نعمتی ناشکری نشود، قطعاً آن نعمت سلب نمی‌گردد. این همان وعده الهی است که از روی فضل خود مقرر فرموده است.

نعمت، می توان گفت این است که کفران کنندگان، استحقاق سلب نعمت را پیدا می کنند؛ اما این که خداوند حتماً آن نعمت کفران شده را سلب می کند، از مجموع ادله نقلی قابل استنباط نیست.

با توجه به این نکته، باید گفت این که قرآن فرموده است: «لَا يَنْفَعُ كَفْرُكُمْ إِنْ عَذَبْتُمْ إِنَّكُمْ أَنْتُمْ مُقْتُلُونَ»، یا در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است: «لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ»، هیچ کدام به این معنا نیست که قطعاً خداوند عذاب می کند، یا نعمتش را می گیرد، بلکه باید گفت که مقصود، همان استحقاق سلب نعمت و در معرض زوال قرار دادن آن می باشد. بنابراین شرط مقدری در این جا وجود دارد و آن این است که: «اگر خداوند از این کفران نعمت نگذرد و عفو نکند، آن گاه نعمت را سلب می نماید». امکان عفو و رحمت خداوند در مورد هر کفران نعمتی وجود دارد و لزومی ندارد که در هر موردی به صورت مستقل تذکر داده شود. پس نباید انتظار داشت که در آیه فوق یا حدیث امام علیه السلام به وجود چنین شرطی تصریح شده باشد، این تصریحات به صورت مجزا ذکر شده و همگی قرینه ای برای فهم صحیح آیات و روایات مورد بحث هستند.

### دیدگاه صحیح درباره ارتباط غیبت امام علیه السلام با کفران نعمت ظهور ایشان

با توجه به این توضیحات می توانیم دیدگاه صحیح در این مورد را چنین بیان کنیم:

چون اصل وجود و ظهور امام علیه السلام به فضل خداوند بوده، پس استمرار این ظهور هم در اصل واجب نبوده است. اما وعده الهی مبنی بر این که «اگر مردم نسبت به این نعمت ناشکری نکنند، آن را سلب نمی کند»، باعث می شود که بتوانیم بگوییم در صورت عدم کفران نعمت حضور امام در جامعه، این نعمت سلب نمی شد و مردم مبتلا به غیبت امام علیه السلام نمی گشتند. پس پنهان شدن امام علیه السلام از دیدگان مردم عقوبتی است که استحقاق آن را داشته اند. اما چنین نیست که در صورت ناسپاسی در مورد این نعمت، غیبت امام علیه السلام واجب باشد. چنین حکمی در هیچ زمانی روا نمی باشد. همیشه ممکن است که خدای متعال با

فضل و رحمت خویش از کوتاهی‌های مردم بگذرد و امام علیه السلام را با وجود ناسپاسی‌های فراوان خلائق، ظاهر و آشکار فرماید. بنابراین شرط ضروری ظهور امام علیه السلام، لیاقت و شایستگی مردم در بهره‌وری از حضور علنی ایشان در جامعه نیست. اگر چنین بود، نباید خدای متعال بسیاری از حجّت‌های خود را در بین مردم آشکار می‌کرد، چون از صدر خلقت، نعمت حضور خلیفه خداوند در زمین با ناشکری و ناسپاسی مردم همراه بوده است.

حضرت آدم علیه السلام با ناسپاسی فرزند خود (قابیل) مواجه شد که در کمال بیرحمی برادر خود (هابیل) را به قتل رساند. و پس از آدم، وصی ایشان حضرت شیث قادر نبود دین خداوند را ظاهر و آشکار نماید و به خاطر تهدید قابیل مجبور به رعایت تقیه و کتمان دین شد.<sup>۱</sup> اما این تازه اول ماجرا بود و روز به روز بر ناشکری مردم نسبت به خلیفه و حجّت خداوند در روی زمین افزوده شد تا آنجا که در عصر بنی اسرائیل و در یک بین الطلوعین، هفتاد پیامبر خدا را می‌کشتند و سپس در بازارهایشان به خرید و فروش می‌پرداختند گویی که هیچ جنایتی انجام نداده بودند.<sup>۲</sup> با همه اینها خداوند از ارسال رسولان و حجج خود به سوی مردم دریغ نفرمود و صد و بیست و چهار هزار پیامبر خود را - که گروهی از آنها اوصیای گروه دیگر بودند - در زمین مبعوث فرمود. بنابراین سنت الهی چنین نبوده است که به خاطر ناشکری و ناسپاسی خلائق، فیض حضور خلیفه خود را در میان مردم از آنها دریغ نماید.

### عدم ضابطه کلی برای کشف علت غیبت امام علیه السلام

نتیجه مباحثی که در نقد و بررسی ضابطه ارائه شده برای بقاء و زوال نعمت‌های الهی ارائه شد، این است که ما هیچ قاعده و قانون کلی عقلی یا نقلی برای کشف این که هر نعمتی چه موقع دوام پیدا می‌کند و در چه صورتی قطعاً

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۵.

زوال می‌پذیرد، در اختیار نداریم. این مطلب را در مورد رایج‌ترین قاعده‌ای که ادعا می‌شود بررسی نمودیم، قاعده‌ای که بقاء و زوال هر نعمتی را به شکرگزاری یا کفران آن نعمت منوط می‌داند. در مورد هر ضابطه دیگری هم که چنین ادعای کلی داشته باشد، شبیه همین نقد را می‌توانیم جاری بدانیم.

بنابراین در مورد این‌که بقاء یا زوال هر نعمتی به طور خاص چه علت یا علت‌هایی دارد، باید دلیل خاص و موردی داشته باشیم، چون هیچ ضابطه کلی برای تشخیص علت دوام، یا انقطاع نعمت‌ها در اختیار نداریم. این دلیل خاص هم قطعاً عقلی نیست، زیرا عقل به تنهایی راهی به سوی کشف این علت ندارد. پس در مورد سلب هر نعمتی باید دلیل یا ادله نقلی خاص آن را مبنای تشخیص علت آن قرار دهیم. لذا در بحث از علت غیبت امام عصر علیه السلام نیز تنها مرجع قابل اعتماد، ادله نقلی خاص آن است که باید یکی یکی مورد بررسی قرار بگیرد. اگر راهی برای کشف حکمت غیبت امام علیه السلام باشد، فقط از همین طریق است، نه از راه عقل و نه از طریق ضابطه کلی تاریخی - نقلی که علت سلب هر نعمت الهی را بیان کند.

### قابل کشف نبودن حکمت غیبت برای ما

تا این‌جا برخی از آن‌چه به عنوان دلیل عقلی یا تحلیل تاریخی (همراه با مؤیدات نقلی) برای غیبت امام عصر علیه السلام گفته شده را طرح و بررسی اجمالی نمودیم و نقاط ضعف آنها را روشن نمودیم. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که برای توضیح چرایی غیبت از طریق بحث عقلی به جایی نمی‌رسیم و چاره‌ای جز مراجعه به ادله نقلی در این خصوص نداریم. پس ما ناتوانی خود را در کشف علت غیبت عقلاً می‌یابیم. به عبارت دیگر چون هیچ دلیل عقلی برای فهم و کشف علت و حکمت افعال الهی نداریم، پس عقلاً از علت غیبت، آگاهی نمی‌یابیم. اکنون می‌خواهیم همین مطالب عقلی را با استفاده از بعضی احادیث ائمه علیهم السلام تأیید کنیم که اصولاً علت غیبت امام علیه السلام برای ما قابل کشف نیست و

تلاش در این مسیر ما را به گمراهی می‌کشاند.

اولین حدیث در این موضوع، فرمایشی از امام صادق علیه السلام است که جنبه کلیدی و محوری در مورد کشف علت غیبت دارد. این حدیث را محدث بزرگوار، مرحوم شیخ صدوق با اسناد خود در کتاب گران قدر «کمال الدین و تمام النعمة» از عبدالله بن فضل هاشمی نقل فرموده است. می‌گوید: از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که فرمودند:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بَدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ.

همانا برای صاحب این امر (امامت و ولایت) غیبتی است که قطعاً واقع می‌شود، در آن اهل باطل به شک و تردید می‌افتند.

راوی می‌گوید: علت آن را از حضرت پرسیدم. فرمودند:

لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ.

به خاطر چیزی که اجازه پرده‌برداری از آن را برای شما به ما نداده‌اند.

راوی می‌گوید: پرسیدم: حکمت غیبت ایشان چیست؟ فرمودند:

وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبِهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيمَا آتَاهُ الْخِضْرُ علیه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى علیه السلام إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا.

حکمت غیبت ایشان، همان حکمت غیبت‌های حجت‌های خداوند متعال پیش از ایشان است. حکمت این امر، جز پس از ظهور ایشان روشن نمی‌گردد، همان‌گونه که حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام (سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچه و تعمیر دیوار) برای حضرت موسی علیه السلام تا وقت جدا شدن ایشان از یکدیگر روشن نشد.

در پایان حدیث با تأکید بر «سر» بودن علت غیبت امام زمان علیه السلام فرمودند:

يَأْتِنَ الْفَضْلُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا

### حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهًا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ<sup>۱</sup>

ای پسر فضل! همانا این امر (غیبت امام عصر علیه السلام) یک کار خدایی و رازی از رازهای خداوند و از مصادیق غیب الهی است و ما وقتی خداوند عزوجل را حکیم دانستیم، تصدیق می‌کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است، هر چند که حکمت آنها برای ما روشن نباشد.

در این حدیث شریف به چند موضوع مهم درباره حکمت غیبت امام عصر علیه السلام اشاره شده است:

مطلب اول این است که به صراحت فرموده‌اند: ما اجازه نداریم، حکمت غیبت امام زمان علیه السلام را برای مردم بیان کنیم. با این بیان از همان ابتدا خیال همه را آسوده کرده‌اند که به دنبال پرده‌برداری از حکمت غیبت نباشند.

### روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور

مطلب دوم این که حکمت غیبت امام علیه السلام پیش از ظهور ایشان مشخص نمی‌شود. بنابراین هر وجهی که برای آن بیان شده یا می‌شود، نمی‌تواند به عنوان حکمت کار خداوند در این موضوع، تلقی گردد. علت «سر» نامیدن این امر همین است که وجه آن تا قبل از ظهور حضرت، ناشناخته و مخفی می‌ماند.

### تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به کارهای حضرت خضر علیه السلام

مطلب سوم: حکمت غیبت امام زمان علیه السلام نظیر حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام است که پیامبر عظیم الشانی چون حضرت موسی علیه السلام نیز ابتداءً از آنها آگاه نبود. علت کارهای حضرت خضر علیه السلام فقط با توضیح خود ایشان در هنگام جدایی از حضرت موسی علیه السلام روشن شد. نکته جالب توجه در این تشبیه آن است که موسی علیه السلام - در اثر بی‌اطلاعی از حکمت کارهای خضر - تاب نیاورد و در هر سه مورد، لب به اعتراض گشود و به همین خاطر کار به جایی رسید که حضرت خضر علیه السلام اعلام وقت جدایی از موسی علیه السلام را کرد. شاید همین وجه شباهت در



این جا هم وجود داشته باشد و کسانی که از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام اطلاع ندارند، نتوانند صبر و تحمل کافی از خود نشان دهند، در نتیجه از این امتحان بزرگ سربلند بیرون نیایند. از این بالاتر، کارهای حضرت خضر علیه السلام به لحاظ ظاهری عاقلانه نبود. سوراخ کردن کشتی در دریا، فی نفسه یک کار عقلایی محسوب نمی شود، همچنین است کشتن پسر بچه و درست کردن دیواری که در حال خراب شدن است.

در دوران غیبت هم هستند کسانی که پنهانی امام علیه السلام را امری عقلایی و موجه تلقی نمی کنند و در پذیرش آن به لحاظ اعتقادی مشکل دارند. اینان برای آن که - به زعم خود - ظاهر آبرومندی برای غیبت امام زمان علیه السلام دست و پا کنند، دست به توجیهاتی می زنند که - به گمان خود - آن را عقلایی جلوه دهند تا هم خود و هم دیگران را نسبت به این امر راضی و خرسند کنند. ولی واقعیت این است که اگر از ابتدا بپذیرند که حکمت آن را نمی دانند و به تصدیق عقل خویش، سربسته به آن ایمان آورند، نه خود را به زحمت می اندازند و نه در ایمان و اعتقادشان خللی به وجود می آید.

به عنوان مثال کسانی که وجود امام علیه السلام و حضور آشکار ایشان را در زمین از باب وجوب «لطف» واجب می دانند، در توجیه امر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام با اشکال مواجه می شوند و ناچارند به صورتی آن را توجیه کنند که به «برهان لطف» ادعایشان لطمه ای وارد نشود. اما توجیهات مطرح شده به لحاظ عقلی کامل و تمام نیست و لذا نهایتاً مجبور می شوند که به مخفی بودن حکمت غیبت اعتراف نمایند. به نمونه ای از این تلاش های ناموفق اشاره می کنیم.

### بررسی نظر مرحوم شیخ مفید درباره علت غیبت

یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه، فقیه و متکلم نامی، مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه الشریف است. ایشان از کسانی هستند که معتقد به برهان لطف بوده و از آن برای اثبات لزوم وجود امام علیه السلام در هر زمان استفاده کرده اند. در یکی از رساله های ایشان که «النکت الاعتقادیة» نام دارد، حداقل سه بار به کاربرد برهان لطف در

اثبات وجود امام زمان علیه السلام استدلال شده است.<sup>۱</sup> در یکی از این موارد، عین عبارت ایشان چنین است:

فان قيل: ما الدليل على وجوده؟

اگر بگویند: چه دلیلی بر وجود امام علیه السلام هست؟

فالجواب: الدليل على ذلك ان كل زمان لا بد فيه من امام معصوم و إلا لَخَلَا الزمان من امام معصوم مع انه لطف و اللطف واجب على الله تعالى في كل زمان.<sup>۲</sup>

جواب این است که: دلیل این امر آن است که در هر زمانی باید یک امام معصوم وجود داشته باشد وگرنه لازم می‌آید که این زمان از امام معصوم خالی باشد، در حالی که وجود ایشان لطف است و لطف در هر زمان بر خدا واجب می‌باشد.

با این مبنا، غیبت امام علیه السلام بی معنا و غیر موجه می‌شود. چون آن لطف مورد نظر متکلمان با پنهان و ناشناخته بودن امام علیه السلام قابل جمع نیست. لذا باید غیبت امام علیه السلام را جوری توجیه کنند که به قول خودشان «اخلال به واجب» از طرف خداوند لازم نیاید. به همین جهت است که در این جا ناچار می‌شوند عقلاً اخلال را از ناحیه مردم بدانند که در تبعیت از امام علیه السلام و امتثال او امر ایشان کوتاهی نموده‌اند و در حقیقت علت غیبت امام علیه السلام به مردم برمی‌گردد و باید برگردد.<sup>۳</sup> ایشان در ادامه فرمایش خود در پاسخ به وجه غیبت امام علیه السلام چنین فرموده‌اند:

فان قيل: ما وجه استتاره؟

وجه و حکمت پنهان بودن امام علیه السلام چیست؟

۱. النکت الاعتقادیة، ص ۳۹ و ۴۴ و ۴۵.

۲. النکت الاعتقادیة، ص ۴۴.

۳. عین عبارات مرحوم شیخ مفید در این باره چنین است:

«فان قيل: قد تقدّم ان الامام لطف و اللطف واجب على الله تعالى فاذا كان الامام مستتراً كان الله تعالى مخلاً بالواجب تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

فالجواب: اللطف الواجب على الله تعالى في الامام هو نصبه و تكليفه بالامامة و الله تعالى قد فعل ذلك فلم يكن مخلاً بالواجب و إنما الاخلال بالواجب من قبل الرعية فانهم يجب عليهم ان يتابعوه و يمثلوا وامرهم و نواهيته ... فحيث لم يفعلوا ذلك ... فهلاكهم من قبل انفسهم (النکت الاعتقادیة، ص ۴۵).

فالجواب: وَجْهٌ اسْتَتَارَهُ لِكَثْرَةِ الْعَدُوِّ وَقِلَّةِ النَّاصِرِ وَ جَازَ أَنْ يَكُونَ لِمَصْلِحَةٍ خَفِيَّةٍ اسْتَأْتَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِعِلْمِهَا.<sup>۱</sup>

پاسخ این است که: حکمت پنهان بودن ایشان به خاطر زیادی دشمنان و کمی یاران است و ممکن است به خاطر مصلحت خفیه‌ای باشد که خدای تعالی علمش را خاص خود قرار داده و کسی را از آن آگاه نکرده باشد.

ملاحظه می‌شود که مرحوم شیخ در پاسخ خود ابتدا تقصیر و کوتاهی مردم را علت غیبت معرفی کرده‌اند، اما ظاهراً خودشان این جواب را کافی ندانسته و بلافاصله اضافه کرده‌اند که چه بسا یک حکمت و مصلحت مخفی در کار باشد که ما از آن بی‌خبر هستیم. این نکته‌ی اخیر، همان چیزی است که در حدیث مورد بحث از امام صادق علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته و باید از ابتدا مدنظر باشد. اگر از اصل، این احتمال را بدهیم که چه بسا علت و حکمت غیبت حضرت، مخفی باشد، دیگر از تحمل زحمت توجیه و تأویل‌هایی که عقلاً قانع‌کننده نیست، آسوده می‌شویم و از همان ابتدا می‌گوییم: حکمتش را نمی‌دانیم.

اگر حقیقتاً زیاد بودن تعداد دشمنان و کم بودن عدد یاران، علت غیبت امام زمان علیه السلام باشد، باید همه یا حداقل اکثر امامان شیعه در غیبت کامل از مردم به سر می‌بردند، چون در همه‌ی زمانها چنین علتی وجود داشته است. بیشترین یاران ائمه علیهم السلام به طور نسبی در زمان سیدالشهداء علیه السلام بودند، که تعداد آنها در مقابل دشمن بسیار ناچیز بود (هشتاد و چند نفر در برابر سی هزار نفر!). در زمان امام صادق علیه السلام که هزاران نفر در درس ایشان شرکت داشتند به فرموده خودشان تعداد یاران ایشان به هفده نفر نمی‌رسید. مطابق نقل دیگری از خود حضرت، عدد یاران ایشان از پنج نفر هم کمتر بوده است!<sup>۲</sup> آیا این قلت یار و یاور، باعث غیبت امام صادق علیه السلام گردید؟<sup>۳</sup> و اگر چنین است پس چرا امام سجاده علیه السلام که همه‌ی یاران با اخلاص پدرشان در کربلا به شهادت رسیده و خود یگه و تنها باقی مانده بودند، از

۱. النکت الاعتقادیة، ص ۲۴ و ۴۵، ظاهراً در عبارات ایشان حذفی صورت گرفته که معنایش مقدر است. علی القاعده منظور ایشان چنین است: استأثر الله تعالی «نفسه» بعلمها.  
 ۲. رجوع کنید به کتاب «أفتاب در غربت»، ص ۲۹۹ تا ۳۰۱.

دیدگان غایب نشدند؟!

به همین جهت است که مرحوم شیخ مفید، پاسخ اول خود را کافی و قانع کننده ندیده و احتمال وجود یک مصلحت مخفی را مطرح کرده‌اند. خوب اگر چنین است، چرا از همان ابتدا چنین پاسخی ندهیم؟ و البته باید توجه داشته باشیم که در این صورت، صحّت برهان لطف و اثبات عقلی وجود و ظهور امام علیه السلام در هر زمان (بر اساس این برهان) مخدوش می‌گردد. چون وقتی یک احتمال خلاف مطرح باشد، استدلال ناتمام می‌شود. (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال)

وقتی عقلاً احتمال وجود یک حکمت ناشناخته، برای غیبت امام علیه السلام در کار باشد، دیگر نمی‌توان با قاطعیّت، علّت آن را کمی یاران یا تبعیّت نکردن مردم از امام علیه السلام و عدم امثال اوامر ایشان، از سوی جامعه دانست. بنابراین طرح این احتمال در حقیقت به معنای دست برداشتن از همه استدلالها و براهین به ظاهر عقلی است و تأییدی است بر واقعیتی که در مباحث پیش بر آن اصرار ورزیدیم، مبنی بر این که برای غیبت امام علیه السلام هیچ‌گونه توجیه عقلی، پذیرفته نیست.

نکته دیگری که در فرمایش مرحوم شیخ مفید مطرح شده، این است که آن مصلحت مخفی را هیچ‌کس جز خدای متعال نمی‌داند. اما آن‌چه در حدیث امام صادق علیه السلام آمده، خلاف این معنا را می‌رساند. حضرت فرموده‌اند که به ما (اهل بیت علیهم السلام) اجازه پرده‌برداری از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام داده نشده است. این تعبیر بر آن دلالت می‌کند که خود حضرات ائمه علیهم السلام از راز غیبت مطلع بوده‌اند ولی در کشف آن برای مردم از خدای متعال اجازه نداشته‌اند. پس حکمت غیبت امام علیه السلام؛ فقط از مردم عادی مخفی است نه از خود ایشان.

### تصدیق حکیم بودن خداوند، بدون آگاهی از حکمت الهی

مطلب چهارم که از حدیث مورد بحث استفاده می‌شود، نکته بسیار مهمی است که حضرت در پایان فرمایش خود به صورت یک قاعده کلی عقلی متذکر شده‌اند. فرموده‌اند که ما سر بسته به حکیم بودن خداوند اعتقاد داریم و برای

تصدیق حکمت الهی، لازم نیست که از رمز و راز همه کارهای خدا سر درآوریم. این مطلب در کل مباحث اعتقادی و به خصوص در بحث فعلی بسیار کارگشا و روشنگر است.

سرّ قضیه در این است که ما به حکیمانانه بودن کارهای خداوند به خاطر خدایی او و این که عقلاً منزّه از هر نقصی (از جمله انجام کارهای بیهوده و عبث) است، پی برده ایم. خدایی خدا اقتضا می کند که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و از آن رو که انجام کارهای عبث عیب و نقص است، به حکم عقل، خداوند، منزّه از آن می باشد. ولی نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که برای تصدیق عقلی این قضیه، نیازی نیست که از حکمت افعال الهی هم آگاهی یابیم. بلکه با علم به این که حکمت کارهای خدا عقلاً برایمان مکشوف نیست به حکیم بودن ذات قدّوس او حکم می کنیم. بله اگر در موردی خداوند - به زبان پیامبر ﷺ یا امام علیّ - خود حکمت یا حکمت های افعال خویش را بیان فرمود، از آن مطلع و آگاه می شویم ولی تصدیق حکیم بودن خداوند منوط به دانستن آن حکمت ها نیست.

### ممنوعیت سؤال درباره علت غیبت

حال اگر همین قاعده عقلی و نقلی را در بحث فعلی بپذیریم، دیگر پذیرفتن غیبت امام عصر علیّه بر اندیشه مان گران نمی آید، آن وقت دیگر توقع نخواهیم داشت که ابتدا علت و حکمت آن را دریابیم تا بعد حکیمانانه بودن آن را تصدیق نماییم. به همین جهت خود را ملزم نمی کنیم که دست به توجیهاتی بزنیم تا امر غیبت را - به گمان خود - قابل قبول جلوه دهیم. این گونه به طور کلی باب سؤال و جستجو از این سرّ الهی را بر خود می بندیم و در دانستن آن چه از عهده مان برداشته شده، خود را به زحمت نمی اندازیم.

در یکی از توقیعاتی که از ناحیه وجود مقدّس امام عصر علیّه صادر شده، درباره علت غیبت چنین آمده است:

أَمَّا عَلْتٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»<sup>۱</sup> ... فَأَغْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّيْتُمْ.<sup>۲</sup>

اما علت وقوع غیبت، پس خدای عزوجل می‌فرماید: «ای مؤمنان درباره چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود، ناراحتتان می‌کند»... پس باب پرسش از اموری که به شما مربوط نیست را ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از عهده شما برداشته شده به زحمت نیندازید.

این سفارش خود امام عصر علیه السلام است که در پاسخ به سؤالی درباره علت غیبت مرقوم فرموده‌اند. طبق این توصیه، جستجو و کنکاش از این امر، پسندیده نیست و از مواردی دانسته شده که به ما ربطی ندارد. وظیفه ما ایمان کامل و عمیق به آن اموری است که خداوند اراده فرموده و تلاش برای کشف از رمز و راز آن، کار صحیحی نیست. متأسفانه کم نیستند افرادی که سراغ چیزهایی می‌روند که از آنها نخواستند، و در مقابل در پی فهم تکالیف و وظایف خود نیستند. بسیاری از اموری که برای ما اهمیت دارند، آنهایی هستند که اساساً دانستنشان برای ما مفید نیست بلکه از جستجو برای آگاهی از آنها نهی شده‌ایم، ولی آنها را دنبال می‌کنیم و به نحوی می‌خواهیم از آنها سر درآوریم. در مقابل نسبت به آن چه باید بدانیم و وظیفه عقلی و شرعی ماست کوتاهی و بی‌رغبتی نشان می‌دهیم.

بر اساس سفارش امام زمان علیه السلام به جای حساس شدن و جستجو از علت و حکمت غیبت، باید به دنبال آشنایی با وظایف خاص خود در این زمان باشیم تا راه نجاتی از خطرات هولناک آن پیدا کنیم.

نکته دیگر در این توفیق مبارک آن‌که، این حدیث تنها موردی است که امام معصوم علیه السلام تعبیر «علت» را برای غیبت به کار برده‌اند و در آن هم تصریح کرده‌اند که پرسش درباره آن مجاز نیست. در احادیث دیگر تعبیر «علت» را به کار

۱. مانده / ۱۰۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، باب ۲۵، ج ۴.

تبرده‌اند. از این جا می‌توان فهمید که ائمه علیهم‌السلام از اطلاق این کلمه به آنچه در مقام تعلیل امر غیبت فرموده‌اند، اِبا داشته‌اند و این خود مؤیدی است بر آنچه قبلاً در این باره بیان شد.

### بررسی ادعای کشف علت غیبت از توقیع امام علیه‌السلام

عجیب است که با وجود این تأکید امام عصر علیه‌السلام، برخی از افراد - که اصرار بر فهمیدن راز غیبت دارند - از همین توقیع شریف، علت اصلی غیبت را به زعم خود استنباط کرده‌اند! به این عبارت توجه کنید:

امام علیه‌السلام قبل از این که به فلسفه غیبت بپردازند، اشاره به آیه‌ای از قرآن کریم کردند که می‌فرماید: «نپرسید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار شود، شما را ناراحت می‌کند»<sup>۱</sup> حال آن علت چه چیز بوده است که موجب ناراحتی شیعیان می‌شود؟

اگر فرض کنیم آن علت از جانب خداوند متعال یا امام معصوم علیه‌السلام بوده است که در این صورت ناراحتی شیعیان معقول نیست، پس باید علت چیزی باشد که به قصور و تقصیر شیعیان برگردد و آن علت جز ترس از جان مبارکشان به خاطر قلت یاران و کم همتی آنها چیز دیگری نیست.<sup>۲</sup>

اولاً آنچه نویسنده، «فلسفه غیبت» نامیده، بر عهده نداشتن بیعت از طاغوت زمان است که در این توقیع مبارک به عنوان یکی از آثار و لوازم غیبت ذکر شده و ما در فصل آینده، معنای صحیح علت بودن آن را برای غیبت امام زمان علیه‌السلام، روشن خواهیم نمود - که این امر چیزی نیست جز یکی از نتایج و آثار غیبت آن حضرت - بنابراین نباید آن را «فلسفه غیبت» بدانیم. «فلسفه غیبت» همان رازی است که تا پیش از ظهور آن حضرت، روشن نخواهد شد.

امام عصر علیه‌السلام در این توقیع به طور صریح مردم را از این که به دنبال کشف علت غیبت باشند، منع فرموده و برای همین منظور به آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا

۱. مائده / ۱۰۱.

۲. ماهنامه موعود، ش ۵۰، «نظریه اختیاری بودن ظهور»، ص ۶۳.

لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ...» استناد کرده‌اند.

با این وجود، نویسندۀ مذکور با بیانی که خود آن را استدلالی و عقلی می‌پندارد، خواسته است تا از همین فرمایش امام علیه السلام (که به دنبال کشف علت غیبت نباشید) علت غیبت را استنتاج کند! واقعاً تعجب آور است که از این گزاره، درست ضد آن را استنباط کرده‌اند. به راستی امام علیه السلام باید به چه بیانی و با چه تعبیری اظهار می‌کردند که علت و فلسفه غیبت، قابل کشف نیست، تا کسی نتواند آن را بر خلاف مقصود ایشان تأویل نماید؟! آیا صریح‌تر از آن چه در توقیع فرموده‌اند، می‌توانستند بگویند و نگفته‌اند؟!

علاوه بر این در ادامه توقیع - همان‌طور که گذشت - فرموده‌اند که: باب پرسش از آن چه را که به شما مربوط نیست، ببندید. اگر استنباط نویسندۀ مقاله «اختیاری بودن ظهور» صحیح باشد، چطور فرموده‌اند: آن چه به شما مربوط نیست (ما لَا يَعْنِيكُمْ)؟ اگر مقصود امام علیه السلام قصور و تقصیر شیعیان باشد، آیا می‌توان گفت که به آنها مربوط نمی‌شود؟!

نکته دیگر آن که اگر منظور امام علیه السلام از آن چه فرموده‌اند، «ترس از جان مبارکشان» باشد، چه‌طور در احادیث متعددی به علت بودن آن برای غیبت تصریح کرده‌اند؟<sup>۱</sup> بنابراین با وجود بیان «ترس از جان» به عنوان علت غیبت، باز تأکید فرموده‌اند که از آن سؤال نکنید، پس معلوم می‌شود سرّ دیگری در کار است که نخواسته‌اند تا قبل از ظهور روشن شود.

آخرین پاسخ ما به نویسندۀ مقاله مذکور این است که به چه دلیل ادعا می‌کند شیعیان، فقط وقتی علت غیبت، قلت یاران و کم همّتی ایشان باشد، ناراحت می‌شوند؟ احتمالات متعددی می‌توان داد که همه علت، به شیعیان برنگردد یا اگر هم باز می‌گردد، تنها به کم بودن یاران و امثال آن مربوط نشود؛ اما باز هم باعث ناراحتی شیعیان شود. در یک بحث عقلی نمی‌توان این‌طور ساده‌انگارانه مسأله را حلّ و فصل نمود.

۱. ما در فصل آینده، به برخی از آنها اشاره خواهیم نمود.



### دیدگاه مرحوم سید مرتضی درباره علت غیبت

در همین زمینه، عالم بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی - که از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم شیخ مفید بوده - تعبیری دارد که نقل و بررسی آن در این جا مناسب است. ایشان در رساله‌ای تحت عنوان «المقنع فی الغیبة» درباره غیبت امام عصر علیه السلام و فلسفه آن نظرات خود را مطرح فرموده است. در قسمتی از این رساله آگاهی از علت غیبت را به آگاهی یافتن از مراد خداوند از آیات متشابه قرآن تشبیه کرده و چنین می‌فرماید:

همچنان که ما و مخالفین ما<sup>۱</sup>، علم قطعی و آگاهی تفصیلی به وجوه این آیات و تأویل و توجیه آنها را لازم نمی‌دانیم، بلکه همه ما قائل هستیم به این‌که: وقتی ما به حکیم بودن خداوند تعالی علم داریم و می‌دانیم که ممکن نیست به خلاف آن صفات و ویژگی‌هایی که دارد خبری بدهد، به طور کلی درک می‌کنیم که برای همه این آیات، وجوه صحیح و تأویلات درستی بر خلاف ظاهرشان وجود دارد که مطابقت با نتایج دلایل عقلی دارد اگر چه ما به شکل تفصیلی نتوانیم به آن وجوه و تأویلات، علم پیدا کنیم. زیرا نیازی به آن نداریم و همین مقدار که علم اجمالی داریم که مراد از این آیات خلاف معنای ظاهری آنهاست و هر کدام تأویل و وجهی مطابق با عقل دارد، برای ما کفایت می‌کند.

به همین ترتیب می‌توان گفت که ما علم دقیق و تفصیلی به سبب غیبت و وجه عدم ظهور حضرت را لازم نداریم و چنین علمی برایمان ضرورت ندارد. بلکه همان علم اجمالی که ذکر شد در این باره کفایت می‌کند. حال اگر خود را به زحمت انداختیم و علی‌رغم عدم لزومش در آن تحقیق و تدقیق کرده و جوهری را ذکر کردیم، از فضل ما محسوب می‌گردد، چنان که اگر در باب ذکر وجوه آیات متشابه و اهدافی که در آن هست، به گونه متعین و مشخص بحث کردیم، نوعی فضل و زیادت، از جماعت تحقیق‌کننده ما به شمار می‌آید.<sup>۲</sup>

۱. مقصود اهل سنت هستند که غیبت امام عصر علیه السلام را منکر می‌باشند.

۲. امامت و غیبت (از دیدگاه علم کلام) ترجمه المقنع، ص ۳۸ و ۳۹.

لازم به ذکر است که مرحوم شیخ مفید و سید مرتضی در زمان خود با سنی‌های معتزلی روبه‌رو بودند که غیبت امام عصر علیه السلام را عقلاً مورد اشکال قرار می‌دادند و می‌گفتند که اگر - به قول شما - وجود امام علیه السلام در همهٔ زمانها لازم است و هدایت الهی بدون امام امکان ندارد، چگونه می‌توانید این اعتقاد را با اعتقاد به غیبت امام علیه السلام جمع کنید؟

مرحوم شیخ و شاگردانش خود را موظف می‌دیدند که از اعتقاد شیعه در این موضوع، دفاع عقلانی نمایند و چون به مقتضای برهان لطف، نصب و جعل امام را در هر زمان بر خدای متعال واجب می‌دانستند، باید مانعی عقل پسند برای ظهور امام علیه السلام نشان می‌دادند تا اعتقاد شیعه به وجود امام غایب مخالف با عقل جلوه نکند. به همین خاطر است که مرحوم سید مرتضی اعتقاد به امام غایب را به اعتقاد به آیات متشابه قرآن تشبیه کرده است. این تشبیه از آن جهت است که معنای ظاهری آیات متشابه ممکن است با احکام عقلی در تعارض باشد، مثلاً معنای ظاهری آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۱</sup> با این حکم عقل که خداوند از احکام جسم منزّه است، تعارض دارد چون وجود تخت و مستقر شدن روی آن را اثبات می‌کند.

در این‌گونه موارد اگر هم مراد خدای متعال را از این آیات ندانیم ولی این مقدار یقین داریم که مقصود، معنای ظاهری آنها نیست و قطعاً تاویلی مطابق با عقل دارد هر چند که ما آن را ندانیم.

به نظر مرحوم سید مرتضی و استادش مرحوم شیخ مفید، غیبت امام زمان علیه السلام ظاهری خلاف عقل دارد، چون ایشان حضور آشکار امام علیه السلام را طبق برهان لطف واجب می‌دانستند. از این جهت، مرحوم سید فرموده است که ما اگر علم تفصیلی به علت غیبت هم نداشته باشیم، همان علم اجمالی به حکیم بودن علی الاطلاق خداوند، برای پذیرش امکان غیبت امام علیه السلام کفایت می‌کند.<sup>۲</sup>

۱. طه / ۵.

۲. همین مطالب با عبارات دیگری در فرمایشات مرحوم شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی که میبزرگترین شاگرد

## بررسی و نقد نظرات مرحوم سید مرتضی

درباره فرمایشات جناب سید مرتضی باید به چند نکته توجه شود:  
اول: مرحوم سید فرموده است: «علم اجمالی به حکیم بودن پروردگار برای تصدیق غیبت امام عصر علیه السلام کفایت می‌کند و ما نیازی به علم تفصیلی نسبت به علت این امر نداریم.» این، سخن بسیار متین و صحیحی است که ما از فرمایش امام صادق علیه السلام و به ارشاد ایشان به آن متذکر شده بودیم. اما پذیرفتن این اصل عقلی، ربطی به این که حضور آشکار امام علیه السلام را بر طبق برهان لطف واجب بدانیم، ندارد. باید حساب این دو مطلب را در سخنان سید مرتضی از هم جدا کنیم.

دوم: تشبیه غیبت امام عصر علیه السلام به آیات متشابه قرآن از جهت صحیح و روشنگر است و از جهت دیگر نادرست و دور کننده از مقصود. از این جهت صحیح است که ما باید اعتقاد به غیبت امام علیه السلام داشته باشیم چه علت آن را بدانیم و چه ندانیم. ندانستن علت این امر، ضرری به این که آن را به عنوان یک کار حکیمانه بپذیریم نمی‌زند، همان طور که ندانستن تأویل آیات متشابه ضرری به اعتقاد ما نسبت به صحت آنها نمی‌زند. این تشبیه از همین جهت می‌تواند منطقاً پاسخگوی اعتراض اهل سنت، در مورد غیبت امام علیه السلام باشد، چون آنها هم آیات متشابه قرآن را قبول دارند بدون این که حتماً تأویل آنها را بدانند و شرط ایمان خود به آن آیات را فهم تأویل آنها نمی‌دانند.

اما تشبیه غیبت امام زمان علیه السلام به آیات متشابه از جهت دیگر صحیح نیست. این تشبیه، بر اساس واجب دانستن ظهور امام علیه السلام طبق برهان لطف و امثال آن صورت گرفته و به همین جهت ظاهر آن مخالف عقل دانسته شده است. حال اگر قائل به وجوب ظهور امام نباشیم - که عقلاً هم نمی‌توانیم باشیم - این تشبیه، تشبیه مناسبی نخواهد بود، بدین خاطر که غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام، ظاهر مخالف عقلی ندارد، تا نیاز به تأویل و توجیه داشته باشد، بنابراین رجوع به آن

دسته از ادله نقلی که علت و حکمت غیبت را بیان کرده‌اند، برای توجیه و تأویل امری مخالف عقل نیست.

**سوم:** این که فرموده‌اند «با وجود تصدیق به کفایت علم اجمالی درباره علت غیبت، وجوهی را به عنوان فضل<sup>۱</sup> مطرح می‌کنیم» جای بحث و گفتگو دارد. بحث در این که آیا می‌توانیم بدون مراجعه به ادله نقلی، وجهی برای غیبت امام علیه السلام مطرح کنیم یا خیر؟ همین بحث در مورد آیات متشابه قرآن نیز عیناً مطرح است. ما می‌توانیم عقلاً حکم کنیم که مراد از آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، معنای ظاهری آن نیست ولی آیا بدون مراجعه به علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن می‌توانیم تأویل صحیح آیه را بدانیم؟ حق این است که اگر به احادیث ائمه علیهم السلام در توضیح و تفسیر معنای «عرش» و «استواء» مراجعه نکنیم، هرگز معنای صحیح آیه را نمی‌فهمیم. در مورد حکمت یا علت غیبت نیز دقیقاً همین طور است و به همین جهت تأکید بر این داشته‌ایم که سخن گفتن در این موضوع فقط با رجوع به ادله نقلی امکان‌پذیر است.

### عدم جواز اظهار نظر عقلی در مورد علت غیبت

پس سخن گفتن از علت غیبت عقلاً جایز نیست، چون هر گونه اظهار نظری در این مورد خارج از حوزه کشف عقلانی است. با توجه به این نکته می‌توانیم درباره صحت و سقم نظریات عقلی در این خصوص قضاوت کنیم. به عنوان مثال اگر گفته شده که علت استتار (پنهانی) امام علیه السلام زیادی دشمنان و کمی یاران ایشان است، باید ببینیم که این نظر به عنوان یک بحث عقلی مطرح شده یا بر اساس ادله نقلی. طرح این سخن از دیدگاه عقلی صحیح نیست ولی اگر در احادیث ائمه علیهم السلام چیزی در این خصوص نقل شده باشد، حساب دیگری پیدا می‌کند که در ادامه مباحث پیرامون معنای آن سخن خواهیم گفت.

در این جا فقط به این حقیقت اشاره می‌کنیم که در ادله نقلی چنین علتی برای

۱. مراد ایشان از فضل، زیادتی است یعنی دانستن این وجوه نوعی زیادتی از حد واجب می‌باشد.

غیبت امام عصر علیه السلام ذکر نشده و آن چه مطرح می شود یا مبتنی بر ادعای عقلی بودن آن است و یا استنباطی است که از برخی احادیث می شود. در فصل حاضر بحث درباره این است که عقلاً نمی توانیم چنین ادعایی بکنیم. اما احادیث مورد ادعاهم به صراحت علت غیبت را بیان نمی کنند. درباره عدم دلالت آنها بر مدعای فوق در فصل آینده - که ادله نقلی غیبت را بحث خواهیم کرد - سخن می گوئیم.

### بررسی آراء مرحوم شیخ طوسی و علامه خواجه نصیرالدین طوسی

این فصل را با نقل اظهار نظر عقلی دیگری در مورد علت غیبت امام علیه السلام به پایان می بریم. عبارت معروفی که در این خصوص وجود دارد، چنین است:

«وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مَنَّا»<sup>۱</sup>

«لطف» در این عبارت به همان معنای مورد نظر متکلمان چون مرحوم شیخ مفید است که آن را از طرف خداوند بر بندگان واجب می دانند. بر طبق برهان ادعایی این متکلمان، وجود امام علیه السلام در هر زمان روی زمین واجب است و «تصرف» آن حضرت نیز به عنوان لطف دیگری از جانب امام بر مردم، ضروری و لازم می باشد. مقصود از تصرف امام در جامعه، تصدّی زمامداری و رهبری جامعه از سوی ایشان است که قبول این امر به عنوان لطفی از جانب امام علیه السلام، بر ایشان واجب تلقی می شود. این تصرف جز با حضور آشکار یا ظهور امام در جامعه امکان پذیر نیست ولی از آن رو که شرط تحقق این تصرف، یاری کردن و انقیاد مردم نسبت به امام است، تا این شرط محقق نشود؛ ظهور صورت نمی پذیرد و لذا امام علیه السلام غایب می شوند.

به تعبیر دیگر، «بسط ید» - باز بودن دست - امام علیه السلام، به خواست و اراده مردم بستگی دارد که از ایشان در جهت تحقق اهداف الهی اش اطاعت کنند. تا این اطاعت و انقیاد از جانب مردم نباشد، امام علیه السلام عملاً «مبسوط الید» نخواهد شد

۱. این عبارت از علامه خواجه نصیرالدین طوسی در «تجربید الاعتقاد» است. ایشان در ابتدای مقصد پنجم کتاب می فرماید: «الإمام لطفٌ فینحِبُ نضبه علی الله تعالی تخصیلاً للغرض... و وجوده لطف و...» (کشف المراد، ص ۳۸۸).

(دستش برای اداره جامعه باز نمی شود) و توانایی «تصرف» در جامعه پیدا نمی کند و لذا غایب می گردد. به همین جهت است که گفته شده: «عَدَمُهُ مَنَّا» یعنی عدم تصرف امام علیه السلام - که همان غیبت ایشان است - به ما (مردم) باز می گردد.

پس در این نگرش، لطفی بر خداوند واجب بوده و لطفی هم بر امام. لطف خدا جعل و نصب امام علیه السلام بوده که آن را انجام داده و لطف امام علیه السلام نیز پذیرش مسؤلیت امامت است که بر آن حضرت واجب بوده و ایشان نیز آن را انجام داده اند. آن چه بر مردم واجب است، انقیاد و نصرت امام می باشد که اگر آن را انجام دهند، امام مبسوط الید شده و توانایی تصرف در جامعه را پیدا می کند و اگر مردم در انجام این وظیفه خود کوتاهی نمایند، امام عملاً توانایی اعمال مسؤلیت امامت را نمی یابد و به همین دلیل غیبت اختیار می کند. بنابراین عدم تصرف یا غیبت امام، بر کوتاهی و تقصیر مردم در انجام وظایف خود در قبال ایشان باز می گردد. تمام این بیانات، از جانب کسانی که به آن معتقدند، صبغه عقلی و رنگ استدلالی دارد و در بیان هیچ یک به آیه یا روایتی تمسک نمی کنند.

عالم بزرگ و فقیه گران قدر شیعه - مرحوم شیخ ابو جعفر طوسی - در مقدمه «کتاب الغیبة» می فرماید:

تصرف و بسط ید امام علیه السلام - که لطفی بر ماست - جز با تحقق سه چیز صورت نمی پذیرد: یکی متعلق به خداوند است، که همان ایجاد امام علیه السلام می باشد. دومی متعلق به خود امام است، که قبول مسؤلیت امامت و قیام به انجام آن می باشد و سومی به ما تعلق دارد که عبارت است از عزم بر یاری و کمک دادن و انقیاد نسبت به ایشان!<sup>۱</sup>

در قسمتی دیگر از این مقدمه فرموده است:

بسط ید امام علیه السلام در هر حالی بر ما واجب است و هرگاه چنین نکنیم، عدم تصرف (غیبت) ایشان از جانب خود ماست.<sup>۲</sup>

همین معنا در اندیشه های کلامی علامه خواجه نصیرالدین طوسی - سرآمد

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۲.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۱.

متکلمان و متفکران شیعی قرن هفتم - به چشم می خورد:

سبب غیبت نمی تواند ناشی از جانب خدا یا امام زمان باشد، پس از جانب مکلفان (مردم) است که همان خوف غالب و تمکین نکردن است و وقتی سبب غیبت از بین برود، ظهور واجب خواهد شد.<sup>۱</sup>

آنچه از نقل عبارات این دو عالم بزرگ شیعه مورد نظر می باشد، این است که از دیدگاه ایشان علت و سبب غیبت عقلاً نمی تواند به خدا و خود امام علیه السلام مربوط باشد و به همین جهت می گویند: علت آن باید به مردم برگردد. بنابراین اگر «خوف غالب» - ترس فراگیر - را به عنوان علت در کنار «عدم التمکین» - نافرمانی - ذکر کرده اند، نه به دلیل وجود روایاتی است که علت غیبت امام علیه السلام را خوف ایشان از قتل دانسته اند، بلکه این ترس صرفاً مصداقی از کوتاهی و تقصیر مردم در قبال امام علیه السلام است که عقل آن را تشخیص می دهد. البته اگر این سبب را به حدیث معصوم علیه السلام نسبت دهند، در فصل آینده معنای آن را روشن خواهیم نمود. بحث ما در حال حاضر فقط ناظر به جنبه عقلی علت غیبت امام زمان علیه السلام می باشد.

در گذشته بیان کردیم که ما نمی توانیم نصب و ایجاد امام علیه السلام را تحت عنوان «لطف» بر خداوند واجب بدانیم، همچنین توضیح دادیم که هیچ دلیل عقلی بر وجوب ظهور امام علیه السلام، وجود ندارد و حضور آشکار ائمه پیشین در جامعه از باب فضل و لطف واقعی (نه لطف اصطلاحی که در برهان لطف واجب دانسته شده) بوده است و اکنون اضافه می کنیم که از قیام امام علیه السلام به انجام مسؤولیت امامت (که در کلام مرحوم شیخ طوسی آمده است)، نمی توان عقلاً وجوب ظهور ایشان را نتیجه گرفت. در بخش آینده درباره علت و موجبات ظهور به تفصیل سخن خواهیم گفت، در این جا به بیان همین نکته بسنده می کنیم که ما عقلاً نمی توانیم درباره مسؤولیت های امامت ائمه علیهم السلام اظهار نظر کنیم و اگر بتوان سخن صحیحی در این زمینه گفت، تنها با رجوع به ادله نقلی امکان پذیر است. به تعبیر دیگر این امر از مستقلات عقلیه نیست و بنابراین سخن از وجوب عقلی ظهور روا نمی باشد.

ولی البتّه می توانیم یاری و انقیاد مردم نسبت به امام علیه السلام را عقلاً واجب بدانیم. این مسلم است که مردم وظیفه دارند که در هر شرایطی - چه زمان ظهور و چه دوره غیبت - امام خود را یاری کنند.

نتیجه این که نصب و جعل امام علیه السلام از ناحیه خداوند فضل و منتهی بر مردم است. همچنین این که امام علیه السلام خود را به مردم معرفی کند، نیز فضل دیگری در حق مردم است. همین طور است وقتی که راه ارتباط و تماس با خود را پیش روی آنان هموار سازد، اما هیچ یک از این دو فضل، بر خدا یا امام علیه السلام واجب نیست. ولی البتّه پس از تحقق آنها مردم عذری ندارند، اگر امام را اطاعت نکنند و نسبت به او انقیاد نوززند. چرا که با شناخت امام علیه السلام عقلاً حجّت بر مردم تمام می شود.

موضوع مورد بحث ما فعلاً دلیل عقلی غیبت امام علیه السلام است. با توجه به مباحث گذشته می توانیم بگوییم: صرف این که مردم عقلاً موظّف به اطاعت از امام خود هستند، ثابت نمی کند که در صورت عدم اطاعت آنان غیبت بر امام علیه السلام واجب می شود. هیچ استلزام عقلی بین یاری نکردن و عدم انقیاد مردم با وجود غیبت امام علیه السلام وجود ندارد.

### وقوع غیبت به اراده الهی

عجیب این است که برخی نویسندگان ناآگاه از سخنان شیخ طوسی و خواجه طوسی چنین برداشت کرده اند که اصولاً خداوند، غیبت امام زمان علیه السلام را اراده نکرده است! به این عبارات توجه کنید:

شیخ طوسی در این باره می فرماید:

چگونه خداوند اراده می کند این (غیبت امام علیه السلام) را و حال آن که در دوران غیبت، ظالمان به مؤمنان ظلم می کنند و...<sup>۱</sup>

نویسنده این عبارات، در ترجمه کلام شیخ طوسی اشتباهات فاحشی مرتکب شده که در فصل آینده با نقل عین عبارات مرحوم شیخ روشن خواهد شد.



یک اشتباه ایشان این است که تصور کرده مرحوم شیخ، اراده خداوند را نسبت به غیبت امام علیه السلام نفی کرده است. نویسنده به غلط گمان کرده که اگر کسی بگوید علت غیبت به کوتاهی خود مردم برمی گردد، نتیجه اش این است که خداوند اصلاً آن را اراده نکرده است. کسانی که با معارف دینی آشنایی دارند به خوبی بطلان این ادعا را متوجه می شوند. تفاوت روشنی وجود دارد بین این که بگوییم خداوند غیبت را اراده نکرده با این که قائل باشیم اراده کرده اما حکمت و علت این اراده، تقصیر مردم در ادای وظایف خود نسبت به امامشان است. آنچه مرحوم شیخ طوسی و خواجه طوسی فرموده اند معنای دوم است نه اول. اما نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور» از عبارات ایشان معنای اول را برداشت کرده که خود حکایت از بی اطلاعی او از مبانی معارف دینی می کند.

به طور کلی در مورد غیبت امام زمان علیه السلام دو فرض وجود دارد که با یکدیگر قابل جمع می باشند:

اول این که خداوند به اراده تکوینی خود کاری کرده که امام علیه السلام از دیدگان مردم ناشناخته بماند و این کار ممکن است از طریق عدم ایجاد معرفت امام علیه السلام در قلب مردم یا اموری شبیه این باشد (که مستقیماً به فعل خود خداوند مربوط می شود). دوم این که خداوند به اراده تشریحی خویش از امام علیه السلام خواسته باشد تا ایشان از این که مورد شناخت مردم قرار بگیرد، خود را دور بدارد. آن گاه امام علیه السلام نیز - که هیچ کاری را بدون امر خداوند انجام نمی دهد<sup>۱</sup> - خود از دیدگان مردم غیبت فرموده باشد.

در حالت اول، غیبت کار خداوند و در حالت دوم کار امام علیه السلام است. اما در هر دو فرض این کار به اراده حق تعالی باز می گردد. بنابراین به هر حال غیبت امام علیه السلام به اراده خدا صورت گرفته و حتی بزرگانی که سبب غیبت را تقصیرات خود مردم دانسته اند، هیچ کدام نفی اراده خداوند را نسبت به آن نکرده اند.

۱. رجوع شود به: اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أن الأئمة علیهم السلام لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون إلا بعهد من الله عز وجل وأمر منه لا يتجاوزونه.

## فصل ۲

# بررسی ادله نقلی علت غیبت

### معنای «علت» غیبت امام علیه السلام در احادیث

در فصل گذشته به طرح و بررسی اهم آراء و نظریات عقلی پیرامون علت غیبت امام عصر علیه السلام پرداختیم و ضعف و نارسایی آنها را از جهت عقلی و نقلی روشن نمودیم. اکنون می‌خواهیم ادله نقلی این موضوع را مورد بحث قرار دهیم و به همین جهت به سراغ احادیثی می‌رویم که هر یک علتی را برای غیبت امام زمان علیه السلام مطرح کرده‌اند تا روشن شود که چه علتها یا حکمت‌هایی برای آن وجود دارد. البته مقصود ما از کلمه «علت» معنای اصطلاحی آن - که در این بحث اطلاق آن جایز نیست - نمی‌باشد، بلکه مراد از آن هر چیزی است که ائمه علیهم السلام در مقام تعلیل امر غیبت فرموده‌اند. پیش از هر چیز باید مقصود از این تعلیل را - که در احادیث، برای غیبت امام عصر علیه السلام به کار رفته - بیان کنیم، تا روشن شود که آن چه در این فصل اثبات می‌گردد، با آن چه در فصل گذشته عقلاً و نقلاً مردود دانستیم، تعارضی ندارد.

در مباحث گذشته روشن شد که هم عقل از کشف علت غیبت عاجز و ناتوان است و هم احادیث ائمه علیهم السلام به صراحت، غیبت را رازی سر به مهر دانسته‌اند که پیش از ظهور امام زمان علیه السلام گشوده نمی‌گردد. در این صورت سؤالی که مطرح

می شود این است که: «چگونه در احادیث، علت‌هایی برای غیبت ذکر کرده‌اند در حالی که خود ائمه علیهم‌السلام سرّ غیبت را تا قبل از ظهور، کشف‌ناشدنی معرفی نموده و پرسش از آن را ممنوع دانسته‌اند؟!»

این پرسش، پرسش مهمی است که پاسخ آن، دیدگاه صحیح را - در فهم احادیثی که به طرح علت غیبت امام عصر علیه‌السلام پرداخته‌اند - روشن می‌کند. در گذشته این نکته را تذکر داده‌ایم که در بیان علت غیبت امام علیه‌السلام مقصود این نیست که در صورت وجود علت، غیبت امام ضروری گردد و در صورت عدم آن، ظهور (عدم غیبت) ایشان ضرورت یابد. این برداشت از تعلیلی که در احادیث برای غیبت امام علیه‌السلام شده صحیح نیست، بنابراین باید گفت:

اولاً با استناد به ادله نقلی در این زمینه، می‌توانیم نتیجه بگیریم که همه آن‌چه به عنوان علت غیبت فرموده‌اند، عامل مؤثر در غیبت امام علیه‌السلام بوده است، ولی این تأثیر، ضرورت عقلی ندارد. یعنی چنین نیست که هر یک از این علل یا مجموع آنها، عقلاً غیبت امام علیه‌السلام را ضروری کند. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که عقلاً وجود هر یک از این علتها با عدم غیبت امام علیه‌السلام هم سازگار است، بنابراین صرفاً با اتکاء به فرمایش معصوم علیه‌السلام می‌توانیم آن علت را در غیبت امام علیه‌السلام مؤثر بدانیم نه این‌که مسأله از مستقلات عقلیه باشد.

ثانیاً چنین نیست که اگر هر یک از این علتها مرتفع شود یا همه با هم منتفی گردند، ضرورتاً غیبت خاتمه یابد و ظهور واقع شود. به تعبیر دیگر نمی‌توان گفت: «هر یک از این علل، علت ناقصه غیبت امام علیه‌السلام هستند. <sup>۱</sup> پس اگر همه با هم رفع شوند، دیگر هیچ علتی برای غیبت نمی‌ماند و بنابراین ظهور حضرت، قطعی می‌گردد» چنین نیست. چرا که در غیر این صورت دیگر وجه و علت غیبت، مخفی نخواهد بود، و می‌توانیم حکمت غیبت را حاصل جمع همه آن علتها

۱. اصطلاحاً علل ناقصه علت‌هایی هستند که هر یک به تنهایی وجود معلول را سبب نمی‌شوند اما فراهم آمدن آنها در کنار هم موجب تحقق معلول است. همین‌طور اگر یکی از آنها رفع شود معلول از میان نمی‌رود و با رفع همه آنهاست که وجود معلول ضرورتاً منتفی می‌گردد.

بدانیم، در حالی که به فرمایش معصوم علیه السلام، حکمت غیبت تا قبل از ظهور روشن نمی‌گردد. بنابراین می‌توان فرض کرد که همه این علتها مرتفع شوند، ولی غیبت خاتمه نیابد و ظهور واقع نشود.

با توجه به این دو نکته، می‌توان گفت که مقصود از بیان علت در احادیثی که غیبت امام علیه السلام را توضیح داده‌اند، روشن نمودن برخی از آثار و فوائد غیبت می‌باشد. به این معنا که غیبت حضرت، دارای آن آثار و نتایج می‌باشد؛ اما هیچ‌کدام به معنای اصطلاحی کلمه، «علت» نیستند. این مطلبی است که در نوشته یکی از اعظام حوزه علمیه به آن تصریح شده است:

آنچه بگوییم راجع به اسرار غیبت، بیشتر مربوط به فواید و آثار آن است و الا علت اصلی آن بر ما مجهول است. و این است معنای احادیث شریفه‌ای که در آنها تصریح شده به این که سر غیبت آشکار نشود مگر بعد از ظهور.<sup>۱</sup>

حال با توجه به این نکته، به نقل و توضیح گزیده‌ای از احادیثی می‌پردازیم که در مقام بیان علت غیبت امام علیه السلام، وجوهی را ذکر کرده‌اند. آن چه با مراجعه به این احادیث به دست می‌آید، پنج وجه مختلف است که برای هر کدام مؤیداتی هم وجود دارد. ما در این جا به نقل نمونه‌هایی از هر وجه، که صراحت بیشتری در تعلیل غیبت امام علیه السلام دارد، اکتفا می‌کنیم. لازم به ذکر است که غیر از این پنج دلیل، وجوه دیگری هم در کلمات برخی از بزرگان و دانشمندان ذکر شده، ولی چون صراحت یا ظهوری در بیان علت غیبت ندارند، از نقل آنها خودداری می‌کنیم.

### اولین علت غیبت امام علیه السلام: ترس از کشته شدن

**علت اول:** نخستین علتی که شاید بیش از سایر علت‌ها، در خصوص غیبت امام عصر علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته، «ترس از کشته شدن» است. در احادیث منقول از مرحوم کلینی (در کتاب شریف «کافی») و مرحوم صدوق (در کتاب گران قدر «کمال الدین») و مرحوم نعمانی (در کتاب ارزشمند «الغیبه») این علت در موارد

متعددی بیان شده است.<sup>۱</sup> به عنوان نمونه زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به او فرمودند:

يَا زُرَّارَةَ لَا بَدَّ لِلْقَائِمِ مِنْ غَيْبَةٍ.

ای زراره قطعاً حضرت قائم علیه السلام غیبتی دارد.

زراره می‌گوید: پرسیدم: و لِمَ؟ - چرا؟ - حضرت فرمودند:

يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ - وَ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ.<sup>۲</sup>

بر جانش می‌ترسد (و با دست خود اشاره به شکمشان کردند).

آن چه از حدیث فوق استفاده می‌شود این است که یکی از عوامل مؤثر در غیبت امام عصر علیه السلام ترس آن حضرت بر جان مبارک خویش بوده است. البته ترس امام علیه السلام بر جان مبارک خویش، همچون ترسی که انسانهای عادی دارند و از کشته شدن می‌هراسند، نمی‌باشد. امام علیه السلام به خاطر کسب رضای خداوند و به عنوان انجام یک عبادت بسیار مهم، بر حفظ جان خود مراقب و نسبت به آن نگران هستند. بنابراین امام علیه السلام از این جهت که خدای متعال، کشته شدن ایشان را نمی‌پسندد، «خوف از قتل» دارند. به هر حال با توجه به آن چه در مقدمه بحث بیان شد، تأثیر این عامل در غیبت امام علیه السلام ضرورت عقلی ندارد.

توضیح مطلب این که هر چند با غیبت امام علیه السلام جان ایشان حفظ می‌شود، اما اگر امام صادق علیه السلام یا معصوم دیگر فرموده بودند، عقلاً نمی‌توانستیم کشف کنیم که یکی از علل غیبت امام علیه السلام حفظ جان شریف آن حضرت است، زیرا این امر (تأثیر عامل «هراس از قتل» در ایجاد غیبت) از مستقلات عقلیه نیست و به لحاظ عقلی، تنها راه حفظ جان مبارک امام، غیبت ایشان نمی‌باشد. به تعبیر دیگر عقلاً می‌توان فرض کرد که امام علیه السلام ظاهر باشند، اما خداوند جان ایشان را به طریق دیگری - همچون معجزاتی که گاه در عصر سایر ائمه علیهم السلام رخ می‌داد - حفظ نماید. پس به دلیل عقلی نمی‌توان گفت که حفظ جان امام علیه السلام، غیبت ایشان را ضروری و

۱. کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة و کمال الدین و تمام النعمة، باب ۴۴ (علّة الغیبة) و الغیبة نعمانی، باب ۱۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ج ۷.

واجب نموده است. به همین جهت تأکید می‌کنیم که علت بودن حفظ جان برای غیبت امام علیه السلام، باید فقط با ادله نقلی ثابت شود.

با روشن شدن این نکته، بطلان این سخن روشن می‌شود که:

آنچه را به طور قطع می‌توان سبب غیبت امام علیه السلام دانست، ترس ایشان بر جان خویش است... و هرگاه بر جان خود بترسد، غیبت ایشان واجب می‌شود.<sup>۱</sup>

نویسنده بزرگوار این عبارات برای اثبات گفتار خود به ادله نقلی استناد نفرموده و صحت آن را عقلی می‌داند و این دقیقاً همان چیزی است که مورد اشکال و رد ماست. البته ایشان در فصل دیگری از کتاب خود بعضی از احادیثی را نقل کرده‌اند که دال بر این علت هستند، اما استشهاد به این نقل برای تأیید گرفتن از ادله نقلی است نه استدلال و استناد به آنها.

با توجه به این نکته دقیق می‌توان گفت که بین این علت (ترس بر جان) و غیبت امام علیه السلام رابطه علیت اصطلاحی وجود ندارد. این رابطه وقتی برقرار است که وجود علت، وجود معلول را ضروری کند (البته وقتی علت، علت تامه باشد) و نیز تا علت رفع نشود، معلول هم قابل رفع نباشد (که این هم در علت تامه و هم ناقصه صادق است). اما در این جا هیچ یک از این دو قضیه صادق نیستند. از طرفی وجود ترس بر جان، غیبت امام علیه السلام را عقلاً واجب نمی‌کند (که توضیح آن گذشت) و از طرف دیگر چنین نیست که برای رفع غیبت امام علیه السلام از میان رفتن ترس ایشان ضروری باشد. لذا این رابطه از هیچ طرف برقرار نیست. به تعبیر دیگر شرط عقلی ظهور امام زمان علیه السلام، این نیست که ایشان ترسی بر جان مبارک خود نداشته باشند. این مطلب بسیار مهم و دقیقی است که به عنوان نتیجه بحث فعلی باید مغتنم شمرده شود.<sup>۲</sup>

۱. الغیبة، شیخ طوسی ص ۹۰. عین عبارت ایشان چنین است: مِمَّا يُقَطَّعُ عَلَيَّ أَنَّهُ سَبَبٌ لِغَيْبَةِ الْإِمَامِ هُوَ خَوْفُهُ عَلَيَّ

نَفْسِهِ بِالْقَتْلِ... وَ إِذَا خَافَ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَجَبَتْ غَيْبَتُهُ.

۲. توضیح بیشتر این مطلب در بخش سوم کتاب خواهد آمد.

### دومین علت غیبت امام علیه السلام: امتحان مردم

**علت دوم:** علت دیگری که در احادیث برای غیبت امام زمان علیه السلام بیان شده، آزمودن مؤمنان از سوی خداوند متعال است. البته آزمایش الهی برای این نیست که خداوند، به آن چه در مورد اهل ایمان نمی داند، آگاه شود. چنین فرضی در مورد خدای متعال عقلاً منتفی است. ما در فصل گذشته معنای صحیح امتحان الهی را با نقل فرمایشی از امیرالمؤمنین علیه السلام روشن ساختیم.

اکنون با توجه به همان معنا می توانیم دومین عامل مؤثر در غیبت امام علیه السلام را توضیح دهیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أما و الله لأقتلن أنا و إبنای هذان و لیبعثن الله رجلاً من وُلدی فی آخر الزمان یطالب بدمائنا و لیغیب عنهم تَمییزاً لِأهل الضلالة حتی یقول الجاهل: ما لله فی آل محمد حاجة<sup>۱</sup>.

بدانید، قسم به خدا یقیناً من و این دو پسر (حسن و حسین علیه السلام) کشته می شویم و خداوند مردی از فرزندان من را در آخر الزمان خواهد فرستاد که از ما خونخواهی می کند و او یقیناً از مردم پنهان می گردد تا اهل گمراهی را (از دیگران) جدا کند و چنان می شود که فرد نادان می گوید: خداوند (برای هدایت و دستگیری خلائق) نیازی به آل محمد علیه السلام ندارد.

تعبیر «تمییز» در این حدیث شریف، علت غیبت امام عصر علیه السلام را بیان می کند و با توجه به معنایی که از امتحان الهی بیان شد، جدا کردن اهل حق از اهل باطل، هدفی است که خداوند از امتحانش اراده می فرماید. جدا شدن گمراهان، باعث اتمام حجت بر ایشان هم می شود که نتیجه دیگری در پی امتحان خداوند است. آنها در روز قیامت هیچ عذری در پیشگاه الهی در مورد کارهای خلاف خود نخواهند داشت.

تعبیر «امتحان» نیز در مورد غیبت امام علیه السلام در احادیث به کار رفته است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ... إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ  
امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ.<sup>۱</sup>

همانا قطعاً صاحب این امر، غیبتی دارد... این امر چیزی نیست جز امتحانی  
از جانب خدای عزوجل که آفریدگانش را به این وسیله آزمایش می‌کند.  
هر چند که امتحان در این حدیث برای همه آفریدگان خدا مطرح شده است  
ولی بیشتر از دیگران، شیعیان در معرض این امتحان قرار دارند. امام صادق علیه السلام  
پس از این که از غیبت امام زمان علیه السلام به زراره خبر دادند، فرمودند:

غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ.<sup>۲</sup>

ولی خدای عزوجل دوست دارد که شیعیان را امتحان کند.

آری امتحان اصلی و سخت، برای شیعیان رخ می‌دهد تا روشن شود کدامیک  
از آنان در زمان غیبت از اعتقاد کامل و صحیح - نسبت به امامشان - دست  
برنمی‌دارند و وظایف خویش را در قبال ایشان به خوبی انجام می‌دهند. آنها که در  
این امتحان شکست می‌خورند، در زمره اهل ضلالت و گمراهی قرار می‌گیرند.  
در مورد این عامل دوم (امتحان) نیز می‌توانیم توضیحی شبیه به علت پیشین  
مطرح کنیم با این بیان که تأثیر این عامل نیز در غیبت امام علیه السلام ضرورت عقلی ندارد  
و صرفاً به اعتبار ادله نقلی است که از آن سخن می‌گوییم. عقلاً می‌توانیم فرض  
کنیم که خداوند شیعیان را بدون غیبت امامشان امتحان می‌کرد، لذا لازمه عقلی  
امتحان الهی، غیبت امام زمان علیه السلام نمی‌باشد. به عبارت دیگر تنها راه امتحان  
شیعیان، غیبت امامشان نیست و راههای دیگری نیز برای امتحان خداوند وجود  
داشته است. پس این که «امتحان الهی علت غیبت امام عصر علیه السلام است» امری نیست  
که از مستقلات عقلیه به حساب آید، لذاست که تنها به اتکاء ادله نقلی می‌توانیم از  
آن سخن بگوییم. پس هر گونه توجیهی که بخواهد غیبت امام زمان علیه السلام را به دلیل  
امتحان الهی، ضروری عقلی بداند، مردود است.

۱. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۲.

۲. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۵.



### نقل و بررسی سخن شیخ طوسی در ردّ این علت

در این جا قبل از آن که سخن را دربارهٔ علت دوم غیبت به پایان رسانیم، مناسب است اشاره‌ای به کلام دیگری از فقیه بزرگ و نامدار شیعه، شیخ الطائفه، جناب ابو جعفر طوسی، داشته باشیم. در ذیل بیان علت اول، سخنی از ایشان آوردیم که به صورت قطعی علت غیبت را ترس بر جان امام علیه السلام دانسته بودند. نویسندهٔ بزرگوار کتاب «الغیبة» در فصل پنجم از آن به نقل برخی شواهد روایی در مورد علت غیبت می‌پردازد. ابتدا احادیثی را نقل می‌کند که ترس بر جان را به عنوان علت غیبت مطرح نموده‌اند و سپس به علت دوم اشاره می‌نماید و می‌فرماید:

اخباری که دالّ بر امتحان شیعه در زمان غیبت و دشواری کار بر ایشان و آزمایش صبر آنان بر غیبت است، صرفاً خبر دادن از سختی‌های شیعیان است، نه این که خداوند متعال امام علیه السلام را غایب نموده تا این که مردم را امتحان کند و چگونه خداوند چنین چیزی را اراده کند در حالی که لازمهٔ آن ظلم و معصیتی است که از جانب ستمکاران بر مؤمنان می‌رود و خدای متعال این را نمی‌خواهد بلکه سبب غیبت همان ترسی است که گفته‌ایم.<sup>۱</sup>

به عقیدهٔ ایشان چون لازمهٔ آزمایش شیعیان در زمان غیبت، وقوع ظلم و ستمی است که از ناحیهٔ ستمگران بر مؤمنان می‌رود، پس خداوند قطعاً چنین نخواسته است. به همین دلیل نمی‌توانیم امتحان شیعیان را دلیل غیبت امام علیه السلام بدانیم.

دربارهٔ این عقیده می‌توان گفت: خداوند هرگز به ظلمی که ظالمان در حق مؤمنان روا می‌دارند، راضی نیست و آن را نه تکویناً و نه تشریحاً اراده نکرده است. تکویناً اراده نکرده چون ظلم ظالمان به اختیار و حرّیت خود ایشان صورت می‌گیرد و خداوند در فعل اختیاری هیچ انسانی، خواست تکوینی خود را تحمیل نمی‌کند. چرا که اگر چنین کند، جبر لازم می‌آید و خداوند عادل‌تر از آن است که کسی را مجبور به کاری کند و سپس به خاطر انجام آن، مذمت و عقوبتش فرماید. از طرفی خواست تشریحی خداوند نیز درست خلاف ظلم آنهاست. چون

اراده تشریحی عبارت است از امر و نهی الهی و خداوند ظالمان را از ارتکاب ظلم نهی فرموده است. پس خداوند هیچ نوع اراده‌ای (نه تکوینی و نه تشریحی) در مورد ظلم و ستم ظالمان بر مؤمنان ندارد. اما از آنجا که خداوند انسانهای مختار را آزمایش می‌کند، لازمه اختیار داشتن آنها این است که «بتوانند» ظلم کنند و اگر خدای متعال مانع ظلم ظالمان نشود، مخالف عدل و حکمت خویش عمل نکرده است؛ پس جلوگیری نکردن از وقوع ظلم - به خاطر امتحان یا هر حکمت دیگر - به معنای اراده آن از ناحیه خداوند نمی‌باشد.

به بیان دیگر، هر چیزی که در عالم واقع می‌شود، لزوماً مورد رضای خدای متعال نیست و این شامل همه گناهانی است که از موجودات مختار، سر می‌زند. حداکثر چیزی که می‌توان گفت این است که خداوند به وقوع معاصی - از جمله ظلم ظالمان در حق مؤمنان - قبل از تحقق آنها علم و آگاهی دارد، اما علم حق تعالی علت اراده او نیست و تأثیری هم در اختیار طاعت و معصیت اختیاری از ناحیه انسان ندارد.

با این توضیحات، روشن می‌شود که دلیل مرحوم شیخ طوسی در ردّ علت بودن «امتحان الهی» تمام نیست.

### سخن دیگری در ردّ این علت و بیان مرحوم شیخ

برخی برای ردّ این علت دوم استدلال دیگری کرده و گفته‌اند: مسلماً نمی‌توان گفت که خداوند وسیله‌ای جز غیبت برای امتحان شیعیان نداشته است، چرا که هر واقعه‌ای می‌تواند وسیله‌ای برای آزمایش بندگان باشد... بنابراین همان‌طور که مصیبت فراق امام زمان علیه السلام برای ما آزمایشی بزرگ است، حضور و ظهور حضرت علیه السلام نیز آزمایش عظیمی برای ماست... نتیجه آن که غیبت امام زمان علیه السلام همان‌طور که در حدیث به آن اشاره شده است، گرچه وسیله‌ای برای آزمایش شیعیان است، ولی علت برای غیبت نمی‌تواند باشد. شیخ طوسی در نقد این علت می‌فرماید:....<sup>۱</sup>

نویسنده در انتهای سخن خود به همان فرمایش شیخ طوسی که مورد نقد و بررسی قرار گرفت، استناد نموده اما هیچ توضیحی درباره ارتباط ادعای خود با فرمایش مرحوم شیخ نداده است و البته به دلیل اشتباهات روشنی که در ترجمه سخن شیخ طوسی مرتکب شده،<sup>۱</sup> گویا اصلاً مقصود ایشان را به درستی درک نکرده است. به هر حال با مراجعه به سخن مرحوم شیخ، روشن می شود که دلیل ایشان با آنچه نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور» آورده کاملاً متفاوت است. آنچه نویسنده مذکور مطرح کرده، سخن کاملاً صحیحی است که شبیه آن را درباره همه علت های بیان شده برای غیبت امام عصر علیه السلام مورد تأکید قرار دادیم و گفتیم که به همین دلیل، نمی توانیم هیچ یک از این علل را، علت عقلی غیبت بدانیم و بین آن علت و غیبت امام علیه السلام ضرورت علی و معلولی برقرار کنیم.

بنابراین ما عین سخن این نویسنده را، که درباره علت بودن «امتحان» برای غیبت امام علیه السلام مطرح شده، درباره علت بودن «ترس از جان» نیز می توانیم تکرار کنیم و بگوییم چون عقلاً تنها راه حفظ جان امام علیه السلام، غیبت ایشان نیست و خداوند قادر است جان آن حضرت را در حال ظهور نیز - از راه های دیگری نظیر معجزات عصر دیگر ائمه علیهم السلام - حفظ نماید؛ پس حفظ جان هم نمی تواند علت غیبت باشد و ما همین نکته را در توضیح علت اول غیبت (ترس بر جان) مطرح نمودیم.

۱. نویسنده سخن شیخ طوسی را چنین ترجمه کرده است: چگونه خداوند اراده چنین کاری را می کند در حالی که [در غیبت امام علیه السلام] مؤمنین از طرف ظالمان، مورد ستم قرار می گیرند و اگر خداوند چنین اراده ای کند، گناه و معصیت خدا محسوب می شود، پس خداوند متعال چنین اراده ای را نمی کند بلکه سبب غیبت همان خوف و ترس است. (ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۳۳).

عین عبارت مرحوم شیخ در این قسمت چنین است: «لَا أَنْ اللَّهَ تَعَالَى غَيَّبَ الْإِمَامَ لِيَكُونَ ذَلِكَ وَكَيْفَ يَرِيدُ اللَّهُ ذَلِكَ وَ مَا يَنَالُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَهَةِ الظَّالِمِينَ ظَلَمٌ مِنْهُمْ لَهُمْ وَ مَعْصِيَةٌ وَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يَرِيدُ ذَلِكَ.» روشن است که مقصود شیخ از کلمه «ذلك» در عبارت «كيف يريد الله ذلك» امتحان مردم در زمان غیبت است نه خود غیبت، در حالی که نویسنده مقاله مذکور در بخش دیگری از نوشته خود عبارت مرحوم شیخ را چنین ترجمه کرده است: چگونه خداوند اراده می کند این (غیبت امام علیه السلام) را و حال آن که در دوران غیبت، ظالمان به مؤمنان ظلم می کنند و در این صورت این گناه و معصیت خداوند محسوب می شود پس خداوند چنین اراده ای نخواهد کرد. (ماهنامه موعود، ش ۵۱، ص ۶۰)

نکته مهمی که بر این نویسنده محترم مخفی مانده، همان چیزی است که قبل از توضیح تک تک علت‌های غیبت بیان کردیم و گفتیم که هیچ‌یک از آنها به معنای اصطلاحی کلمه، «علت» غیبت نیستند، بلکه علت اصلی - مطابق فرمایش امام صادق علیه السلام - تا قبل از ظهور برای ما روشن نمی‌شود. آن‌چه به عنوان علل غیبت فرموده‌اند چیزی جز برخی لوازم و آثار آن نیست که البته همه آنها به خواست خداوند (نه به ضرورت عقلی) در غیبت امام علیه السلام مؤثر بوده است. بنابراین هیچ‌کدام از آنها را - به معنای مورد نظر نویسنده فوق - نمی‌توانیم علت غیبت بدانیم چه ترس از جان و چه علت‌های دیگر را.

### سومین علت غیبت امام علیه السلام: بر عهده نداشتن بیعت

**علت سوم:** سومین عامل مؤثر در غیبت امام زمان علیه السلام - که در احادیث ائمه علیهم السلام به آن تصریح شده - آن است که ایشان به این خاطر غیبت کرده‌اند که در هنگام ظهور، عهد و پیمانی از هیچ‌کس بر عهده نداشته باشند. از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده که فرمودند:

كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّالِثَ مِنْ وُلْدِي كَالنَّعَمِ يَسْطَلُّونَ السَّمْرَ عِى  
فَلَا يَجِدُونَهُ.

گویا شیعیان را در هنگام گم کردن سومین نواده خود می‌بینم که مانند گوسفندان به دنبال چراگاه می‌گردند ولی [جایی] پیدا نمی‌کنند. راوی از علت این امر سؤال می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهند:

لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ.

چون امامشان از آنها غایب می‌شود.

راوی از علت غیبت می‌پرسد و حضرت می‌فرمایند:

لِنَلَّا يَكُونُ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ يَبْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ.<sup>۱</sup>

برای این که وقتی با شمشیر قیام می‌کند، بیعت هیچ‌کس بر گردن ایشان نباشد.

وقتی امام زمان علیه السلام غایب باشند، دیگر نیازی پیدا نمی‌شود، تا همچون پدران گرامی خود، برای حفظ ظاهر و از باب ناچاری، با قدرتمندان و زورگویان زمان خود، بیعت کنند و در واقع اعلام عدم جنگ با آنها بدهند. این سیره برای همه ائمه علیهم السلام قبل از امام عصر علیه السلام جاری بوده است و از آن جا که نمی‌خواستند با طاغوت‌های زمان خود علناً اعلام جنگ کنند، لذا ظاهراً با آنان بیعت می‌کرده‌اند، یا حداقل عهد و پیمان صلح برقرار می‌ساخته‌اند. این بیعت به معنای قبول مشروعیت خلافت غاصبان خلافت نبوده، بلکه صرفاً اعلام می‌داشته که امام علیه السلام با آنها قصد پیکار و مقابله آشکار ندارد. ظالمان هم به همین مقدار راضی می‌شدند ولی البته بعدها خبثات خود را آشکار می‌نمودند و ائمه علیهم السلام را با حیل‌های مختلف به شهادت می‌رساندند.

در میان امامان گذشته، حضرت سیدالشهداء علیه السلام در زمان حکومت معاویه - لعنه الله - عهد و پیمان با او را نقض نکردند، اما وقتی یزید - لعنه الله - به حکومت رسید، و از امام حسین علیه السلام بیعت خواست، ایشان از بیعت سرباز زدند و به همین دلیل کار به جنگ با یزید و شهادت آن حضرت منتهی شد. پس همه ائمه علیهم السلام - حتی وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام (در زمان معاویه) - عهد و پیمانی با طاغوت زمان خود بر عهده داشته‌اند. اما از آن جا که رسالت امام عصر علیه السلام با دیگر ائمه علیهم السلام متفاوت است و به امر خداوند باید در هنگام ظهور با همه مستکبران و زورگویان عالم، مقابله و مبارزه کنند، به همین جهت از جانب خدای متعال چنین مقدر شده که ایشان از سوی هیچ قدرتمندی، بیعتی بر نگردند و پیمانی بر عهده نداشته باشند. علت غیبت ایشان هم در حدیث مورد بحث، همین مطلب عنوان شده است.

نکته قابل توجه در بحث فعلی این است که برای تحقق چنین هدفی (بیعت نکردن با هیچ‌کس) تنها راه عقلی، غیبت ایشان از دیدگان عموم مردم نیست. به لحاظ عقلی امکان داشت که ایشان غایب نشوند و در عین حال زیر بار بیعت با

هیچ کس هم نروند. به عبارت دیگر بیعت نکردن امام زمان علیه السلام با حاکمان و قدرتمندان، از طرق مختلفی امکان پذیر بوده اما خدای متعال از میان این طرق، غیبت حضرتش را انتخاب فرموده است. پس شرط عقلی رفع غیبت (ظهور) امام علیه السلام این نیست که بیعتی از جانب کسی بر عهده ایشان نباشد، تأثیر این امر (بیعت نداشتن از جانب هیچ کس) در غیبت امام علیه السلام به جعل و اراده خدای متعال بوده و این که «شرط ظهور حضرت، نبودن بیعت کسی بر عهده ایشان است»، نیز قرار داد خداوند می باشد نه این که ضرورت عقلی و علی و معلولی داشته باشد.

### چهارمین علت غیبت امام علیه السلام: اجرای سنت های پیامبران گذشته

**علت چهارم:** عامل دیگری که غیبت امام علیه السلام در بعضی احادیث به آن نسبت داده شده، این است که خدای متعال می خواهد سنت های انبیای گذشته را در مورد واپسین وصی آخرین پیامبر جاری نماید. امام صادق علیه السلام به سدید فرمودند:

إِنِّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا.

همانا قائم از ما (اهل بیت علیهم السلام) غیبتی دارد که مدت آن به طول می انجامد.

سدیر می گوید: پرسیدم: ای پسر رسول خدا! علت آن چیست؟ فرمودند:

لَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبَىٰ إِلَّا أَنْ تَجْرِيَ فِيهِ سُنُّنُ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام فِي غَيْبَاتِهِمْ وَإِنَّهُ لَا يَبْدَأُ لَهُ يَا سَدِيرُ مِنْ اسْتِيفَاءِ مُدَدِ غَيْبَاتِهِمْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لَتَرْكِبَنَّ طَبَقًا عَنِ طَبَقٍ»<sup>۱</sup> أَيُّ سُنَّنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ.<sup>۲</sup>

برای این که خدای عزوجل جز این نخواست است که سنت های پیامبران در غیبت هایشان، در مورد قائم علیه السلام جاری شود و ای سدید! گریزی از کامل شدن مدت زمان های غیبت های ایشان نیست.<sup>۳</sup>

۱. انشاق / ۱۹.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۴۴، ح ۶.

۳. به این معنا که مدت زمان غیبت هر کدام به پایان مقدر خود، می رسیده است، البته مواردی که مورد بقاء قرار گرفته از این قاعده کلی مستثناست.

خداوند متعال فرمود: همانا سوار می‌شوید طبقه‌ای به دنبال طبقه‌ای، یعنی بر سنت‌های پیشینیان خود (سوار می‌شوید).

مقصود این است که خداوند می‌خواهد سنت‌های پیامبران امت‌های پیشین، در وجود مقدس امام زمان علیه السلام نیز جریان یابد و از آن‌جا که غیبت انبیا یکی از سنت‌های رایج میانشان بوده است، پس باید حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز غایب شوند تا این اراده الهی محقق گردد. توضیح مطلب این‌که مطابق روایات، بسیاری از انبیای الهی، در زمان خود از قومشان غایب شده بودند که در میان ایشان می‌توانیم از این پیامبران نام ببریم:

حضرت ادریس، حضرت نوح، حضرت صالح، حضرت ابراهیم، حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت شعیب، حضرت الیاس، حضرت سلیمان، حضرت دانیال، حضرت لوط، حضرت عزیر و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام.<sup>۱</sup>

البته این فرمایش (که سنت‌های انبیای گذشته در امام زمان علیه السلام جاری می‌شود) به معنای آن نیست که جزئیات و ویژگی‌های انبیا در آن حضرت محقق می‌شود. چرا که بوده‌اند پیامبرانی که از قوم خود غیبت نداشته‌اند، مانند حضرت یعقوب و حضرت داود علیه السلام. پس اگر قرار باشد همه سنت‌های همه انبیا در مورد امام عصر علیه السلام نیز جاری شود، با توجه به این‌که برخی از ایشان غیبت نداشته‌اند، مشخص نمی‌شود که باید امام زمان علیه السلام از مردم غایب شوند یا خیر. لذا این فرمایش امام صادق علیه السلام را باید به صورت تعبیدی پذیرفت، چرا که برای ما معلوم نیست که کدام سنت از سنن انبیای الهی باید در امام عصر علیه السلام جاری شود و این کاملاً بستگی به مقصود گوینده این حدیث (امام صادق علیه السلام) دارد. لذا ما نمی‌توانیم فرمایش کلی آن حضرت را (که سنن انبیای گذشته باید در امام زمان علیه السلام جاری شود) با میل و سلیقه خود به هر ویژگی موجود در هر یک از پیامبران گذشته،

۱. شرح غیبت‌های بسیاری از ایشان در کتاب شریف «کمال الدین و تمام النعمة» بیان شده است. علاقمندان به

مطالعه بیشتر می‌توانند علاوه بر کتاب «کمال الدین» به فصلنامه انتظار، ش ۴، ص ۲۵۴ تا ۲۵۶ مراجعه نمایند.

منطبق کنیم.

امور مختلف و متعددی درباره انبیای امت‌های پیشین جاری و ساری بوده است که هیچ دلیلی بر ضرورت وجود آنها در امت اسلام نداریم. بنابراین هر چند، لحن سخن امام صادق علیه السلام در تعبیر «سنت‌های انبیای گذشته» کلی و عمومی است، ولی مقصود ایشان «همه سنت‌های پیامبران گذشته» با سور عمومی (لفظ همه) نیست و قضیه‌ای که فرموده‌اند، اصطلاحاً موجبه کلیه نمی‌باشد بلکه قضیه صورت «مهمله» دارد (یعنی به کلیه یا جزئیّه بودن آن تصریح نشده است و قضیه مهمله در حکم یک قضیه جزئیّه است.<sup>۱</sup>) پس مقصود نهایی امام صادق علیه السلام از فرمایش مورد بحث این است که برخی از سنت‌های انبیای گذشته باید در امام عصر علیه السلام جاری گردد. حال برای تشخیص این که کدامیک از سنت‌ها مورد نظر ایشان بوده است، باید در تک تک موارد به سخنان خود ائمه علیهم السلام مراجعه کنیم تا مصادیق مورد نظرشان را در یابیم.

با توجه به این توضیحات، می‌توان گفت که سخن امام صادق علیه السلام - که به صورت سر بسته و مجمل تعبیر شده - در حقیقت به موارد خاصی - که مورد نظر حضرات ائمه علیهم السلام می‌باشد - تأویل و تحلیل می‌گردد. یعنی مقصودشان از «سنت‌های انبیای گذشته» چند سنت خاص آنهاست که البته قطعاً یکی از آنها غیبت ایشان از مردم است. بنابراین مسأله از صورت کلی و عمومی خارج می‌شود و حالت جزئی و خاص پیدا می‌کند. در این صورت آنچه به عنوان علت غیبت امام علیه السلام مطرح شده، بیان یک قاعده کلی و عام نیست و لذا مراد از حدیث مزبور این است که: «اراده خداوند بر این که سنت غیبت انبیای گذشته در مورد امام عصر علیه السلام جاری گردد، علت غیبت ایشان است». این سخن هر چند که در پاسخ به سؤال از علت غیبت بیان شده، اما در واقع علت و سبب آن را بیان نمی‌کند و تنها توضیحی که می‌دهد این است که: «خداوند چنین خواسته است» از فرمایش امام

۱. یعنی وقتی به «همه» یا «برخی» در خود قضیه تصریح نشده، به لحاظ منطقی در حکم قضیه جزئیّه (باقید

برخی) است.



صادق علیه السلام چیزی بیش از این مقدار به دست نمی آید. اگر بخواهیم این مطلب را در قالب بیان علت غیبت بیان کنیم، باید گفت که: علت غیبت امام زمان علیه السلام، اراده الهی بر تحقق این امر است.

با توجه به این تحلیل، می توان گفت که رابطه این علت (اراده خداوند) و معلولش (غیبت امام زمان علیه السلام) یک رابطه عقلی و ضروری است، چون وقتی خداوند چیزی را تکویناً اراده فرماید، عقل به ضرورت وجود آن حکم می نماید. اما این علت چنان کلی است که دانستن رابطه ضروری آن با معلولش (غیبت امام زمان علیه السلام)، به هیچ وجه باعث نمی شود که باب اظهار نظر عقلی درباره چرایی غیبت باز شود. اگر امام علیه السلام غایب هم نبودند، باز می توانستیم و باید علت آن را اراده خداوند بر تحقق آن بدانیم. پس بیان چنین علت های عام و کلی - که با هر نوع حادثه ای اعم از وقوع غیبت و عدم آن سازگار است - اجازه هیچ نوع تحلیل عقلی از غیبت امام علیه السلام را به انسان نمی دهد. بنابراین دانستن و ندانستن این گونه علت ها در بحث فعلی مفید فایده زیادی نیست و آنها که به دنبال ارائه تحلیل عقلی از غیبت امام علیه السلام هستند از امثال این حدیث طرفی نمی بندند. حداکثر استفاده از این حدیث این است که امام علیه السلام، به علت اراده الهی غیبت اختیار کرده و تا وقتی این اراده باقی می باشد، غیبت ادامه پیدا می کند و رفع آن هم فقط به اراده الهی بستگی دارد و بس.

### پنجمین علت غیبت امام علیه السلام: گناهان مردم

**علت پنجم:** آخرین چیزی که به عنوان عامل مؤثر در غیبت امام علیه السلام، در احادیث یافت می شود، اعمال ناشایست بندگان است که باعث سلب نعمت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام شده و در واقع به نوعی عقوبت گناهان مردم می باشد. امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جِوَارِهِمْ.<sup>۱</sup>

هرگاه خدای متعال بر آفریده‌های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می‌سازد.  
از همین امام بزرگوار نقل شده که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جِوَارَ قَوْمٍ نَزَعَنَا مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِهِمْ.<sup>۱</sup>

همانا هرگاه خداوند مجاورت قومی را برای ما نپسندد، ما را از میان ایشان بیرون می‌برد.

حدیث دیگر در همین زمینه از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

إِغْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ  
عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.<sup>۲</sup>

بدانید که زمین از حجت خدای عزوجل خالی نمی‌ماند. اما خداوند دیدگان خلائق را از دیدن حجتش - به خاطر ظلم و جور و زیاده‌روی ایشان در حق خودشان - کور خواهد گرداند.

از این احادیث استفاده می‌شود که سبب غیبت امام علیه السلام از دیدگان مردم، اعمال ناشایستی است که از ایشان سر می‌زند و موجبات غضب الهی را بر آنان فراهم می‌آورد. غضب خداوند، باعث شده که نعمت هم‌جواری با امام زمان علیه السلام، از مردم سلب گردد. اگر آنان به گونه‌ای عمل می‌کردند که شایستگی درک حضور آشکار امام علیه السلام را از دست نمی‌دادند، چه بسا خداوند این نعمت عظمی را از آنان دریغ نمی‌کرد. پس قطعاً یک عامل مؤثر در غیبت آن حضرت، گناهایی است که انجام می‌دهند. هر گناهی، نوعی ظلم و زیاده‌روی است که انسان در حق خود می‌کند و باعث محرومیت او از دیدار امام عصر علیه السلام می‌گردد.

نکته مهمی که در مورد این عامل باید توجه کرد، این است که تأثیر آن در غیبت امام علیه السلام به دلیل عقل ثابت نمی‌شود و بین انجام گناه توسط مردم و غیبت امام

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۱۷۹، ح ۲.

۲. الغیبة نعمانی، ص ۱۴۱، باب ۱۰، ح ۲.

زمان علیه السلام هیچ گونه رابطه ضروری عقلی وجود ندارد. از ادله نقلی هم چنین ضرورتی استفاده نمی شود. در فصل گذشته از همین بخش، روشن شد که نه اعطای نعمت های خداوند به مردم، بر اساس لیاقت و شایستگی آنان بوده و نه سلب آنها لزوماً به علت بی لیاقتی ایشان است. بنابراین اگر بی لیاقتی مردم را در غیبت امام علیه السلام مؤثر می دانیم، تنها به دلیل وجود روایاتی است از قبیل آنچه نقل کردیم. وگرنه هیچ قاعده و قانون عقلی یا نقلی بر این امر دلالت نمی کند. با این ترتیب، فرض این که با وجود گناهان مردم، امام علیه السلام غیبت اختیار نکنند؛ هم یک فرض معقول است و هم با سنت های خداوند تعارضی ندارد. به همین دلیل می توان گفت که برای رفع غیبت امام علیه السلام (یعنی ظهور) نیز شایستگی و لیاقت مردم هیچ ضرورتی ندارد.

### صحت استناد غیبت امام علیه السلام به علل نقلی مذکور

حال که این وجوه پنجگانه را در بیان علت غیبت امام زمان علیه السلام توضیح دادیم، روشن می شود که هیچ یک از اینها نه علت تامه غیبت و نه علت ناقصه آن (به اصطلاح فلسفی) هستند. اگر هر یک از این علل یا همه آنها با هم، علت تامه غیبت امام علیه السلام بودند، می توانستیم عقلاً درباره حکمت غیبت اظهار نظر کنیم و به عبارت دیگر می شد این حکمت را پیش از ظهور بشناسیم، اما از آن جا که به طور قطع حکمت این امر پیش از ظهور منکشف نمی گردد، لذا همان گونه که در ابتدای بحث اشاره شد؛ این علت ها در واقع فوائد و آثار غیبت هستند، در عین آن که استناد غیبت به هر یک از آنها یا مجموع آنها عقلاً و عرفاً صحیح است. البته تعبیری که برای بیان این استناد به کار می بریم در مورد این پنج علت متفاوت است.

نسبت به اولین و آخرین علت - ترس از کشته شدن و گناهان بندگان - چنین تعبیر می کنیم که: «چون امام زمان علیه السلام از کشته شدن می ترسیدند، غیبت اختیار کرده اند.» و «از آن جا که بندگان اعمال ناشایستی انجام داده اند، حضرت از ایشان

غایب شده‌اند» در حالی که نسبت به سه علت دیگر تعبیر متفاوتی به کار می‌بریم و می‌گوییم: «خداوند امام زمان علیه السلام را از دیدگان مردم غایب نموده تا به این وسیله آنان را امتحان نماید» یا «امام علیه السلام غایب شده‌اند تا این که بیعت از هیچ کس بر گردن نداشته باشند» و «حضرت غیبت اختیار کرده‌اند تا سنت خداوند در مورد پیامبران گذشته نسبت به ایشان جاری شود.»

در تعبیر اول، وجود علت غیبت، مقدم بر خود آن است در حالی که در تعبیر دوم تحقق علت غیبت، پس از تحقق خود غیبت حاصل می‌شود. مثلاً ترس از کشته شدن، مقدم بر غیبت امام علیه السلام است در حالی که امتحان مردم یا جاری شدن سنت پیامبران گذشته، پس از وقوع غیبت تحقق پیدا می‌کنند. این تفاوت را می‌توانیم چنین تعبیر کنیم که در مورد عامل اول و پنجم، «حصول» آنها علت غیبت هستند در حالی که نسبت به دیگر عوامل «تحصیل» آنها علت غیبت می‌باشند.

### طرح علت ششم غیبت و بررسی آن

پس از بیان و توضیح این پنج علت، لازم به ذکر است که برخی از اندیشمندان و صاحب نظران در بحث مهدویت، علت دیگری را بر این علل افزوده‌اند، که عبارت است از «ضایع نشدن ودایع الهی».<sup>۱</sup>

مقصود از «ودایع الهی» مؤمنانی هستند که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام از اصلاب پدران کافر خود به دنیا می‌آیند. یکی از آثار و نتایج غیبت، ضایع نشدن این ودایع الهی است. اما رجوع به متون احادیثی که به این مطلب دلالت دارند،<sup>۲</sup> روشن می‌کند که هیچ یک از آنها در مقام بیان علت غیبت نیستند و صرفاً یکی از آثار و لوازم غیبت را بیان می‌کنند. پس استناد غیبت امام علیه السلام به این امر، بی دلیل است.

۱. مرحوم میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی در کتاب «مکیال المکارم» ج ۱، ص ۱۳۱ و آیه الله صافی گلپایگانی

در کتاب «نوید امن و امان»، ص ۱۸۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۱ و ۶۴۲، باب ۵۴، ح ۲. جالب توجه است که مرحوم شیخ صدوق این

احادیث را در باب ۴۴ کتابش که تحت عنوان «علة الغیبة» می‌باشد، نقل نکرده است.

البته در مباحث گذشته روشن نمودیم که پنج علت مطرح شده برای غیبت امام علیه السلام نیز چیزی بیش از آثار و لوازم غیبت را نمی‌رسانند، ولی با توجه به این که علت بودن آنها برای غیبت به دلیل عقل نیست و تنها با تکیه بر فرمایش معصوم علیه السلام می‌توانیم هر یک از آنها را عامل مؤثر در غیبت امام علیه السلام بدانیم، پس در خصوص هر علتی باید دلیل نقلی داشته باشیم تا بتوانیم غیبت را به آن اسناد بدهیم. به این خاطر که در مورد «ضایع نشدن و دایع الهی» چنین دلیل نقلی نداریم، پس نمی‌توانیم این امر را یکی از علل غیبت امام علیه السلام به شمار آوریم. (دقت شود.) به طور کلی غیر از آنچه گفته شد، می‌توانیم آثار و فواید دیگری هم برای غیبت امام عصر علیه السلام بشماریم. اما علت دانستن هر یک از آنها - به دلیل این که از لوازم و نتایج غیبت هستند - صحیح نمی‌باشد.

## فصل ۳

### نارسایی ادله نقلی ادعایی بر علت غیبت

در مورد علت غیبت امام عصر علیه السلام - غیر از آنچه مورد بحث قرار گرفت - دیدگاه دیگری در برخی از کتب کلامی مطرح شده که طرح و بررسی آن در این جا مفید است. در این دیدگاه خواسته‌اند از برخی ادله‌ای که ظاهراً مربوط به شرایط ظهور امام زمان علیه السلام است، علت غیبت آن حضرت را استنباط نمایند. البته متکلمانی که از این دیدگاه به مسأله نگریسته‌اند، نوعاً پیش از رجوع به ادله نقلی، با ارائه برخی نظریاتی که آنها را مستند به عقل می‌دانند، علت یا علت‌هایی را برای غیبت مطرح کرده‌اند و سپس با همین نگرش به دنبال یافتن مؤیداتی از روایات رفته‌اند و سعی کرده‌اند برای همان علت مورد استنباطشان، شاهد نقلی دست و پا کنند. ما در فصل گذشته که دلایل عقلی ارائه شده برای غیبت را بررسی نمودیم، به بعضی از این نظریات اشاره نمودیم و آنها را مورد نقد و بررسی قرار دادیم. در این فصل به نقل و تحلیل مستندات روایی همان نظریات می‌پردازیم تا به لحاظ نقلی هم شواهد مورد نظر ایشان را بررسی کنیم.

#### طرح دو علت استحسانی برای غیبت امام علیه السلام

نظریه‌ای که در فصل گذشته از منظر عقلی بررسی نمودیم، بر این باور بود که: علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام، آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش

وجود پر برکت ایشان و عدم لیاقت مردم برای بهره‌گیری از نعمت حضور امام معصوم در میان خود می‌باشد و تا این مانع برطرف نگردد و به تعداد لازم یاران و انصار مخلص و فداکار برای آن حضرت وجود نداشته باشد، زمان غیبت به سر نیامده و امام همچنان از دیده‌ها پنهان خواهند ماند.<sup>۱</sup>

در این عبارات، دو عامل به‌عنوان علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام مطرح شده است: یکی آماده نبودن اجتماع بشری و عدم لیاقت مردم برای پذیرش و بهره‌گیری از نعمت حضور امام معصوم در جامعه، دوم فراهم نبودن تعداد لازم یاران و انصار برای آن حضرت. ادعای نویسندگان این است که غیبت امام علیه السلام معلول این دو عامل به هم پیوسته است و تا وقتی این علت‌ها هستند، زمان غیبت به سر نخواهد رسید.

ما در فصل گذشته اثبات نمودیم که نعمت حضور آشکار ائمه علیهم السلام - پیش از امام عصر علیه السلام - به دلیل لیاقت مردم زمان ایشان نبوده و سلب این نعمت هم لزوماً به علت بی‌لیاقتی مردم در زمان غیبت نیست. بحث‌های گذشته ناظر به اولین عامل مطرح شده در عبارات فوق بود و بیشتر جنبه عقلی داشت ضمناً به برخی از شواهد مورد ادعای نویسندگان هم پاسخ دادیم. اکنون می‌خواهیم مستندات روایی همان سخنان را بررسی و تحلیل نماییم. به همین منظور اصل مدعا را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار می‌دهیم.

در مورد اولین عامل مطرح شده (آماده نبودن اجتماع بشری و عدم لیاقت مردم برای پذیرش امام علیه السلام) یکی از شواهد نقلی مورد ادعا، آیه ۵۳ سوره انفال است که در گذشته معنای صحیح آن را توضیح داده و روشن کردیم که آیه مورد نظر هیچ دلالتی بر مدعای فوق ندارد.

### بررسی توقیع امام علیه السلام از جهت بیان علت غیبت

شاهد دیگری که همان نویسندگان بلافاصله پس از عبارات قبلی مطرح کرده،

سخنی از خود امام عصر علیه السلام است که آن را تحت عنوان «بیان علت تأخیر ظهور»<sup>۱</sup> نقل می‌کند. این شاهد عبارتی است که در یکی از توقیعات امام علیه السلام آمده است:

لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهَهُمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ  
بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ  
بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا.<sup>۲</sup>

اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما.<sup>۳</sup>

از دیدگاه نویسنده، این توقیع شریف، علت تأخیر ظهور را بیان می‌کند (که همان علت غیبت محسوب می‌شود) و به همین جهت به آن استناد نموده است. اولین نکته‌ای که در پاسخ به این مدعا می‌توان گفت این است که: توقیع حضرت سخنی است که فقط درباره شیعیان ایشان مطرح شده و حاصل آن این است که اگر شیعیان، همگی بر وفای به عهد امام علیه السلام پایدار می‌ماندند، توفیق دیدار آن حضرت برای ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و این سعادت زودتر شامل حالشان می‌شد. حال باید توجه کرد که نسبت کل جمعیت شیعیان با همه مردم روی زمین چه نسبتی است و چند درصد جمعیت کل دنیا را شیعیان دوازده امامی تشکیل می‌دهند. با توجه به درصد بسیار ناچیز اینها نسبت به همه مردم دنیا باید گفت که اگر به فرض همه شیعیان در راه ایفای پیمان امامت همدل شوند، به هیچ وجه نمی‌توانیم بگوییم که مردم دنیا برای پذیرش امام معصوم علیه السلام آماده‌گی پیدا کرده‌اند. مدعای نویسنده محترم این است که علت اصلی غیبت، آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش وجود امام علیه السلام است و روشن است که این علت با همدل شدن

۱. در انتظار موعود، ص ۴۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۳. در انتظار موعود، ص ۴۶.



همه شیعیان دوازده امامی به هیچ وجه مرتفع نمی‌گردد. بنابراین اگر «آماده شدن اوضاع جهان» را به عنوان یکی از «مصالح غیبت» مطرح کنیم<sup>۱</sup>، این امر با آمادگی کل شیعیان تحقق پیدا نمی‌کند.

ما درباره این که آیا شرط ظهور امام علیه السلام، آمادگی جهانی برای پذیرش ایشان است یا خیر، در بخش آینده گفتگو خواهیم کرد. در این جا فقط متذکر می‌شویم که هیچ دلیل نقلی وجود ندارد که بتوان از آن برداشت کرد: یکی از اسرار و مصالح غیبت، آمادگی مردم دنیا برای ظهور حضرت می‌باشد. و به همین دلیل است که نمی‌توانیم حکم کنیم: باید غیبت امام علیه السلام تا حصول این شرایط ادامه پیدا کند.<sup>۲</sup> به همین خاطر است که معتقدان به این نظریه به سخن خود صورت عقلی می‌دهند که در ادامه مباحث به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

اکنون بحث در خصوص توقیع شریفی است که بعضی خواسته‌اند علت غیبت را از آن استنباط نمایند. سخن ما این است که حدیث مذکور بر چنین چیزی دلالت نمی‌کند. این که اگر - به فرض - شیعیان دوازده امامی بر وفای به عهد امامت همدل می‌شدند، توفیق دیدار امامشان را زودتر پیدا می‌کردند، ثابت نمی‌کند که علت تأخیر ظهور - که همان علت غیبت امام علیه السلام دانسته شده - آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش امام علیه السلام است. همدل شدن شیعیان، فاصله بسیار زیادی با آمادگی مردم دنیا برای ظهور امام علیه السلام دارد و از اولی نمی‌توانیم دومی را نتیجه بگیریم.

نکته دوم: از آن چه گفتیم می‌توانیم نتیجه بگیریم که فرمایش امام عصر علیه السلام در این توقیع، لزوماً ناظر به دیدار حضرت در زمان ظهور نیست. این احتمال بعید نیست که مقصود امام علیه السلام از لفظ «لقاء» و «مشاهده» دیدار و تشرّف شیعیان خدمت آن حضرت در عصر غیبت باشد. بنابر این احتمال، توقیع مذکور هیچ سخنی درباره ظهور حضرت ندارد و در نتیجه ناظر به علت غیبت هم نیست. کسی که

۱. نویدامن و امان، ص ۱۸۳.

۲. رجوع شود به: «نویدامن و امان»، ص ۱۸۶.

می خواهد از این حدیث، علت غیبت را برداشت کند، باید ابتدا این احتمال دوم را رد کند و گرنه «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» یعنی با وجود احتمال خلاف، نمی تواند بر مدعای خود استدلال نماید.

نکته سوم: اگر فرض کنیم که مراد از لقاء و مشاهده در توقیع حضرت، ظهور ایشان باشد، باز هم نمی توانیم علت غیبت را از این عبارات نتیجه بگیریم. می توان فرض کرد که یک یا چند عامل، علت غیبت باشند؛ اما خداوند از روی فضل و کرم خود، چنین مقدر فرموده باشد که در صورت همدلی شیعیان بر ایفای پیمان امامت، غیبت را خاتمه دهد و از ادامه آن صرف نظر فرماید.

در مقام مثال فرض کنید فرزندی به علت انجام یک خطای بزرگ، مورد غضب و عقوبت والدین خود قرار گرفته است. آن گاه پدر او به خاطر لطف و عنایتی که به فرزندش دارد، وعده می دهد که اگر فرزندش فلان کار خیر را انجام دهد، از سر تقصیر او خواهد گذشت و از عقوبت نجاتش خواهد بخشید. در این صورت، علت مغضوب و معاقب شدن فرزند، چیزی است غیر از آن چه - به خاطر لطف و کرم والدین - باعث نجاتش از عقوبت می شود.

در این جا هم می توانیم چنین فرض کنیم که مردم به دلایلی - که ما قطعاً همه آنها را نمی دانیم - مبتلا به غضب خداوند و دوری از امامشان شده اند؛ اما خدا از روی لطف و عنایتش وعده فرموده که اگر تنها شیعیان دوازده امامی - که در صد ناچیزی از کل مردم جهان هستند - بر ایفای عهد و پیمان امامشان همدل شوند، خداوند، آنها (و چه بسا همه مردم دنیا) را از عقوبت هجران امام علیه السلام نجات خواهد بخشید. از این وعده الهی، لزوماً استفاده نمی شود که علت غیبت حضرت، همدل نبودن شیعیان بر وفا به عهد امامت بوده است.

نکته چهارم: صرف نظر از نکات گذشته، باید توجه کرد که عبارت امام عصر علیه السلام در توقیع مبارک، به صورت شرطی با ادات شرط «لو» بیان شده است. طبق آنچه در زبان عربی مسلم دانسته شده، کلمه «لو» برای بیان ممتنع بودن

جواب شرط به خاطر ممتنع بودن جمله شرط به کار می‌رود.<sup>۱</sup> به عنوان مثال به این آیات شریفه توجه فرمایید:

و لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ... لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ.<sup>۲</sup>

و اگر بعضی سخنان را به ما (به دروغ) نسبت می‌داد... یقیناً رگ گردن او را قطع می‌کردیم.

تعبیر «لو» در این آیات، از آن جهت به کار رفته که نسبت دروغ دادن پیامبر ﷺ به خداوند - به علت عصمت ایشان - امری ممتنع است و به همین علت قطعاً خداوند رگ گردن ایشان را هم قطع نخواهد کرد.

همیشه ادات شرط «لو» در مواردی به کار می‌رود که شرط مورد نظر قطعاً واقع نمی‌شود، در نتیجه جزای شرط (جمله پیرو) هم قطعاً واقع نخواهد شد. با این ترتیب، قضیه شرطیه‌ای که در توقیع مذکور به کار رفته به این معناست که اگر - به فرض - شیعیان ما بر وفای به عهد امامت همدل می‌شدند، توفیق دیدار و مشاهده ما را زودتر پیدا می‌کردند. اما چنین فرضی هرگز تحقق نیافته، یعنی آنها همدل نشده‌اند و در نتیجه توفیق دیدار ما از ایشان به تأخیر افتاده است.

این شرط البته محال و ممتنع عقلی نبوده است ولی با توجه به روال عمومی و مشی کلی رفتار شیعه نسبت به امامانشان، می‌توان فهمید که چرا اجتماع قلبی ایشان بر وفا به عهد امامت امری غیر عادی و غیر منتظره تلقی شده است. به همین جهت می‌توان گفت که تحقق این شرط چیزی شبیه به یک آرزو و تمنای دست نیافتنی بوده و گوینده این سخنان (یعنی وجود مقدس امام زمان علیه السلام) امیدی به آن نبسته‌اند. با این ترتیب نمی‌توان جمله شرطیه توقیع شریف را چنین معنا کرد که: اگر شیعیان حضرت بر وفای به عهد امامت همدل شوند، زودتر به سعادت دیدار امام علیه السلام نائل می‌گردند. این جمله در مقام نشان دادن راهکاری به شیعیان برای پیش انداختن ظهور نیست، بلکه صرفاً گزارشی است از وقوع یک واقعیت تلخ

۱. گفته می‌شود که: «لَوْ لَا مُتَنَاعِ الثَّانِي لِامْتِنَاعِ الْأَوَّلِ» است. منظور از الأول، جمله شرط و مقصود از الثانی، جواب

شرط است.

۲. الحاقه / ۴۴ و ۴۵.

(به تأخیر افتادن دیدار شیعیان با امام علیه السلام) به دلیل کوتاهی آنها در وفا به عهد امامت. اما (به خاطر ادات شرط «لو») نمی توان از عبارت توقیع شریف برداشت کرد که شیعیان اکنون چه وظایفی دارند و چه کارهایی را می توانند انجام دهند تا توفیق مشاهده امامشان را زودتر پیدا کنند.

البته ما از ادله نقلی دیگر می توانیم همین معنا را مستقلاً برداشت نماییم که وظیفه شیعیان در همه زمانها - به خصوص زمان غیبت - بیش از هر چیز، همدل شدن در وفا به عهد و پیمان امامت است و انجام این وظیفه، به فضل و لطف پروردگار متعال - نه بر اساس ضرورت علی و معلولی و نه وعده قطعی و لایتخلف الهی - می تواند در تعجیل ظهور امام عصر علیه السلام مؤثر و کارساز باشد. بنابراین اصل این که شیعیان وظیفه ای دارند، فی نفسه صحیح و قابل قبول است، ولی دلالت توقیع مذکور بر آن محل اشکال می باشد. فراموش نشود که چون - طبق صریح فرمایش معصوم علیه السلام - تا پیش از ظهور از حکمت اصلی غیبت آگاه نیستیم، بنابراین نمی توانیم از طریق کشف علت آن، به آن چه در تعجیل فرج امام علیه السلام مؤثر است، پی ببریم؛ بلکه تنها راه مراجعه به فرمایشات ائمه علیهم السلام در خصوص تکالیف و وظایف زمان غیبت است. به طور کلی - همان طور که در بیان نکته سوم گذشت - باید منطقاً حساب علت غیبت را از آن چه موجب تعجیل در فضل و رحمت الهی در امر ظهور می شود، جدا نمود.

با توجه به چهار نکته ای که بیان شد، می توانیم نتیجه بگیریم که استناد به توقیع شریف امام عصر علیه السلام برای فهم علت غیبت آن حضرت صحیح نمی باشد. بنابراین علت اول از دو علتی که نویسنده «در انتظار موعود» به عنوان علت اصلی غیبت امام عصر علیه السلام مطرح کرده بود، از جهت نقلی بی دلیل است.

### بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علت غیبت

اکنون به بررسی ادله نقلی دومین عاملی که ایشان مطرح کرده است، یعنی «نبودن تعداد لازم یاران و انصار مخلص و فداکار برای امام علیه السلام» می پردازیم. نویسنده برای اثبات ادعای خود به دو دلیل استناد کرده است. یکی از آنها روایتی

است از امام موسی کاظم علیه السلام که خطاب به یکی از یاران خود فرموده است:

يَا بَنَ بُكَيْرِ اِنِّي لَأَقُولُ لَكَ قَوْلًا قَدْ كَانَتْ اَبَائِي تَقُولُهُ: لَوْ كَانَ فِيكُمْ عِدَّةٌ  
اَهْلِ بَدْرِ لَقَامَ قَائِمُنَا.<sup>۱</sup>

ای پسر بکیر، من به تو سخنی را می‌گویم که پدران من نیز پیش از من آن را  
بر زبان رانده‌اند و آن این‌که اگر در میان شما به تعداد کسانی که در جنگ بدر  
[با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] بودند [یاران مخلص] وجود داشت، قیام کننده ما [اهل  
بیت علیهم السلام] ظهور می‌کرد.<sup>۲</sup>

روایت دیگر را نویسنده از کتاب «الغیبة» نعمانی نقل می‌کند:

اَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الصَّادِقِ عليه السلام بَعْضُ اَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنِّي وَاللَّهِ  
اَحِبُّكَ وَاَحَبُّ مَنْ يُحِبُّكَ يَا سَيِّدِي مَا اَكْثَرَ شِيعَتِكُمْ فَقَالَ عليه السلام لَهُ: اَذْكُرْهُمْ  
فَقَالَ: كَثِيرٌ. فَقَالَ عليه السلام: تُخَصِّصُهُمْ فَقَالَ: هُمْ اَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ  
ابُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: اَمَّا لَوْ كَمُلَتِ الْعِدَّةُ الْمَوْصُوفَةُ ثَلَاثُمِائَةً وَبَضْعَةَ عَشَرَ كَانِ  
الَّذِي تَرِيدُونَ....<sup>۳</sup>

نویسنده، حدیث را این‌گونه ترجمه کرده است:

یکی از یاران امام صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: فدایت  
گردم؛ به خدا سوگند من تو را دوست می‌دارم و هرکس تو را دوست دارد نیز  
دوست می‌دارم، ای آقای من چقدر شیعیان شما فراوانند! آن حضرت فرمود:  
آنان را بشمار، عرض کرد: بسیارند. آن حضرت فرمود: آنها را می‌توانی  
بشماری؟ عرض کرد: آنها از شمارش بیرونند، حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام  
فرمود: ولی اگر آن شماره‌ای را که توصیف شده‌اند، سیصد و اندی تکمیل  
گردد آن چه را می‌خواهند، انجام خواهد شد....<sup>۴</sup>

اکنون باید دلالت این دو حدیث را بر مقصود نویسنده بررسی نمایم:

۱. مشکاة الانوار، ابوالفضل علی طبرسی، باب ثانی، ص ۶۳ و ۶۴.

۲. در انتظار موعود، ص ۴۴.

۳. الغیبة، نعمانی، باب ۱۲، ح ۴.

۴. در انتظار موعود، ص ۴۵.

نکته اول: اولین مسأله در این بررسی همان نکته چهارمی است که در بررسی دلالت توقیع امام عصر علیه السلام بیان کردیم. هر دو حدیث به صورت قضیه شرطیه بیان شده و ادات شرط «لو» در آن به کار رفته است. همان طور که گفته ایم، «لو» در جایی به کار می رود که هم جمله شرط و هم جواب آن محقق نشده اند و اصل استلزام نیز در زمان گذشته تحقق داشته است. خود نویسنده، حدیث اول را چنین ترجمه کرده است: «اگر در میان شما ... وجود داشت ... ظهور می کرد» هر دو فعل (در جمله شرط و جواب آن) به صورت ماضی معنا شده اند. بنابراین مفاد حدیث «ابن بکیر» صرفاً گزارشی است از آن چه تا زمان امام هفتم علیه السلام به وقوع پیوسته است و بیان مطلب با ادات شرط «لو» بر این حقیقت دلالت می کند که تا آن وقت برای امامان علیهم السلام، یارانی به تعداد اهل بدر (۳۱۳ نفر) فراهم نشده و به همین دلیل ایشان قیام نکرده اند. با توجه به این نکته نمی توانیم از این حدیث، قاعده و قانونی برای ظهور امام دوازدهم علیه السلام استنباط کنیم و چنین نتیجه بگیریم که اگر به همین تعداد یاران برای ایشان فراهم شود، قطعاً ظهور خواهند فرمود.

هر چند تعبیر «قائمنا» - قیام کننده ما - در احادیث معمولاً برای وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام به کار رفته است ولی در این حدیث شریف، نمی توانیم مراد از «قائمنا» را آن حضرت بدانیم، زیرا معنا ندارد که امام هفتم علیه السلام فرموده باشند: «اگر در گذشته (تا حال) در میان شما شیعیان، ۳۱۳ یار وجود داشت، امام دوازدهم علیه السلام قیام کرده بودند». ظهور امام دوازدهم علیه السلام قطعاً بعد از زمان امام هفتم علیه السلام واقع خواهد شد. بنابراین مراد از حدیث، قیام امامان گذشته تا امام هفتم علیه السلام بوده است و مقصود از قیام ایشان هم، قیام برای احقاق حقوق خود و شیعیان شان بوده که از آن به فرج جزیی تعبیر می شود و الا فرج کلی شیعیان در سراسر گیتی و تا پایان دنیا اختصاص به قیام و ظهور امام عصر علیه السلام دارد و تحقق آن پیش از زمان ایشان اصلاً مطرح نبوده است.

عین همین مطلب نسبت به دومین حدیث مورد استناد نویسنده مذکور مطرح می شود. در این حدیث هم کلمه «لو» آمده و مربوط به گذشته است. متن حدیث

دلالت دارد بر این که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام ادعا می کند یاران حضرت، فوق حدّ شمارش هستند. آن گاه امام علیه السلام در پاسخ می فرمایند:  
 آگاه باش که اگر - به فرض - آن شماره‌ای که توصیف شده یعنی سیصد و چند (بین سیصد و ده تا سیصد و بیست) کامل می شدند؛ آن چه می خواهید واقع شده بود....

نکته مهم این است که هم فعل شرط و هم جواب شرط را باید ماضی معنا کرد ولی نویسنده مذکور هر دو را به صورت مضارع ترجمه کرده و گفته است که: «اگر آن شماره سیصد و اندی تکمیل گردد، آن چه را می خواهند، انجام خواهد شد»<sup>۱</sup> سپس بر اساس این ترجمه اشتباه، نتیجه گرفته است که اگر «به تعداد لازم یاران و انصار مخلص برای حضرت وجود نداشته باشد، امام همچنان از دیده‌ها پنهان خواهند ماند.»

با توجه به این نکته روشن است که از فرمایش امام صادق علیه السلام در این حدیث، چیزی درباره ظهور امام دوازدهم علیه السلام نمی توان استنباط نمود. البته احادیث متعددی وجود دارد که همه آنها تعداد یاران اولیة امام زمان علیه السلام را - که در مکه مکرمه به ایشان می پیوندند - ۳۱۳ نفر ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup> ولی هیچ یک از آنها - به استثناء یک حدیث که آن هم هیچ دلالتی بر شرط ظهور و علت غیبت امام علیه السلام ندارد -<sup>۳</sup> به صورت قضیه شرطیه بیان نشده‌اند تا مورد استفاده نویسنده مذکور قرار گیرند. از این که امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور ۳۱۳ یار مخلص و فداکار دارند، نمی توان نتیجه گرفت که علت عدم ظهور (غیبت) ایشان تاکنون فراهم نشدن این تعداد است.

۱. البته اشتباه دیگر این است که «تریدون»، «می خواهند» ترجمه در حالی که «می خواهید» صحیح است. احتمالاً این اشتباه یک اشتباه تایپی است.

۲. به عنوان نمونه می توانید به این منابع مراجعه کنید: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۳ و کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۴، ج ۲۱ و ص ۶۷۲، ج ۲۵.

۳. این حدیث از حضرت جواد الائمه علیه السلام در کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، باب ۳۶، ج ۲، نقل شده و توضیح آن در ادامه بحث خواهد آمد.

### یکی نبودن شرط ظهور با علت غیبت

نکته دوم: علاوه بر نکته پیشین آن چه تحت عنوان نکته سوم در بررسی توفیق امام عصر علیه السلام در بحث گذشته مطرح شد، این جا نیز قابل طرح است. فرض کنیم دو حدیث مورد استفاده نویسنده محترم در مقام بیان شرط ظهور امام دوازدهم علیه السلام بوده‌اند و بر یک قاعده کلی دلالت می‌کنند که: «اگر ۳۱۳ یار مخلص و فداکار برای آن حضرت یافت شود، ایشان حتماً ظهور خواهند فرمود.» با وجود این فرض هم نمی‌توانیم علت غیبت امام علیه السلام را از این احادیث استنباط کنیم. با یادآوری مثال فرزندی که مورد غضب والدین خود قرار گرفته، می‌توانیم چنین فرض کنیم که علت غیبت امام علیه السلام چیزی است که مانعی دانیم و تا قبل از ظهور هم برایمان روشن نمی‌شود، اما خداوند چنین مقدر فرموده که اگر تعداد ۳۱۳ یار با اخلاص برای آن حضرت فراهم شود، از عقوبت غیبت امام علیه السلام در حق مردم می‌گذرد و آن حضرت را ظاهر می‌فرماید. بنابراین از این که کامل شدن این تعداد یاران، شرط ظهور است نمی‌توان علت غیبت را برداشت کرد.

### عدم کفایت وجود ۳۱۳ نفر برای ظهور

نکته سوم: در نکته گذشته فرض کردیم که وجود ۳۱۳ یار مخلص و فداکار شرط کافی برای ظهور امام زمان علیه السلام باشد؛ لذا گفته‌اند که اگر شرط محقق گردد، حضرت حتماً ظهور خواهند فرمود. برخی از بزرگان متکلمین در بحث مربوط به غیبت امام زمان علیه السلام با همین فرض به این احادیث استناد کرده و ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام را با وجود ۳۱۳ یار با اخلاص، واجب دانسته‌اند. عالم بزرگوار شیعه، مرحوم شیخ مفید، در یکی از رساله‌های خود می‌فرماید:

در مجلس یکی از رؤسا حاضر شدم، بحثی در امامت مطرح شد و به گفتگو در موضوع غیبت (امام زمان علیه السلام) منتهی شد. صاحب آن مجلس گفت: آیا شیعه از جعفر بن محمد علیه السلام روایت نمی‌کند که: اگر به تعداد اهل بدر - سیصد و اندی نفر (بین سیصد و ده تا سیصد و بیست) - برای امام جمع شوند، خروج با شمشیر بر ایشان واجب می‌گردد؟



گفتم: این حدیث روایت شده است.<sup>۱</sup>

ملاحظه می شود که مرحوم مفید، مفاد حدیث امام صادق علیه السلام را وجوب خروج امام زمان علیه السلام در صورت فراهم شدن آن تعداد از یاران خاص دانسته است. این در حالی است که در هیچ یک از این احادیث تعبیر «وجوب» یا لفظ دیگری که این معنا را برساند، وارد نشده است. بنابراین شیخ مفید و امثال ایشان، وجوب ظهور امام علیه السلام در صورت فراهم شدن ۳۱۳ نفر را، علی القاعده از قضیه شرطیه‌ای که در برخی از احادیث آمده، استنباط نموده‌اند.<sup>۲</sup>

اشکالی که در این مورد به نظر می رسد آن است که: این استنباط تنها در صورتی مجاز است که شرط مطرح شده در حدیث، شرط کافی برای ظهور حضرت باشد و در غیر این صورت نمی توانیم ظهور امام علیه السلام را به صرف فراهم آمدن ۳۱۳ نفر واجب بدانیم. اما آیا شرط کافی بودن این امر قابل اثبات است؟ آیا کسانی که چنین استنباطی از حدیث کرده‌اند، «شرط کافی» بودن ۳۱۳ یار را اثبات کرده‌اند؟ واقعیت این است که در کلام مرحوم شیخ مفید و دیگرانی که حدیث مورد نظر را حمل بر وجوب ظهور کرده‌اند، اثبات چنین نکته‌ای وجود ندارد و به علاوه باید در این پرسش دقت و تأمل عمیق صورت گیرد که «آیا در هر قضیه شرطیه، تمام عوامل مؤثر در تحقق جزای شرط، بیان می شود یا خیر؟»

### قاعده‌ای در سخن گفتن به صورت شرطی

آیا گوینده هر سخنی، هنگامی که مطلبی را به صورت شرطی بیان می کند، لازم است که همه شرایط مؤثر در تحقق مشروط را در سخن خود بیاورد؟ پاسخ این پرسش هم در عرف محاورات عادی و هم در خود احادیث ائمه علیهم السلام کاملاً روشن است. در عرف محاورات، گوینده یک سخن ممکن است همه شرایطی را که در تحقق یافتن مشروط مدخلیت دارد، یکجا بیان نکند. به عنوان مثال: معلمی در

۱. سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۷، الرسالة الثالثة في الغيبة، ص ۱۱.

۲. در ادامه، متن حدیثی را که به صورت قضیه شرطیه بیان شده، همراه با بیان معنای صحیح آن خواهیم آورد.

کلاس درس به دانش آموزان اعلام می کند که: «هر کس تحقیق مناسبی در فلان موضوع ارائه دهد، پنج نمره خواهد گرفت» آیا در این عبارت معلّم که به صورت یک قضیه شرطیه بیان شده، همه عوامل مؤثر در گرفتن پنج نمره آن درس بیان شده است؟ اگر به فرض دانش آموزی پس از ارائه تحقیق، یک تخلف اخلاقی و انضباطی حاد، مرتکب شود و به همین دلیل از کلاس اخراج گردد، معلّم مذکور می تواند بر اساس اختیاراتی که دارد به او نمره صفر بدهد. حال اگر چنین کند آیا آن دانش آموز می تواند بگوید: «چون معلّم اعلام کرده بود، هر کس تحقیق ارائه دهد، پنج نمره می گیرد؛ پس باید حتماً آن پنج نمره را به من بدهد؟»

اگر چنین اعتراضی کند، معلّم می تواند بگوید: «آن وعده شامل کسانی است که از کلاس اخراج نشوند و اگر کسی از کلاس اخراج شد، از آن امتیاز هم محروم می گردد.» آیا در این صورت، قضیه شرطیه ای که معلّم در مورد تحقیق پنج نمره ای گفته بود، غلط خواهد شد؟ در این جا اگر اخراج از کلاس و نمره صفر دادن به کسی که تخلف انضباطی و اخلاقی می کند، جزء اختیارات معلّم باشد، هیچ گونه تعارضی بین عمل او و بیان آن قضیه شرطیه وجود ندارد و کار معلّم، سخن او را نقض نمی کند. با این ترتیب هیچ لزومی ندارد که معلّم در وقتی می خواهد شرط گرفتن پنج نمره را برای تحقیق مورد نظرش اعلام کند، همه شرایط دیگر را نیز که می تواند در کسب نمره دانش آموز تأثیر بگذارد، در همان زمان اعلام نماید. عوامل و شرایط دیگر، طبق ضوابط دیگری که در جای خود و زمان خود اعلام و پذیرفته شده اند، معتبر و مؤثر هستند و ضرورتی ندارد که همیشه و به طور مکرر مورد تأکید قرار گیرند.

پس در محاورات عرفی، این مسأله به صورت یک روال طبیعی مقبول و معتبر است که بیان هر شرطی برای تحقق یک مشروط، به معنای نفی شرایط دیگر و انکار عوامل مؤثر دیگر در تحقق آن نیست. به عبارت دیگر از بیان یک قضیه شرطیه، همیشه شرط کافی بودن جمله شرط برای جزای شرط قابل استفاده نیست، بلکه این امر احتیاج به دلایل دیگری دارد.

در لسان احادیث و تکلم ائمه طاهرین علیهم السلام نیز مطلب از همین قرار است. مادر روایات اهل بیت علیهم السلام، موارد متعددی از جملات شرطیه داریم که هیچ یک از آنها را نمی توانیم بیان کننده شرط کافی برای تحقق مشروط بدانیم و تأثیر عوامل و شرایط دیگر را در آن نفی کنیم. به عنوان مثال، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْعَنْكَبُوتِ وَ الرُّومِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةً ثَلَاثَةً وَ عِشْرِينَ فَهُوَ وَ اللهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَا أَسْتَنْبِي فِيهِ أَبَدًا وَ لَا أَخَافُ أَنْ يَكْتُبَ اللهُ عَلَيَّ فِي يَمِينِي إِثْمًا....<sup>۱</sup>

هر کس دو سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان تلاوت کند، قسم به خدا ای ابومحمد! او جزء اهل بهشت است، استثنایی در این امر قائل نمی شوم و نمی ترسم که خداوند در قسمی که خورده ام بر من گناهی بنویسد....

این حدیث را مرحوم شیخ صدوق با اسناد مورد قبول خود نقل فرموده و ملاحظه می شود که امام صادق علیه السلام چه تأکید شدیدی بر صحت آن دارند. هم قسم جلالت خورده اند و هم تصریح کرده اند که هیچ کس را استثنا نمی کنند و هم اطمینان داده اند که بابت قسم خود در پیشگاه الهی مقصر نخواهند شد و همه اینها یعنی به درستی سخن خود اطمینان کامل دارند. با همه این تأکیدات، آیا کسی می تواند از این حدیث استفاده کند که شرط کافی برای دخول در بهشت خواندن دو سوره روم و عنکبوت است؟ آیا اگر یک فرد ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام در شب بیست و سوم ماه رمضان این دو سوره را تلاوت کند، مشمول وعده و قسم امام صادق علیه السلام می شود؟ یا اگر مؤمنی در یک ماه رمضان توفیق انجام این عبادت را پیدا کرد، آیا می تواند به خاطر اعتماد به فرمایش امام صادق علیه السلام با خود بگوید که دیگر هیچ چیز مهم نیست، چه گناهکار باشم و چه نباشم، هرگونه ظلم و جنایتی بکنم؛ امام معصوم علیه السلام بهشتی شدن مرا تضمین کرده اند؟!

حقیقت این است که هیچ فرد آگاه به الفبای کتاب و سنت، چنین استنباطهایی را از حدیث شریف امام صادق علیه السلام صحیح نمی‌داند و می‌فهمد که تحقق وعده امام علیه السلام در این حدیث، مشروط به وجود شرایط و عوامل دیگری است که در این جا ذکر نشده‌اند و حضرت در یک سخن خود، همه شرایط مؤثر در بهشتی شدن فرد را نیاورده‌اند. بنابراین باید با رجوع به کل آیات و روایات و با ابزار عقل سلیم به یک جمع‌بندی صحیح رسید و هیچ‌گاه نباید از امثال این حدیث، شرط کافی بهشت رفتن را استنباط کرد. پس به صرف وجود قضیه شرطیه، هر چند که با این همه تأکید همراه باشد، شرط کافی بودن جمله شرط برای جزای شرط استفاده نمی‌شود.

حال که روشن شد قاعده سخن گفتن صحیح در محاورات و در لسان احادیث ائمه علیهم السلام چگونه است، می‌توانیم بر همین اساس به توضیح احادیثی پردازیم که ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام را مترتب بر فراهم شدن ۳۱۳ یار با اخلاص کرده‌اند. در این جا هم روشن است که اگر چنین قضیه شرطیه‌ای وجود داشته باشد، معنایش لزوماً این نیست که وجود ۳۱۳ یار واقعی، شرط کافی برای ظهور امام علیه السلام می‌باشد. چه بسا شرایط و علل دیگری در تحقق یافتن مشروط (ظهور) مؤثر باشند که در این جا ذکر نشده‌اند. اگر حتی احتمال این امر وجود داشته باشد، کفایت می‌کند برای آن که نتوانیم به کافی بودن شرط ۳۱۳ نفر حکم کنیم. به عبارت دیگر اثبات کافی بودن یک شرط برای تحقق جزای آن، احتیاج به دلایل دیگری دارد و به صرف وجود یک قضیه شرطیه، این امر ثابت نمی‌شود.

در مسأله مورد بحث، اولاً بسیاری از احادیثی که تعداد ۳۱۳ نفر یاران با وفای حضرت را معین کرده‌اند، اصلاً به صورت قضیه شرطیه نیستند. ثانیاً بعضی از آنها -از جمله دو حدیثی که مورد استناد نویسنده کتاب «در انتظار موعود» قرار گرفته‌اند- مربوط به امامان گذشته‌اند و ناظر به ظهور امام دوازدهم علیه السلام نیستند. ثالثاً به فرض وجود حدیثی که ظهور امام عصر علیه السلام را مشروط به فراهم شدن ۳۱۳ یاور ایشان کرده باشد، نمی‌توانیم از آن قضیه شرطیه به کافی بودن وجود ۳۱۳ نفر برای

ظهور پی ببریم و بنابراین با استناد به چنان حدیثی نمی‌توان حکم کرد که «در صورت فراهم شدن این تعداد یاور، ظهور امام علیه السلام واجب می‌شود». تعبیر و جواب در این جا به هیچ وجه پذیرفته نیست. چون تا وقتی کفایت این شرط اثبات نشود، چنین استنتاجی صحیح نمی‌باشد.

### مصادره به مطلوب در استدلال برخی از بزرگان

اکنون بحث ما درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام است و از توضیحات فوق روشن می‌شود که نمی‌توان با استناد به احادیثی که ظهور امام علیه السلام را بر فراهم شدن ۳۱۳ یاور مترتب کرده‌اند، نتیجه گرفت که عدم ظهور (غیبت) ایشان، قطعاً به علت کامل نشدن تعداد مذکور است و هیچ عامل دیگری در آن مؤثر نمی‌باشد. این استدلال وقتی صحیح است که ما به دلیل دیگری، کافی بودن آن شرط (وجود ۳۱۳ نفر) را برای تحقق مشروط (ظهور) اثبات کرده باشیم و اگر خود عدم ظهور را دلیل بر تحقق نیافتن شرط مذکور بدانیم، در استدلال به نوعی مصادره به مطلوب کرده‌ایم (حکم یا لوازم حکمی را که در پی اثبات آنیم فرض گرفته‌ایم).

برای روشن شدن مطلب باید توجه کنیم که در کلام برخی از بزرگانی که برای کشف علت غیبت به احادیث ۳۱۳ نفر استدلال کرده‌اند، چنین بیانی مشاهده می‌شود. به عنوان مثال مرحوم شیخ مفید در مجلسی که خود ایشان گزارشش را نوشته‌اند<sup>۱</sup>، وقتی با یک سنی مخالف مناظره می‌کنند، او با استناد به حدیث امام صادق علیه السلام - که مرحوم شیخ بر صحت روایت آن اعتراف کرده‌اند - می‌پرسد: ما یقین داریم که تعداد شیعیان در این زمان چندین برابر تعداد اهل بدر هستند، پس چطور «غیبت» برای امام جایز می‌باشد؟ مرحوم مفید در پاسخ می‌فرماید: هر چند تعداد شیعیان در این زمان چندین برابر تعداد اهل بدر است و اگر به تعداد جماعت اهل بدر، اجتماع کنند، ظهور بر امام واجب است؛ ولی این تعداد از جهت اوصاف و شرایط، دارای ویژگی‌های اهل بدر نمی‌باشند. شرایطی همچون

۱. ابتدای گزارش را از قول مرحوم شیخ مفید در صفحات گذشته نقل نمودیم.

شجاعت، صبر بر مرگ و اخلاص در جهاد و ... کسانی که این اوصاف را داشته باشند، تعدادشان به ۳۱۳ نفر نمی‌رسد. مرحوم مفید یکبار دیگر تأکید می‌کنند که اگر تعداد مورد نظر با شرایط و اوصاف لازم در میان شیعیان حاضر، وجود می‌داشت - که این امر به علم الهی روشن است - امام علیه السلام قطعاً ظهور کرده و یک چشم بر هم زدن غایب نمی‌شدند (لَظَهَرَ الْإِمَامُ علیه السلام لِمُحَالَّةٍ وَ لَمْ يَغِبْ بَعْدَ اجْتِمَاعِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ) اما چون این تعداد با شرایط مورد نظر فراهم نشده‌اند، غیبت امام علیه السلام رواست.

آن‌گاه سنی معترض می‌گوید: شما (شیخ مفید) به چه دلیل می‌گویید که آن شرایط (شجاعت و صبر و ...) باید در ۳۱۳ نفر باشد؟ و به فرض اعتبار آن شرایط، از کجا معلوم که در شیعیان موجود این اوصاف در آن تعداد خاص وجود نداشته باشد؟ پاسخ مرحوم مفید این است که: ما چون اصل وجود امام علیه السلام را واجب می‌دانیم و فعلاً غیبت ایشان واقع شده است، برای این که حدیث مذکور صحیح باشد، راهی جز این که بگوییم آن تعداد با اوصاف لازم هنوز محقق نشده‌اند، وجود ندارد.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که در این استدلال، اصل این که با وجود ۳۱۳ یار امام علیه السلام ظهور ایشان واجب می‌شود، حتمی انگاشته شده و بر این اساس نتیجه گرفته‌اند که علت عدم ظهور (غیبت)، قطعاً فراهم نشدن آن تعداد مورد نظر است.

اشکالی که در این استدلال وجود دارد این است که به چه دلیل گفته‌اند اگر ۳۱۳ یار برای برای امام علیه السلام فراهم شود، ظهور ایشان واجب می‌شود؟ آیا شرط کافی بودن این تعداد را برای ظهور حضرت ثابت کرده‌اند؟ کفایت این شرط برای ظهور باید مستقلاً ثابت شود. نمی‌توان از صرف عدم ظهور حضرت بر این که این تعداد هنوز فراهم نشده‌اند، استدلال کرد. این جاست که مصادره به مطلوب صورت می‌گیرد، یعنی چیزی که می‌خواهند اثباتش کنند را مفروض و مسلم گرفته‌اند.

۱. مشروح این مناظره در مجموعه رسالات شیخ مفید، الرسالة الثالثة، ص ۱۱ و ۱۲ آمده است.

باید اثبات شود که در صورت کامل شدن تعداد مورد نظر، حضرت حتماً ظهور خواهند فرمود، این مطلوب ماست. برای اثبات این مطلوب نمی توان گفت که چون حضرت تاکنون ظهور نکرده اند، پس تعداد مورد نظر (۳۱۳ نفر) هنوز کامل نشده اند. اگر بخواهیم مسأله را با زبان منطق گزاره ها توضیح دهیم، می گوییم: اگر

کامل شدن ۳۱۳ یار برای امام  $\text{علیه السلام}$  = P

ظهور کردن امام زمان  $\text{علیه السلام}$  = Q

آن گاه مطلوب ما این است:

اگر امام  $\text{علیه السلام}$  ۳۱۳ یار داشته باشند، ظهور خواهند کرد  $(P \rightarrow Q)$

دلیلی که برای اثبات این مطلوب ذکر شده، چنین است:

حضرت ظهور نکرده اند، پس ۳۱۳ یار هنوز کامل نشده  $(\sim Q \rightarrow \sim P)$

ملاحظه می شود که برای اثبات قضیه  $(P \rightarrow Q)$  به قضیه  $(\sim Q \rightarrow \sim P)$  استدلال

شده است. در حالی که در منطق گزاره ها هر قضیه شرطیه با عکس نقیض خود

هم ارز است، بنابراین مدلول  $(P \rightarrow Q)$  و دلیل  $(\sim Q \rightarrow \sim P)$  هم ارز می باشند.

پس استنتاج فوق یک این همانی (توتولوژی) محسوب می شود و به منزله

$(P \rightarrow P)$  است که در عین صحت، ارزش استدلالی ندارد.

قسمت دیگر فرمایش مرحوم مفید این است که راهی برای صحیح دانستن

حدیث امام صادق  $\text{علیه السلام}$  جز آن چه فرموده اند، وجود ندارد. اما با توضیحاتی که

گذشت، روشن شد که ما اصولاً نمی توانیم هر قضیه شرطیه را به صورت شرط

کافی بودن مقدم برای تالی معنا کنیم، مگر این که دلیل دیگری غیر از جمله شرطیه

مورد بحث، داشته باشیم. با توجه به این نکته، هیچ مشکلی در معنای حدیث و

پذیرفتن آن به وجود نمی آید تا مجبور به پذیرفتن سخنان مرحوم شیخ مفید

بشویم. به این ترتیب پاسخ سنی مخالف هم - بدون آن که نقطه ضعفی به دست او

بدهیم - داده می شود.

نتیجه کل بحث این است که ما نمی توانیم با استناد به احادیث ۳۱۳ نفر یاران

**أَمْرَهُ فَإِذَا كَمُلَ لَهُ الْعِقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ<sup>۱</sup>**

او همان کسی است که زمین برایش درنور دیده می‌شود (به فرمانش در می‌آید) و هر سختی برایش هموار می‌گردد [و] از اصحابش به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده نفر - از اطراف زمین به گرد ایشان جمع می‌شوند و این فرمایش خدای عزوجل است که: «هر جا باشید، خداوند همه شما را گرد می‌آورد، همانا خداوند بر انجام هر کاری تواناست.» پس آن‌گاه که این تعداد از اهل اخلاص به گرد ایشان جمع شوند، خدا امر حضرتش را آشکار می‌نماید. و آن‌گاه که ده هزار نفر برای ایشان کامل شود، به اذن خدای عزوجل خروج می‌کند.

در این حدیث شریف، عبارت مورد نظر، این جمله شرطیه است: «إِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ» که باید معنای دقیق و صحیح آن را به دست آوریم.

### اجتماع ۳۱۳ یار نشانه ظهور حضرت نه شرط آن

برای روشن شدن معنای دقیق این جمله ابتدا به معنای لغوی «اجتماع» اشاره می‌شود. در زبان عربی «اجتماع» از باب «افتعال» و به معنای مطاوعه «جَمَعَ» به کار می‌رود. (می‌گویند: جَمَعَ الْمُتَفَرِّقَ جَمْعًا: ضَمَّ بَعْضَهُ إِلَى بَعْضٍ<sup>۲</sup> و «اجْتَمَعَ: مَطَاوَعُ جَمْعَهُ»<sup>۳</sup>) پس «اجتماع» وقتی به کار می‌رود که امور پراکنده‌ای گرد هم آیند و به یکدیگر ضمیمه شوند. حال با توجه به این معنا می‌توانیم نتیجه بگیریم که تعبیر «إِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ» چنین معنا می‌شود: «وقتی که این تعداد برای امام عَلَيْهِ السَّلَامُ گرد هم آیند»، یعنی مقصود جمع شدن و گرد هم آمدن این تعداد از اطراف و اقصی نقاط زمین است که در عبارت پیشین نیز با تعبیر «مِنْ أَقْصَى الْأَرْضِ» به کار رفته است.

این نشان می‌دهد که منظور امام جواد عَلَيْهِ السَّلَامُ در این فرمایش؛ به وجود آمدن یا متولد شدن یا تربیت شدن و امثال این معانی نیست. حضرت نمی‌خواهند به

۱. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۲۶، ح ۲.

۲. المعجم الوسيط، ص ۱۳۴.

۳. المعجم الوسيط، ص ۱۳۵.



پیدایش این تعداد از یاران با اخلاص برای امام زمان علیه السلام اشاره کنند و در مورد این که این افراد موجود شده‌اند یا هنوز به وجود نیامده‌اند، سخنی نگفته‌اند. فرمایش حضرت ناظر به یکی از حوادث هنگام ظهور است که در آن زمان این تعداد از یاران امام عصر علیه السلام، از اطراف زمین گرد شمع وجود ایشان جمع می‌شوند. حال ممکن است اینها موجود شده باشند، اما چون هنوز وقت ظهور نشده به سوی حضرت در مکه و مسجدالحرام گرد نیایند. بنابراین یکی از اوصاف و نشانه‌های ظهور امام زمان علیه السلام این است که در آن وقت، این تعداد از یاران ایشان یکجا خدمت حضرت می‌رسند و این‌گونه خداوند امر حجّتش را ظاهر می‌سازد. عبارات قبلی از حدیث امام جواد علیه السلام نیز به همین شکل ترجمه و فهمیده می‌شوند. مثلاً این که فرموده‌اند: «تَطْوِي لَه الْاَرْض» مقصود این است که در هنگام ظهور، زمین برای حضرت درنور دیده می‌شود و ایشان بدون هیچ مانعی بر سراسر زمین مسلط می‌گردند. هیچ کس از این عبارت چنین نمی‌فهمد که ظهور امام علیه السلام متوقف بر پیچیده شدن طومار زمین برای ایشان است و اگر چنین شود، ظهور بر ایشان واجب می‌گردد. این جا بحث از شرط و مشروط در کار نیست، بلکه صحبت از وصف و موصوف است ولی ممکن است وصفی را به صورت یک قضیه شرطیه بیان کنند؛ در این صورت در حقیقت امر تفاوتی ایجاد نمی‌شود. در مورد جمع شدن ۳۱۳ یار امام علیه السلام نیز مطلب از همین قرار است. نمی‌توان گفت که ظهور حضرت متوقف و مشروط به جمع شدن این تعداد است، بلکه باید گفت که هرگاه اذن ظهور از طرف خدا به امام علیه السلام داده شود، یکی از نشانه‌هایش جمع شدن این تعداد به گرد امام علیه السلام می‌باشد. احادیث متعددی به عنوان مؤید بر این موضوع می‌توان اقامه کرد که هیچ کدام به صورت بیان شرط ظهور مطرح نشده‌اند. به این عبارت از امیرالمؤمنین علیه السلام توجه کنید:

اِذَا قَامَ تَجْتَمِعُ اِلَيْهِ اَصْحَابُهُ عَلٰى عِدَّةِ اَهْلِ بَدْرٍ وَّ اَصْحَابِ طَالُوْتٍ وَّ هُمْ  
ثَلَاثِمِائَةٍ وَّ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ لِيُوْتُ. ۱

(حضرت مهدی علیه السلام) وقتی ظهور کنند، اصحاب ایشان که به تعداد اهل بدر و یاران طالوت سیصد و سیزده نفر هستند، نزد ایشان گرد می آیند که همگی شیران (شجاع) هستند.

ملاحظه می شود که در این حدیث شریف، اجتماع یاران حضرت خدمت ایشان به صورت جزای شرط قیام، ذکر شده (نه شرط آن) و این امر، مؤید همان معنایی است که بیان گردید. با این ترتیب، نباید چنین پنداشت که ظهور امام علیه السلام بر اجتماع ۳۱۳ یار ایشان مترتب است بلکه باید گفت که وقتی حضرت ظهور کنند، یکی از نشانه های آن جمع شدن این تعداد یاران خواهد بود.

### تقدم ظهور حضرت بر اجتماع ۳۱۳ یار ایشان

دقت مجدد در فرمایش امام جواد علیه السلام در حدیث مورد بحث، نشان می دهد که ایشان، آشکار و علنی شدن ظهور حضرت را بر اجتماع ۳۱۳ نفر مترتب دانسته اند نه اصل ظهور را. فرموده اند: «إِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ» اقتضای جمع بین این سخن و فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام - که اجتماع یاران را مترتب بر قیام حضرت دانسته اند - این است که بگوییم: ابتدا اذن ظهور از طرف خدا به امام زمان علیه السلام داده می شود و با فاصله چند ساعت - یعنی قبل از آن که ظهور ایشان علنی شود - آن ۳۱۳ یار با اخلاص، در مکه خدمت امامشان جمع می شوند. در فرمایش دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این اصحاب چنین آمده است:

إِنَّهُمْ يَجْتَمِعُونَ مِنْ مَطْلَعِ الشَّمْسِ وَمَغْرِبِهَا فِي نِصْفِ لَيْلَةٍ إِلَى مَكَّةَ.<sup>۱</sup>

اینها از شرق و غرب دنیا در مدت یک نصف شب در مکه اجتماع می کنند. و پس از اجتماع ایشان خدمت امام زمان علیه السلام، خداوند ظهور حضرت را آشکار می فرماید (اظهر الله امره). این معنا - تقدم ظهور حضرت بر اجتماع یاران ایشان - به صورت واضح در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است:

فَيَعْرِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ ظُهُورَهُ بِمَكَّةَ فَيَتَوَجَّهُونَ لِنُصْرَتِهِ تَطْوِي لَهُمُ الْأَرْضُ

## و يُذَلِّلُ كُلَّ صَغْبٍ<sup>۱</sup>

در آن زمان، از ظهور امام مهدی علیه السلام در مکه آگاه می‌شوند، پس به یاری او می‌شتابند. زمین برای آنها پیچیده می‌شود و همه سختی‌ها برایشان آسان می‌گردد.

ملاحظه می‌شود که ظهور حضرت در مکه، مقدم بر اجتماع یاران ایشان است و آنها پس از اطلاع باطنی الارض خود را به مکه می‌رسانند. جالب آن‌که دو صفتی که در پایان حدیث آمده، همان تعبیری است که در فرمایش امام جواد علیه السلام برای خود حضرت به کار رفته بود.

این چند حدیث به عنوان نمونه نقل گردید برای تأیید معنایی که از حدیث امام جواد علیه السلام استفاده کردیم، و تأکید بر این‌که مراد ایشان به هیچ وجه این نیست که فراهم شدن ۳۱۳ یار با اخلاص، شرط و جوب ظهور حضرت است به طوری که اگر آنها موجود شوند، ظهور بر امام علیه السلام واجب خواهد شد.

با روشن شدن معنای صحیح فرمایش امام جواد علیه السلام، دیگر هیچ محلی برای این ادعا که «علت غیبت، نبودن تعداد ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام زمان علیه السلام است» باقی نمی‌ماند.

نکته دیگری که از این مباحث نتیجه می‌شود این است که ما نمی‌توانیم با استناد به حدیث امام جواد علیه السلام ادعا کنیم: «با گذشت سالهای متمادی از غیبت امام علیه السلام تاکنون ۳۱۳ یار با اخلاص برای حضرت فراهم نشده است».<sup>۲</sup> کسانی که چنین ادعایی می‌کنند تنها دلیلشان ظهور نکردن امام زمان علیه السلام تاکنون است، اما با توجه به مباحث گذشته نمی‌توانیم از عدم ظهور (غیبت) امام علیه السلام به فراهم نشدن آن تعداد یار با اخلاص استدلال کنیم، چرا که مصادره به مطلوب خواهد بود و به علاوه حدیث امام جواد علیه السلام نیز هیچ دلالتی بر این مطلب ندارد.

۱. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۲۱.

۲. مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

بخش سوم

رمز پیدایی امام عصر علیه السلام

پس از بحث دربارهٔ علل غیبت امام عصر علیه السلام، اکنون باید این مطلب را بررسی نماییم که: پایان یافتن دوران غیبت، منوط به تحقق چه شرایطی است؟ یا به تعبیر دیگر: شرایط «لازم» برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام چیست؟ همچنین آیا می‌توانیم یک یا چند عامل را به عنوان شرط یا شرایط «کافی» برای ظهور حضرت، تلقی کنیم و آن‌گاه حکم کنیم که در صورت تحقق آنها، ایشان باید ظهور فرمایند؟

این دو موضوع در برخی از کتابهای مربوط به موضوع مهدویت به صورتهای مختلف، مورد بحث قرار گرفته است. بعضی خواسته‌اند با دلایل نقلی (احادیث) به این سؤال‌ها پاسخ دهند و برخی از پاسخ‌ها هم مستقیماً جنبهٔ نقلی ندارند، بلکه بیاناتی ظاهراً عقلی است که در بعضی از آنها ادلهٔ نقلی به عنوان مؤید مورد استفاده قرار گرفته‌اند؛ ما ابتدا پاسخ‌های نقلی را بررسی می‌کنیم و سپس به پاسخ‌های غیر نقلی که داعیهٔ عقلی بودن هم دارند، خواهیم پرداخت.

## فصل ۱

# بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت

### نظریه وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم ظهور

اولین و مشهورترین شرطی که برای پایان یافتن دوران غیبت امام مهدی علیه السلام مطرح می شود این است که یاران با اخلاصی به تعداد اصحاب جنگ بدر برای آن حضرت فراهم شوند. به طوری که اگر یاران ایشان به این تعداد نرسد، ظهور نخواهند فرمود.

می گویند:

ما در زمان غیبت او وظایفی داریم و باید عمل کنیم تا شرایط ظهورش فراهم گردد، فرموده اند: تا حداقل سیصد و سیزده نفر از بندگان صالح و مخلص جمع نشوند، او ظهور نخواهد کرد!

گاهی هم گفته می شود:

... بشر از حضور فعال آن حضرت در محرومیت باقی بماند، تا آن زمان که از نسل پاکان، یاران حضرت بقیة الله الاعظم به وجود آیند و آن حضرت را اقامه کنند.<sup>۱</sup>

کسانی که این نظریه را مطرح می‌کنند، به احادیثی نظر دارند که تعداد یاران اولیه امام عصر علیه السلام را ۳۱۳ نفر معرفی کرده‌اند، این بزرگواران از آن احادیث چنین فهمیده‌اند که به وجود آمدن این تعداد، شرط لازم برای ظهور امام علیه السلام است و بسیاری هم - چنان‌که در بخش قبلی آوردیم - علت عدم ظهور ایشان را تا زمان حاضر، فراهم نشدن این تعداد می‌دانند. در پاسخ به این نظریه، چند نکته را متذکر می‌شویم:

### وجود ۳۱۳ نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟

اول این‌که احادیث متعددی بر این دلالت می‌کنند که تعداد یاران اولیه امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور ۳۱۳ نفر هستند. در بخش گذشته نمونه‌هایی از این احادیث را نقل کردیم و توضیح دادیم که اکثر اینها، بودن این تعداد را به عنوان شرط ظهور حضرت مطرح نکرده‌اند و آن مواردی هم که به صورت قضیه شرطیه بیان شده است، ناظر به جمع شدن این تعداد پس از اعلام ظهور حضرت می‌باشد و خود ظهور به هیچ وجه، مشروط به فراهم آمدن این یاران نمی‌باشد.

اکنون برای روشن تر شدن بحث به این نکته توجه می‌دهیم که به فرض وجود قضایای شرطیه در این موضوع، مفاد آنها چنین می‌شود: «اگر ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام علیه السلام باشد، ایشان ظهور می‌کنند». در این صورت حدّا کثر می‌توان گفت که این قضیه، وجود ۳۱۳ یار با اخلاص را شرط کافی برای ظهور حضرت دانسته است که ما در بخش گذشته، بطلان این معنا و عدم دلالت این قضیه را بر آن، روشن ساختیم. اما ادعایی که در بحث فعلی مطرح است، وجود این تعداد را شرط لازم برای ظهور می‌داند، در حالی که این قضایای شرطیه - به فرض وجود - هیچ‌گونه دلالتی بر این امر ندارند.

اگر وجود ۳۱۳ یار امام علیه السلام شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، باید قضیه شرطیه به این صورت باشد: «اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار با اخلاص نداشته باشند، ظهور نمی‌کنند» اگر چنین قضیه‌ای در احادیث آمده باشد، می‌توانیم از آن، شرط لازم

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۲۷۷

بودن ۳۱۳ یار را برای ظهور حضرت استنباط کنیم، ولی چنین تعبیری مطلقاً در احادیث وارد نشده است و از قضیه شرطیه قبلی نیز این معنا استفاده نمی‌شود. اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره‌ها توضیح دهیم، می‌توانیم بگوییم:

اگر

$P =$  وجود ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام  $\text{علیه السلام}$

$Q =$  ظهور امام  $\text{علیه السلام}$

آن‌گاه:

اگر امام  $\text{علیه السلام}$  ۳۱۳ یار داشته باشند، ظهور می‌کنند  $(P \rightarrow Q)$

از این قضیه شرطیه<sup>۱</sup> نمی‌توان نتیجه گرفت که: «اگر امام  $\text{علیه السلام}$  ۳۱۳ یار نداشته باشند، ظهور نمی‌کنند» چون شکل منطقی آن چنین است:  $(\sim P \rightarrow \sim Q)$  و این قضیه با قضیه  $(P \rightarrow Q)$  هم‌ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیه‌ای به آن مضمونی که معمولاً معنا می‌کنند، از آنها وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی‌شود.

فراموش نشود که ادعای مورد بحث، صرفاً جنبه نقلی دارد و ما به همین دلیل، نقد خود را بر اساس مدلول احادیث، مطرح می‌کنیم. خارج از قلمرو دلالت احادیث نمی‌توان ادعا کرد که شرط ظهور حضرت، فراهم آمدن ۳۱۳ یار برای ایشان است. بنابراین اصل ادعا به هیچ وجه جنبه عقلی ندارد که بخواهیم از دیدگاه عقل، مسأله را بررسی و نقد کنیم. البته اگر به فرض، کسی بخواهد به این ادعا صبغه عقلی بدهد، آن‌گاه می‌توان گفت که این امر، خارج از قلمرو مستقلات عقلیه است. بنابراین هیچ‌گونه ادعای عقلی در این موضوع از اساس پذیرفته نیست.

۱. صورت منطقی این قضیه را قبلاً نیز آورده بودیم که به مقتضای بحث برای دقت بیشتر خواننده آن را در این جا مجدداً بیان نمودیم.



### عدم توقّف ظهور بر تولّد ۳۱۳ یار با اخلاص

نکته دوم: به فرض این که وجود ۳۱۳ یار با اخلاص برای حضرت، شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، نمی توان گفت که اینها هنوز متولّد نشده اند و غیبت امام علیه السلام تا به دنیا آمدن آنها باید ادامه یابد.

دلیل ما بر این مطلب، دو چیز است: اولاً - چنان که در انتهای بخش قبل گفتیم - تنها دلیل کسانی که می گویند این تعداد تا کنون تولّد نیافته اند، عدم ظهور امام علیه السلام است، در حالی که عدم دلالت این دلیل را بر مدّعیان مستدلاً مطرح کردیم. ثانیاً شواهد نقلی متعدّدی وجود دارد که نشان می دهد این ۳۱۳ یار با اخلاص حضرت مهدی علیه السلام، متعلّق به همه زمانها در طول تاریخ هستند و برخی از آنها حتی قبل از ظهور پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله متولّد شده و پس از طیّ عمر خود از دنیا رفته اند و بقیّه از امت اسلام می باشند که در طول قرون متمادی از میان مسلمانان واقعی، برگزیده می شوند. اینها انتخاب شده ها و بهترین های هر دوران هستند که لیاقت خود را برای قرار گرفتن در صدر یاران مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به اثبات رسانده اند.

ما برخی از این شواهد را در این جا نقل می کنیم تا روشن شود که نمی توان ادّعا کرد: «ظهور امام علیه السلام متوقّف بر به دنیا آمدن اینها از نسل پاکان است.» ما نمی دانیم، چه بسا همه ایشان یا اکثر آنان یا حداقل تعدادی از آنها در زمانهای گذشته به دنیا آمده و از دنیا رفته باشند و اکنون در برزخ، انتظار ظهور امامشان را بکشند تا به اذن و قدرت خدای متعال به دنیا رجعت کنند و به بالاترین آرزوی خود در دنیا - که همانا یاری امام زمان علیه السلام بوده - نائل شوند. پس پایان یافتن دوران غیبت، مشروط به تولّد ۳۱۳ یار با اخلاص نیست، بلکه بسیاری از ایشان منتظر ظهور امام علیه السلام هستند تا به دنیا برگردند.

شواهد نقلی این موضوع در بحث «رجعت» که از ضروریات اعتقادات شیعه می باشد، مطرح شده است. در قرآن کریم حدّ اقل ۷۰ آیه می توان سراغ گرفت که به

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۲۷۹

رجعت تفسیر می شود.<sup>۱</sup> در مورد روایات هم استاد اعظم علم الحدیث، مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه در بحث خود درباره رجعت می فرماید:  
چگونه ممکن است کسی که حَقَانِیَّتِ اَئِمَّةِ اطهار علیهم السلام را باور نموده، نسبت به چیزی که نزدیک به دویست حدیث صریح از طریق بیش از چهل راوی بزرگ و مورد اعتماد، درباره آن نقل کرده‌اند، شک نماید. و اگر احادیث بحث رجعت، متواتر نباشند، در هیچ موضوع دیگری نمی توان ادعای تواتر نمود.<sup>۲</sup>

### معرفی برخی از ۳۱۳ یار امام زمان علیه السلام

با اتکاء به این اساس محکم، اکنون چند نمونه از شواهد مورد بحث را مطرح و بررسی می نماییم:  
امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةَ وَ عِشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَقْضُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ سَبْعَةَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ يُوشَعَ وَ صِیِّ مُوسَى وَ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبَا دُجَانَةَ الْاَنْصَارِيِّ وَ مَالِكَ الْاَشْتَرِ.<sup>۳</sup>

وقتی قائم آل محمد صلوات الله عليهم قیام کند، از پشت کعبه بیست و هفت نفر را خارج می سازد؛ پانزده نفر از قوم حضرت موسی علیه السلام که به حق قضاوت و اجرای عدالت می کنند و هفت نفر از اصحاب کهف و حضرت یوشع وصی موسی علیه السلام و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانة انصاری و مالک اشتر.

افرادی که در این حدیث شریف، نام برده شده‌اند، بهترین‌ها و برگزیدگان زمان خود بوده‌اند و برخی مانند حضرت یوشع بن نون مقام برگزیده پیغمبری از سوی خداوند داشته‌اند. تعبیر «استخراج من ظهر الكعبه» خارج ساختن از پشت

۱. علاقمندان به تحقیق مفصل در این موضوع می توانند به کتاب ارزشمند «رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی صلوات الله عليهم» نوشته مرحوم محمد خادمی شیرازی مراجعه نمایند.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲، ج ۹۰.

کعبه نشان می‌دهد که اینها جزء یاران اولیة حضرت مهدی علیه السلام هستند و در ابتدای ظهور - که از خانه کعبه آغاز می‌شود - خدمت مولایشان حاضر می‌شوند و در زمره سران یاران آن حضرت قرار می‌گیرند.

شبهه همین حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که به جای «مؤمن آل فرعون»، جناب «مقداد» را نام برده‌اند و در پایان حدیث فرموده‌اند:

... فَيَكُونُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَنْصَاراً وَ حُكَّاماً.<sup>۱</sup>

... پس اینها در حضور امام علیه السلام، یاران و حاکمان (سران) می‌باشند.

تعبیر «حکام» نشان می‌دهد که این افراد جزء گروه اولیه یعنی همان ۳۱۳ نفر یاران با اخلاص حضرت هستند. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در میان این ۲۷ نفر به جای سلمان، نام جناب «جابر انصاری» به چشم می‌خورد.<sup>۲</sup>

به هر روی، غرض از ذکر این نمونه‌ها روشن شدن این حقیقت است که ظهور امام زمان علیه السلام متوقف بر پدید آمدن ۳۱۳ یار با اخلاص ایشان نیست، بلکه هرگاه خداوند اجازه فرماید، امام علیه السلام ظاهر شده و به دنبال آن، یاران اولیة ایشان به حضرتش خواهند پیوست و حداقل گروهی از این افراد، سالها بلکه قرن‌ها قبل، از دنیا رفته‌اند و برای یاری امامشان رجعت خواهند کرد. حال اگر کسی ادعا کند که: غیر از افراد نامبرده شده در احادیث، بقیة ۳۱۳ نفر هنوز به دنیا نیامده‌اند و ظهور حضرت، مشروط به وجود آنهاست، در پاسخ می‌گوییم: این ادعا کاملاً بی‌دلیل است و ما اطلاعی نداریم که چند نفر از این افراد هنوز به دنیا نیامده‌اند، چه بسا همه آنها جزء رجعت‌کنندگان باشند. یک امر مجهول را نمی‌توانیم بدون هیچ دلیلی - نه عقلی و نه نقلی - شرط لازم ظهور امام علیه السلام بدانیم.

### تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور»

دومین تئوری مطرح شده در خصوص شرط لازم ظهور این است که می‌گویند:

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۱.

۲. دلائل الامامة، ص ۲۴۷.

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۲۸۱

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی‌کنند.<sup>۱</sup>

دلایل مختلفی برای این ادعا مطرح کرده‌اند که برخی از آنها صورت عقلی دارد و مادر فصل آینده به نقل و بررسی آنها خواهیم پرداخت. اما از ادله نقلی، مهم‌ترین دلیل، قسمتی از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ششقیه است. می‌گویند:

بخش عمده حکومت آل محمد علیهم السلام بر دوش مردمان است و باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند. امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه ششقیه می‌فرمایند:

أما و الذي فلق الحبة و برء النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة  
بوجود الناصر و ما أخذ الله على العلماء أن لا يتأزروا على كظة الظالم و  
لا سب المظلوم لألقیت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس  
أولها.

آگاه باشید! سوگند به خدایی که میان دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود اجتماع مردم (در آستانه) من و قیام حجت خدا (که) در صورت وجود یاور (لازم است) و اگر نبود عهد الهی که خدای تعالی از دانایان گرفته تا بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم راضی نشوند، هر آینه ریسمان و مه‌سار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و آخر خلافت را به کاسه نخست آن آب می‌دادم.<sup>۲</sup>

نویسنده محترم از این خطبه شریف چنین استنباط کرده‌اند که حضور حاضرین و وجود ناصرین، شرط لازم قیام امام علیه السلام می‌باشد و این یک قاعده کلی برای همه امامان است، هر چند که امیرالمؤمنین علیه السلام صرفاً درباره خودشان فرموده‌اند. به دلیل همین استنباط است که پس از نقل آن فراز از خطبه، چنین آورده‌اند: «باری حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی‌کنند».<sup>۳</sup>

۱. کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵.

۲. آن چه نقل شد از کتاب کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵ آورديم. اما در نسخ نهج البلاغه خطبه ۳ به جای «الظالم»، «ظالم» و به جای «المظلوم»، «مظلوم» آمده است. (رجوع شود به: نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۵۰)

۳. کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵.

در قسمت اول فرمایش خود نیز گفته‌اند: «باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند.»

اکنون باید دید مقصود ایشان از گروه اقامه کننده حضرت صاحب الامر علیه السلام چه کسانی هستند. اگر مراد ایشان از این گروه، یاران خاص و برگزیده امام عصر علیه السلام باشند، در رأس آنها همان ۳۱۳ فرد با اخلاص‌اند و در گذشته به اندازه کافی استدلال کردیم که وجود ایشان را نمی‌توان شرط لازم ظهور آن حضرت دانست. بنابراین نمی‌توان گفت که «باید» گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند تا ایشان ظهور فرمایند. چنین «باید»ی از هیچ دلیل نقلی استفاده نمی‌شود.

اما اگر مراد از گروه اقامه کننده، عموم مردم باشند (که البته بعید به نظر می‌رسد)، همان فرضی است که اکنون محل بحث ماست و باید لزوم و ضرورت آن را برای ظهور حضرت مورد بررسی قرار دهیم. پیش از آغاز این بررسی، مطلب دیگری را هم که گاهی از این فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام استنباط می‌شود، یادآوری می‌کنیم. می‌گویند: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السلام واجب می‌شود.» دلیل این ادعا تعبیر «قیام الحجّة بوجود الناصر» است که فرموده‌اند: با وجود یاران، حجّت بر امام علیه السلام تمام می‌شود و در واقع، عذری برای ایشان در مورد عدم ظهور باقی نمی‌ماند. در حقیقت ادعا این است که حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی برای ظهور حضرت هم هست.<sup>۱</sup> بنابراین کلّ مدعا این می‌شود که حضور مردم شرط لازم و کافی برای ظهور امام علیه السلام می‌باشد.

اکنون به بررسی این نظریه می‌پردازیم:

۱. همان نویسنده محترم نیز در ترجمه خطبه شقشقیه، جمله‌ای را افزوده‌اند که از آن، وجوب ظهور حضرت در صورت وجود یاور استفاده می‌شود. ایشان عبارت را چنین ترجمه کرده‌اند: اگر نبود... قیام حجّت خدا (که) در صورت وجود یاور (لازم است). ظاهراً مقصود از «الحجّة» را در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، خود امام علیه السلام دانسته‌اند، اما این ترجمه صحیح نیست و معنای «قیام الحجّة»، قیام امام علیه السلام نمی‌باشد؛ بلکه مقصود اتمام حجّت بر امام علیه السلام است که در ادامه مباحث، توضیح آن خواهد آمد.

### تصویری از وضعیّت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ایشان

اولین مطلبی که باید روشن شود این است که امیرالمؤمنین علیه السلام از حضور حاضر و وجود ناصر، چه کمّ و کیفی از حضور و وجود مردم و یاران را اراده کرده‌اند. از جهت کمیّت باید دید چه تعداد و چند درصد مردم برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی کردند و از جهت کیفیّت باید دانست آنها چگونه افرادی بودند. آیا همه آنها که ادعای نصرت امام علیه السلام را داشتند، یاران واقعی ایشان بودند؟ چند درصد آن مردم، امیرالمؤمنین علیه السلام را به معنای شیعی کلمه، «امام» می‌دانستند؟ آیا آن حضرت با اعتماد بر اکثریتی که سنی مذهب بودند، خلافت را پذیرفتند یا آنها را واقعاً شیعه می‌پنداشتند؟ آیا علم امام علیه السلام به باطن افراد در تصمیم ایشان برای قبول خلافت، مؤثر بوده یا خیر؟

اینها بخشی از سؤالاتی است که تا پاسخ آنها روشن نشود، استنباط صحیحی از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌توان کرد. با مراجعه به تاریخ می‌توان فهمید که اکثریت مردم، در شرایطی که پس از خلافت عثمان درخواست بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام کردند، آن حضرت را به معنای درست کلمه «امام» نمی‌دانستند. آنها ایشان را خلیفه چهارم مسلمانان دانسته و به سبک و سیاق خلفای گذشته برای خلافت حضرت امیر علیه السلام، مشروعیت قائل بودند. شاهد این حقیقت، یکی از خطبه‌های آن حضرت است که درباره ابتدای دوران خلافت خود ایراد کرده و در آن به ذکر حدود بیست مورد از بدعت‌های خلفای پیشین پرداخته‌اند که البته به خاطر مخالفت عمومی جامعه نتوانسته‌اند در آنها تغییری ایجاد کنند. فرمودند:

قَدْ عَمِلْتُ الْوَلَاةَ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ، نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِّنْ شِيعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .<sup>۱</sup>

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام داده‌اند که در آن با رسول خدا ﷺ مخالفت ورزیده‌اند، در حالی که تعمد به مخالفت با ایشان و نقض بیعت آن حضرت و تغییر دادن سنتش را داشتند. و من اگر - به فرض - مردم را به ترک آن بدعتها وامی‌داشتم و آنها را به جایگاه‌های صحیح خود و به آنچه در زمان رسول خدا ﷺ بود باز می‌گرداندم، لشکریانم از گرد من پراکنده می‌شدند تا آنجا که خودم تنها می‌ماندم یا تنها عده کمی از شیعیانم که فضیلت و لزوم امامت مرا بر اساس کتاب خدای عزوجل و سنت رسول خدا ﷺ پذیرفته‌اند.

روشن است که این فرمایش، ناظر به ابتدای پذیرش خلافت از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام است و به خوبی جو عمومی جامعه آن روز را نشان می‌دهد. حضرت آشکارا فرموده‌اند که نتوانسته‌اند بدعتهای خلفای گذشته را - که اظهار مخالفت عمدی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امر دین بود - اصلاح فرمایند. علت این ناتوانی، عدم پذیرش عموم مردم بوده است تا آنجا که اگر می‌خواستند این امر را بر آنها تحمیل کنند، همان کسانی که در لشکر ایشان بوده‌اند، با حضرتش مخالفت می‌کرده‌اند و تنهایشان می‌گذاشته‌اند.

از این فرمایش معلوم می‌شود که اکثریت یاران حضرت امیر علیه السلام - که در رکاب ایشان می‌جنگیدند - قائل به امامت ایشان - به مفهوم شیعی‌اش - نبوده‌اند، بلکه به عنوان همان امامتی که اهل سنت برای خلفای گذشته قائل هستند، امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم می‌شناخته‌اند. شیعیان ایشان چنان در اقلیت بوده‌اند که حضرت فرموده‌اند: یا تنها می‌ماندم و یا من باقی می‌ماندم با گروه اندکی از شیعیانم که مرا به معنای واقعی کلمه، امام می‌دانستند.

ایشان در انتهای فرمایش خود مثالی زده‌اند که به خوبی گویای وضعیّت عمومی مسلمانانی است که با ایشان به عنوان خلیفه بیعت کردند.

وَاللّٰهُ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اَنْ لَا يَجْتَمِعُوْا فِيْ شَهْرِ رَمَضَانَ اِلَّا فِيْ فَرِيضَةٍ وَّ اَعْلَمْتُهُمْ اَنْ اَجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ، فَتَنَادَى بَعْضُ اَهْلِ عَسْكَرِيْ مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِيَ: يَا اَهْلَ الْاِسْلَامِ! غَيَّرْتُ سُنَّةَ عُمَرَ اَيُّهَا نَا عَنْ الصَّلَاةِ فِي

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۲۸۵

شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا و لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي.  
مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ و طَاعَةِ أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ و الدُّعَاةِ إِلَى  
النَّارِ... مَا لَقِيَ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّ مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِينَا بَعْدَ نَبِيِّنَا و اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ  
عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا.<sup>۱</sup>

به خدا قسم به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و به آنها اعلام کردم که به جماعت خواندن نماز مستحبی بدعت است. در آن زمان یکی از لشکریانم که در رکاب من می‌جنگید، فریاد زد: ای اهل اسلام، سنت عمر را تغییر دادند! (علی) ما را از خواندن نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کند! پس ترسیدم که در گوشه‌ای از لشکر شورشی به پا کنند. چه‌ها دیدم از این امت، از جدایی‌شان و از اطاعتشان در برابر پیشوایان گمراهی و کسانی که به سوی آتش (جهنم) می‌خوانند... اهل بیت هیچ پیغمبری، آن‌چه را ما بعد از پیامبران دیدیم، از امت خودش ندید و از خداوند علیه کسانی که بر ما ستم ورزیدند، استعانت می‌جویم.

می‌بینیم که نگرانی آن حضرت از لشکریان خودش است، نه از معاویه و بنی‌امیه. نوع مخالفت یاران حضرت امیر علیه السلام با ایشان نشان می‌دهد که آنها بدعت‌های خلفای گذشته را بر سنت‌های الهی - که آن حضرت می‌خواستند - ترجیح می‌دادند و لذا تغییر در آن‌چه از ناحیه خلیفه دوم، مشروع دانسته شده بود را تاب نمی‌آوردند. این وضعیّت اکثریّت مردمی بود که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند.

نمونه دیگر از همین قبیل، در زمانی بود که آن حضرت خواستند «شریح» را از منصب قضاوت، عزل کنند. مردم کوفه در مخالفت با این کار، اظهار داشتند: «او را عزل مکن زیرا عمر او را نصب کرده است! ما با تو بیعت کرده‌ایم که چیزی از آن‌چه را که ابوبکر و عمر مقرر کرده‌اند، تغییر ندهی!!»<sup>۲</sup>

این ماجرا وضعیّت حاکم بر جوّ جامعه را در آن زمان نشان می‌دهد. وقتی مردم

۱. کافی، ج ۸، ص ۶۳.

۲. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۸۳.



کوفه - که پایتخت حکومت حضرت امیر علیه السلام بود - چنین مخالفتی اظهار نمایند، حال بقیه مردم روشن است. ما می بینیم حتی «ابن عباس» نیز وقتی پیشنهاد ابقای معاویه را در حکومت شام به حضرتش می دهد، با این استدلال پیش می آید که عمر بن خطاب در دوران خلافتش او را به ولایت آن دیار گمارده است.<sup>۱</sup> این توصیه یا نشانگر اعتقاد خود ابن عباس به صحت کارهای عمر بوده و یا حداقل این که جو عمومی جامعه را نشان می دهد، جوی که چنان با خلیفه دوم هماهنگی داشته و علیه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که ابن عباس صلاح آن حضرت را در مخالفت با کارهای عمر نمی دیده است. اظهار نظر ابن ابی الحدید هم در این زمینه شنیدنی است. می گوید:

هر کس موقعیت علی علیه السلام را در زمان خلافتش ملاحظه کند، در خواهد یافت که او همچون افرادی که از تصرف در اموال خویش منع شده اند، نمی توانست به آن چه خود می خواست، برسد. زیرا افرادی که او را به حقیقت می شناختند، کم بودند و اکثریت مردم آن اعتقادی را که باید، به او نداشتند و خلفای پیشین را برتر از علی علیه السلام می پنداشتند و معتقد بودند که افضل بودن به [تقدم در] خلافت است و از گذشتگان خود تقلید می کردند و می گفتند که اگر گذشتگان به برتری خلفای پیشین بر علی علیه السلام یقین نداشتند، آنها را مقدم نمی کردند... و اکثر آنها به خاطر غیرت و شجاعت عربی همراه او می جنگیدند نه از روی دین و عقیده و امام علیه السلام مجبور بود با آنها مدارا کند و جرأت اظهار کردن آن چه معتقد بود نداشت.<sup>۲</sup>

گذشته از همه اینها بهترین گواه بر موقعیت نه چندان خوب امیرالمؤمنین علیه السلام در بین یارانش، سه جنگ بزرگی بود که مسلمانان در طول چهار سال و چند ماه خلافتشان علیه ایشان به راه انداختند، در حالی که حتی یکی از این جنگها در بیست و پنج سالی که از زمان خلافت خلفای پیشین می گذشت، رخ نداده بود. به طور مثال اصحاب جمل (ناکثین) که اولین جنگ را با ایشان راه انداختند، بیعت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷۲.

شکنتانی بودند که به عهد خود با امامشان وفا نکردند.

### عدم اعتماد امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم در قبول خلافت

اکنون با توجه به شرایط و موقعیت خاص امیرالمؤمنین علیه السلام در میان یارانشان، سؤال این است که مراد حضرت از «حاضر» و «ناصر» در خطبه شریفشان چه کسانی بودند؟ آیا اکثریت کسانی که با ایشان بیعت کردند، عهد و پیمان خود را نشکستند؟ آیا حضرت با تکیه بر آنها، تن به قبول خلافت دادند؟ آیا آنها که ادعای نصرت ایشان را داشتند، یاران واقعی حضرت بودند؟ و آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نمی دانستند که آنها عهد شکنی خواهند کرد؟ پاسخ این سؤالها روشن است و از مجموع پاسخها می توان نتیجه گرفت که امام علیه السلام، بر اساس حسابهای عادی و عقلایی، نمی بایست حسابی روی یاری آن اکثریت باز کرده باشند. بنابراین قبول خلافت از طرف ایشان بر مبنای اعتماد بر آن سواد اعظم<sup>۱</sup> - که اعتقادی هم به آن حضرت نداشتند - نبوده است. پس ما نباید کلام حضرت را که فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...»، بر این معنا حمل کنیم که ایشان چون آمادگی مردم و اجتماع آنها را بر یاری خود، مشاهده کردند، اقدام به قبول خلافت فرمودند یا مانند برخی ساده انگاران بگوییم:

امیرالمؤمنین علیه السلام اگر چه بنا به علتی که بر ایشان تحمیل شد، در امور سیاسی غایب بودند... اما هنگامی که نصرت و یاری مردم رسید، غیبت امیرالمؤمنین علیه السلام در امور سیاسی تبدیل به ظهور شد.<sup>۲</sup>

کدام مردم بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام می توانستند بر اساس نصرت آنها، خلافت را به دست بگیرند؟ آیا این مردم، شایستگی اقامه حضرت امیر علیه السلام را برای خلافت داشتند؟ مگر اینها همانهایی نبودند که با امام خود در محو یکی از بدعتهای خلفای گذشته، آن گونه مخالفت کردند که حضرت امیر علیه السلام از شورش آنها بر خود ترسیدند؟

۱. یعنی سیاهی لشکر به تعبیر ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۷، ص ۷۲.

۲. ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۳، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

پس ناچاریم عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خطبه شریف شقشقیه، ناظر به مأموریتی خاص از طرف خداوند بدانیم. گویی حضرت، مأمور بوده‌اند در چنان شرایطی - که اکثریت مردم (هر چند بر اساس اعتقاد نادرست به خلافت و امامت) ادعای نصرت ایشان را کردند - خلافت را بپذیرند و بیعت آنها را قبول کنند. این عهد و پیمان خداوند با امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و اگر سخن از قیام حجّت به زبان رانده‌اند، علی القاعده، تحقق همین شرایط ظاهری مقصودشان بوده است.

توضیح مطلب این است که در توضیح عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام دو احتمال وجود دارد: یکی این که مراد ایشان از حضور حاضر و وجود ناصر، اکثریت مردمی باشد که برای یاری آن حضرت اعلام آمادگی کردند و این چنین ایشان نیز بر مبنای روال عقلایی و عادی بشری وقتی می‌بینند تعداد فراوانی از مردم اصرار بر قبول خلافت از سوی ایشان دارند، دست بیعت با آنها می‌دهند و احتمال دوم این که امام علیه السلام هیچ اعتمادی به آن اکثریت نداشته‌اند و به خوبی می‌دانسته‌اند که آنها به بیعت خود وفادار نخواهند ماند. اما از طرف خداوند وظیفه داشته‌اند که اگر این اکثریت - هر چند بدون اعتقاد اصیل دینی - به ایشان روی آوردند، خلافت را بپذیرند و اگر از اتمام حجّت سخن گفته‌اند، همین حجّت الهی، مورد نظر ایشان است. در واقع چون خداوند در صورت وجود چنان شرایطی، قبول خلافت را بر حضرتش واجب (یا جایز) دانسته بود، با پیدایش آن شرایط، حجّت خداوند - از جهت وظیفه (یا اجازه) خاصی که برای آن حضرت روی می‌داد - بر ایشان تمام شده بود.

ما باید احتمال دوم را بپذیریم و نمی‌توانیم احتمال اول را درست بدانیم، زیرا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام فردی عادی بودند و از باطن و ضمیر انسانها نیز آگاهی نداشتند، نمی‌توانستند به اظهار آمادگی اکثریت آنها اعتماد کنند. وقتی کسانی چون ابن عباس جوّ عمومی را چنان می‌بینند که عزل معاویه را از ولایت شام - به دلیل این که عمر او را منصوب کرده - به صلاح امیرالمؤمنین علیه السلام شناسند، آیا خود آن حضرت - صرف نظر از علم الهی - شرایط عمومی مردم را درک نمی‌کند؟ حال

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۲۸۹

اگر علم و آگاهی غیبی امام علیه السلام را نسبت به افراد در نظر بگیریم، مطلب واضح تر می شود و یقین می کنیم که ایشان هیچ حسابی روی یاری آن اکثریت باز نکرده بوده و به آنها اعتماد نداشته اند.

### علت عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نکته دیگری که پذیرفتن این معنا را برای انسان ساده تر می کند، آن است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از غصب خلافت توسط خلفای سه گانه، می بینیم امیرالمؤمنین علیه السلام برای گرفتن حق خویش قیام نکردند. علت این خانه نشینی چه بوده است؟ همان دو احتمال فوق در این مورد هم مطرح است. برخی می گویند چون حضرت، اعوان و انصاری برای گرفتن حق خود نداشتند، دست به قیام نزدند و این امر بر طبق قاعده عقلایی و عادی بشری است که اگر کسی بخواهد در جامعه ای قیام به حق بکند، در صورت فراهم نبودن شرایط و زمینه های اجتماعی، آن قیام به شکست می انجامد و لذا حضرت از این که بتواند با وجود عده بسیار کم اصحاب خود، پیروز شوند، ناامید بودند و به همین دلیل قیام نکردند. این یک احتمال.

احتمال دیگر در این جا این است که قیام نکردن حضرت امیر علیه السلام بر اساس قاعده و ضابطه عادی بشری نبود، بلکه دستور و وظیفه خاصی را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند به امیرالمؤمنین علیه السلام ابلاغ فرموده بودند و حضرت مطابق آن دستور عمل کردند. در سخنان امام امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر متعددی به چشم می خورد که آن حضرت سخن از عهدی می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان کرده اند. به عنوان نمونه در قسمتی از نامه ای که آن حضرت پس از بازگشت از نهران و شهادت محمد بن ابی بکر خطاب به شیعیان خود مرقوم فرموده اند، چنین آمده است:

و قد كان رسول الله صلى الله عليه وآله و آله عهد إلى عهداً فقال صلی الله علیه و آله و سلم: يا بن أبي طالب لك ولاء أمتي فإن ولوك في عافية و اجتمعوا عليك بالرضا

فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ وَإِنْ اِخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعُهُمْ وَ مَا هُمْ فِيهِ ...<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ با من پیمانی بستند، فرمودند: «ای پسر ابوطالب، ولایت امت من با توست. پس اگر آنها ولایت تو را بدون نزاع پذیرفتند و با رضایت خاطر در مورد تو اتفاق نظر داشتند، تو کار آنها را به دست بگیر و چنانچه در مورد تو اختلاف کردند، آنها را به حال خودشان رها کن ...»

البته ممکن است این عبارات بر همان قاعده و ضابطه بشری که در احتمال نخست طرح کردیم، حمل شود. اما توجه به ادامه نامه این احتمال را منتفی می‌کند. فرموده‌اند:

و لو كان لي بعد رسول الله صلى الله عليه و آله عمي حمزة و أخي جعفر  
لم أبايع كرها [مكرها] و لكني بليت برجلين حدثنى عهد بالاسلام  
العباس و عقيل فضنت بأهل بيتي عن الهلاك فأغضبت عيني على  
القذی و تجرعت ربي على الشجى ...<sup>۲</sup>

و اگر من بعد از رسول خدا ﷺ عمویم حمزه و برادرم جعفر را داشتم، مجبور به بیعت با کراهت نمی‌شدم، اما من با دو مردی مواجه بودم که تازه مسلمان بودند: عباس و عقیل. پس اهل بیت خود را از هلاکت حفظ کردم؛ با وجود خار در چشم، دیده فرو بستم و با وجود استخوان در گلو آب دهان فرو بردم ...»

این جا روشن می‌شود که تنها مسأله اقبال عمومی مردم و آمادگی اجتماعی در یاری امیرالمؤمنین عليه السلام، برای ایشان مطرح نبوده است. بلکه اگر مردم با عافیت و بدون نزاع و درگیری، حق آن حضرت را می‌دادند که بسیار مطلوب بود، اما اگر چنین اتفاق نمی‌افتاد، ممکن بود از طریق دیگری احقاق حق خود را بکنند؛ مثلاً اگر حمزه و جعفر زنده بودند، با همان دو نفر قیام می‌فرمودند. این امر نشان می‌دهد که کار حضرت، محکوم به روال عادی بشری نبوده و یک حساب الهی در

۱. کشف المحجّة، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ به نقل از «الرسائل» مرحوم کلینی.

۲. کشف المحجّة، ص ۲۴۹.

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۲۹۱

میان بوده است. در فرمایش دیگری از ایشان نقل شده است که:

لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ مِنْهُمْ لَنَاهَضْتُ الْقَوْمَ.<sup>۱</sup>

اگر چهل نفر با اراده قوی از مردم می‌یافتم، قطعاً با قوم (غاصب) می‌جنگیدم.

وجود چهل فرد دارای عزم و اراده با اقبال عمومی مردم تفاوت زیادی دارد. این فرمایش مولا نشان می‌دهد که ایشان تنها و تنها در انتظار آمادگی عمومی مردم نبوده‌اند و محاسبات ایشان در این کار بر اساس حساب و کتاب عادی بشری نبوده است، هر چند که اگر شرایط جامعه بر روال عادی خودش به نفع ایشان پیش می‌رفت - طبق عهدی که پیامبر ﷺ با آن حضرت داشتند - قطعاً از اقبال مردم استقبال کرده و خلافت را می‌پذیرفتند. اما در صورت عدم تحقق این شرایط، حساب و کتاب‌های دیگری هم - از جانب خدای متعال - در کار بوده که فقط خود آن حضرت می‌دانستند و ما از آنها اطلاعی نداریم.

### قابل تحلیل نبودن سیره ائمه علیهم‌السلام بر اساس ضوابط بشری

نتیجه‌ای که از این بحث گرفته می‌شود این است که ما حق نداریم سیره و روش امیرالمؤمنین علیه‌السلام را - چه قبل از خلافت خلفا و چه پس از آن - لزوماً بر اساس ضوابط و قواعد عادی بشری، تحلیل و تفسیر کنیم. کسانی که این پیش فرض را در سیره ائمه علیهم‌السلام پذیرفته‌اند، وقتی می‌خواهند قیام یا عدم قیام یک امام را توضیح دهند، تنها حالت معقولی که می‌توانند برای قیام ایشان فرض کنند، آن است که شرایط اجتماعی و اقبال عمومی برای انجام آن فراهم باشد. اما نکته مهم در این بحث همین است که چنین پیش فرضی چگونه اثبات می‌شود؟

آیا ما می‌توانیم امام علیه‌السلام را با خود قیاس کنیم و کارهای ائمه علیهم‌السلام را نیز تنها بر طبق ضوابط بشری ارزیابی نماییم؟ اگر امام علیه‌السلام یک بشر عادی نیست، پس دلیلی ندارد که همه کارهایش بر اساس قواعد بشری، توجیه و تفسیر شود. بنابراین اگر

حتی احتمال بدهیم یک نوع حساب و کتاب الهی در سلوک ائمه علیهم السلام وجود دارد، حق نداریم صرفاً بر اساس ضوابط بشر عادی درباره ایشان اظهار نظر کنیم، چرا که عقل آن احتمال را بعید نمی‌شمرد. و البته در ادامه مباحث نیز روشن خواهیم کرد که طبق ادله نقلی، این امر در حد یک احتمال نیست، بلکه واقعیت، چیزی جز این نمی‌باشد.

### معنای «حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر»

حال در پرتو این توضیحات، می‌توانیم در معنای جمله امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة...» بگوییم: همان‌طور که مرحوم علامه مجلسی احتمال داده‌اند ممکن است مقصود از «الحاضر» وقت و زمانی باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای قیام امیرالمؤمنین علیه السلام بر امر خلافت، معین فرموده بودند.<sup>۱</sup> با وجود این احتمال نمی‌توانیم به طور قاطع حکم کنیم که مراد امام علیه السلام حضور افرادی بوده که برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی می‌کردند.

در مورد تعبیر «ناصر» هم می‌گوییم: منظور یاران امام علیه السلام در ظاهر بودند یعنی همان کسانی که با ایشان بیعت کردند و همراهشان می‌جنگیدند. وقتی لشکر امام علیه السلام در مقابل دشمنان حضرت قرار می‌گرفتند، همه آنان را می‌توان یاران (انصار) حضرت نامید هر چند که وضعیّت اعتقادی اکثریّت آنها مطلوب و قابل قبول نبود. بنابراین مقصود، یاران واقعی و شیعیان خالص ایشان نیستند. آنها - نظیر مقداد و ابوذر - آن قدر انگشت‌شمار بودند که نمی‌توانسته‌اند مقصود حضرت از جمعیت بیعت‌کننده با ایشان بوده باشند.

همچنین اگر از تعبیر «قیام الحجّة بوجود الناصر» استفاده کنیم که حجّت الهی به سبب وجود آن افراد بر امام علیه السلام تمام شد،<sup>۲</sup> معنایش این نیست که مردم آن زمان با

۱. عبارت علامه مجلسی چنین است: «حضور الوقت الذی وَفَّته الرسول صلی الله علیه و آله و سلم للقیام بالامر» (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۵۴۳).

۲. در برخی عبارات امام علیه السلام غیر از خطبه شمشقیّه چنین آمده است: «لولا حضور الحاضر و وجوب الحجّة بوجود الناصر».

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۲۹۳

اعلام آمادگی خود بر امام علیه السلام اتمام حجّت کردند و می توانستند در پیشگاه الهی خود را از آن حضرت طلبکار بدانند و بگویند: «خدایا ما به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتیم و اعلام آمادگی برای بیعت با ایشان کردیم، اما آن حضرت نپذیرفتند» تا به این ترتیب بر امام علیه السلام حجّت داشته باشند؛ چنین نیست. بلکه مردم هیچ گاه بر امام زمان خود حجّتی ندارند، به ویژه مردمی که اکثراً اعتقاد درستی به امام علیه السلام نداشته اند و پس از آن بر بیعت خود وفادار نمانده اند. آن مردم بی وفایی که با نامردمی های خود، مصیبت های فراوان بر قلب مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام وارد ساختند، در برابر خدا چه حجّتی می توانند بر ایشان داشته باشند؟! خود امام علیه السلام هم تا وقتی بیعت با مردم را نپذیرفته بودند، هیچ تعهدی به آنها نداشتند.

عهد و پیمان آن حضرت فقط با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و طبق فرموده خودشان از سوی خدا مأمور بودند که اگر همان اکثریت بی اعتقاد، اظهار آمادگی برای یاریشان کردند، به آنها دست بیعت بدهند. این عهد الهی بود با امام علیه السلام نه عهد مردم با ایشان. پس حجّت خداوند هم برخاسته از همان عهد الهی است، نه این که بر اساس معیارهای عادی بشری بگوییم: «چون اکثریت مردم آن زمان، اعلام وفاداری به امام خود کردند، اگر ایشان بیعت آنها را نمی پذیرفتند، در پیشگاه الهی نمی توانستند به آن مردم جوابی بدهند.» این ادعا نادرست است و تفاوت ظریفی بین این سخن و اعتقاد صحیح وجود دارد که فهم آن محتاج به دقت نظر است!

### عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام علیه السلام

حال با توجه به این مطالب آیا می توان ادعا کرد که: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السلام واجب می شود؟» یا به تعبیر دیگر: «آیا حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی قیام امام علیه السلام هم هست؟» پاسخ این است که ما هیچ دلیلی بر اثبات چنین وجوبی نداریم. دقت شود که در توضیح تعبیر «حجّت» چه گذشت. حجّتی که امام علیه السلام از آن سخن گفته اند، به



عهد و پیمان خدا و رسول ﷺ با ایشان برمی‌گردد و این از اسرار بین خدا و امام علیؑ بوده که به صورت علنی اعلام نکرده‌اند تا دیگران هم از آن آگاهی یابند. ما نمی‌دانیم خداوند چه عهدی با امیرالمؤمنین علیؑ داشته است. شاید عهد خدا با امام علیؑ این بوده که در صورت اعلام آمادگی از جانب مدعیان نصرت، ایشان «بتوانند» و «مجاز باشند» که به امر خلافت قیام نمایند، یعنی وجوبی در کار نبوده باشد و پذیرفتن یا نپذیرفتن بیعت مردم، به اختیار خود امام علیؑ گذارده شده باشد. این احتمال، بعید به نظر نمی‌رسد که خدای متعال توسط رسولش ﷺ با امیرالمؤمنین علیؑ عهد کرده باشد: «تا وقتی اکثریت مردم، اعلام آمادگی برای یاری نکرده‌اند، اقدامی نکن؛ اما هرگاه چنین حالتی رخ داد، می‌توانی اقدام کنی، نه این که اقدام، واجب باشد». با وجود این احتمال نمی‌توانیم به طور قاطع حکم کنیم در صورت اعلام آمادگی مردم، قیام بر امام علیؑ واجب می‌شود.

توجه شود که این مطلب، یکی از فروع و نتایج اعتقاد به الهی بودن سیره ائمه علیهم‌السلام است. اگر برای ایشان علاوه بر جنبه بشری، یک بُعد الهی قائل شویم و بر اساس اعتقادات شیعی خود، ائمه علیهم‌السلام را همچون افراد عادی نشماریم، آن وقت پذیرفتن این حقیقت، آسان می‌شود که: «همیشه در تفسیر و تحلیل کارهای ائمه علیهم‌السلام باید احتمال وجود یک امر الهی را بدهیم که ما از آن بی‌خبریم.» و اعتراف می‌کنیم که با دخالت آن عامل غیر بشری، حساب و کتابهای عادی به هم می‌ریزد. با وجود این احتمال، دیگر نمی‌توانیم سیره و روش امامان علیهم‌السلام را صرفاً بر اساس محاسبات عقلایی بشر تحلیل و تفسیر کنیم. چه بسا یکی از ایشان عملی انجام دهد که در ظاهر مانند سایرین باشد، اما علت و حکمت آن، چیزی ماورای علل و عواملی باشد که بشر عادی احتمال آنها را در آن کار دخالت می‌دهد. پس کاملاً احتمال دارد که قبول خلافت از ناحیه امیرالمؤمنین علیؑ را مستند به عوامل یا عواملی رازآلود بدانیم که تنها آن حضرت و خدای متعال، از آن آگاهی داشته‌اند هر چند که ظاهر کار ایشان از دیدگاه بشر عادی به علل و عوامل دیگری استناد داده شود (دقت کنید). چون این احتمال همیشه وجود دارد، پس ما هیچ‌گاه

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۲۹۵

نمی‌توانیم در تحلیل و تفسیر کارهای ائمه علیهم‌السلام تنها یک یا چند عامل شناخته شده عادی را دخیل بدانیم و تأثیر امور دیگر را منتفی تلقی کنیم.

نتیجه بحث این است که هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند، اظهار آمادگی مردم، شرط کافی برای قیام امام علیه‌السلام و پذیرفتن بیعت ایشان می‌باشد. ما که از همه شرایط و عوامل مؤثر در یک امر خبر نداریم، چگونه می‌توانیم با بودن یک یا دو عامل، حکم به کفایت آنها بکنیم. این مسأله در مورد همه رفتارهای ائمه علیهم‌السلام جاری و ساری می‌شود و قبول خلافت از جانب امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز از آن مستثنا نیست.

### متکی بودن همه کارهای ائمه علیهم‌السلام بر اساس ضوابط الهی

اکنون که اهمیت این اعتقاد در تفسیر و تحلیل سیره ائمه علیهم‌السلام تا حدی روشن شد، خوب است نمونه‌ای از ادله نقلی را ذکر کنیم که وجود چنین چیزی را اثبات می‌کند تا عمق مطلب، بهتر ظاهر گردد. در کتاب شریف اصول کافی، «کتاب الحجّة» بابی است به این عنوان: «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم‌السلام لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ»: باب این که ائمه علیهم‌السلام هیچ کاری انجام نداده و نمی‌دهند مگر با عهد و پیمانی از جانب خدای عزوجل و فرمانی از طرف او که از آن تجاوز نمی‌کنند.

عنوان این باب، برگرفته از احادیث متعددی است که ذیل آن عنوان آمده و همگی بر این حقیقت دلالت می‌کنند که همه کارهای ائمه علیهم‌السلام بر اساس وصیت و عهد و پیمانی از سوی خداوند انجام شده و می‌شود. میل و سلیقه یا حساب و کتاب بشری مبنای عمل هیچ امامی نبوده و نیست. مرحوم کلینی پنج حدیث در این باب، نقل فرموده‌اند که حدیث دوم آن به نقل از امام صادق علیه‌السلام چنین است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهُ صلوات‌الله‌علیه‌وسلم كِتَاباً قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ صلوات‌الله‌علیه‌وسلم: وَمَا النَّجْبَةُ يَا جَبْرَائِيلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ وُلْدُهُ علیهم‌السلام وَ كَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صلوات‌الله‌علیه‌وسلم إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ أَمَرَهُ أَنْ يَفُكَّ خَاتِمًا مِنْهُ وَ

يَعْمَلُ بِمَا فِيهِ فَفَكَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَاتِماً وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ اِلَى  
 ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام فَفَكَ خَاتِماً وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ اِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام  
 فَفَكَ خَاتِماً فَوَجَدَ فِيهِ اَنْ اُخْرِجَ بِقَوْمٍ اِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ اِلَّا  
 مَعَكَ وَ اِشْرَ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ اِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام  
 فَفَكَ خَاتِماً فَوَجَدَ فِيهِ اَنْ اَطْرُقَ وَ اَضْمُتْ وَ الزَّمْ مَنَزِلَكَ وَ اَعْبُدْ رَبَّكَ  
 حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ اِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَفَكَ  
 خَاتِماً فَوَجَدَ فِيهِ: حَدَّثِ النَّاسَ وَ اَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ اِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَانَّهُ لَا  
 سَبِيلَ لِاحِدٍ عَلَيْكَ [فَفَعَلَ] ثُمَّ دَفَعَهُ اِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَفَكَ خَاتِماً فَوَجَدَ  
 فِيهِ: حَدَّثِ النَّاسَ وَ اَفْتِهِمْ وَ اَنْشُرْ عُلُومَ اَهْلِ بَيْتِكَ وَ صَدِّقْ اَبَاءَكَ  
 الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ اِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ اَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ اَمَانٍ فَفَعَلَ ثُمَّ  
 دَفَعَهُ اِلَى ابْنِهِ مُوسَى عليه السلام وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى اِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ  
 اِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ. ۱

خدای عزوجل پیش از وفات پیامبرش صلی الله علیه و آله نوشته‌ای بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد این است وصیت من به برگزیدگان از اهل تو. حضرت پرسیدند: ای جبرئیل، این برگزیدگان چه کسانی هستند؟ (جبرئیل) عرض کرد: علی بن ابی طالب و فرزندانش. و بر آن نوشته چند مهر از طلا بود، پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به امیرالمؤمنین عليه السلام داده و دستور دادند که یک مهر آن را بگشاید و به آن چه در آن است، عمل نماید. امیرالمؤمنین عليه السلام یک مهر را گشودند و به آن چه داخلش بود، عمل کردند. سپس آن رابه پسر خود حسن عليه السلام دادند، ایشان هم یک مهر را گشوده و به آن چه در آن بود، عمل کردند. آن گاه آن را به حسین عليه السلام دادند. ایشان هم مهری را گشودند و دیدند در آن نوشته شده که: به همراه گروهی به سوی شهادت خارج شو، آنها جز همراه تو به شهادت نمی‌رسند و خود را به خدای عزوجل بفروش، پس ایشان همان کار را انجام دادند. سپس آن را به علی بن الحسین عليه السلام دادند،

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۲۹۷

ایشان هم مهری را باز کردند و دیدند که در آن آمده است: سر به زیر انداز و سکوت کن و در خانهات بنشین و پروردگار خود را عبادت کن تا مرگت فرا رسد، پس ایشان همین کار را کردند. سپس آن را به پسر خود محمدبن علی علیه السلام دادند، ایشان یک مهر را گشودند، پس دیدند در آن چنین آمده است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و جز از خدای عزوجل نترس چون هیچکس نمی تواند به تو ضرری برساند [پس ایشان همین کار را انجام دادند] سپس آن را به پسر خود جعفر علیه السلام دادند، ایشان هم مهری را گشودند. پس در آن چنین یافتند: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم اهل بیت خود را نشر بده و پدران صالح خود را تصدیق نما و جز از خدای عزوجل نترس و تو در پناه و در امان هستی، پس ایشان همان کار را کردند. سپس آن را به پسر خود موسی علیه السلام دادند و به همین ترتیب موسی علیه السلام هم آن را به (امام) پس از خود می دهد، سپس به همین ترتیب (هر امامی آن را به امام بعدی خواهد داد) تا قیام حضرت مهدی که درود خدا بر او باد.

شاید از خود پرسیم که به چه دلیل، ائمه علیهم السلام این گونه احادیث را برای شیعیان می گفتند و اگر اینها مسائلی محرمانه و اموری سرّی بین خداوند و ائمه علیهم السلام بوده، گفتنش برای مردم چه فایده ای می توانسته داشته باشد؟

### کمترین فایده نقل این احادیث

به نظر می رسد که طرح این مطلب برای شیعیان، حداقل باید این فایده را داشته باشد که آنها به خود اجازه اظهار نظرهای بی جا در مورد کارهای ائمه علیهم السلام را ندهند و ایشان را با سایرین یکسان نشمارند. وقتی کسی مستقیماً از خدای متعال دستور می گیرد، عملکرد خود را فقط بر اساس یکسری محاسبات عادی بشری تنظیم نمی کند. بسیاری از حساب و کتابهایی که ما انسانها در زندگی عقلایی و عادی خود می کنیم، بر اساس احتمال یا حداکثر ظن و گمان است. وقتی می خواهیم برای انجام کاری تصمیم گیری کنیم، نوعاً به جوانب آن کار تا حدّ زیادی آگاهی کامل نداریم، لذا بر مبنای یکسری احتمالات یا حداکثر گمانهای عقلایی، تصمیم به فعل یا ترک کاری می گیریم. این وضع بشر عادی است که حداکثر توانش نیز

همین است. اما آیا ائمه علیهم السلام هم چنین هستند؟ آیا ایشان هم در تصمیم‌گیری‌های خود بر اساس احتمالات یا حدس‌ها و گمان‌ها حساب می‌کنند؟ احادیثی که نمونه‌ای از آن را نقل کردیم، به همین سؤال پاسخ می‌دهند که: خیر، چنین نیست.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر      گر چه باشد در نوشتن، شیر شیر

ما در سیره ائمه اطهار علیهم السلام رفتارهایی را می‌بینیم که گاهی شبیه به کارهای سایرین است و گاهی هم تفاوت‌های اساسی با دیگران دارد. آن‌گاه در مقام تحلیل و تفسیر اعمال امامان علیهم السلام یکسری قواعد و ضوابط را ملاک قرار می‌دهیم. گاهی کارهای ایشان با معیارها و ضوابط عادی بشری سازگار در می‌آید و گاهی هم در این تحلیل‌ها به مشکلات و پیچیدگی‌هایی برخورد می‌کنیم. اگر به حدیث مفصلی که از امام صادق علیه السلام نقل کردیم، معتقد باشیم، قبل از ارائه هرگونه تحلیل و تفسیری، یک پیش‌فرض را کنار می‌گذاریم و آن این است که: «اعمال و رفتار ائمه علیهم السلام باید با حساب و کتابهای عادی بشری، قابل تفسیر باشد.» این یک پیش‌فرض نادرست است که از قیاس گرفتن ائمه علیهم السلام با افراد عادی ناشی می‌شود.<sup>۱</sup>

بر اساس آنچه خود ائمه علیهم السلام فرموده‌اند، معیارهای ایشان در رفتارهای خود، متأثر از یکسری وصایای غیبی است که خداوند توسط جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده و ایشان هم آنها را به امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام رسانده است. پس نباید تصور کرد که علوم غیبی ائمه علیهم السلام در نحوه عملکرد ایشان بی‌تأثیر است و آنها صرفاً مأمور به ظاهر - مانند دیگران - هستند. بلکه در مواردی صرفاً مأمور به ظاهر بودند، اما همان موارد هم در وصیت خدای متعال به ایشان مشخص گردیده بود و تشخیص آن موارد، از ظن و گمان بر نمی‌خاست.

ملاحظه می‌کنیم که در حدیث منقول از امام صادق علیه السلام، ایشان بر موارد برجسته‌ای از سیره ائمه علیهم السلام - قبل از امام صادق علیه السلام - که نوعاً مورد سؤال و ابهام

۱. البته مسلم است که هیچ‌گاه در سیره ائمه اطهار علیهم السلام عملی که در تعارض صریح با عقل و مستقلات عقلیه باشد، وجود ندارد. اگر کسی - به زعم خود - به چنین موردی برخورد کرد، قطعاً در تشخیص مصداق مستقلات عقلیه اشتباه نموده است.

مردم بوده و هست، دست گذاشته و تصریح کرده‌اند که همه آنها طبق وصیت الهی به ایشان انجام شده است، مثلاً در سیره سیدالشهداء علیه السلام به خروج ایشان به سوی شهادت در راه خدا و همراه یاران باوفایشان اشاره کرده‌اند. این حرکت امام حسین علیه السلام مورد تحلیل و تفسیرهای فراوان و گاه متعارض با یکدیگر قرار گرفته است. این تحلیل‌ها نوعاً بر اساس یکسری محاسبات عادی بشری صورت پذیرفته‌اند و هر تحلیل‌گری کوشش نموده تا بر مبنای آنچه خود صحیح دانسته، حرکت امام حسین علیه السلام را به سوی شهادت در راه خدا توضیح دهد.

درس مهمی که از فرمایش امام صادق علیه السلام می‌گیریم، این است که ما باید در کنار همه حساب و کتابهای عادی بشری، وجود یک عامل غیبی و الهی را هم در کارهای ائمه علیهم السلام فرض کنیم که ما از آن و حکمتش بی‌خبریم و به همین دلیل نمی‌توانیم رفتار ایشان را چنان‌که باید، تجزیه و تحلیل نماییم. بنابراین عملکرد ائمه اطهار علیهم السلام می‌تواند اسرار و رموزی داشته باشد که فقط برای خود ایشان روشن بوده است و دیگران اطلاعی از آنها ندارند. به همین دلیل نباید عقلاً خود را مجاز بشماریم که تک تک کارهای ائمه علیهم السلام را علت‌یابی کرده و از رموز آنها سر در آوریم.

گاهی مشاهده می‌شود که برخی در تحلیل و تفسیر زندگانی ائمه علیهم السلام به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی همه آن‌چه برای امامان علیهم السلام به عنوان پیش‌فرض‌ها و ملاحظات، مطرح بوده، برای ایشان آشکار است و لذا به سادگی و با صراحت از این‌که فلان امام علیه السلام باید در فلان زمان این کار را می‌کرد و یا آن امام دیگر، باید آن کار را نمی‌کرد و ... سخن می‌گویند. کمترین فایده‌ای که قبول فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث مورد بحث باید داشته باشد، این است که ما خود را مجاز به این‌گونه اظهارنظرها ندانیم و همواره حساب ائمه علیهم السلام را از سایرین جدا کنیم و این احتمال را بدهیم که شاید ایشان وظیفه و مأموریت خاصی از جانب خداوند داشته یا در بعضی موارد، اجازه و اختیاری ویژه خود از ناحیه پروردگار، دارا بوده‌اند و سایر مردم، چون وصیتی از جانب خداوند برایشان نیامده، از این‌گونه امتیازات برخوردار نیستند.

### ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده‌اند

نکته جالب و دقیقی که در برخی از احادیث مربوط به این بحث وجود دارد، این است که در آنها تصریح شده، ائمه علیهم السلام به آنچه عمل می‌کرده‌اند و نتایج عملکرد خویش، از قبل، علم داشته‌اند. این امر، یک تفاوت بسیار اساسی بین رفتار ایشان و سایر مردم ایجاد می‌نماید و اثبات می‌کند ائمه علیهم السلام مانند دیگران فقط روی ظاهر، حساب نمی‌کرده‌اند و به تعبیر دیگر همیشه «مأمور به ظاهر» نبوده‌اند. اعتقاد به این امر، تأثیر ژرفی خواهد داشت در نوع تحلیل‌هایی که درباره سیره ائمه علیهم السلام می‌شود.

به عنوان مثال در حدیث چهارم این باب که از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده، سخن از وصیت به امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شده که جبرئیل آن را از جانب خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و ایشان هم آن را به وصی خود حضرت امیر علیه السلام تسلیم نمودند و به ایشان امر کردند که آن را بخوانند. این جا امیرالمؤمنین علیه السلام به همه حوادث ناگواری که منجر به شهادت حضرت صدیق علیه السلام شد و سایر ظلم‌هایی که در حق اهل بیت علیهم السلام روا گردید، آگاهی یافتند و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور جبرئیل از آن حضرت پیمان گرفتند که بر آن حوادث، صبر کنند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را نیز احضار فرمودند و از آنها نیز همچون امیرالمؤمنین علیه السلام پیمان گرفتند که بر مصائب و سختی‌های بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله صبر کنند. آن‌گاه وصیت الهی مهر گردید و به امیرالمؤمنین علیه السلام تحویل شد. این جا راوی حدیث از امام هفتم علیه السلام سؤال می‌کند که آیا تعرض‌ها و مخالفت‌هایی که (پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله) در قبال امیرالمؤمنین علیه السلام صورت گرفت، در آن وصیت نوشته شده بود؟ و حضرت پاسخ می‌دهند:

نَعَمْ وَ اللهُ شَيْئاً شَيْئاً وَ حَرْفًا حَرْفًا أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۳۰۱

امام مبین<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup>.

بله، قسم به خدا یک به یک و کلمه به کلمه! آیا فرمایش خدای عزوجل را نشنیده‌ای که فرمود: «ما خود مرده‌ها را زنده می‌کنیم و اعمالی را که پیش فرستاده‌اند و آنچه در پی آنهاست، می‌نویسیم و همه چیز را در امام مبین جمع کرده‌ایم»؟

این فرمایش امام هفتم علیه السلام نشان می‌دهد که ائمه علیهم السلام به همه آنچه اتفاق می‌افتاد، آگاهی داشته‌اند و به نتایج عملکرد خود عالم بوده‌اند. بنابراین همچون افراد عادی نبوده‌اند که بر اساس یکسری محاسبات احتمالی تصمیم بگیرند و حدس‌هایی بزنند، ولی در عمل به نتایجی خلاف آنچه می‌خواستند، برسند. حدیث سوم این باب به تعبیر دیگری، علم سابق ائمه علیهم السلام را نسبت به آنچه برایشان اتفاق می‌افتد، بیان می‌کند. شخصی به نام حُمران از امام محمد باقر علیه السلام دربارهٔ به شهادت رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌پرسد و حضرت در پاسخ می‌فرماید که این بزرگواران نسبت به آنچه در حق ایشان روا شد، از قبل، علم و آگاهی داشتند:

... فَبِتَقَدُّمِ عِلْمٍ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ علیهم السلام وَ يَعْلَمُ صَمَتًا مَنْ صَمَتَ مِنَّا.<sup>۳</sup>

پس قیام علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام با آگاهی قبلی ایشان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (نسبت به لوازم قیام) بود و هر یک از ما امامان که سکوت کرد نیز با علم و آگاهی بود.

اعتقاد به این حقیقت، نقش عمیقی در امام‌شناسی شیعی دارد. نتیجهٔ این اعتقاد آن است که ائمه علیهم السلام با آگاهی کامل نسبت به همهٔ جوانب یک کار، اقدام به انجام آن می‌کردند. پس اگر بعضی به امر خلافت قیام کردند و برخی از پذیرفتن آن، سرباز زدند، مبنی بر ضوابط و قواعدی نبوده است که سایر مردم معمولاً بر مبنای آنها

۱. بس/۱۲.

۲. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أن الائمة علیهم السلام لم يفعلوا شيئاً...، ح ۴.

۳. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أن الائمة علیهم السلام لم يفعلوا شيئاً...، ح ۳.



تصمیم‌گیری می‌کنند. انسانهای عادی هیچ‌گاه به همه جوانب تصمیم‌هایی که می‌گیرند، آگاهی ندارند. یک یا چند عامل مشخص را ملاک کار خود قرار می‌دهند و بر آن اساس، برنامه ریزی می‌کنند و به لحاظ عقلایی، راهی هم جز این ندارند. اما نباید تصور کرد که ائمه علیهم‌السلام هم مانند سایرین عمل می‌کنند. لذا باید مراقب بود که در تحلیل و تفسیر عملکرد ایشان، فرض آگاهی غیبی حذف نشود. این‌گونه و با ملاحظه این جهت، هرگز نمی‌توان رفتارهای ائمه علیهم‌السلام را صرفاً با در نظر گرفتن یکی دو عاملی تحلیل و تفسیر کرد که در زندگی عادی عقلاً فهمیدنی و مؤثر است.

### اعمال ائمه علیهم‌السلام تنها صورت و جوب برایشان نداشته است

نکته دیگری که در احادیث مورد بحث باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر می‌گوییم کارهای ائمه علیهم‌السلام همگی به امر الهی صورت می‌پذیرد و این حضرات از آن امر تجاوز نمی‌کنند (أمرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ) مقصود این نیست که انجام همه رفتارهای این بزرگواران بر ایشان واجب است. اصولاً این تلقی که رفتارهای ائمه علیهم‌السلام همیشه بر نوعی انجام وظیفه حمل شود، تلقی نادرستی است. برخی به غلط، تصور می‌کنند که اگر ائمه علیهم‌السلام مطابق امر خداوند، عمل می‌کنند، پس هر کاری انجام می‌دهند، «باید» انجام دهند و وظیفه آنها بوده است. لذا بسیار گفته می‌شود که اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلافت را قبول کردند، «باید» این کار را می‌کردند و اگر امام دیگری چنین نکردند، نباید آن کار را می‌کردند. ما هیچ دلیلی نداریم بر این که کارهای ائمه علیهم‌السلام همیشه به صورت «باید» یا «نباید» بوده است، و وظیفه «فعل» یا «ترک» آن را داشته‌اند.

عقیده صحیح این است که وقتی می‌گوییم کارهای ائمه علیهم‌السلام به «امر» خداست، مقصود این نیست که خداوند همیشه به امامان علیهم‌السلام امر ایجابی می‌کند. مقصود از این تعبیر آن است که همه سلوک ایشان الهی و مطابق رضای خداوند است و هیچ عملی را بر خلاف رضای خدا انجام نمی‌دهند. حال اگر در موردی خداوند انجام کاری را بر ایشان واجب کند، قطعاً آن را انجام می‌دهند، اما همیشه چنین نیست. گاهی هم خداوند انجام یا عدم انجام کاری را به اختیار خود ائمه علیهم‌السلام گذاشته و

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۳۰۳

می‌گذارد. در این صورت رضای خدا به این است که ایشان خود در آن مورد تصمیم بگیرند و به دنبال آن، هر چه را بخواهند، رضای الهی در همان است. نمونه صریح این امر، مخیر شدن سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا بین «یاری شدن» و «لقاء الله» بود که ایشان دومی را برگزیدند. امام صادق علیه السلام فرمودند: از پدرم شنیدم که فرمودند:

لَمَّا اتَّقَى الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعْنَهُ اللهُ وَ قَامَتِ الْحَرْبُ أَنْزَلَ اللهُ  
تَعَالَى النَّصْرَ حَتَّى رَفَرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ خِيَّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى  
أَعْدَائِهِ وَ بَيْنَ لِقَاءِ اللهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللهِ.<sup>۱</sup>

هنگامی که حسین علیه السلام با عمر سعد ملعون روبه رو شد و جنگ بر پا گردید، خدای متعال مدد غیبی فرو فرستاد تا آن جا که روی سر حسین علیه السلام به پرواز در آمد، سپس ایشان بین انتخاب یاری شدن تا پیروزی بر دشمنانش و لقای الهی مخیر شدند اما آن حضرت لقای خداوند را برگزیدند.<sup>۲</sup>

معلوم می‌شود که پایداری و مقاومت تا مرز شهادت، وظیفه و تکلیف سیدالشهداء علیه السلام نبوده، بلکه ایشان به خاطر رغبت به لقاء الله، مسیری را که به شهادت در راه خدا انجامید، انتخاب فرمودند. به طور کلی در مورد سایر ائمه علیهم السلام نیز معیاری در دست ما نیست که با توجه به آن بتوانیم حکم کنیم در فلان شرایط، عمل خاصی بر ایشان و جوب داشته است.

در موضوع مورد بحث ما - که قیام و ظهور امام عصر علیه السلام است - نیز چنین معیاری برایمان وجود ندارد. هر چه هست، رازی بین خود امام علیه السلام با خدای متعال می‌باشد که اگر چیزی از آن را به دیگران بگویند، در همان حد که می‌فرمایند، برای آنان روشن می‌شود. و نکته مهم این است که ما با مراجعه به ادله نقلی به قاعده و ضابطه‌ای کلی - که ائمه علیهم السلام در مورد ظهور و قیام خود فرموده

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. این مطلب منافاتی با آن چه قبلاً از وصیت مربوط به سیدالشهداء علیه السلام نقل کردیم ندارد. در آن جا تعبیر «أَخْرُجُ» و «أَشْرُ» به صورت فعل امر آمده است که لزوماً دلالت بر وجوب نمی‌کند بلکه می‌تواند به معنای جواز خروج و فروختن خود به خدای متعال باشد.

باشند - بر نمی خوریم.

### نظریه «عدم جواز قعود بر امام علیه السلام در صورت وجود یاران»

در این جا نظریه‌ای مطرح می‌شود که معتقد است از کلمات خود ائمه علیهم السلام می‌توان فهمید که اگر ایشان در زمان امامتشان اعوان و انصار کافی در اختیار داشتند، نشستن (قعود) بر ایشان جایز نبود و قطعاً قیام می‌کردند. پس در مورد حضرت مهدی علیه السلام هم می‌توان گفت که علت عدم قیام یا ظهور، فراهم نشدن تعداد لازم یاران ایشان است؛ چون اگر آن تعداد آماده شوند، دیگر غیبت برای ایشان جایز نیست. یکی از شواهد نقلی که برای تأیید این نظریه، مورد استناد قرار می‌گیرد، حدیثی است از سدید صیرفی که مرحوم شیخ کلینی آن را در کتاب شریف «کافی» نقل فرموده است. سدید می‌گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: قسم به خدا خانه نشستن بر شما جایز نیست! حضرت فرمودند: چرا ای سدید؟ عرض کردم: به خاطر زیادی تعداد دوستان و شیعیان و یارانتان! به خدا قسم اگر امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیان و یاران و دوستان شما را داشتند، تیم و عدی (اولی و دومی) بر او طمع نمی‌کردند (خلافت را از او غصب نمی‌کردند). حضرت فرمودند: ای سدید، فکر می‌کنی تعداد اینها چقدر است؟ گفتم: صد هزار. فرمودند: صد هزار؟! عرض کردم: بلی (و بلکه) دویست هزار. فرمودند: دویست هزار؟! گفتم: بله (بلکه) نصف دنیا. در این جا حضرت سکوت فرمودند. پس از زمان اندکی گفتند: می‌توانی تا «یَتَّبِعُ» با ما بیایی؟ گفتم: بلی... با ایشان رفتیم تا وقت نماز شد، به من فرمودند: ای سدید! پیاده شویم تا نماز بخوانیم... (آن جا) جوانی را دیدند که بزغاله‌هایی را می‌چراند. آن‌گاه فرمودند:

وَاللّٰهُ يٰ سَدِيْرُ لَوْ كَانَتْ لِيْ شِيْعَةٌ بَعْدَ هٰذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُوْدُ.

به خدا قسم، اگر شیعیان من به تعداد این بزغاله‌ها بود، خانه نشستن بر من جایز نبود. پس از فراغت از نماز، متوجه بزغاله‌ها شدم و آنها را شمردم، هفده رأس بودند!

استفاده‌ای که از این حدیث در تأیید نظریّه مزبور می‌شود، آن است که علّت عدم قیام امام صادق علیه السلام، نبودن یاران کافی برای ایشان بوده است و این امر در مورد همه ائمه علیهم السلام ساری و جاری می‌باشد. بنابراین علّت عدم ظهور امام زمان علیه السلام هم نداشتن یار و یاور است. اگر ایشان یاران کافی در اختیار داشته باشند، همچون جدّ شریفشان نشستن برایشان جایز نیست. بنابراین قطعاً به غیبت خود خاتمه می‌دهند و ظهور می‌کنند. پس در این نظریّه تنها علّت ظهور و به تعبیر دیگر شرط لازم و کافی آن، بودن یار و یاور برای امام عصر علیه السلام دانسته شده و آن را مستند به فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث فوق کرده‌اند.

### نقد و بررسی این نظریّه

در نقد و بررسی این نظریّه باید به چند نکته توجه کرد:

نکته اول: از این که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: در صورت وجود ۱۷ یار با اخلاص، قیام می‌کردند، نمی‌توان علّت عدم قیام ایشان را فهمید. ممکن است قیام نکردن ایشان حکمت یا حکمت‌هایی داشته، ولی خداوند چنین مقدر فرموده بود که در صورت وجود تعداد خاصی از یاران با اخلاص، حضرت اقدام به گرفتن حقّ خویش نمایند. به طور کلی تلازم منطقی میان «علّت یا حکمت عدم قیام» و «سبب قیام» وجود ندارد.

نکته دوم: فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث فوق یکی از اسرار و وصایای الهی به ایشان است که در عهدنامه مربوط به آن حضرت ذکر شده و ایشان سدید را از آن مطلع کرده‌اند. بنابراین در فهم فرمایش ایشان باید به جنبه الهی آن کاملاً توجه کرد. حضرت هرگز نخواسته‌اند یک ضابطه و قاعده بشری را در مورد قیام خود مطرح نمایند و دقت در مضمون فرمایش ایشان هم به خوبی بیانگر این نکته می‌باشد. بر طبق ضوابط و معیارهای بشری هیچ‌گاه نمی‌توان با داشتن فقط ۱۷ یار قیام نمود. پس آن چه حضرت فرموده‌اند، بیان یک مأموریت خاصّ الهی برای خودشان بوده، نه چیزی بیش از آن.

نکته سوم: <sup>۱</sup> با وجود آن که فرموده‌اند اگر آن تعداد یار داشتند، قیام می‌کردند، از عدم قیام آن حضرت نمی‌توان نتیجه گرفت که علت آن صرفاً نبودن یاران کافی بوده است. ممکن است فرض کنیم با این که یاران لازم را در اختیار نداشتند، اما علت عدم قیام، عامل دیگری بوده باشد. مؤید این احتمال، بعضی احادیثی است که بر علت تأخیر فرج از زمان امام صادق علیه السلام دلالت دارند. روشن‌ترین نمونه این احادیث، فرمایش امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی است که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةِ سَنَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ وَ كَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّرِّ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ...<sup>۲</sup>

خداوند متعال زمان این امر (فرج شیعیان) را در سال هفتاد قرار داده بود، اما وقتی امام حسین علیه السلام کشته شدند، غضب خداوند بر اهل زمین شدت گرفت. از این رو آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت ما (این خبر را) به شما گفتیم، ولی شما خبر را پخش کردید و از آن راز پرده برداشتید، پس خداوند (بار دیگر) فرج را به تأخیر انداخت....

در این حدیث از دو بار تأخیر در فرج شیعیان سخن گفته شده که این فرج، غیر از ظهور امام عصر علیه السلام است. محل بحث ما دومین موردی است که در این حدیث فرموده‌اند. سال ۱۴۰ هجری قمری زمان امامت امام صادق علیه السلام بوده که خداوند فرجی را برای آن حضرت و شیعیانشان مقدر فرموده بود. از ظاهر حدیث چنین برداشت می‌شود که این فرج، قرار بوده با قیام امام آن زمان (یعنی امام صادق علیه السلام) محقق گردد.<sup>۳</sup>

طبق این برداشت می‌توانیم بگوییم که علت عدم قیام آن حضرت در زمان

۱. این نکته به عنوان مکمل نکته اول ذکر شده است.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۲۸، ج ۴۱۷.

۳. مؤید این برداشت حدیثی از خود امام صادق علیه السلام است که فرمود: «كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِي فَأَخَّرَهُ اللَّهُ...»: این امر در من (مقدر شده) بود پس خداوند آن را به تأخیر انداخت. (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۶، ج ۱۲).

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۳۰۷

امامتشان، راز نگه نداشتن مردمی بوده که از زمان فرج شیعه مطلع بوده‌اند. به تعبیر دیگر خداوند اولاً حکمی را مقدر فرموده بود و سپس به علت عدم رازداری مردم، حکم خود را تغییر داد (بداء فرمود) و لذا امام صادق علیه السلام هم قیامی نکردند. خود این حدیث بیان یکی از وصایای الهی به امام ششم علیه السلام بوده که امام باقر علیه السلام از آن پرده برداشته‌اند.

پس با وجود آن که فرموده‌اند: «اگر ۱۷ یار داشتیم، قیام می‌کردیم» ولی علت تأخیر فرج را، نداشتن این تعداد یاران ندانسته‌اند. البته این دو فرمایش با یکدیگر هیچ تعارضی ندارند. چون حضرت آن تعداد یار با اخلاص نداشتند، بنابراین جمله شرطیه‌ای که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند به انتفاء مقدم<sup>۱</sup> صحیح بوده و در عین حال، علت عدم قیام ایشان عامل دیگری بوده است (دقت شود).

توضیح مطلب این است که امام صادق علیه السلام فرموده بودند که اگر - به فرض - ۱۷ یار می‌داشتیم، نشستن بر من جایز نبود. ایشان در جمله خود کلمه «لو» را به کار برده‌اند که یک ادات شرط ماضی است و در جایی به کار می‌رود که جمله شرط محقق نمی‌شود و در نتیجه جواب شرط هم منتفی است. پس در زمانی که حضرت قیام نکردند، قطعاً ۱۷ یار با اخلاص نداشتند. بنابراین مقدم این قضیه شرطیه (فراهم شدن ۱۷ یار) هیچ‌گاه محقق نشده بود. لذا در زمانی که این تعداد یار نداشتند و در نتیجه قیام نکردند، این جمله صحیح است که گفته شود: اگر ۱۷ یار می‌داشتند، قیام کرده بودند. ولی در عین حال طبق حدیث امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی علت دیگری باعث شد که امام صادق علیه السلام قیام نکنند. پس هر دو حدیث می‌تواند با هم قابل قبول باشد و تعارضی بین آنها نیست.

### در اختیار نبودن ضابطه کلی برای سبب قیام انمه علیه السلام

نکته چهارم: آنچه امام صادق علیه السلام فرموده‌اند، بیان ضابطه و معیاری برای خود آن حضرت بوده و ما هیچ دلیلی برای جواز سرایت دادن آن به غیر ایشان - از

۱. منظور مقدم قضیه شرطیه: «اگر ۱۷ یار داشتیم، قیام می‌کردیم» است که چون ۱۷ یار نداشتند پس قیام نکردند.

ائمّه علیهم السلام - نداریم. اگر طبق احادیثی که نمونه‌هایی از آن بیان شد، معتقد باشیم که همه اعمال ائمّه علیهم السلام بر اساس امر خداوند انجام می‌شود و آنها به هیچ کاری - صرفاً بر اساس محاسبات عادی بشری - اقدام نمی‌کنند، آن وقت به راحتی می‌پذیریم که وصیت خداوند به هر یک از امامان علیهم السلام ممکن است با دیگری متفاوت باشد. در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کردیم که ایشان در موردی قیام خود را به داشتن ۴۰ یار و در مورد دیگری به وجود ۲ نفر (حمزه و جعفر) منوط دانسته بودند. این نشان می‌دهد که از جانب خداوند به ائمّه، یک دستور العمل و ضابطه کلی و عمومی داده نشده و آنها هر یک مأموریت خاصی برای خود داشته‌اند که ما از آن آگاهی نداریم. حال اگر یکی از ایشان از مأموریت خاص خود سخن بگوید، نمی‌توانیم از آن، قاعده و ضابطه کلی استخراج کنیم، بلکه باید آن را صرفاً در مورد خاص خود ایشان صادق بدانیم. سرایت دادن آن به هر کدام از امامان دیگر احتیاج به دلیل روشن و خاص دارد که در این جا چنین چیزی در اختیار نداریم.

نکته پنجم: با این که هر یک از ائمّه علیهم السلام وصیت خاصی از جانب خداوند داشته‌اند که لزوماً با دیگر امامان یکی نبوده است، ولی شباهت‌های زیادی بین سیره و عملکرد یازده امام گذشته (البته به جز سیدالشهداء علیه السلام در زمان یزید) وجود داشته که برخی از این وجوه شباهت، نسبت به سیره و روش امام عصر علیه السلام وجود ندارد. به عبارت دیگر تفاوت‌هایی بین روش امام دوازدهم علیه السلام با دیگر امامان علیهم السلام هست که اگر به فرض بتوانیم سیره یازده امام گذشته را با یکدیگر شبیه بدانیم، اما هرگز نمی‌توانیم در همه جهات، امام زمان علیه السلام را با آنها مقایسه کنیم. ما در فصل آینده به مهم‌ترین وجوه این تفاوت‌ها اشاره خواهیم نمود.

نتیجه‌ای که از بیان این پنج نکته به دست می‌آید، این است که ما نمی‌توانیم از فرمایش امام صادق علیه السلام به سدید صیرفی و امثال آن - اگر در احادیث ائمّه علیهم السلام یافت شود - دستور العمل و ضابطه کلی و عمومی برای قیام همه ائمّه علیهم السلام استنباط نماییم و بنابراین، استناد به این گونه احادیث ما را مجاز به اظهار نظر درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام و نیز سبب ظهور ایشان نمی‌کند.

بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت \* ۳۰۹

### تئوری: «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان (عج)»

تئوری دیگری که درباره سبب ظهور یا شرط کافی برای رفع غیبت امام زمان (عج) مطرح می‌شود، بر اساس یکی دانستن رفع علت غیبت با سبب ظهور ایشان است. می‌گویند:

اگر بخواهیم اسباب ظهور را پیدا کنیم باید آن را از موانع حضور امام (عج) و به تعبیری دیگر از علل غیبت سراغ بگیریم؛ چون با رفع و از بین رفتن این موانع، ظهور بلافاصله تحقق خواهد یافت. بنابراین، رفع علت غیبت، سبب ظهور است و به عبارتی دقیق‌تر می‌توان گفت با رفع علت غیبت، دلیل حضور امام (عج) که همان لطف و جوبی از طرف خداوند است، موجود است و مانع حضور نیز مفقود می‌باشد و از این رو ظهور فوراً و وجوباً تحقق خواهد یافت.<sup>۱</sup>

طبق این بیان، عدم چیزی که به عنوان علت غیبت امام زمان (عج) مطرح شده، می‌تواند سبب و علت ظهور ایشان تلقی شود. قائلان به این تئوری از هر آن‌چه درباره علت غیبت امام (عج) گفته شده، شرایط و اسباب ظهور ایشان را نتیجه می‌گیرند. با این ترتیب اگر چیزی را عقلاً علت غیبت بدانند، دلیل عقلی و جوب ظهور حضرت تلقی می‌کنند و نیز از آن‌چه که در ادله نقلی به عنوان علل غیبت امام (عج) مطرح شده، شرط کافی برای ظهور را استنباط می‌کنند.

ما در فصل نخست بخش گذشته درباره این‌که امکان اظهار نظر عقلی درباره علت غیبت امام زمان (عج) وجود ندارد، به تفصیل سخن گفتیم و بر این اساس - با فرض پذیرفتن تئوری فوق - عقلاً نمی‌توانیم درباره اسباب ظهور، چیزی بگوییم. اما آیا از ادله نقلی علل غیبت می‌توانیم در مورد شرط ظهور حضرت صاحب الامر (عج) استفاده‌ای بکنیم؟ این کاری است که معتقدان به تئوری فوق خواسته‌اند انجام دهند و به همین منظور، دلایل نقلی علت غیبت را مطرح کرده‌اند.



نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور»<sup>۱</sup> سه علت عمده از احادیث مربوط به علت غیبت استخراج کرده که با تحلیل و بررسی خود، یکی از آنها را علت اصلی دانسته و بقیه را فرعی و تبعی تلقی کرده است. آن‌گاه از آن علت اصلی (به زعم خود)، سبب ظهور امام زمان علیه السلام را استنتاج کرده است. ایشان در تفسیر و تحلیل خود تنها علت اصلی غیبت را «خوف از قتل» دانسته و در این خصوص به فرمایشی از مرحوم شیخ طوسی استناد نموده که فرموده است:

لا عِلَّةَ تَمْنَعُ مِنْ ظُهُورِهِ إِلَّا خَوْفُهُ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْقَتْلِ.<sup>۲</sup>

تنها علتی که مانع از حضور حضرت شده است، ترس از قتل امام علیه السلام می‌باشد.<sup>۳</sup>

استفاده‌ای که نویسنده مذکور از نقل این عبارت شیخ طوسی نموده، این است که خواست و آمادگی مردم برای ظهور حضرت، باعث از بین رفتن ترس ایشان از کشته شدن می‌گردد و با رفع این علت اصلی غیبت، فوراً ظهور بر امام علیه السلام واجب می‌شود. در نتیجه، این مردم هستند که با از بین بردن علت غیبت می‌توانند سبب قطعی و ضروری ظهور را بر امام زمان علیه السلام ایجاد نمایند.

### نقد و بررسی این تئوری

در نقد و بررسی این تئوری چند مطلب را متذکر می‌شویم:

اول این‌که در فصل دوم از بخش پیشین درباره معنای صحیح علت غیبت امام زمان علیه السلام توضیح داده شد. در آن جا روشن نمودیم که با توجه به معنای صحیح آن، نمی‌توانیم بگوییم که با رفع یک یا چند علت غیبت، ظهور آن حضرت واجب می‌گردد.

دوم، به فرض این‌که معنای علت، در احادیثی که علل غیبت امام علیه السلام را بیان کرده‌اند، همان معنای مورد نظر قائلان به تئوری فوق باشد، نمی‌توانیم ادعا کنیم

۱. این مقاله توسط آقای علیرضا نودهی در ماهنامه موعود شماره‌های ۴۸ تا ۵۱ به چاپ رسیده است.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۲۹.

۳. ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۳۲.

که سبب و علت ظهور حضرت لزوماً همان چیزی است که موجب غیبت ایشان شده است. در بخش گذشته توضیح دادیم که ممکن است اموری باعث غیبت حضرت شده باشد، اما خدای متعال رفع غیبت را موکول به تحقق یک یا چند عامل دیگر نموده باشد. منطقیاً چنین چیزی امکان پذیر است. همان طور که قبلاً گذشت، رابطه میان تقصیر و کوتاهی مردم با غیبت امام علیه السلام یک رابطه ضروری علی و معلولی نیست، بلکه به فضل الهی ممکن است مردمی که مستحق غیبت امام زمان علیه السلام هستند، مشمول لطف الهی و ظهور آن حضرت قرار بگیرند.

سوم این که فرمایش منقول از مرحوم شیخ طوسی، که تنها علت مانع ظهور را ترس امام علیه السلام از کشته شدن دانسته، چیزی جز یک استحسان و برداشت شخصی از سوی ایشان نیست. این برداشت، مبتنی بر دو پیش فرض است:

- ۱- وجوب عقلی نصب امام از جانب خداوند به عنوان یک لطف (به اصطلاح متکلمانی همچون شیخ مفید و شیخ طوسی).
- ۲- وجوب عقلی قیام به مسؤولیت امامت از جانب امام (به عنوان لطف واجب از جانب ایشان).

استدلالی که مرحوم شیخ طوسی برای اثبات ادعای خود می آورد، کاملاً صورت عقلانی دارد. ایشان در ابتدای فصل پنجم از کتاب «الغیبة» بحثی عقلی را مطرح کرده اند و پس از اتمام این بحث، به عنوان مؤید، چند خبر و حدیث را ذکر نموده اند که علت غیبت را ترس از کشته شدن آن حضرت دانسته اند. بنابراین به نظر خود ایشان بحث از نظر عقلی تمام است و جای شک و شبهه ای ندارد و استناد به روایات، نقش اساسی در تبیین مراد ایشان ندارد. ما با توجه به این که مبانی مورد اتکاء ایشان را قبلاً مورد نقد و بررسی قرار داده ایم و برهان لطف را از دیدگاه عقل و نقل مردود شمرده ایم و از طرفی حساب علت غیبت را با سبب ظهور از هم جدا می دانیم، نیازی به بحث جدید برای رد ادعای ایشان - در باب تنها علت مانع ظهور - نمی بینیم، چرا که با دقت در مباحث پیشین اشکالات این مدعا روشن می شود.

## فصل ۲

# بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت

در فصل گذشته بحث درباره ادله نقلی بود که به عقیده برخی، شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام را بیان کرده‌اند. مجموع آن ادله به چهار نظریه یا تئوری قابل ارائه انجامید که وجه مشترک همه آنها شرط بودن آمادگی و یاری عمومی مردم - یا حداقل گروه خاصی از آنان - برای تحقق ظهور بود. ما این تئوری‌ها را یک به یک، طرح نموده و نقاط ضعف هر کدام را روشن کردیم. نتیجه اجمالی بحث این شد که برخلاف تصور رایج، تحقق هیچ‌یک از آن شرایط را نمی‌توانیم به عنوان شرط لازم یا کافی برای ظهور حضرت تلقی کنیم.

اکنون نوبت به طرح ادله دیگری می‌رسد که برای اثبات همان مدعا یعنی «ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم تحقق ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام» با صبغه عقلی مطرح شده‌اند (و البته نوعاً با برخی ادله نقلی مورد تأیید قرار گرفته‌اند). ما در این فصل، ابتدا بیانات مختلفی را نقل می‌کنیم که برای اثبات عقلی (همراه با تأیید نقلی) این مدعا مطرح شده و سپس آنها را نقد و بررسی خواهیم نمود. برای ارائه دقیق‌تر بحث، همه این ادله را در سه قسم دسته‌بندی می‌کنیم.

## دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور

اولین دلیلی که برای اثبات این مدعا مطرح شده، چنین است:

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی‌کنند، چون آئین اسلام در واقع حکومت بر دلهاست و حکومت بر تن‌ها به دنبال آن تحقق می‌پذیرد. و آن اسلام در روز واپسین مقبول است که سایه بر جان افکنده باشد نه سایه بر تن و در خلوتکده دل مورد پذیرش قرار گرفته باشد نه بر لقلقه زبان. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ.<sup>۱</sup>

هیچ اکراه (و فشار روحی) در پذیرش دین نیست.

... حکومت آل محمد علیهم‌السلام هم وسیله تحقق آرمانهای پیغمبر اسلام و خواست الهی است و این مهم جز با رضامندی عموم خلق اقامه نمی‌شود.<sup>۲</sup>

گاهی همین مطلب به صورت دیگری مطرح می‌شود:

یکی از مصالح غیبت، انتظار کمال استعداد بشر و آمادگی فکری او برای ظهور آن حضرت است زیرا روش و سیره آن حضرت مبنی بر رعایت امور ظاهریه و حکم به ظواهر نیست، بلکه مبنی بر رعایت حقایق و حکم به واقعیات... است... اگر شرایط و اوضاع و احوال مساعد نباشد و تأخیری که در ظهور آن حضرت حکمت الهیه اقتضاء آن را دارد، واقع نشود، نتایج و فوایدی که از این ظهور منظور است، حاصل نمی‌گردد.<sup>۳</sup>

این دو بیان با وجود تفاوت‌هایی که با هم دارند، در یک موضوع مشترک هستند و آن این که مردم باید از جهت «قابلی» برای حکومت جهانی امام عصر علیه‌السلام آمادگی لازم را داشته باشند. این آمادگی عمدتاً باید از جهت فکری و روحی به وجود آید تا زمینه برای پذیرش حکومت حضرت صاحب الامر علیه‌السلام در مردم محقق گردد. اگر چنین زمینه‌ای برای پذیرفتن حکومت آن حضرت فراهم نشود، نتایج و فوایدی که از آن، منظور است، حاصل نمی‌گردد. به بیان دیگر:

۱. بقره / ۲۵۶.

۲. کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵ و ۱۶.

۳. نوید امن و امان، ص ۱۸۳ و ۱۸۶.

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۱۵

خدای متعال در پی رهنمود خلق و قرار دادن حجج خود در میان ایشان، به مردم آزادی و اختیار داده است که به حسن اختیار خود، از صمیم جان به سوی خدا آیند...<sup>۱</sup>

پس اگر آمادگی روحی و فکری در مردم جهان برای پذیرش دین اسلام و آئین امام زمان علیه السلام پیدا نشود، هدف الهی از بعثت انبیا و ظهور حضرت مهدی علیه السلام برآورده نخواهد شد.

### تحول دلهای مردم پس از ظهور به دست امام عصر علیه السلام

در تحلیل و بررسی این دلیل باید ابتدا جنبه عقلی و نقلی آن را از یکدیگر تفکیک نماییم و هر یک را جداگانه بررسی کنیم. جنبه عقلی آن عبارت است از این ادعا که: «چون امام عصر علیه السلام با قیام خود می خواهند بر دلهای مردم جهان حکومت کنند، پس باید پیش از ظهور، آمادگی پذیرش ایشان در مردم پیدا شود.» نکته ای که در پاسخ به این ادعا می توان گفت این است که لازمه حکومت امام زمان علیه السلام بر دلهای مردم این نیست که قبل از ظهور ایشان، آمادگی پذیرش در عموم خلق به وجود آید. آنچه مهم است تسخیر دلهای و جلب قلوب مردم جهان است، اما این امر چه زمانی محقق می شود؟ هیچ لزومی ندارد که پیش از ظهور حضرت چنین حالتی اتفاق افتد، بلکه اگر این مهم پس از ظهور و بادرست قدرت الهی که در وجود حضرت مهدی علیه السلام تجلی می یابد پدید آید، مقصود حاصل است.

به بیان دیگر اگر صرفاً به جنبه عقلی بحث، نظر داشته باشیم، چه دلیل عقلی وجود دارد بر این که بگوییم: «دلهای مردم باید پیش از ظهور امام زمان علیه السلام چنان آماده شده باشد که به محض ظهور، همگی به ایشان و حکومتشان ایمان بیاورند.»؟ احتمال معقول دیگری در این جا هست و آن این که: «خود حضرت با ظهورشان چنان شرایطی در مردم ایجاد کنند که بسیاری از آنها از دل و جان به

ایشان ایمان آورند، اما پیش از ظهور، آن شرایط فراهم نباشد.» با مراجعه به ادله نقلی این احتمال تقویت و بلکه اثبات می‌گردد.

بارزترین نمونه تغییر و تحوّل انسانها که به دست پر برکت مهدی عالم علیه السلام اتفاق می‌افتد، کامل شدن عقول انسانهاست. این نعمت، سر منشأ بسیاری از کمالات روحی و فکری و اخلاقی در مردم زمان ظهور می‌گردد. امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَأَكْمَلَ بِهِ  
أَخْلَاقَهُمْ.<sup>۱</sup>

آن‌گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان می‌گذارد و به این وسیله عقل‌های ایشان را جمع گرداند و اخلاق ایشان را کامل فرماید.

این کار به دست معجزه آسای حضرت بقیة الله ارواحنا فداه اتفاق می‌افتد و به قول مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور»:

در دوران حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه، به دست ملکوتی آن حضرت، عقلها کامل می‌شود و مردمان از نعمت کمال عقل بهره‌مند می‌شوند. از آن‌جا که عقل، وسیله کشف خوبی از بدی و زشت از زیبا است، لذا با کمال عقل، افراد بشر، از پلیدی دوری می‌جویند و به خوبیها نایل می‌شوند. و با تکامل عقل، انسانها به همه کمالات می‌رسند. در روایات مأثوره از لسان وحی علیه السلام آثار کمال عقل به گستردگی طرح شده که ما در نوشته دیگر، آنها را بررسی نموده‌ایم. و در این‌جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - کمال انسان.<sup>۲</sup>

۲ - کمال ایمان و پیدایش صفات نیکو و تلاش در زمینه عمل به وظایف بندگی.<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۶، ح ۷۱.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶، و ج ۷۸، ص ۲۳۴.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۹، و ج ۷۸، ص ۲۳۸.

۳ - ترس از خدا و اطاعت مطلق از حضرتش<sup>۱</sup>.

۴ - پاکیزگی اعمال<sup>۲</sup>.

۵ - به دست آوردن یقین، قناعت، صبر و شکر<sup>۳</sup>.

۶ - آرامش روح و سلامت دین و نیل به غنی<sup>۴</sup>.

۷ - محبوبیت نزد خدای متعال<sup>۵</sup>.

۸ - مصونیت از هلاکت و نابودی<sup>۶</sup>.

۹ - تحصیل رضای الهی<sup>۷</sup>.

۱۰ - مبرا بودن از آزار دیگران<sup>۸</sup>.

و اینها گوشه‌ای از آثار تکامل عقل است که جملگی آنها در دوران حضرت بقیّة الله اعظم<sup>علیه السلام</sup> و در میان خلائق آشکار می‌شود.<sup>۹</sup>

وقتی همه این برکات به میمنت ظهور وجود مقدّس حضرت مهدی<sup>علیه السلام</sup> محقق شود، دیگر دلهای مردم، آماده پذیرش حکومت آن حضرت می‌گردد و بسیاری از آنها از صمیم قلب به ایشان ایمان خواهند آورد. یکی دیگر از برکات ظهور امام عصر<sup>علیه السلام</sup> در فرمایش امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> ذکر شده است:

لو قد قام قائمنا... لذهبت الشُّخْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ.<sup>۱۰</sup>

آن‌گاه که قائم ما قیام کند... کینه از دلهای بندگان رخت برمی‌بندد.

مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور» در بخش دهم آن، تحت عنوان «زوال کینه از دلها و تکامل اخلاق و ایمان» چنین آورده است:

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۷، و ج ۱۰، ص ۱۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۷.

۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۹.

۵. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶، و ج ۵۷، ص ۳۷۵، و ج ۶۴، ص ۲۸۲.

۶. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۹.

۷. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸.

۸. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۴۱.

۹. کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۱۰. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، ج ۱۱.

یکی از آثار حضور فعال سفرای الهی، زنده شدن سجایای انسانی در میان خلائق است. زیرا تاثیر مشاهده حسی به درجاتی بیشتر از شهود عقلی است.<sup>۱</sup>  
نویسنده، این مطلب را از برکات ظهور امام عصر علیه السلام بر شمرده و بحث خود را چنین جمع بندی می کند:

باری با خانه نشینی حجج الهی، بشریت نعمت های فراوانی از دست داد که از آن جمله، فقدان الگوی عملی در حقایق عقلی و فکری بود. در دوران حاکمیت آل الله علیهم السلام و حکومت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه) دیگر بار خلق و خوی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در میان خلائق آشکار می شود و نمونه تمام عیار احمدی صلی الله علیه و آله و سلم در جهان نمایان می گردد. به برکت او، کینه ها از دل ها رخت برمی بندد، رأفت و شفقت جای آن را می گیرد، اخلاقیات در میان مردمان زنده می شود، روح ایمان در جامعه بارور می گردد، و دیگر بار نمونه تمام عیار برادری و الفتی که انبیا خلق را به آن دعوت کرده اند، ایجاد می شود. به گونه ای که مسیحیان جز در زمان عیسای مسیح، چون آن را ندیده، و جهانیان - جز در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - نمونه آن را مشاهده نکرده باشند.<sup>۲</sup>

اینها همگی بخشی از برکات وجودی امام زمان علیه السلام در زمان ظهور ایشان است. پیش از ظهور، دوران محرومیت بشر از اکثر این نعمت ها است. بنابراین آیین اسلام، زمانی حکومت بر دلها پیدا خواهد کرد که جهانیان شاهد تجلی عقل گستر و عدل گستر الهی در میان خود بشوند. لذا قبل از ظهور آن حضرت انتظار مقبولیت عمومی و قلبی ایشان را در میان مردم جهان نمی توان داشت.

### اسلام پس از ظهور: با رغبت یا کراهت

یکی از حوادث مهم پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، نزول حضرت عیسی علیه السلام به زمین و اقتدا کردن به امام زمان علیه السلام در نماز است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یک فرد یهودی فرمودند:

۱. کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۰۳.

۲. کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۰۴.



بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۱۹

يا يهودي و من ذريتي المهدي عليه السلام اذا خرج نزل عيسى بن مريم عليها السلام  
لنصرتيه فقدمه و يصلي خلفه.<sup>۱</sup>

ای یهودی، مهدی عليه السلام از فرزندان من است که هنگام ظهورش، عیسی بن مریم عليها السلام برای یاری کردن او (به زمین) فرود می آید، پس او را جلو انداخته و پشت سر او به نماز می ایستد.

این حادثه مهم باعث می شود که بسیاری از کسانی که خود را پیروان حضرت عیسی بن مریم عليها السلام می دانند، حقانیت حضرت مهدی عليه السلام را درک کنند و با رضا و رغبت به ایشان ایمان آورند. البته در آن زمان هم هستند افراد معاند و منکر حق و حقیقت که با وجود شناخت کافی از حضرت مهدی عليه السلام، باز هم از قبول امامت ایشان سر باز می زنند. طبق تفسیر ائمه عليهم السلام، آیه شریفه «و له أسلم من في السموات و الأرض طوعاً و كرهاً»<sup>۲</sup>: «همه اهل آسمان ها و زمین چه با رغبت و چه با کراهت تسلیم خداوند هستند.» در زمان ظهور امام عصر عليه السلام تحقق می یابد. امام صادق عليه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

إذا قام القائم عليه السلام لا يبقى أرض إلا تودى فيها بشهادة أن لا إله إلا الله وأن  
محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.<sup>۳</sup>

وقتی حضرت قائم عليه السلام قیام فرماید، زمینی باقی نمی ماند مگر آن که در آن صدای شهادت به توحید پروردگار و رسالت حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم بلند می شود.

پس اسلام پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در همه جای عالم به دست با برکت حضرت مهدی عليه السلام گسترش می یابد، اما در عین حال چنین نیست که همه مردمان با طوع و رغبت، پذیرای اسلام گردند. امام موسی بن جعفر عليه السلام درباره آیه مورد بحث فرمودند:

أنزلت في القائم عليه السلام إذا خرج باليهود و النصارى و الصابئين و الزنادقة

۱. الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۵۵.

۲. آل عمران / ۸۳.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۸۱.

و أَهْلِ الرَّدَّةِ وَ الْكُفَّارِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ  
فَمَنْ أَسْلَمَ طَوْعاً أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ الْمُسْلِمُ وَ يَجِبُ لَهِ  
عَلَيْهِ وَ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ ضَرَبَ عُنُقَهُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ  
أَحَدٌ إِلَّا وَحْدَ اللَّهِ.<sup>۱</sup>

این آیه درباره حضرت قائم علیه السلام نازل شده است. هنگامی که یهود و نصارا و صابئین (ستاره پرستان) و منکران خداوند و مرتد ها و کافران را از همه نقاط زمین جمع کند، اسلام را به همه آنها عرضه می نماید. هر کس با میل و رغبت اسلام آورد، او را به ادای نماز و روزه و سایر تکالیف یک مسلمان و فرائض الهی امر می کند و هر کس اسلام نیاورد، گردنش را می زند تا آن که در سراسر گیتی کسی باقی نمی ماند مگر این که خداوند را به یگانگی می پذیرد.

روشن است که تنها کسانی در آن زمان، گرفتار عقوبت الهی می شوند که حق و حقیقت را به روشنی شناخته اند، اما نمی خواهند تسلیم آن شوند. در آن روز، دیگر با این گونه افراد مدارا نمی شود، بلکه زمان این گونه مداراها و سازش ها با ظهور امام عصر علیه السلام به سر خواهد آمد.

### معنای آیه شریفه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

با این توضیحات روشن می شود که آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» - که به عنوان شاهدی بر حکومت امام زمان علیه السلام بر دلها، مورد استناد قرار گرفته است - هیچ ارتباطی با آن بحث ندارد. این آیه قرآن اولاً اختصاصی به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام ندارد، بلکه به یک حقیقت کلی درباره دین و اعتقادات اشاره می کند. اگر معنای آیه این باشد که هر مسلمانی باید با طوع و رغبت و نه با اکراه، دین اسلام را بپذیرد، پس باید گفت که هم سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم خود امام عصر علیه السلام با آن در تضاد است!! رسول خدا صلی الله علیه و آله برای گسترش اسلام به سرزمین های مختلف، آنها را دعوت به قبول دین می کردند و پس از اتمام حجّت بر ایشان اگر کسانی از

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۲۱

روی لجاجت و عناد از قبول اسلام، سر باز می زدند، با آنها می جنگیدند تا یا اسلام را بپذیرند (هر چند با اکراه و بدون میل قلبی) و یا اگر جزء اهل کتاب (همچون یهود و نصاری) بودند، مجبورشان می کردند که تسلیم شوند و به پرداخت جزیه تن در دهند. قرآن کریم می فرماید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.<sup>۱</sup>

با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا و آخرت نمی آورند و حرام خدا و رسولش را حرام نمی دانند و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا آن که به دست (خود) با حالت خواری و ذلت جزیه پرداخت کنند.

امام زمان علیه السلام نیز به همین سیره و سنت جدشان عمل خواهند کرد، با این تفاوت که بنا بر بعضی روایات<sup>۲</sup>، دیگر از اهل کتاب جزیه را نمی پذیرند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَنْ يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَّا الْقَائِمُ يَقْتُلُ مَبْغِضِنَا وَلَا يَقْبَلُ الْجِزْيَةَ وَيُكْسِرُ الصَّلِيبَ وَالْأَصْنَامَ....<sup>۳</sup>

خدای متعال دنیا را به پایان نخواهد رساند مگر آن که قیام کننده ما (اهل بیت علیهم السلام) قیام کند، دشمنان ما را می کشد و جزیه نمی پذیرد و صلیب و بتها را می شکند....

بنابراین نمی توان ادعا کرد که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام همه مردم با میل و رغبت قلبی، پذیرای اسلام می شوند. چنین چیزی تاکنون اتفاق نیفتاده و

۱. برائت / ۲۹.

۲. در این موضوع دو گونه روایات وجود دارند، برخی قبول «جزیه» را از جانب امام عصر علیه السلام نفی و برخی دیگر اثبات نموده اند. اظهار نظر قطعی در این مورد موکول به مجال دیگری است ولی اصل بحث ما در این جا با هر دو گروه از روایات سازگار است.

۳. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۴۳.

پس از این هم اتفاق نمی افتد و معنای آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» هم این نیست که همه باید با طوع و رغبت، اسلام را بپذیرند.

تعبیر «اکراه» در آیه ۲۵۶ سوره بقره ظاهراً به معنای الجاء و اجبار تکوینی به کار رفته است، نظیر آیه دیگر قرآن که می فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ  
حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.<sup>۱</sup>

و اگر پروردگار تو می خواست، همه اهل زمین بدون استثنا ایمان می آوردند (اما او چنین نخواسته است) پس آیا تو (ای پیامبر) مردم را مجبور می کنی تا ایمان بیاورند؟!

اکراهی که در این آیه از پیامبر ﷺ نفی شده، همان اجبار تکوینی است که خدا هم آن را از خویش نفی نموده است.<sup>۲</sup> بله، اگر خدا می خواست، می توانست کاری کند که همه اهل زمین بدون اختیار ایمان بیاورند، ولی چنین مشیّتی نکرده و پیامبرش نیز - با این که قدرت بر الجاء (سلب اختیار) و اجبار مردم دارد - چنین نمی کند. نفی اکراه - به معنای تکوینی آن - هیچ منافاتی با «اکراه تشریحی» که پیامبر ﷺ انجام می دادند، ندارد. منظور از اکراه تشریحی، همان چیزی است که توضیح دادیم (این که پیامبر ﷺ کفار و مشرکین را بین اسلام آوردن و جنگیدن مخیر می نمودند). این سیره - چنان که دیدیم - در زمان امام عصر علیه السلام هم توسط ایشان اجرا خواهد شد و طبق آیه شریفه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً» عده ای با رغبت و تعدادی هم با کراهت، اسلام خواهند آورد. از این توضیحات روشن می شود که از آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» هرگز نمی توان استفاده کرد که همه مسلمانان باید با طوع و رغبت، اسلام را بپذیرا شوند.

تا این جا ضعف و بطلان دلیل اولی که - برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور - مطرح شده بود، آشکار شد.

۱. یونس / ۹۹.

۲. رجوع کنید به تفسیر «مناهج البیان»، جزء سوم، ص ۱۷ تا ۲۰.

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۲۳

### دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور

دومین دلیلی که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام مطرح شده، این است که می گویند: شکل گیری حکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طریق معجزه و امثال آن نیست، بلکه به طریق عادی و طبیعی صورت می پذیرد و همین امر اقتضا می کند که مردم جهان، آمادگی پذیرش اسلام و امام زمان علیه السلام را داشته باشند و گرنه، کار ایشان پیش نخواهد رفت و اهداف مقدس آن حضرت عملی نخواهد شد.

برخی از کسانی که این نظریه را مطرح کرده اند، به بعضی احادیث به عنوان شاهد و مؤید استناد کرده اند. یکی از این احادیث، روایتی است که بشیر نبال از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است. می گوید: خدمت حضرت عرض کردم:

إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوَاً وَ لَا يُفْرِقُ مِخْجَمَةً دَمٍ.

می گویند: همانا مهدی علیه السلام وقتی ظهور کند، کارها برایش خودبه خود انجام می شود و به اندازه خون حجامت نیز، خون نمی ریزد.

حضرت در پاسخ فرمودند:

كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوَاً لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَدْمَيْتَ رِبَاعِيَّتَهُ وَ شُجَّ فِي وَجْهِهِ كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقَ وَ الْعَلَقَ - ثُمَّ مَسَحَ جَنْبَيْتَهُ<sup>۱</sup>.

نه چنین نیست، قسم به آن که جانم در قدرت اوست، اگر قرار بود (کارها) برای کسی خودبه خود انجام شود، قطعاً برای رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می شد، آن زمانی که دندان حضرتش خون آلود گشت و صورت ایشان شکافته شد. نه چنین نیست، قسم به آن که جانم به دست اوست (کارها برای امام زمان علیه السلام انجام نمی شود) تا این که ما و شما عرق را همراه با لخته های خون (از پیشانی خود) پاک کنیم. سپس حضرت دست به پیشانی خود کشیدند.

با استناد به این حدیث، می‌گویند:

اگر قرار بود به وسیله کارسازی و معجزه، اوضاع برایش درست شود، برای پیغمبر ﷺ می‌شد و در زمان پیغمبر ﷺ انجام می‌گرفت. در حالی که پیغمبر ﷺ خودش در جنگ دندانش شکست، پیشانی‌اش خون‌آلود شد، در جنگ‌های مختلف شرکت کرد و خودش وارد میدان می‌شد. پس معلوم است پیروزی باید به وسیله جنگ باشد. این جور نیست که بگوییم برای پیغمبر اسلام ﷺ امکان داشت به وسیله معجزه این کار محقق شود؛ اما تحقق پیدا نکرد و آن را گذاشتند برای حضرت مهدی (عج) ... از این قبیل روایت‌ها استفاده می‌شود که قیام حضرت یک قیام طبیعی و عادی است همراه جنگ و خونریزی و امثال اینها.<sup>۱</sup>

گوینده در ادامه بحث خویش به «آمادگی عقلی» مردم برای پذیرفتن اسلام در زمان ظهور اشاره کرده و می‌گوید:

یک روایت از امام صادق علیه السلام است «اِذَا قَامَ قَائِمُنَا...» وقتی حضرت قیام می‌کند «... وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ...» دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد. حالا «وَضَعَ يَدَهُ» یا دست خدا و یا دست خودش است، دو احتمال است. به هر حال، دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد و عقل‌های اینها را متمرکز می‌سازد «... فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ...» و اخلاق آنها را کامل می‌کند، «... وَ اكْمَلَ بِهِ اخْلَاقَهُمْ...» به وسیله این، آمادگی پیدا می‌کنند حق را بپذیرند؛ چون ستم نتیجه جهالت است. نپذیرفتن اسلام نتیجه نادانی است. اگر مردم عقلشان به جا آمد و توانستند مسائل واقعی را درک بکنند، اسلام را قبول می‌کنند. از این روایت معلوم می‌شود در زمان حضرت مردم آمادگی عقلی پیدا می‌کنند اما این هم به وسیله معجزه نیست. زمینه‌اش را باید آن کسانی که در انتظار حضرت هستند، به وسیله تبلیغات و مسائل دیگر فراهم کنند.<sup>۲</sup>

گاهی برای تأیید این که قیام حضرت به شکل معجزه صورت نمی‌پذیرد و یک کار عادی و بشری است، به سخنی از مرحوم شیخ طوسی تمسک می‌شود که ما

۱. گفتمان مهدویت، ابراهیم امینی، ص ۱۹ و ۲۰.

۲. گفتمان مهدویت، ابراهیم امینی، ص ۲۴.

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۲۵

برای تبیین دقیق‌تر بحث، ترجمه عبارات ایشان را عیناً نقل می‌کنیم:  
اجمالاً می‌توان گفت که بر خدای متعال واجب است که امام علیه السلام را تقویت کند تا آن حد که قدرت بر قیام و بسط ید کافی برای انجام آن پیدا کند. این تقویت الهی هم از طریق فرشتگان امکان‌پذیر است و هم توسط بشر. اما از آن جا که خداوند به وسیله فرشتگان این کار را نکرده، می‌فهمیم که علت، مفسده داشتن آن بوده است. بنابراین باید تقویت امام علیه السلام توسط بشر انجام شود.<sup>۱</sup>

از مجموع آنچه نقل شد، روشن می‌گردد که از دیدگاه این متفکران، پیروزی حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور باید به صورت کاملاً عادی و طبیعی تحقق پذیرد و معجزه‌ای در این کار وجود ندارد. یاران ایشان هم در این مسیر، فرشتگان الهی نیستند، بلکه افراد بشر باید این مسؤلیت را به دوش بکشند. لذا شرط ظهور حضرت این است که بشریت، آمادگی فکری و عقلی برای پذیرش این مسؤلیت جهانی پیدا کند. همین آمادگی هم به صورت اعجاز توسط امام زمان علیه السلام اتفاق نمی‌افتد، بلکه منتظران ظهور ایشان باید به وسیله تبلیغات و اسباب عادی، زمینه این رشد عقلانی را فراهم نمایند و این تنها راهی است که برای به نتیجه رسیدن قیام امام عصر علیه السلام وجود دارد.

برای بررسی دقیق این سخنان باید دو مطلب به طور عمیق، تجزیه و تحلیل شود:

### منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بودن آن

مطلب اول: این که گفته‌اند قیام امام زمان علیه السلام یک قیام کاملاً عادی و طبیعی است، دلیل عقلی دارد یا نقلی؟ روشن است که عقل در این زمینه، اظهار نظری نمی‌کند و در واقع مسأله را فراتر از قلمرو تشخیص خود می‌داند. یعنی انسان عاقل به روشنی می‌پذیرد که کشف این امر با عقل امکان‌پذیر نیست. بنابراین هر گونه اظهار نظری در این مورد باید بر اساس ادله نقلی (آیات و روایات) باشد.

به همین جهت، گوینده محترمی، که عین گفتارش را نقل کردیم، به حدیثی در این باره استناد نموده است. اما حدیث بشیر نبال از امام محمد باقر علیه السلام که مستند ایشان قرار گرفته، هیچ دلالتی بر نفی معجزه بودن قیام حضرت ندارد. فرمایش امام علیه السلام در آن حدیث این است که اسباب کار آن حضرت پس از ظهور، خودبه خود (عفواً) فراهم نمی شود و اگر قرار بود چنین چیزی اتفاق بیفتد، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق می افتاد، در حالی که چنین نشد و شخص ایشان در جنگها جراحت دیدند و زخمی شدند. گوینده از این که پیشرفت کار حضرت پس از ظهور با جنگ و خونریزی همراه است، نتیجه گرفته که قیام ایشان به صورت کاملاً عادی و طبیعی است. این استنتاج، صحیح نیست. ما نمی توانیم بگوییم که چون کارها برای حضرت، خود به خود فراهم نمی شود - بلکه پیشرفت کار ایشان با جنگ و خونریزی همراه است - پس پیروزی ایشان به صورت کاملاً طبیعی اتفاق می افتد و اعجازی از ناحیه خداوند در کار نخواهد بود. از آن مقدمه، این نتیجه گرفته نمی شود. لازمه این که کاری خود به خود انجام نشود، این نیست که به صورت کاملاً عادی تحقق یابد و اساساً کار خارق العاده ای صورت نپذیرد. می توان فرض کرد که امور امام زمان علیه السلام پس از ظهور، خود به خود انجام نشود و با جنگ و خونریزی هم همراه باشد، اما در عین حال از یک یا چند جهت هم معجزه باشد و به صورت عادی انجام نپذیرد.

بهترین نمونه ای که برای این فرض می توان ارائه داد، بعثت و قیام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که در حدیث مورد استناد هم به آن اشاره کرده اند. کسی که درباره قیام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور دقیق مطالعه و بررسی کند، قطعاً به این نتیجه می رسد که پیشرفت اسلام به وسیله ایشان هرگز کاری عادی و طبیعی نبود، بلکه امدادها و عنایت های غیبی، حضرتش را مرحله به مرحله پیروزتر کرد تا در نهایت، بزرگترین انقلاب دنیا را - که تا آن روز سابقه نداشت - به وجود آورد. بر مبنای حساب های عادی و بشری، پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قابل پیش بینی نبود، بلکه باید گفت که بر مبنای محاسبات عادی، شکست ایشان قطعی بود. نمونه های



بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۲۷

زیادی را در سیره پیامبر ﷺ می توان مطرح کرد که غلبه ایشان بر اساس اعجاز الهی بوده، نه یک کار طبیعی و عادی.

### پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی

یک نمونه بسیار روشن این امر، پیروزی ایشان در جنگ «بدر» است که اگر امداد الهی و اعجاز غیبی نبود، مسلمانان قطعاً شکست خورده بودند. قرآن به صراحت می فرماید:

و لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ و أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ \* إِذْ تَقُولُ  
لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ  
\* بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوَكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُضِدِّكُمْ رَبُّكُمْ  
بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ \* وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ  
لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.<sup>۱</sup>

و قطعاً خداوند شما را - در حالی که ضعیف و ناتوان بودید - یاری نمود، پس از خداوند پروا کنید، شاید شکرگزار گردید \* آن گاه که تو (ای پیامبر) به مؤمنان می گفتی: آیا کفایت نمی کند شما را که پروردگارتان با سه هزار فرشته که (از آسمان) فرود می آیند، به شما کمک رسانند؟ \* بلکه (با وجود کفایت سه هزار فرشته برای کمک به شما) اگر صبر و تقوی پیشه کنید و در همین ساعت (دشمن) به سراغتان آید، پروردگارتان با پنج هزار فرشته نشان دار به شما یاری می رسانند \* و خداوند این (امداد) را قرار نداد مگر این که بشارتی برای شما و آرامش بخش به دلهایتان باشد و پیروزی جز از جانب خداوند عزیز حکیم نیست.

از این آیات شریفه به روشنی می توان فهمید که پیروزی پیامبر ﷺ و مسلمانان در جنگ بدر به شکل عادی و طبیعی صورت نپذیرفت، بلکه امداد غیبی خداوند - از طریق فرو فرستادن فرشتگان - ایشان را بر دشمن پیروز

گردانید. در ابتدای این آیات به یاری خداوند و ضعف و ناتوانی مسلمانان اشاره شده و در پایان نیز بر این حقیقت مجدداً تأکید گردیده که پیروزی جز از جانب خدای عزیز تحقق نمی‌یابد.

یکی دیگر از امدادهای غیبی الهی برای مسلمانان در جنگ بدر، القاء رعب و وحشت در دل‌های کفار بود که آیات شریفه ذیل بر آن دلالت می‌کند:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ \* ... إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...<sup>۱</sup>

آن زمانی که از پروردگارتان کمک می‌طلبیدید، پس اجابت نمود شما را به این‌که فرمود: من شما را با هزار فرشته که دوش به دوش یکدیگر (یا دوش به دوش شما) باشند، یاری می‌کنم \* ... آن زمانی که پروردگارت به آن فرشتگان وحی می‌کرد که: من با شما هستم، پس اهل ایمان را ثابت قدم بدارید، به زودی ترس و وحشت را دل‌های کافران می‌افکنم....

در این آیات، سخن از استغاثه و فریاد خواهی مسلمانان از خدای متعال مطرح شده است. استغاثه، مربوط به شرایطی است که روی حساب‌های عادی و ظاهری، قدرت انسان کاری از پیش نمی‌برد و لذا به خداوند پناه می‌آورد و از او کمک می‌طلبد. در ذیل همین آیات از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به تعداد زیاد مشرکان و کمی شمار مسلمانان نظر فرمود، رو به قبله کرد و عرضه داشت: «خدایا، به آنچه وعده‌ام دادی وفا کن. خداوندا اگر این گروه (از مسلمانان) هلاک شوند، دیگر تو در زمین عبادت نخواهی شد» پس همین‌طور دستان خود را (به سوی آسمان) بلند کرده بود و مشغول دعا بود، تا آن‌جا که ردای ایشان از دوششان افتاد. این‌جا بود که خدا آیه شریفه «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ...» را نازل فرمود.<sup>۲</sup>

۱. انفال / ۹۱ و ۱۲.

۲. تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص ۲۸۶ به نقل از مجمع البیان.

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۲۹

تعداد یاران پیامبر ﷺ در جنگ بدر دقیقاً ۳۱۳ نفر بود<sup>۱</sup>، در حالی که تعداد لشکر دشمن حداقل سه برابر آنها بود. از نظر امکانات هم مسلمانان در وضعیت بسیار نامناسب بودند، به عنوان مثال، تعداد شترانی که در اختیار داشتند، به اندازه‌ای بود که بر هر شتر، سه نفر می‌نشستند و خود رسول خدا ﷺ به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام و یک نفر دیگر بر یک شتر سوار بودند.<sup>۲</sup> به هر حال، روی روال طبیعی و محاسبات عادی، پیروزی مسلمانان امکان‌پذیر نبود، اما خدای متعال علاوه بر فرو فرستادن فرشتگان، با ایجاد رعب و وحشت در دل‌های کافران، آنان را در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مغلوب ساخت.

مشاهده می‌کنیم که در جنگ بدر از یک طرف، پیروزی و فتح برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانشان خود به خود محقق نگردید، بلکه ایشان درگیر جنگ شدند، سختی‌های آن را تحمل کردند و رنج تعدادی کشته و زخمی را هم بر خود هموار نمودند، اما از طرف دیگر خداوند حداقل از دو طریق - یکی فرو فرستادن فرشتگان و دیگر، ایجاد رعب در دل‌های کفار - مسلمانان را امداد غیبی فرمود و اینها هر دو مصداق اعجاز الهی است که اگر نبود، شکست لشکر اسلام در روز بدر، قطعی بود. بنابراین لازمه این‌که کارها خود به خود ترتیب داده نشود، این نیست که اعجازی در کار نباشد؛ بلکه هر دو حالت با یکدیگر قابل جمع هستند، چنان‌که در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در موارد بسیاری چنین بوده است و ما جنگ بدر را فقط به عنوان نمونه ذکر کردیم.

### شباهت قیام امام زمان علیه السلام به غلبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر

جالب این‌که قیام و پیروزی امام زمان علیه السلام شباهت زیادی به داستان جنگ بدر دارد. اولاً تعداد یاران آن حضرت در آغاز قیام دقیقاً ۳۱۳ نفر است و ثانیاً خدای متعال از همان دو طریق غیبی - که در بدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کرد - امام زمان علیه السلام را

۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۵۵، و سبیل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۰.

۲. سبیل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۳۹.

نیز تأیید می فرماید. در مورد فرشتگانی که برای یاری رساندن به مسلمانان در بدر فرود آمدند، حدیث زیبایی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ نَصَرُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ بَدْرٍ فِي الْأَرْضِ، مَا صَعِدُوا بَعْدُ وَلَا يَصْعَدُونَ حَتَّى يَنْصُرُوا صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ وَهُمْ خَمْسَةٌ آلَافٍ.<sup>۱</sup>  
 همانا فرشتگانی که روز جنگ بدر در زمین حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یاری کردند، هنوز (به سوی آسمان) بالا نرفته‌اند و نخواهند رفت تا این که صاحب این امر (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) را یاری کنند و اینها پنج هزار نفر هستند.

طبق این حدیث شریف، دقیقاً همان فرشتگانی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در جنگ بدر یاری کردند، امام عصر علیه السلام را در هنگام ظهور یاری خواهند کرد و به طور کلی در برخی از احادیث، خروج حضرت به خروج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تشبیه شده است. امام صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»<sup>۲</sup>: «امر خداوند آمد، پس در تحقق آن شتاب نورزید.» فرمودند:

هُوَ أَمْرُنَا أَمْرُ اللَّهِ لَا يُسْتَعْجَلُ بِهِ يُؤَيِّدُهُ ثَلَاثَةٌ أَجْنَادٍ: الْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالرُّعْبُ وَخُرُوجُهُ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ».<sup>۳</sup>

این (امر) امر ما و امر خداوند است که در آن نباید شتاب ورزید. سه لشکر صاحب این امر را یاری می‌رسانند: فرشتگان و مؤمنان و رعب. و خروج ایشان همانند خروج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و آن عبارت است از فرمایش خدای متعال: همان‌گونه که پروردگارت تو را به حق از خانه‌ات خارج ساخت....

در این حدیث شریف سه نکته مهم وجود دارد:

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۳۸.

۲. نحل / ۱۱.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹، ح ۴۶ به نقل از الغیبة نعمانی.

### الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۱- امام علیه السلام تصریح کرده‌اند که امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام امر خداست که نباید دزد آن شتاب ورزید و این، بیانگر همان حقیقتی است که ما از آن به کار خدایی - در مقایسه با کار بشری - تعبیر می‌کنیم و مقصودمان به طور اجمالی این است که ظهور حضرت مهدی علیه السلام کاری نیست که بشر بخواهد اجرای آن را به عهده گیرد، تا این که بخواهد برای آن، برنامه ریزی کند. خداوند خود می‌خواهد این کار را انجام دهد و برنامه ریزی‌های لازم برای اجرای آن را نیز خود او تنظیم فرموده است. بنابراین ما در تفسیر و تحلیل امر ظهور، نباید ملاک‌ها و محدودیت‌های کارهای بشر را جاری بدانیم.<sup>۱</sup>

در این جا یکبار دیگر تأکید می‌کنیم که از الهی و خدایی بودن ظهور حضرت، می‌توان به روشنی، اعجاز‌آمیز بودن آن را درک نمود؛ همان چیزی که در بحث فعلی مورد نظر می‌باشد.

### لشکریان غیبی امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور

۲- دومین نکته مهمی که از این حدیث استفاده می‌شود، این است که در جنود و لشکریان امام زمان علیه السلام غیر از افراد بشر، لااقل دو گونه لشکر دیگر نیز حضور دارند: یکی فرشتگان و دیگر رعب و وحشت در دل‌های دشمنان. هر دو اینها بسیار مهم و کارساز هستند و نباید دست کم گرفته شوند. در مورد تعداد فرشتگانی که جزء لشکریان امام عصر علیه السلام هستند، غیر از آن پنج هزار فرشته‌ای که در بدر برای یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شدند، گروه‌های دیگری هم هستند. به عنوان مثال دسته‌ای دیگر از فرشتگان به یاری ایشان می‌آیند که داستانشان چنین است:

در روز عاشورای سال ۶۱ هجری قمری، وقتی کار بر سیدالشهداء علیه السلام سخت شد و ایشان اصحاب و اهل بیت خود را یکایک از دست دادند، چهار هزار فرشته

۱. توضیح مفصل‌تر این حقیقت بسیار مهم را به فصل پایانی کتاب موکول می‌کنیم و در آن قسمت به برخی از نظریاتی که با غفلت از این مطلب ارائه شده، اشاره خواهیم نمود.

برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما توفیق یاری امامشان را در آن روز پیدا نکردند. حضرت رضاء علیه السلام درباره این مطلب به «رِیَّانِ بْنِ شَبِيبٍ» چنین فرمودند:

يَا ابْنَ شَبِيبٍ اِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَاَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ  
 اَبِي طَالِبٍ عليه السلام ... لَقَدْ نَزَلَ اِلَى الْاَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اَرْبَعَةُ اَلْفٍ لِتَنْصُرِهِ  
 فَوَجَدُوهُ قَدْ قُتِلَ فَهَمُّ عِنْدَ قَبْرِهِ شَعَثٌ غُبِرٌ اِلَى اَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عليه السلام  
 فَيَكُونُونَ مِنْ اَنْصَارِهِ وَشِعَارُهُمْ «يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ».<sup>۱</sup>

ای پسر شیبیب اگر برای چیزی گریان شدی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن ... هر آینه چهار هزار فرشته برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما او را کشته دیدند، پس آنها با حال پریشان و غبار آلود نزد قبر ایشان تا هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام هستند و در آن زمان جزء یاران ایشان خواهند بود و شعار خونخواهی حسین علیه السلام را سر می دهند.

آنها که به آرزوی یاری سیدالشهداء علیه السلام به زمین فرود آمدند، در حسرت یاری ایشان کنار قبر منورش، با حال آشفته و پریشان، باقی مانده اند و در انتظار ظهور منتقم خون شهید کربلا به سر می برند تا عقده دل خویش را با یاری آن حضرت باز نمایند. علاوه بر این تعداد، که با فرشتگان روز بدر به نه هزار نفر می رسند، هزاران فرشته دیگر هم هستند که در هنگام ظهور جزء یاران بقیة الله الاعظم اروحنا فداه به شمار می روند. در حدیثی، مفضل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان یاران امام زمان علیه السلام از فرشتگان را ۴۶/۰۰۰ هزار نفر دانسته اند.<sup>۲</sup>

در کنار اینها، رعب و وحشت هم جزء جنود و لشکریان حضرت شمرده شده است. همین دو لشکر برای این که پیروزی ایشان را بر اساس اعجاز الهی بدانیم، کفایت می کند. علاوه بر اینها لشکریان غیبی دیگری هم برای امام زمان علیه السلام بر شمرده اند که از میان آنها می توان به تعداد ۶/۰۰۰ جن اشاره نمود.<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶، ح ۲۳ به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴.

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۳۳

اگر وجود این گونه‌های مختلف و فراوان از جنود غیبی را نشانه اعجاز الهی ندانیم، پس چه چیزی را می‌توانیم معجزه بنامیم؟! آیا با همه اینها می‌توان ادعا کرد که قیام حضرت یک قیام طبیعی و عادی است و معجزه‌ای در آن دخالت ندارد؟!!

### تشبیه قیام امام زمان علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۳- نکته سومی که از حدیث مورد بحث استفاده می‌شود، تشبیه خروج حضرت مهدی علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. مقصود از خروج امام زمان علیه السلام قیام و ظهور ایشان است و مراد از خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطابق با سیاق آیات قرآن، خارج شدن ایشان از مدینه به سوی بدر برای جنگ با قریش است. آیه مورد استناد امام صادق علیه السلام چنین است:

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ<sup>۱</sup>

همان‌طور که پروردگارت تو را به حق از خانه‌ات خارج ساخت در حالی که گروهی از مؤمنان (نسبت به این امر) کراهت داشتند.

این آیه شریفه در صدر آیاتی است که داستان جنگ بدر را مطرح کرده‌اند و لذا نوع مفسران، منظور از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه خود را، خارج شدن ایشان از مدینه برای جهاد با قریش دانسته‌اند. اما طبق نقل دیگری از حدیث مورد بحث که مرحوم شیخ مفید آورده است، امام صادق علیه السلام تصریح کرده‌اند که: «خُرُوجُهُ صلی الله علیه و آله و سلم كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ مَكَّةَ وَهُوَ قَوْلُهُ: كَمَا...»<sup>۲</sup> طبق این بیان، مراد از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خارج شدن ایشان از مکه و هجرت به مدینه است.

به هر حال در این تشبیه، دو وجه شبه مهم وجود دارد:

اول، همان‌طور که هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه یک کار عادی و معمولی نبود، قیام امام عصر علیه السلام هم یک امر عادی و طبیعی نیست. در شرایطی که

۱. انفال / ۵.

۲. تفسیر کنز الدقائق، ج ۷، ص ۱۷۶ به نقل از کتاب الغیبة، شیخ مفید.

پیامبر ﷺ تصمیم به هجرت گرفتند، بر اساس حساب‌های عادی، گرفتار شدن و در نتیجه، ناکام ماندن ایشان قطعی بود و تاریخ آن روزگار نشان می‌دهد که اگر معجزات الهی در کار نبود، حضرت رسول هرگز نمی‌توانستند از میان آن همه دشمن تشنه به خونشان جان سالم به در ببرند. به همین جهت است که در آیه شریفه، خارج شدن پیامبر ﷺ به خدای متعال نسبت داده شده و تعبیر «أَخْرَجَكَ رَبُّكَ» به کار رفته است. یعنی «ای پیامبر! خدا تو را از مکه خارج کرد و این کار، کار تو نبود.»

دقت شود که وقتی می‌گوییم کار پیغمبر نبود، مقصود این نیست که ایشان اقدام به این کار نکردند و خارج شدن از مکه، فعل اختیاری ایشان نبود، بلکه مراد این است که ایشان خودشان به انجام این کار اقدام کردند، اما اولاً اصل این فکر از جانب خدای متعال به ایشان الهام شده بود و ثانیاً تمام شرایط و زمینه‌ها برای عملی شدن این اقدام به وسیله خداوند و به صورت اعجاز فراهم گردید. وقتی می‌گوییم کاری الهی است، مقصود همین است که طبق روال عادی و معمولی، انجام آن میسر نیست و هجرت پیامبر ﷺ هم چنین بود و لذا قرآن آن را کار خداوند دانسته است. این در حالی است که بسیاری از کارهای پیامبر ﷺ چنین نبود (یعنی طبق روال عادی انجام شدنی بود) لذا آنها را به این معنا کار خدا نمی‌دانیم.

حال بر اساس این تشبیه می‌توانیم بگوییم که قیام و ظهور امام عصر عجل الله فرجه هم بر اساس روال و شرایط عادی، انجام شدنی نمی‌نماید، ولی خداوند می‌خواهد که این کار انجام شود و آخرین وصی پیامبر ﷺ بر جهانیان غلبه نماید. لذا همه شرایط و زمینه‌های لازم برای این پیروزی جهانی را خداوند، خود فراهم می‌کند، ضمن این که هم خود امام زمان عجل الله فرجه و هم مؤمنانی که جزء یاران و لشکریان ایشان هستند، تلاش و جهاد خود را انجام خواهند داد و مصیبت‌های جنگ - از قبیل کشته و مجروح شدن - را نیز تحمل خواهند نمود. اما همان‌طور که گذشت، تحقق این گونه امور، هیچ منافاتی با معجزه بودن قیام و غلبه امام عصر عجل الله فرجه ندارد.

وجه شبه دیگری که در این تشبیه به چشم می‌خورد، مطلبی است که در



قسمت دوم آیه ۵ انفال مورد تأکید قرار گرفته است. آیه صراحت دارد در این که گروهی از مؤمنان از این کار کراهت داشته‌اند. احتمالاً کراهت آنها به خاطر ناامیدی و یأس از موفقیت طرح و نقشه هجرت پیامبر ﷺ بوده است. آنها روی روال عادی، این کار را شدنی نمی‌دانستند و از طرفی ایمانشان به پیامبر ﷺ به درجه‌ای نبود که وعده‌های آن حضرت برایشان آرامش بخش و مطمئن کننده باشد؛ لذا از آن کار کراهت داشتند. اما همه مؤمنان چنین نبوده‌اند و آیه شریفه هم تنها درباره گروهی از اهل ایمان (فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) چنان حکمی فرموده است. مؤمنانی که به پیامبر ﷺ ایمان کامل داشتند، مطمئن بودند که اگر وعده الهی درباره تحقق رخدادی وجود داشته باشد، آن اتفاق - علی‌رغم فراهم نبودن شرایط و زمینه‌های ظاهریش - حتماً صورت می‌گیرد، خداوند آن چه را بخواهد به نتیجه می‌رساند و هیچ مانعی نمی‌تواند در مقابل خواست الهی، سدّی ایجاد نماید.

در مورد قیام امام زمان علیه السلام نیز دقیقاً همین طور است. ایشان در شرایطی ظهور خواهند فرمود که بسیاری از مؤمنان از پیروزی و غلبه‌شان ناامید و مأیوس هستند. از احادیثی که در این موضوع وارد شده، چنین استفاده می‌شود که یأس از ظهور آن حضرت و پیروزی ایشان فراگیر می‌شود و جز عده‌قلیلی از شیعیان، بقیه را در بر می‌گیرد.<sup>۱</sup> جایی که اکثر مؤمنان از پیروزی و غلبه حضرت، احساس یأس و ناامیدی کنند، چگونه می‌توان ادعا کرد که در هنگام ظهور، شرایط طوری فراهم است که قیام آن حضرت به صورت طبیعی و عادی پیروز می‌شود؟! اگر چنین باشد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السلام آمادگی آن را پیدا کنند یا اگر حداقل اهل ایمان به طور عادی مهیای ظهور شوند، دیگر کراهت از ظهور حضرتش بی‌معنا می‌شود. در حالی که همه این قرائن نشان می‌دهد قیام آن حضرت با تکیه بر امدادهای غیبی الهی به نتیجه می‌رسد و در همین حال، شرایط و زمینه‌های عادی، ثمر بخش بودن قیام ایشان را تأیید نمی‌کنند. این وجه شباهت دومی است که در حدیث مزبور وجود دارد.

۱. توضیح این بحث همراه با ذکر ادله آن در کتاب «سلوک منتظران» ص ۱۷۴ تا ۱۷۸ آمده است.

### تأکید بر اعجاز آمیز بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام

مطلب اول مورد بحث (اعجاز آمیز بودن قیام امام زمان علیه السلام) را با نقل سخنی از یکی از صاحب نظران در موضوع مهدویت به پایان می بریم. ایشان در پاسخ به این سؤال که:

چگونه با جمعیت روز افزون بشر... حضرت صاحب الزمان علیه السلام با ۳۱۳ نفر دنیا را مسخر می فرماید؟... آیا غلبه آن حضرت به طور اعجاز و خرق عادت است یا آن که با ملاحظه اسباب و علل و عوامل ظاهری نیز غلبه و پیروزی آن جناب ممکن است؟

در پاسخ به این پرسش چنین گفته اند:

... غلبه آن حضرت و حکومت جهانی اسلام ممکن است به طور اعجاز و خرق عادت انجام یابد و ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد و ممکن است به هر دو نوع واقع شود، چنان که پیشرفت و غلبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قوای اسلام به هر دو نوع بود. اما به طور اعجاز و خرق عادت، محتاج به توضیح نیست که حصول چنین غلبه مطلق برای آن حضرت، به خواست خداوند، امری است ممکن و معقول و با وعده های صریح و بشارت های حتمی که در قرآن مجید و احادیث متواتر داده شده، بدون شبهه حاصل خواهد شد و خداوند به مصداق آیه: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> چه بسیارند گروه اندکی که به اذن خداوند، بر گروه بسیاری چیرگی می یابند. آن حضرت، اصحابش و عموم بندگان شایسته خدا را بر تمام ملل غالب و حاکم و وارث و مالک ارض قرار می دهد.<sup>۲</sup>

### معجزه بودن تکمیل عقول به دست با برکت امام عصر علیه السلام

مطلب دوم: قطعاً یکی از معجزاتی که به دست با برکت امام عصر علیه السلام پس از ظهور، اتفاق می افتد، این است که ایشان - طبق احادیث متعدد - دست مبارک خود را بر سر بندگان گذارده و به این وسیله عقل های آنها را کامل می فرماید. این

۱. بقره / ۲۴۹.

۲. پاسخ ده پرسش، آیت الله صافی گلپایگانی، ص ۱۷ و ۱۸.

بررسی ادلة به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۳۷

معجزه، منشأ بسیاری از برکاتی می شود که در زمان ظهور امام عصر علیه السلام و عده تحقق آنها داده شده است. نکته بسیار عجیبی که برخی از گویندگان مطرح کرده اند، این است که این کار، معجزه نیست، بلکه منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات، زمینه آن را فراهم کنند!

باید از این مدعی محترم پرسید: به چه طریق عادی طبیعی می توان با گذاشتن دست بر سر بندگان، عقول آنها را کامل کرد؟ آیا طریق عادی و معمولی تکامل عقول این است که دست بر سرها بگذارند؟! اگر این امر، معجزه حضرت صاحب الامر علیه السلام نباشد، پس چه کاری را می توان اعجاز دانست؟!

البته ممکن است گوینده این سخن، فاعل این کار را خدای متعال بداند و در معنای «وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ» بگوید «خداوند دست خودش یا دست امام زمان علیه السلام را روی سرهای بندگان می گذارد».<sup>۱</sup>

سخن ما این است که اولاً در عبارت حدیث... که قبلاً نقل شد... کلمه ای که دلالت بر خدای متعال کند، وجود ندارد تا بخواهیم ضمیر فاعلی مستتر در کلمه «وَضَعَ» را به آن برگردانیم. امام فرموده اند: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ...» در این عبارت، مرجع ضمیر مستتر در «وَضَعَ» به حضرت قائم علیه السلام برمی گردد و احتمال دیگری در متن این حدیث وجود ندارد. بله حدیث دیگری با سند دیگر از امام باقر علیه السلام در همین موضوع، نقل شده که عبارتش چنین است:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ...<sup>۲</sup>

در این حدیث کلمه «الله» فاعل «وَضَعَ» می باشد. در این صورت ضمیر در «يَدَهُ» ممکن است به خداوند یا به حضرت قائم علیه السلام برگردد. اما در هر دو حال، نتیجه نهایی یکی است، چون اگر ضمیر به «الله» نیز برگردد، مراد از دست خدا (ید الله) کسی جز خود امام عصر علیه السلام نمی باشد، هر چند در ترجمه عبارت، «دست خدا» معنا می کنیم. به هر حال این معجزه به واسطه وجود مقدس امام زمان علیه السلام

۱. گفتمان مهدویت، ص ۲۴.

۲. اصول کافی، کتاب العقل والجهل، ح ۲۱.

محقق می شود.

ثانیاً چه فاعل معجزه، خداوند باشد و چه امام زمان علیه السلام، به اصل سخن ما هیچ خدشه‌ای وارد نمی شود، چون ما می خواهیم معجزه بودن این کار را اثبات کنیم، فاعل آن هر که باشد - چه خدا و چه امام علیه السلام - تفاوتی نمی کند.

اما این که فرموده اند: «زمینه تکامل عقول را منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات فراهم کنند»، باید توجه کرد که اولاً حدیث، ناظر به بعد از ظهور حضرت می باشد و منتظران ظهور، هر وظیفه‌ای که انجام می دهند، مربوط به قبل از ظهور است و ثانیاً ظاهر و بلکه نص عبارت حدیث، دال بر این است که این کار، کار خدا یا خود امام علیه السلام است. چگونه کار خدا یا امام زمان علیه السلام را به منتظران ظهور نسبت داده اند؟ اگر قرینه قطعی و یقینی بر عدول از معنای ظاهر - و بلکه صریح - عبارت آورده بودند، جای تأمل و بررسی داشت، ولی چنین قرینه‌ای - نه عقلی و نه نقلی - موجود نیست. سؤال ما این است: اگر واقعاً مراد امام باقر علیه السلام این بود که کامل کردن عقول بندگان، کار خدا یا امام زمان علیه السلام است، باید چه تعبیری و به چه شکلی می فرمودند که قابل توجیه بر خلاف آن نباشد؟! آیا از آن چه گفته اند، می توانستند روشن تر بگویند؟! معلوم نیست چه دلیل و برهانی بر این همه اصرار - در نفی هر گونه اعجازی در خصوص قیام و غلبه امام عصر علیه السلام - وجود دارد که همه حقایق تاریخی و ادله نقلی را قربانی تأویل می گردانند!! آن چه را که خود گوینده محترم به عنوان دلیل نقلی بر این امر آورده بودند، نقد و بررسی نمودیم. غیر از آن هم چیزی به عنوان دلیل ارائه نشده است.

### دلیل سوم بر ضرورت آمادگی مردم به عنوان شرط لازم ظهور

یکی دیگر از ادله‌ای که آمادگی افکار عمومی مردم جهان را شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السلام می شمارد، این است که می گویند:

هر نهضت و انقلابی در صورتی امکان پیروزی دارد که زمینه آن از هر جهت فراهم باشد و شرایط کاملاً مهیا شود و افکار عمومی برای پشتیبانی آن آماده گردد. نهضت و قیام حضرت مهدی علیه السلام هم از این قاعده کلی مستثنا نیست.

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۳۹

آن‌گاه یکی از عوامل اساسی برای ایجاد این آمادگی را چنین برمی‌شمارند:  
گذشت زمان و تجارب گوناگون و حوادث تکان دهنده از جمله عواملی هستند که بر میزان رشد افکار می‌افزایند. هر اندازه که زمان می‌گذرد و حکومت‌ها تأسیس می‌شوند، ایدئولوژی‌ها به وجود می‌آیند، قانون‌ها تصویب می‌شوند، اختراعات و صنایع پیشرفت می‌کنند و... بشر بیش از پیش به این نکته پی می‌برد که اینها برای نجات و سعادت او کافی نیست. پیشرفت علم به جای این‌که او را از نابسامانیها نجات دهد، بلای جان او شده است...<sup>۱</sup>

بر همین اساس ادعا می‌شود که:

تمدن صالح و پایدار آینده جهان، زمانی آشکار می‌شود که بشریت پس از تجربه تمام راهها و روش‌های مختلف از ادعاهای واهی مکاتب گوناگون به ستوه آید و از صمیم جان باور کند که این مکاتب و راه و روش‌ها هرگز نمی‌توانند سعادت مطلوب را برای جوامع بشری به ارمغان آورند و از سویدای جان آماده حکومت حضرت مهدی علیه السلام شود. قیام آن بزرگوار، به اجازه پروردگار، زمانی آشکار می‌شود که بشر، آماده پذیرش آیین حق گردند...<sup>۲</sup>  
تمدن جهانی حضرت مهدی علیه السلام پس از شکست همه روش‌ها و مکتبها و تمام داعیان اصلاحگری‌ها بر سر کار خواهد آمد. مردمان در می‌یابند که این مکاتب، هرگز نمی‌توانند سعادت مطلوب برای بشر به ارمغان آورند و تمدن حاکم بر جهان از عهده حل نیازهای واقعی بشریت بر نمی‌آید. لذا از جان و دل به حکومت آل محمد علیهم السلام روی می‌آورند.<sup>۳</sup>

معتقدان به این تئوری، ظهور حضرت را پیش از رسیدن بشریت به این درجه از آمادگی فکری، غیر ممکن می‌دانند و می‌گویند:

تا نوع بشر به حد کمال و رشد نرسد و برای پذیرفتن حکومت حق، آماده نگردد؛ مهدی موعود ظاهر نخواهد شد. البته رشد فکری یک حادثه آنی نیست بلکه در طول ایام و به واسطه پیش‌آمدهای روزگار پیدا می‌شود و رو به کمال می‌رود... باید دانشمندان برای اصلاحات عمومی و سعادت و

۱. بینش اسلامی، سال دوم دبیرستان، سال ۱۳۷۸، ص ۹۱.

۲. کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۴ و ۱۵.

۳. کمال هستی در عصر ظهور، ص ۲۶ و ۲۷.

آسایش انسانها آن قدر قانون تدوین کنند و تبصره به آنها بزنند و بعد از مدتی آنها را لغو کنند و قوانین تازه‌تری را به جای آنها بگذارند تا خسته شوند و جهانیان به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون‌گذاران پی ببرند و از اصلاحاتی که به وسیله آن قوانین می‌خواهد انجام بگیرد، مأیوس شوند و بدین مطلب اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است. بشر هنوز حاضر نیست در مقابل برنامه‌های خدا تسلیم شود....<sup>۱</sup>

بعضی دیگر از صاحب نظران، در تبیین این عقیده می‌فرمایند:

باید... مزاج جهان آماده چنان ظهوری بشود و جامعه بشر و ملت‌ها بفهمند که هیئت‌های حاکمه در رژیم‌های گوناگون از عهده اداره امور بر نمی‌آیند و مکتب‌های سیاسی و اقتصادی مختلف دردی را دوا نمی‌کنند و اجتماعات و کنفرانس‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و طرحها و کوشش‌های آنها به عنوان حفظ حقوق بشر نقشی را ایفا نخواهند کرد و در اصلاحات از تمام این طرحها که امروز و فردا مطرح می‌شود، مأیوس شوند و فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد. همان‌طور که در روایات است، بی‌عفتی و فحشاء به قدری رواج پیدا کند که در کنار خیابانها و ملا عام، زن و مرد علناً مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزر آنها از میان برود... وقتی اوضاع و احوال این‌گونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را گرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می‌شود....<sup>۲</sup>

بیاناتی که تا این جا نقل شد، همگی صورت و ظاهر عقلی دارد، اما گاهی برای اثبات آن از ادله نقلی هم استفاده شده است، به عنوان مثال می‌گویند:

باید آن قدر حکومت‌های رنگارنگ در جهان تأسیس شود و مرامها و احزاب فریبنده به وجود آید و بی‌لیاقتی آنها ثابت شود تا بشر از اصلاحات آنها مأیوس گردد و تشنه اصلاحات خدایی شود و برای پذیرفتن حکومت توحید

۱. دادگستر جهان، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

۲. نوید امن و امان، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۴۱

آماده گردد. هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: تا همه اصناف مردم به حکومت نرسند، صاحب الامر قیام نمی‌کند. برای این که وقتی حکومتش را تشکیل داد کسی نگوید: اگر ما هم به حکومت می‌رسیدیم با عدالت رفتار می‌کردیم.<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام فرمود: دولت ما آخرین دولت‌هاست. هر خاندانی که لیاقت حکومت داشته باشند قبل از ما به حکومت می‌رسند تا وقتی حکومت ما تأسیس شد و رفتار آنها را دیدند، نگویند: ما هم اگر به حکومت رسیده بودیم، مانند آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم عمل می‌کردیم و این است معنای آیه: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>.

با توجه به سخنان گذشته روشن شد که هنوز مزاج انسانیت برای تحمل حکومت توحید، آماده و مهیا نشده است.<sup>۳</sup>

ما مجموع این سخنان را با بیان چند نکته، نقد و بررسی می‌نماییم.

### اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام

نکته اول: ابتدا به بررسی ادله نقلی مورد استناد می‌پردازیم تا روشن شود که آنچه به عنوان مؤید این نظریه مطرح شده، دلالتی بر آن ندارد و کل مطالب صرفاً بر اساس استحسانات عقلی بیان شده است. دو حدیثی که به آنها استشهاد شده عبارتند از:

۱- امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا [قَدْ] وُلُّوا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ [قَائِلٌ]: إِنَّا لَوْ وُلِّينَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ.<sup>۴</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲.

۳. دادگستر جهان، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۱۹ به نقل از الغيبة نعمانی.

این امر (ظهور امام زمان علیه السلام) واقع نمی‌شود مگر این‌که هیچ صنفی از مردم باقی نماند که بر [دیگر] مردم حکومت نکرده باشند تا هیچ‌کس نگوید: ما هم اگر به حکومت می‌رسیدیم، عدالت را اجرا می‌کردیم. پس از آن حضرت قائم علیه السلام به حق و عدالت قیام خواهند کرد.

۲- امام باقر علیه السلام فرمودند:

دَوْلَتُنَا آخِرُ الدَّوَلِ وَ لَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ نَهْمِ دَوْلَةٍ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لِنَلَا  
يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلِكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ هُوَلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>.

دولت ما آخرین دولت‌هاست و هیچ‌خاندانی که دارای دولت باشند باقی نمی‌مانند مگر آن‌که قبل از ما به حکومت می‌رسند. (این به علت آن است) که وقتی راه و روش ما را دیدند نگویند: اگر ما حاکم شده بودیم به همین روش عمل می‌کردیم و این همان فرمایش خدای عزوجل است که فرمود: و عاقبت با اهل تقواست.

آن‌چه از این دو حدیث شریف استفاده می‌شود، این است که ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در زمانی واقع می‌شود که هر گروه مدعی حکومت، پیش از آن، امکان تجربه این امر را پیدا کرده است و برای همه آنها از این جهت اتمام حجّت صورت گرفته که هیچ‌کدامشان نمی‌توانند مشابه کار امام عصر علیه السلام را انجام دهند. بنابراین در هر دو حدیث از اتمام حجّت بر مدعیان حکومت جهانی - پیش از ظهور امام زمان علیه السلام - سخن به میان آمده که البته لازمه این اتمام حجّت، پذیرش عموم مردم جهان نیست.

دقت شود که ممکن است خود مدعیان بفهمند که هرگز نمی‌توانند حکومت عدل جهانی تشکیل دهند، ولی افکار عمومی تا آن زمان هنوز نیاز به وجود یک رهبر الهی و معصوم را احساس نکرده باشند. فرق است بین این‌که گروه‌ها و اصناف مدعی حکومت عدل جهانی، ناتوانی خود را در اجرای آن احساس کنند با



بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۴۳

این که مردم جهان، این حقیقت را تصدیق نمایند و آن چه در دو حدیث فوق، مطرح شده، مطلب اول است نه مطلب دوم. معلوم نیست نویسنده محترم، با چه استدلالی از مطلب اول، مطلب دوم را نتیجه گرفته‌اند. آیا لازمه این که مدعیان، ناتوانی خود را از عملی کردن داعیه‌های جهانی‌شان احساس کنند، این است که مردم دنیا نیز به این نتیجه برسند؟ هرگز. معمولاً کسانی که متصدی و عهده‌دار انجام کاری می‌شوند، در عمل به ظرایفی از آن، واقف می‌گردند که در صورت عدم شایستگی، ناتوانی خود را از انجام آن، خیلی خوب درک می‌کنند، ولی دیگران که صرفاً تماشاچی هستند، بسیاری از نقاط ضعف متصدیان را متوجه نمی‌شوند و لذا چه بسا احساس کنند که آن مدعیان، شایستگی تصدی آن مقام را دارا هستند، در حالی که خود آن افراد مدعی به خوبی ضعف و ناتوانی خود را احساس می‌کنند.

به هر حال لازمه این که فرد یا گروهی عدم شایستگی خود را در تصدی یک مقام بفهمد، این نیست که سایر مردم نیز به این حقیقت واقف شوند. ما در این جا این احتمال را که مردم در شرایطی ضعف و ناتوانی حاکمان را دریابند، نفی نمی‌کنیم، اما استلزامی بین درک مردم و اتمام حجت بر مدعیان وجود ندارد. پس مطلبی که در فرمایش امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده، ربطی به ادعای مورد بحث ندارد. لذا برای اصل مدعا هیچ دلیل نقلی وجود ندارد و اگر اعتباری داشته باشد، صرفاً از جهت عقلی است.

### عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت مهدی علیه السلام

نکته دوم: در مقام بررسی عقلی، اولین مطلب این است که با توجه به مباحث گذشته، عقلاً هیچ ضرورتی وجود ندارد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السلام به چنان رشد عقلانی برسند که از بشر عادی مأیوس و ناامید شوند و تشنه و خواهان یک رهبر معصوم الهی گردند. استدلالی که معتقدان به این نظریه مطرح می‌کنند این است که: اگر مردم دنیا به چنین رشد عقلانی نرسند و پیش از ظهور، از

سویدای جان، آمادگی حکومت حضرت مهدی علیه السلام را نیابند، آن‌گاه نهضت جهانی ایشان از پشتیبانی افکار عمومی برخوردار نخواهد گردید و چنین قیامی محکوم به شکست است. هر نهضت و قیامی تنها وقتی امکان پیروزی دارد که پشتوانه مردمی داشته باشد و امام زمان علیه السلام هم که رهبر یک قیام جهانی و فراگیر هستند، تنها در شرایطی به اهداف خود نائل می‌شوند که در هنگام ظهور با حسن استقبال عمومی مواجه شوند و این استقبال گرم تحقق نمی‌یابد مگر آن که بشر آن روز از اداره خود توسط خودش، مأیوس شود و خواهان پیروی از پیامبران و اجرای قوانین الهی ایشان گردد. نتیجه این که امام عصر علیه السلام ظهور نخواهند کرد مگر این که بشریت، مکاتب و آیین‌های حکومت همه مدعیان اصلاح را تجربه کند و به شکست و ناکامی همه آنها واقف گردد. این کل استدلالی است که طرفداران نظریه مورد بحث مطرح می‌کنند. در مقام نقد این استدلال می‌توان گفت:

اولاً اگر امر ظهور امام عصر علیه السلام را یک امر الهی بدانیم - چنان که امام صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» فرمودند - در آن صورت هیچ دلیلی ندارد که احکام و ضوابط حاکم بر قیام‌های بشری را در مورد ظهور آن حضرت هم جاری و ساری کنیم. به تعبیر دیگر، اگر بشر عادی قرار بود یک نهضت جهانی برپا کند و حکومت عدل الهی را در سراسر گیتی برقرار نماید، در آن صورت این قیام، یک کار بشری بود و احکام و قواعدی که همیشه بر کارهای بشری حاکم است، لزوماً در مورد آن هم جاری بود. اما وقتی خداوند می‌خواهد به وسیله حجّت معصوم و برگزیده خود یک انقلاب جهانی را در سراسر دنیا ایجاد کند، هیچ ضرورتی ندارد که این کار، محکوم و مضبوط به احکام و ضوابط بشری باشد.

توضیح کامل‌تر این مطلب مهم را به آخرین فصل از همین بخش موکول می‌کنیم، اما در این جا همین قدر اشاره می‌کنیم که اگر کاری، کار الهی باشد آن‌گاه نمی‌توان بدون دلیل معتبر و قطعی، کلیه احکام جاری در مورد کارهای بشر را به آن هم سرایت داد و ظهور امام زمان علیه السلام هم از همین قبیل است. بنابراین اگر

بخواهیم هر یک از قواعد و ضوابط حاکم بر نهضت‌های بشری را در مورد قیام حضرت مهدی علیه السلام جاری بدانیم، باید در مورد خصوص جریان آن قاعده و ضابطه، دلیل معتبر داشته باشیم. در استدلال مورد بحث چنین نگرشی وجود ندارد و چنان دلیلی هم ارائه نشده است. پس هر چند هیچ نهضت بشری بدون آمادگی قبلی مردمی، امکان پیروزی ندارد، اما این امر، دلیل کافی نیست برای آن که قیام امام زمان علیه السلام هم مشمول همین حکم باشد. در پیروزی این قیام، جنود غیبی الهی دخالت دارند که نهضت‌های بشری هرگز آن را در خود سراغ ندارند و همین امر چه بسا جبران نبودن زمینه‌های بشری را بکند. (هر چند به هیچ وجه نمی‌خواهیم تأثیر جنبه‌های بشری را در پیروزی قیام امام زمان علیه السلام نفی کنیم).

ثانیاً به فرض پذیرفتن این که پیروزی قیام حضرت، مشروط به آمادگی فکری بشر و استقبال عمومی از ایشان باشد، هیچ لزومی ندارد که این شرط پیش از ظهور آن حضرت محقق شود. همان‌طور که در بحث گذشته مطرح کردیم، امام زمان علیه السلام پس از ظهور، دست بر سرهای بندگان خواهند گذاشت و به این وسیله عقول آنها را تکامل می‌بخشند و این کمال عقلی، سر منشأ بسیاری از کمالات فکری و روحی مردم خواهد شد. بنابراین به حد کمال و رشد رسیدن نوع بشر، پس از ظهور حضرت و به برکت وجود ایشان حاصل می‌گردد و لذا نمی‌توانیم ادعا کنیم که: «تا نوع بشر به حد کمال و رشد نرسد، مهدی موعود ظاهر نمی‌گردد».

### **بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری**

نکته سوم: اگر قرار باشد که ظهور امام زمان علیه السلام مشروط باشد به این که عموم بشر از اصلاحات بشری مأیوس شوند و اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر، پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است، معلوم نیست تا کی باید به انتظار نشست که چنین حالتی برای همه مردم دنیا حاصل شود. اعتقاد به این شرط قطعاً امید مؤمنان را نسبت به این که ممکن است ظهور امام زمان علیه السلام نزدیک باشد، به ناامیدی تبدیل می‌کند.

ما - طبق آنچه در احادیث فرموده‌اند - موظف هستیم که در هر شب و روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در انتظار فرج آن حضرت باشیم و در هیچ زمانی از وقوع آن مأیوس نگردیم.<sup>۱</sup> اما اگر قرار باشد که ابتدا جهانیان همگی تشنه ظهور یک منجی الهی بشوند تا بعد، ایشان ظاهر گردند، چه بسا باید قرن‌ها و بلکه هزاران سال دیگر بگذرد تا چنین حالتی پدید آید! حتی سیر تاریخی بشر هم تاکنون به سمتی نبوده که بتوانیم بگوییم در حال نزدیک شدن به این نقطه است و بر اساس روال موجود نیز این‌گونه پیش نخواهد رفت. ممکن است در سالهای اخیر، عموم افراد بشر از جنایت‌های سردمداران و حاکمان ظالم به ستوه آمده باشند، اما اولاً اکثریت مردم دنیا - که غیر مسلمان هم هستند - بیچارگی‌ها و نابسامانی‌های موجود در عالم را به حساب نقص قوانین بشری نمی‌گذارند. (بلکه منشأ همه ظلم‌ها و تجاوزها را اجرا نشدن کامل همان قوانین می‌دانند و حاکمان ستمگر را در این امر، مقصر می‌دانند.) پس نمی‌توان ادعا کرد که جهانیان روز به روز به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون‌گذاران بیشتر پی می‌برند.

و ثانیاً اگر هم سرخوردگی‌هایی از برخی از قوانین بشری و بین‌المللی پیدا کرده باشند، باز هم اغراض سوء و نیت‌های پلید افراد خاصی را در نقصان و کاستی آنها مؤثر می‌دانند و معتقدند که اگر نخبگان و متفکران خواه بشر، فراهم آیند و با هم دست به تدوین قانونی نو بزنند، تمام نقائص قوانین پیشین را جبران خواهند کرد. بشر امروز به آنچه خود آن را «عقلانیت»<sup>۲</sup> می‌نامد، سخت مؤمن و معتقد است و همه نگون‌بختی‌های موجود در دنیا را در این می‌بیند که حاکمان و قدرتمندان از اصول این عقلانیت، پیروی نمی‌کنند.

شاهدی که برای اثبات و تأیید این عقیده وجود دارد، این است که همه عقلایی عالم، به خوبی از بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های ستمگرانه در برخی از قوانین بین‌المللی (مانند وجود حق و تو برای برخی از قدرت‌های بزرگ جهانی در شورای امنیت سازمان ملل متحد) آگاهند، اما به خاطر سلطه زورمدارانه مستکبران جهانی

۱. ادله این مطلب را می‌توانید در کتاب «سلوک منتظران» بخش سوم مطالعه فرمایید.

۲. Raticity.

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۴۷

در اداره سازمان‌های بین‌المللی، توانایی اصلاح قوانین آنها را ندارند. پس به عقیده بسیاری از فرهیختگان و متفکران بشری (غیر از مسلمانان)، مشکل در درجه اول، اجرا نشدن قوانین صحیح بین‌المللی است و در مواردی هم که نقصی در خود قوانین هست، مشکل، تشخیص آن نقص نمی‌باشد، بلکه قدرت و غلبه ظالمانه جنایت‌کاران را مانع از تصحیح و تکمیل قانون‌ها می‌دانند.

با این ترتیب، چنین نیست که عقلای بشر به عدم توانایی خود در تدوین قوانین مترقی و صحیح پی برده باشند یا این که حداقل بتوانیم بگوییم که در حال نزدیک شدن به این درک هستند. لذا خیال این که روزی افراد بشر به این باور برسند، تا بعد، امام عصر علیه السلام ظهور کنند - با توجه به وضع موجود - قدری رؤیایی به نظر می‌آید و وضعیتی که در حال حاضر بر بشریت حاکم است، نویدبخش امید و انتظار واقع بینانه‌ای نیست. اشکال اساسی آن، ناامیدی فراگیر از قیام حضرت مهدی علیه السلام است که با آیات و احادیثی نظیر «**إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً**»<sup>۱</sup> و «**نَجَى الْمُقَرَّبُونَ**»<sup>۲</sup> سازگار نمی‌باشد.

پس می‌توانیم این عقیده را به دلیل تعارض آن با ادله‌ای که مضمون آنها «لزوم نزدیک شمردن ظهور» است، مردود و باطل بشماریم. البته مقصود از این تعبیر، «استعجال» مذموم در روایات نیست، بلکه مراد این است که هر روز و شب یا هر ساعت و لحظه، ظهور امام عصر علیه السلام را ممکن بشماریم.<sup>۳</sup>

### مشروط نبودن ظهور به رواج فساد

نکته چهارم: این که فرموده‌اند: «باید... فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد... بی‌عفتی و فحشاء به قدری رواج پیدا کند که در کنار خیابانها و ملا عام زن و مرد علناً مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزر آنها از میان برود... وقتی

۱. معارج / ۷، یکی از مصادیق این آیه شریفه در احادیث نزدیک شمردن ظهور امام عصر علیه السلام دانسته شده است.

(بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۲)

۲. الغیبة، نعمانی، باب ۱۱، ج ۵.

۳. توضیح تفاوت این امر با «استعجال» در کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» ص ۳۸۵ تا ۳۸۷ آمده است.

اوضاع و احوال این‌گونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را فرا گرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می‌شود» مقصود چیست؟

اگر این مطالب را به عنوان «توصیف» زمان پیش از ظهور امام عصر علیه السلام بیان کرده‌اند، می‌تواند قابل قبول باشد؛ اما اگر مراد، بیان «شرط ظهور» باشد، نمی‌تواند مورد قبول باشد. احادیثی که دلالت بر غلبه ظلم و جور در زمان ظهور حضرت می‌کنند، همگی در مقام توصیف آن زمان هستند نه بیان پیش شرط لازم برای ظهور. در فصل آینده، تفاوت دقیق این دو معنا را با یکدیگر بیان خواهیم کرد، ولی فراموش نشود که بحث ما در مورد شرایط لازمی است که برخی برای ظهور حضرت ادعا کرده‌اند. ظاهر عباراتی که نقل کردیم - با توجه به بحث مؤلف - ناظر به بیان این نکته است که اگر اوضاع و احوال جهانی برای حسن استقبال از امام زمان علیه السلام فراهم نباشد، ظهور ایشان به تأخیر می‌افتد و به طور کلی این مطلب را تحت عنوان «آماده شدن اوضاع جهان» مطرح نموده‌اند و آن را یکی از مصالح غیبت حضرت بر شمرده‌اند.

به هر حال اگر آمادگی مردم جهان برای استقبال از امام عصر علیه السلام مشروط به رواج بی‌عفتی و فحشاء و از بین رفتن شرم و حیا باشد، قطعاً چنین آمادگی و استقبالی مطلوب و ممدوح نیست و نباید به تحقق آن دل خوش نمود. ولی البته - همان‌طور که قبلاً گفتیم - اصلاً شرط لازم برای ظهور حضرت، آمادگی و استقبال عمومی مردم نیست تا کسی بخواهد به چنین قیمت گزافی آن را به دست آورد. بنابراین چه لزومی دارد که آمادگی مردم را - بدون دلیل معتبر و قطعی - پیش شرط تحقق ظهور تلقی کنیم و آن‌گاه برای تحقق آن، رواج بی‌عفتی - در حد حیوانات - را شرط بدانیم؟ آری اگر واقعاً شرط ظهور، آمادگی مردم جهان باشد و شرط لازم برای این آمادگی هم رواج بی‌عفتی در حد حیوانات باشد، آن وقت باید رواج بی‌عفتی را شرط ظهور امام زمان علیه السلام دانست! این برداشتی است که نه با عقل و نه با شرع سازگاری ندارد و قطعاً مؤلف بزرگوار و دانشمندی که آن عبارات را مرقوم

بررسی ادله به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت \* ۳۴۹

فرموده‌اند، چنین مطلبی را قبول ندارند. پس بهتر است هیچ‌کدام از این دو را به عنوان «شرط» معرفی نکنیم، نه آمادگی مردم جهان را شرط ظهور بدانیم و نه رواج بی‌عفتی را شرط آمادگی مردم. در روایات هم هیچ‌ذکری از آمادگی مردم پیش از ظهور حضرت نشده است و از رواج فساد و ظلم نیز - نه به عنوان شرط بلکه به منظور توصیف زمان پیش از ظهور - سخن به میان آمده که در فصل آینده به توضیح آن خواهیم پرداخت.

## فصل ۳

### بررسی نظریاتی درباره پیش شرط ظهور

در دو فصل گذشته اکثر ادله نقلی و عقلی را که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم، به عنوان شرط لازم ظهور امام زمان علیه السلام مطرح شده، نقد و بررسی نمودیم. اکنون برای تکمیل این بحث باید به ارائه برخی نظریاتی پردازیم که با رویکردهای دیگری به این مسأله پرداخته‌اند و هر یک خواسته‌اند به طریقی - غیر از آنچه در فصل گذشته مطرح شد - برای ظهور، «پیش شرط» معین کنند و در همین زمینه، نقش مردم و خواست ایشان را بسیار لازم و ضروری تلقی کرده‌اند. بعضی از طراحان این گونه نظریات تا آن جا پیش رفته‌اند که از اصل، ظهور را کار خود مردم دانسته و معتقد شده‌اند که خدا و امام زمان علیه السلام هر یک کار خود را انجام داده‌اند و این مردم هستند که باید ظهور بکنند و امام علیه السلام را از انتظار فرج خارج کنند!

مادر این فصل سه نظریه مختلف اما شبیه به یکدیگر را مطرح می‌کنیم و به نقد و بررسی هر یک می‌پردازیم:

**یک نظریه تاریخی - کلامی در بیان شرایط ظهور**

این نظریه بر آن است که:



به اعتقاد عموم دینداران (اعم از مسلمین و غیر مسلمین) موعودی در پایان تاریخ خواهد آمد که چند و چون این موعود بر حسب ادیان، متفاوت است؛ از نظرگاه اسلامی، آن موعود وقتی در خواهد رسید که جهان پر از ظلم و جور شده باشد و او جهان را از پس این ظلم و جور، از عدل و داد پر خواهد کرد. از این که ادیان وعده ظهور موعودی را در نقطه نامعینی از تاریخ داده‌اند و رسالت تاریخی عظیمی بر دوش او نهاده‌اند و انتظار تحوّل سترگی را از او و به دست او می‌برند چه باید فهمید؟ و مقدم بر ظهور وی تاریخ را واجد چگونه تحولاتی باید دید؟ تحولات دفعی و ناگهانی و بی سابقه یا تدریجی و آرام؟ آیا بناگاه قطعه‌ای از تاریخ، صد در صد متفاوت با قطعه پیشین در می‌رسد و همه چیز عوض می‌شود یا این که نه، مقطعی از تاریخ رفته رفته و به آرامی جای خود را به مقاطع و دورانیهای متفاوت بعد می‌دهد؟ آیا واقعاً در آمدن موعود تاریخی ادیان به این معناست که جهان پر از پلیدی و پلشتی و ناپاکی و ناپارسایی و مالمال از ضدیت با حق، فسق و کفر است و یکباره موعود ادیان در می‌رسد و در مدت فوق‌العاده کوتاه ورق را برمی‌گرداند و تحوّل به غایت دفعی در کلّ تاریخ و اجتماع بشری پدید می‌آورد و به ناگاه تمام سیاهی‌ها و پلیدی‌ها جای خود را به روشنی‌ها و پاکی‌ها می‌دهند؟ مگر پیامبران این گونه بوده‌اند و نقش آنان در تاریخ چنین بوده است؟

درست است که شخصیت‌های بزرگ، کارهای سترگ می‌کنند، اما به تعبیر راسل، همیشه شخصیت‌های بزرگ در نقطه‌های تعادل تاریخ ظهور می‌کنند و تعادل بدین معناست که نیروهای خوب و نیروهای بد همچون دو کفه ترازو و در حال تعادل باشند و از یک میزان سنگینی برخوردار باشند به نحوی که با اندک تلنگری یکی بر دیگری بچربد. اگر تعادل نباشد و یکی از طرفین سنگینی و فزونی فوق‌العاده‌ای نسبت به طرف دیگر داشته باشد، در این صورت برای برگرداندن وضعیت، نیاز به اعمال نیرو و فشار بسیار زیادی است. لذا شرط و معنای تعادل این است که به اندازه بدی، خوبی هم باشد و فقط در این صورت است که برگرداندن ورق، ممکن و میسر خواهد بود و در غیر این صورت تحوّل، فوق‌العاده دشوار است. اگر معتقدیم وقتی آن موعود در خواهد رسید که جهان مالمال از ظلم و جور باشد، این اعتقاد را نباید

چنان معنا کرد که تاریخ به تدریج آمادگی خود را نسبت به یک قیام اصلاحگرانه از دست می‌دهد و در آن نقطه‌ای که کمترین آمادگی را دارد، آن موعود ظاهر می‌شود؛ بلکه به عکس، تاریخ به تدریج آمادگی بیشتری نسبت به چنین ظهور اصلاحگرانه‌ای پیدا می‌کند و در نقطه‌ای که در اوج این آمادگی است، آن ظهور صورت می‌گیرد. و این آمادگی فقط یک عطش روحی و به جان آمدن از ستم نیست، بلکه یک آمادگی عینی برای اصلاح است.

تلقی ما از ظهور مصلح موعود باید این‌گونه باشد. مگر نه آن است که یک مصلح عالم به زمان، آن هنگام در می‌آید که کار او بگیرد و آن‌گاه دست به عمل می‌گشاید که توفیق رفیق او گردد؟ پس لازمهٔ باور به مهدویت این خواهد بود که سمت و سوی بشریت اگر چه توأم با یک رشته حوادث جنبی نامطلوب است، اما علی‌العموم در راستای رشد فکری-اجتماعی آدمیان باشد و بشریت چنان شکل و سطح و ارتفاعی پیدا کند که بستر و زمینهٔ مساعد و مناسبی را برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیقمند دعوت او فراهم آورد. هرگز چنان نخواهد بود که بیشتر مردم فاسد باشند و امام زمان (عج) با کشتن بیشتر این مردم، نظام خود را مستقر سازد. البته هر نهضتی و انقلابی ملازم با خشونت و خونریزی است، اما اگر نهضتی بر آن باشد که با از میان بردن بیشتر کسانی که می‌خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد، از همان ابتدا آشکار است چنین نهضتی تولدش زودرس است و مرگش زودرس‌تر و حال آن‌که قیام مصلح موعود، قیامی است برای بشریت و برای اصلاح و برای ماندن.<sup>۱</sup>

برای بررسی این نظریه، ابتدا اصل استدلال نویسنده را خلاصه می‌کنیم. این استدلال از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل می‌شود. نویسنده، مقدمهٔ اول را از ادلهٔ دینی و مقدمهٔ دوم را از فلسفهٔ تاریخ گرفته است. مقدمهٔ اول این است که موعود جهانی وقتی ظهور می‌نماید که جهان پر از ظلم و جور شده باشد (این را از ادلهٔ نقلی استفاده می‌کند). مقدمهٔ دوم نیز بر اساس نظریهٔ راسل بنا می‌شود که می‌گوید:

«شخصیت‌های بزرگ همیشه در نقطه‌های تعادل تاریخ ظهور می‌کنند». جمع بین این دو مقدمه چنین است که در هنگام ظهور موعود جهانی، باید به همان اندازه که ظلم و جور هست، نیروهای خوب و عدالت خواه هم باشند، تا این دو همچون دو کفه ترازو در حال تعادل با یکدیگر قرار بگیرند. در چنین شرایطی است که آن موعود ظهور خواهد کرد و با اندک تلنگری عدل را بر ظلم غلبه خواهد داد.

در ضمن بیان این استدلال، یک مدّعی دیگر هم مفروض گرفته شده و آن این است که جهان در مجموع، روی به سوی نیکویی دارد و بشریت در حال نزدیک شدن به رشد فکری - اجتماعی بالایی است. دلیل این مدّعا آن است که چون تغییر و تحولات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی اتفاق نمی‌افتد، برای آن‌که در پایان تاریخ بین نیروهای خوب و بد (که مطابق ادله دینی جهان را پر خواهند نمود) تعادلی برقرار باشد، باید بگوییم که سیر تاریخی جهان بشری رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد، به طوری که در پایان راه، زمینه برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیقمند او کاملاً فراهم خواهد بود. ما نقد و بررسی خود را از همین نکته خیر آغاز می‌کنیم:

### ظهور مصلحان الهی در غیر نقاط تعادل تاریخ

اولین مطلب این است که: به چه دلیل می‌گویند تغییر و تحولات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی صورت نمی‌پذیرد؟ تنها دلیلی که مطرح کرده‌اند این است که: «یک مصلح عالم به زمان، آن هنگام در می‌آید که کار او بگیرد».

این همان چیزی است که در فصل گذشته، مورد نقد قرار دادیم و گفتیم که: بله، اگر یک مصلح بشری بخواهد به روال عادی کارهای بشر، تغییر و تحولی را در سطح جامعه یا کلّ عالم معماری کند، علی القاعده باید زمینه‌های نهضت و انقلابش کاملاً فراهم باشد و گرنه حرکتش قرین توفیق نخواهد بود. این یکی از ضوابط و قواعد حاکم بر حرکت‌های بشری است. حال اگر مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف یک بشر عادی بود و می‌خواست به طریق عادی و طبیعی نهضت و قیامی راه بیندازد، لازمه‌اش آن بود که زمینه‌های عادی پیروزی برایش فراهم شود

تا حرکتش موفقیت‌آمیز باشد، اما سخن، درست در همین قسمت است. بارها بر این حقیقت تأکید کردیم که نه ایشان یک فرد عادی و معمولی هستند و نه کاری که می‌خواهند انجام دهند یک کار عادی بشری است. حضرت مهدی علیه السلام یک رهبر معصوم الهی است و قیامش هم یک کار خدایی. بنابراین هیچ لزومی ندارد که شرایط و زمینه‌های عادی پیروزی برای قیام ایشان از قبل فراهم باشد. مثالی که نویسندۀ نظریۀ مورد بحث مطرح کرده، درست بر خلاف مدّعی است. ایشان در مورد پیامبران مدّعی شده که در نقطه‌های تعادل تاریخ، ظهور کرده‌اند. آیا واقعاً چنین بوده است؟

بیشترین اطلاع ما در خصوص حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و اوضاع و احوال زمان بعثت ایشان است. آیا هیچ مورّخ منصفی می‌تواند ادّعا کند که نیروهای خوب و بد در زمان بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همچون دو کفۀ ترازو در حال تعادل بودند؟! بهترین کسی که اوضاع زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را توصیف نموده، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که در یکی از خطبه‌های خویش چنین می‌فرماید:

خداوند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را در زمانی فرستاد که مدّتی طولانی از متوقّف شدن ارسال پیامبران و نزول وحی می‌گذشت و امت‌ها در خوابی دراز فرو رفته بودند. فتنه‌ها در همه جا چیره شده و کارها پراکنده و درهم گردیده بود. و آتش جنگ از هر سوی زبانه می‌کشید. نور و روشنایی دنیا فرو رفته و ناپدید شده و فریب‌کاری‌های آن آشکار بود. در هنگامی که برگ‌های دنیا زرد گشته و در حالی که برای به دست آمدن ثمره و میوه‌ای از آن امید نمی‌رفت و آبی که این درخت را سیراب سازد فرو رفته و خشک شده بود.

به راستی و حقیقت، نشانه‌های هدایت نابود شده و علامت‌های پستی و زبونی آشکار گشته بود. دنیا با چهره‌ای زشت و زننده به اهل خود می‌نگریست و در روی طالبان خود با قیافه‌ای عبوس و با ترش‌رویی نظر می‌کرد. میوه درخت دنیا فتنه و خوراک آن مردار بود، در باطن و درون آن ترس و وحشت و در ظاهر و بیرون آن، شمشیر و خشونت وجود داشت.<sup>۱</sup>

آیا در شرایطی که به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام نشانه‌های هدایت از بین رفته و نابود شده بود (قد دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى)، می‌توان ادعا کرد که نیروهای حق و باطل در تعادل با یکدیگر بودند؟ واقعیت این است که ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان بعثت، یک پدیده عادی بشری نبود، همان‌طور که خود ایشان هم یک بشر عادی نبودند. غلبه و پیروزی رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با عنایت‌های خاص الهی و امدادهای اعجاز آمیز پروردگار ممکن نبود و این خود، نشانگر خدایی بودن امر ایشان است. سایر پیامبران الهی هم - اگر توفیقی در رسیدن به اهداف خود داشتند - جز بر همین منوال نبوده است. ولی البته از این حقیقت نباید غافل شد که اکثر رسولان خداوند - بر خلاف نظر نویسنده «ریشه در آب است»<sup>۱</sup> - از جهت اهداف مورد نظرشان در دنیا، کارنامه کامیابی نداشته‌اند، ولی این ناکامی هیچ نقصی به الهی بودن بعثت و ظهور ایشان نمی‌زند. به هر حال هیچ‌یک از ایشان در نقطه تعادل تاریخ - به تعبیر راسل - ظهور نکرده‌اند.

آری، اصلاحگران بشری تنها در شرایطی توفیق پیروزی داشته‌اند که هم به اندازه کافی نیروهای طرفدار در اختیار داشته‌اند و هم زمینه مقبولیت مردمی برایشان فراهم بوده است. هیچ مصلح عادی، بر مبنای روال طبیعی نمی‌تواند بدون وجود چنان شرایطی به اصلاحگری - آن هم در حد وسیع و گسترده - پردازد، ولی مغفول نماند که قیاس پیامبران و اوصیای ایشان با مصلحان عادی بشر صحیح نیست، به خصوص حضرت مهدی موعود علیه السلام که از طرف خداوند مأموریت ویژه و منحصر به فردی برای اصلاح جهانی دارند و از این نظر از همه پیامبران و امامان علیهم السلام ممتازند. بنابراین نه کار انبیا را می‌توانیم با افراد عادی بشر مقایسه کنیم و نه بالاتر از آن، نهضت جهانی و فراگیر امام مهدی علیه السلام را می‌توانیم در سطح قیام‌های سایر برگزیدگان الهی بدانیم.

## رو به سوی رشد نداشتن تاریخ بشریت

مطلب دوم: ما به هیچ وجه نمی‌توانیم ادعا کنیم تاریخ بشر رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد. اگر به صورت واقع بینانه و عینی نگاه کنیم، می‌بینیم که روز به روز بشریت از جهت اخلاقی بیشتر در منجلاب فساد فرو می‌رود. در عصر ارتباطات، همراه با توسعهٔ سیاسی و اقتصادی و تحت عنوان توسعهٔ فرهنگی، تقییدات دینی و اخلاقی جوامع ضعیف‌تر شده و خداوند متعال روز به روز بیشتر فراموش می‌گردد. در عصر دموکراسی، به نام آزادی، ظلم‌ها و جنایت‌ها رنگ و لعاب حقوق بشری به خود گرفته و شهوت‌رانی و لذت‌طلبی تحت عنوان «عقلانیت مدرن» تبلیغ و ترویج می‌شود. این واقعیتی است که بالعیان می‌توان مشاهده کرد. اما استدلال نویسندهٔ مذکور این است که چون ادیان، ظهور موعود جهانی را وعده داده‌اند و به‌علاوه تحقق چنین امری به صورت ناگهانی و دفعی امکان‌پذیر نیست، پس علی‌القاعده باید بگوییم جهان رو به بهتر شدن پیش می‌رود!

ما در توضیح مطلب اول، بطلان مقدمهٔ این استدلال را روشن ساختیم و معلوم شد که ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که تغییر و تحولات اجتماعی - با قید الهی بودن - حتماً باید به صورت تدریجی و با وجود زمینه‌های طبیعی آن انجام شود، در نتیجه برای ظهور مهدی موعود علیه السلام، رسیدن تاریخ به نقطهٔ تعادل نیروهای خوب و بد، شرط نمی‌باشد. بنابراین دیگر دلیلی برای این که جهان رو به سوی خوبی و رشد و تعالی فکری دارد، باقی نمی‌ماند، علاوه بر این که به وضوح، شاهد تحقق عکس این حالت در جامعهٔ بشری هستیم.

## درخشان بودن آینده تاریخ فقط بر اساس اخبار غیبی

مطلب سوم: این که ما دینداران، آیندهٔ تاریخ را درخشان و امیدوار کننده می‌دانیم، صرفاً بر اساس اعتماد به اخبار و احادیثی است که گویندگان آنها از هر گونه خطا و اشتباه، مصون و معصوم بوده‌اند و افزون بر این معتقدیم که صرف‌نظر

از این اخبار غیبی، با تکیه بر هیچ قاعده و قانون علمی و فلسفی و تاریخی و ... نمی‌توانیم آینده تاریخ را این‌گونه پیشگویی نماییم. اصولاً پیشگویی و خبر دادن از غیب، جز از سوی رهبران الهی و پیشوایان معصوم پذیرفتنی نیست و بنابراین اگر کسی به این‌گونه اخبار و احادیث اعتماد نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند ادعا کند که تاریخ، پایانی روشن و امید بخش دارد. چنین پیشگویی‌هایی تنها از طرف پیامبران و امامان علیهم‌السلام مجاز است و اعتقاد به آن هم صرفاً از همین طریق ممکن می‌باشد.

### مشروط نبودن ظهور امام زمان علیه‌السلام به پر شدن جهان از ظلم و جور

مطلب چهارم: این‌که در احادیث اسلامی گفته شده جهان در زمان ظهور مهدی موعود پر از ظلم و جور خواهد بود، هرگز نباید این‌طور تفسیر شود که «شرط» ظهور ایشان، غلبه ظلم و جور است. به متن یکی از این احادیث توجه فرمایید که از حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نقل شده است:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى  
يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا  
كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ.<sup>۱</sup>

اگر به فرض از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای عزوجل آن روز را چنان طولانی می‌کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید که زمین را از عدل و داد انباشته سازد همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که این‌گونه می‌فرمود.

به تعبیر مرحوم میرزا محمد تقی اصفهانی مؤلف کتاب شریف «مکیال المکارم» احادیث درباره این موضوع، تواتر معنوی دارند.<sup>۲</sup> پس تحقق این حالت در هنگام ظهور مهدی موعود علیه‌السلام قطعی و مسلم است. اما نکته مهم آن است که

۱. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۳۰، ح ۴.

۲. مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۹.

این احادیث بیان‌کنندهٔ «شرط» ظهور آن حضرت نیستند، بلکه صرفاً اوضاع و احوال زمان ظهور را «توصیف» می‌کنند. فرق است بین این که چیزی شرط تحقق یک امر باشد و این که صرفاً یکی از اوصاف آن را بیان کند.

متأسفانه برخی در اثر سوء برداشت از این روایات، تصوّر کرده‌اند که هر چه فراگیری ظلم و جور در جهان بیشتر شود و فساد رواج بیشتری پیدا کند، امام عصر علیه السلام زودتر ظهور خواهند فرمود. لذا به غلط این نتیجه را گرفته‌اند که برای تعجیل در فرج آن حضرت باید فساد را رواج داد! این عقیدهٔ نادرست از بزرگترین بدعت‌هایی است که در موضوع «مهدویت» به وجود آمده و با اصول دین‌داری و بندگی خدا صد در صد تعارض دارد. ما هیچ‌گاه و به هیچ دلیلی نمی‌توانیم مجوز انجام گناه یا فساد را - هر چند به صورت محدود و حتی برای یکبار - به احدی بدهیم و هر برداشتی از احادیث مهدویت که چنین نتیجه‌ای داشته باشد، به همین دلیل باطل و مردود است.

عقیدهٔ صحیح در خصوص این‌گونه احادیث آن است که ظهور حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به هیچ وجه، «مشروط» و «متوقف» بر غلبه و رواج فساد و ظلم در جامعه و جهان نمی‌باشد و لذا از آنها به هیچ وجه، دستورالعمل و تکلیف استنتاج نمی‌گردد. وظیفهٔ ما در هر شرایطی آن است که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نرویم و ارتکاب آن را از هیچ کس مجاز نشماریم. اما احادیثی که بر غلبهٔ ظلم و جور در جهان - مقارن با ظهور امام زمان علیه السلام - دلالت می‌کنند، صرفاً جنبهٔ پیشگویی و اخبار غیبی دارند و نمی‌توان از آنها وظیفه و دستوری استنباط کرد (دقت شود).

به علاوه نظیر آن چه در توضیح مطلب سوم گذشت، اعتقاد دینداران به این امر، از جهت اعتمادی است که به گویندگان این احادیث - از جهت اخبار از غیب - دارند. لذا به همان دلیل که پایان تاریخ را روشن و امیدبخش می‌دانند، ظهور مصلح جهانی را در آن برهه، مقارن با غلبهٔ ظلم و جور در جهان می‌شمرند و هر دو عقیده صرفاً مبتنی بر ایمان به غیب است که شرط اصلی ایمان و تقوا می‌باشد.



### استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السلام مستلزم کشتار عمومی نیست

مطلب پنجم: لازمه اعتقاد به این که جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و فساد باشد، این نیست که: «امام زمان علیه السلام با کشتن بیشتر کسانی که می‌خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد!» کسی که چنین توهم کند، مرگ نهضت مهدوی را هم - به دلیل مردمی نبودن - زودرس می‌داند! شیعه - همان‌طور که در فصل گذشته توضیح دادیم - بر اساس ادله نقلی در این زمینه معتقد است که امام عصر علیه السلام پس از ظهور خود، تغییر و تحولات بزرگی در عرصه فکر و عقل بشر ایجاد خواهند کرد و در اثر تکامل عقلی که پس از ظهور در بشر حاصل می‌شود، زمینه برای ایمان اختیاری بسیاری از مردم - حتی اهل کتاب - فراهم خواهد شد. بنابراین استقرار نظام عدل مهدوی هیچ نیازی به کشته شدن بیشتر کسانی که حضرت بر آنها حکومت خواهند کرد، ندارد. البته هستند مردمی که با کراهت قلبی، تسلیم ایشان خواهند شد، ولی این امر هیچ محذور عقلی ندارد، چرا که خداوند طبق وعده‌هایی که فرموده است، دین حق را - علی‌رغم کراهت کافران و مشرکان - بر همه آیین‌های دیگر غلبه خواهد داد. وعده قرآن کریم چنین است:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.<sup>۱</sup>

او (خداوند) آن کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه آئین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان از این امر کراهت داشته باشند.

ابو بصیر در تفسیر این آیه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

وَ اللَّهُ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَ لَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجَ الْقَائِمُ علیه السلام فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ علیه السلام لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لَا مُشْرِكٌ بِالْإِمَامِ إِلَّا كَرِهَ خُرُوجَهُ....<sup>۲</sup>

۱. برائت / ۳۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۵۸، ح ۱۶.

قسم به خدا تاویل این آیه هنوز نیامده و نخواهد آمد تا وقتی که حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید. آن هنگام که ایشان قیام نمایند، هیچ کس که به خدای بزرگ کافر باشد یا نسبت به امام علیه السلام شرک بورزد، باقی نمی ماند مگر آن که از قیام ایشان کراهت دارد....

آری کسانی که با دیدن آن همه معجزات - که پس از ظهور توسط وجود مقدس امام عصر علیه السلام آشکار می شود - باز هم از سر عناد و انکار حق و حقیقت، بر کفر و شرک خویش اصرار بورزند، باید هم از قیام آن حضرت کراهت داشته باشند. اینها همان کسانی هستند که یا مجبور به تسلیم خواهند شد و یاراهی جز کشته شدن در پیش نخواهند داشت.

### دموکراسی، معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام نیست

در این جا باید از یک اشتباه فکری و عقیدتی پرهیز نماییم. برخی خواسته اند برای حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام بر پایهٔ نظریهٔ «دموکراسی»، نوعی پشتوانهٔ مردمی دست و پا کنند و این کار را در زمان حاضر - که همهٔ دنیا دم از دموکراسی و حکومت مردمی می زنند - یک ضرورت و خدمت به اندیشهٔ مهدویت شیعی محسوب می کنند.<sup>۱</sup> اینها نگران هستند که اگر احادیثی دال بر کشته شدن دشمنان معاند امام زمان علیه السلام - به دست ایشان - را مطرح کنند، تصویر خشونت باری از حکومت آن حضرت در ذهن افراد ترسیم شود و این، باعث طرد آنها از عقیده به مهدویت گردد.

ما نمی خواهیم بگوییم که این گونه احادیث را باید در همه جا و نزد همه کس مطرح کرد و توجهی به پیامدهای فکری آن نداشت. این کار به هیچ وجه صحیح نیست؛ بلکه در بیان روایات باید همیشه ظرفیت ها و قابلیت های افراد را در نظر گرفت، تا خدای ناکرده کسی به دلیل کم ظرفیتی، از اعتقادات صحیح دینی طرد نشود. به همین دلیل، طرح بسیاری از احادیث مهدویت برای عموم افراد به جای آن که مفید باشد، گاهی مخرب است.

۱. رجوع شود به: ماهنامهٔ موعود، ش ۵۳، مقالهٔ «آسیب شناسی باور به ظهور منجی».

اما طرح نکردن این گونه احادیث به این معنا نیست که ما ارزش های غیر دینی را به عنوان معیار مقبولیت حکومت مهدی علیه السلام ارائه کنیم. ما باید اندیشه مهدویت شیعی را تنها بر پایه و با محوریت رضای پروردگار و بندگی خداوند، برای افراد مختلف معرفی نماییم و باید به دیگران بیاموزیم که هیچ ملاکی جز آنچه خشنودی خالق متعال را تحصیل و تضمین می کند، برای مشروعیت و مقبولیت نظامی که امام عصر علیه السلام در جهان مستقر خواهند ساخت، وجود ندارد و لذا دموکراتیک بودن حکومت مهدوی، معیار حقانیت آن نیست.

اگر بتوانیم این اندیشه را برای شیعیان و غیر شیعیان (از مسلمانان) به خوبی تبیین و تفهیم کنیم، خدمت بزرگی به دینداری عموم آنها نموده ایم. البته نسبت به کسانی که خارج از آیین اسلام در حال مطالعه و آشنایی با اندیشه مهدویت هستند، باید قدری احتیاط کنیم و از ابتدای امر، همه آن چه در اعتقادات شیعی مان هست، برای آنها مطرح نکنیم، بلکه به تدریج و با رعایت ظرفیت های آنان، حقایق دین را آرام آرام ارائه نماییم. به هر حال، ارائه اعتقادات صحیح، یک مطلب است و صحت خود آن اعتقادات، مطلبی دیگر. نباید رعایت ملاحظاتی که ما را در ارائه و طرح مطالب صحیح، محدود و مقید می کند، معیاری برای صحت و سقم خود آن مطالب تلقی شود.

در بحث فعلی هم باید مراقب باشیم تا این خلط صورت نگیرد. برای یک شیعه معتقد به خدا و امام زمان علیه السلام تنها معیار مشروعیت و مقبولیت حکومت عدل جهانی، مطابقت آن با رضا و خشنودی خداوند است. نه دموکراتیک بودن و نه دموکراتیک نبودن، هیچ یک معیار خوبی یا بدی نمی باشد. حال، این که کجا و در چه شرایطی و به چه اندازه این حقیقت، قابل طرح هست یا خیر، بحث دیگری است.

### یک نظریه نقلی-کلامی در ارائه پیش شرط ظهور

طراح این نظریه، بحث خود را در مقابل نظریه کسانی قرار داده که معتقدند: «فراگیری و جهان شمولی فساد» پیش شرط ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و تا

جهان پر از ظلم و ستم نشود، امام علیه السلام ظهور نخواهند کرد. ایشان در رد این اندیشهٔ باطل، بین «توصیف زمان ظهور» و «پیش شرط ظهور» تفکیک نموده و اولی را مدلول روایات اهل بیت علیهم السلام می‌داند نه دومی را. این بحث کاملاً صحیح و مورد قبول است که چون در ذیل عناوین گذشته مطرح کرده‌ایم، اکنون نیازی به توضیح مجدد آن نمی‌بینیم. اما نظریهٔ مورد بحث این است که می‌گوید:

در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است.

نویسنده برای اثبات نظریهٔ خود، روایتی را از امام باقر علیه السلام به این مضمون نقل

می‌کند:

کسی از امام باقر علیه السلام می‌پرسد که چه وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام اتفاق می‌افتد تا دل ما شاد گردد؟ حضرت در قالب بیان یک حکایت آموزنده، تاریخ را به سه دوره؛ زمان گرگ صفتی، زمان میش صفتی، و زمان ترازو تقسیم کرده و روشن می‌سازد که در کدام یک از این دوره‌ها، امکان ظهور وجود دارد.

حکایت این است که عالم فرزانه‌ای، فرزندی داشت که نسبت به دانش و فضل او بی‌رغبت بود و لذا بهره‌ای از دانش پدر نبرده بود. در مقابل همسایه‌ای داشت که از دانش او بهره‌های فراوان برده بود. عالم فرزانه، هنگام مرگ به فرزند خود گفت اگر پس از من به تو رجوع کردند و با مشکل روبه رو شدی از این مرد همسایه کمک بخواه. پس از مدتی، پادشاه خوابی دید و برای تعبیر خواب خود فرزند عالم فرزانه را احضار کرد. او به همسایه مراجعه کرد و از وی نظرخواهی نمود. همسایه فرزانه گفت: در تعبیر خواب پادشاه بگو که اکنون زمان گرگ است، ولی وقتی پادشاه را گرفتی سهم مرا نیز بده. فرزند عالم نزد پادشاه رفت و پس از تعبیر خواب او، پادشاه خوبی گرفت، اما با کمال شهامت به وعده خود با همسایه عمل نکرد.

پس از مدتی دوباره جریان تکرار شد. فرزند عالم با عذرخواهی و خجالت نزد همسایه رفت. همسایه به او گفت: بگو اکنون زمان میش است. ولی این بار سهم مرا از پادشاه فراموش نکن.... فرزند عالم پس از گرفتن پادشاه به

تردید افتاد که چه کند آیا سهم همسایه را بدهد یا نه؟ ولی بالاخره از این کار چشم‌پوشی نمود.

وقتی برای بار سوم قضیه تکرار شد، فرزند عالم قول داد که این بار به وعده خود عمل کند. همسایه فرزانه نیز به او گفت: به پادشاه بگو اکنون زمان ترازو است. فرزند عالم پس از گرفتن پاداش فوراً نزد همسایه رفت و سهم او را تقدیم کرد. همسایه فرزانه در این جا کلام بسیار مهمی دارد. به او گفت: من از آغاز نیز چشم‌داشتی به این مال نداشتم ولی تو فرزند زمان خود هستی. زمان اول زمان گرگ بود و تو چون گرگ حق مرا غارت کردی. زمان دوم زمان میش بود که دلش می‌خواهد ولی عمل نمی‌کند، تو هم دلت می‌خواست که حق مرا بدهی ولی عمل نکردی. و اما زمان سوم زمان ترازو بود و تو به وعده خودت عمل کردی. همه پاداش از آن تو.<sup>۱</sup>

استنباطی که نویسنده از این حدیث نموده چنین است:

امام باقر علیه السلام با بیان این حکایت می‌خواهد بفرماید که در دوره «گرگ صفتی» حق امامت غصب شد، در دوره «میش صفتی» مردم می‌خواهند حق ما را بدهند ولی حال آن را ندارند و دوره سوم که دوره «عدالت» است، مردم حق ما را خواهند داد! این‌ها دوره‌های سه گانه تاریخ امامت‌اند. مدار و محور این دوره‌های سه گانه، مردم‌اند. اگر مردم تغییر کنند، زمان ظهور فرا خواهد رسید. بر اساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور عدالت خواهی مردم است. امام عدالت، امت عدالت خواه می‌خواهد. دولت عدالت، جامعه عدالت‌پذیر می‌خواهد. جامعه فاسد، امام عدالت را نمی‌پذیرد. مردم فاسد، دولت عدالت را تحمل نمی‌کنند؛ همان‌گونه که امام علی علیه السلام را تحمل نکردند.

اگر ظهور در جامعه فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت. بنابراین پیش شرط ظهور، توسعه عدالت خواهی است. گفتمان جامعه بشری باید به گفتمان عدالت تبدیل شود تا زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السلام فراهم گردد.<sup>۲</sup>

۱. این حدیث شریف در کتاب کافی، ج ۸، ص ۳۶۲ و ۳۶۳ آمده است.

۲. ماهنامه موعود، ش ۵۳، ص ۲۲ و ۲۳.

نویسنده سپس برای تأیید و تحکیم نظریهٔ خود، این بحث را پیش می‌کشد که راز دوازده قرن غیبت امام زمان علیه السلام چیزی جز این که در این مدت طولانی، مردم کم‌کم به «عدالت خواهی» برسند، نبوده است. بر همین اساس معتقد می‌شود که حضرت مهدی علیه السلام برای سلطه بر جهانیان نیازی به آنچه ایشان «جنگ برای تحمیل» نامیده است، ندارد. می‌گوید:

اگر بناست که برای حاکمیت امام زمان علیه السلام نبردهای تحمیل کننده انجام شود، دیگر نیازی به این غیبت طولانی نمی‌بود؛ از همان آغاز این نبردها می‌توانست آغاز شود و حکومت حضرت مستقر گردد. پس راز حدود دوازده قرن غیبت چیست؟ شاید گفته شود حضرت مهدی علیه السلام در آغاز امامت بیش از پنج سال سن نداشته است و به همین دلیل غایب شده است. اما روشن است که کمی سن نمی‌تواند توجیه عقلانی برای دوازده قرن غیبت باشد. اگر کمی سن دلیل غیبت است و اگر بناست به وسیلهٔ جنگ حکومت حضرت برپا گردد، چند دهه غیبت برای تکمیل سن کافی بود.

... دولت امامت، هیچ‌گاه خود را با خشونت و تهدید بر مردم تحمیل نکرده است. خانه نشینی حضرت علی علیه السلام و انزوای معصومان علیهم السلام دلیل روشن این حقیقت است.<sup>۱</sup>

در این نظریه چند مدعا مطرح شده است که ما یک‌یک به بررسی هر کدام می‌پردازیم.

### تعیین نشدن پیش شرط ظهور در احادیث

اولین مدعا این است که گفته‌اند: «در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است». ای کاش نویسنده حداقل یکی از این تصریحات را به عنوان دلیل مدعای خود مطرح می‌کرد. تنها روایتی که به عنوان دلیل آورده، هیچ تصریحی در مقصود ایشان ندارد. کلاً حدیث، یک تمثیل است که مقصود امام باقر علیه السلام از این تمثیل به صورت قطعی

روشن نیست. هر کس ممکن است بر اساس عقیده خود از این تمثیل برداشتی داشته باشد. هیچ یک از این برداشتها مدلول صریح حدیث نیست. در اصطلاح علم الحدیث اگر لفظ به طور صریح بر معنایی دلالت کند، آن را «نص» در آن معنا می نامند. «نص» به دلیلی اطلاق می شود که تنها به یک معنا دلالت می کند و غیر از آن بر هیچ معنای دیگری قابل حمل نیست. حال، ادعای نویسنده این است که در این حدیث، تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سوی صلاح است. سؤال این است که در کجای این حدیث چنین تصریحی صورت گرفته است؟ آیا امام باقر علیه السلام از پیش شرط ظهور سخن گفته اند؟

روشن است که فرمایش حضرت در معنای مورد نظر نویسنده صراحت ندارد و به تعبیر علم الحدیث «نص» نیست. اما آیا در این معنا «ظهور» دارد؟<sup>۱</sup> آیا حدیث مورد بحث، در بیان پیش شرط ظهور امام زمان علیه السلام، ظهور دارد؟ به نظر می آید چنین نیست. شاهد این قضاوت، معنایی است که مرحوم علامه مجلسی در مورد این حدیث ترجیح داده و فرموده اند:

شاید مقصود از بیان این حکایت آن است که این زمان، زمان وفا به عهد و پیمان نیست. پس اگر تو (مقصود، راوی سؤال کننده از امام باقر علیه السلام است) زمان ظهور امر را بشناسی، با آشنایان و برادران (دینی) خود در میان می گذاری و این خبر بین مردم پخش می شود و به مفسده بزرگی می انجامد و اگر عهد کنی که آن را کتمان می نمایی، فایده ندارد؛ چون به عهد خود وفا نمی کنی چرا که هنوز زمان «میزان» (ترازو) نشده است.<sup>۲</sup>

مرحوم علامه مجلسی هیچ اظهار نظر قاطعی در مورد معنای حدیث نکرده اند، ولی این بیان را بر معنای دیگر احتمالی، ترجیح داده اند. پس ادعای اول نویسنده که قائل به صراحت داشتن حدیث در معنای مورد نظر ایشان است، باطل می باشد.

۱. «ظهور» در جایی اطلاق می شود که چند معنا از یک لفظ قابل استنباط است که یکی از آنها بر معنای دیگر ترجیح دارد. آن معنای راجح را معنای «ظاهری» آن لفظ می نامند.

۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۵۳۹.

### صحیح نبودن تقسیم‌بندی تاریخ امامت به سه دوره

مدّعی دیگر نویسنده این است که امام باقر علیه السلام در فرمایش خود، دوره‌های سه‌گانهٔ تاریخ امامت را بیان کرده‌اند که در دورهٔ سوم - که آن را دوره «عدالت» نامیده است - مردم، حقّ اهل بیت علیهم السلام را خواهند داد.

سخن ما این است که اولاً از کجای این حدیث، دوره‌های مختلف تاریخ امامت استنباط می‌شود؟ کدام لفظ و عبارت در حدیث بر سه دوره بودن تاریخ امامت دلالت می‌کند؟ با دقت در متن حدیث روشن می‌شود که چنین معنایی به هیچ وجه از حدیث استنباط نمی‌شود و جز استحسانی که آن را بدون دلیل به حدیث نسبت داده‌اند، چیز دیگری نیست.

ثانیاً صرف نظر از این که حدیث، دلالتی بر مدّعی نویسنده دارد یا ندارد، تقسیم کردن تاریخ امامت به سه دورهٔ مختلف - با این نام گذاری خاص - از کجا آمده است؟ آیا دلیلی برای این تقسیم ارائه کرده‌اند؟ به عنوان بیان یک مورد نقص می‌توان گفت: آنچه که ایشان دورهٔ «میش صفتی» نامیده و مدّعی شده که در آن، «مردم می‌خواهند حقّ ما را بدهند ولی حال آن را ندارند!» کدام دوره است؟

در چه زمانی مردم خواسته‌اند حقّ ائمه علیهم السلام را بدهند ولی حال آن را نداشته‌اند؟ آیا در دوران حکومت بنی‌العبّاس چنین بوده است؟ تاریخ گواهی می‌دهد که در اواخر دوران امامت یازده امام شیعه (یعنی زمان امامت امام جواد علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام) حاکمان ستمکار بنی‌العبّاس بدترین سخت‌گیری‌ها را در حقّ حضرات ائمه علیهم السلام اعمال می‌کردند و مردم نیز در مقایسه با اواخر دوران بنی‌امیه اقبال کمتری نسبت به امامان علیهم السلام نشان می‌دادند، آیا چنین زمانی را دورهٔ «میش صفتی» می‌نامد در حالی که استقبال عمومی مردم از ائمه علیهم السلام در مقایسه با زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کمتر بود؟

روشن است که این تقسیم‌بندی هم چیزی جز یک استحسان بر اساس قبول یکسری پیش فرضها نیست و اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، باید تصریح کنیم که مردم در دوران امامت ائمه علیهم السلام به همهٔ صورتها بوده‌اند. از همان ابتدای غصب



خلافت، کسانی با «گرگ صفتی» حَقَّ ائِمَّهٔ عَلَیْهِمُ را ربودند و در همان زمان، کسانی هم بودند که با «میش صفتی» می خواستند حَقَّ ائِمَّهٔ عَلَیْهِمُ را بدهند، ولی در این امر، تنبلی و کاهلی ورزیدند و نیز کسانی هم حَقَّ امام خویش را با شجاعت ادا نمودند. در دوره‌های بعد هم شاهد وجود هر سه گروه در میان مخالفان و موافقان ائِمَّهٔ عَلَیْهِمُ بوده‌ایم.

ثالثاً به فرض این که تاریخ امامت به این سه دوره تقسیم شود، نمی توان گفت که: مدار و محور این دوره‌های سه گانه، مردم اند. آنچه از ظاهر حدیث استفاده می شود، عکس این معناست. عبارات پایانی حدیث چنین است:

إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانَ الذِّئْبِ وَإِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الذِّئَابِ وَإِنَّ الزَّمَانَ  
الثَّانِيَّ كَانَ زَمَانَ الْكَبْشِ... وَكَذَلِكَ أَنْتَ... وَكَانَ هَذَا زَمَانَ الْمِيزَانِ وَ  
كُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ.<sup>۱</sup>

ترجمه‌ای که خود نویسنده از این عبارات آورده، گویای این معناست که هر کس بسته به این که در چه زمانی باشد، مطابق روال غالب در آن زمان عمل می کند. مثلاً کسی که در زمان «کبش»<sup>۲</sup> بوده است، معمولاً همچون گوسفند عمل می کند. یعنی این که انسان در چه زمانی باشد، جهت دهنده به نحوهٔ عمل اوست. این چیزی است که از ظاهر عبارت حدیث استفاده می شود. نویسنده، عکس این معنا را ادعا نموده و می گوید: این عملکرد مردم است که خصوصیت هر زمانی را معین می کند و به تعبیر خودش: «مدار و محور دوره‌های سه گانه، مردم هستند». اگر ایشان این ادعا را مستقل از عبارت حدیث مطرح کند، می تواند در جای خود محل نقد و بررسی باشد. اما نویسنده اصرار دارد که این معنا را از حدیث استفاده کند. در حالی که اگر ما باشیم و عبارت حدیث، درست، عکس این مقصود از آن برداشت می شود.

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۶۲.

۲. «کبش» در لغت به معنای قوچ یا گوسفند نر می باشد. (فرهنگ نوین، ص ۵۷۹) معلوم نیست که نویسنده مقاله مورد بحث به چه دلیل آن را به «میش» (گوسفند ماده) ترجمه کرده است.

### نه عدالت خواهی مردم، شرط لازم ظهور است و نه عمل آنها به عدالت

مدّعی سوم نویسنده این است که: «اگر ظهور در جامعهٔ فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت». استدلال نویسنده اولاً به حدیث امام باقر علیه السلام است که می‌گوید: «بر اساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور، عدالت خواهی مردم است». ثانیاً از این‌که دولتِ عدالت، جامعهٔ عدالت‌پذیر می‌خواهد (مقدمهٔ اول) و این‌که: جامعهٔ فاسد، عدالت را نمی‌پذیرد (مقدمهٔ دوم)، نتیجه گرفته است که: جامعه تنها در صورتی عدالت را می‌پذیرد که فاسد نباشد.

دربارهٔ استشهاد نقلی نویسنده باید گفت که حدیث امام باقر علیه السلام به هیچ وجه از «عدالت خواه» بودن مردم سخن نمی‌گوید. فرمایش ایشان این است که در زمان میزان (عدالت)، مردم نیز مطابق عدل رفتار می‌کنند و مثلاً به وعدهٔ خود عمل می‌نمایند. این معنا ربطی به «عدالت خواهی» مردم ندارد.

اما استدلال عقلی نویسنده از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل شده که هر دو مقدمه عقلاً محلّ اشکال و ایراد است.

اشکال مقدمهٔ اول در مباحث گذشته مطرح شد و آن این بود که هیچ ضرورت عقلی و نقلی وجود ندارد بر این که جامعه پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهان عدالت و تشنهٔ یک رهبر الهی باشد و شرط پیروزی آن حضرت وجود چنین آمادگی عمومی برای پذیرش ایشان پیش از ظهور نیست. این مطلب را همراه با نقد نوع نظریاتی که در مقام اثبات چنین نظریه‌ای بود، به تفصیل مطرح نمودیم و احتیاجی به تکرار مباحث نیست.

اما مقدمهٔ دوم، یک سخن و ادّعی جدید است که می‌گوید: شرط پذیرش عدالت، فاسد نبودن جامعه است. این ادّعا با همهٔ سخنانی که معمولاً در این موضوع گفته می‌شود، متفاوت است. آنچه عموماً می‌گویند این است که جامعه اگر هم فاسد باشد (یعنی فساد در آن رواج داشته باشد) همین‌که افراد آن خواهان عدالت شوند و تشنهٔ ظهور یک منجی الهی گردند، کفایت می‌کند. با این ترتیب

«عدالت خواه بودن» را شرط لازم ظهور حضرت دانسته‌اند. اما نویسنده مذکور پا را از این مرحله فراتر گذاشته و مدّعی شده که عدالت خواهی کافی نیست. باید جامعه به حدّی برسد که دیگر فساد در آن نباشد (یا لا اقل رواج نداشته باشد) تحقق این حالت، شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السلام می‌باشد. در فرض قبلی ریشه کن شدن فساد، شرط لازم برای ظهور تلقی نمی‌شد ولی در این دیدگاه، پاک شدن جامعه از فساد (هر چند به صورت اکثری و عمومی نه به طور کامل و صد در صد)، شرط لازم برای ظهور عنوان شده است. به همین جهت است که می‌گوید: «مردم فاسد، دولت عدالت را تحمل نمی‌کنند، همان‌گونه که امام علی علیه السلام را تحمل نکردند...»

اشکالی که به این ادّعی جدید وارد می‌شود، این است که: اولاً ادلّه نقلی به طور صریح و قاطع، این مطلب را رد می‌کند، همان ادلّه‌ای که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام، زمین را پر از ظلم و جور دانسته‌اند (و ما یک نمونه از آنها را نقل کردیم)، هر چند که شرط ظهور را بیان ننموده‌اند (بلکه توصیف زمان ظهور را کرده‌اند). اما به هر حال این توصیف یک توصیف واقعی و صحیح است نه یک توصیف دروغ و نادرست. اگر حقیقتاً جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و جور باشد، پس چگونه می‌توان انتظار داشت که قبل از ظهور، فساد از جامعه رخت بر بندد؟ این دو مطلب چگونه با هم سازگارند: هم این که جهان پیش از ظهور، پر از ظلم و فساد باشد و هم این که پیش از ظهور، جامعه فاسد نباشد؟ آیا این تناقض نیست؟

واقعیت این است که نه پر شدن جهان از فساد و نه خالی شدن جامعه از فساد، هیچ‌کدام شرط ظهور نیستند (دقت شود). نویسنده، اولی را قبول دارد و خود آن را مطرح کرده، ولی اشکالش در دومی است. ما نمی‌گوییم - و هیچ‌کس نمی‌تواند مدّعی شود - که فساد بودن جامعه پیش از ظهور حضرت، امر مطلوبی است. هرگز چنین نیست، بلکه اهل حق و عدل باید تلاش همه جانبه خود را انجام دهند که تا حدّ امکان، جامعه از فساد پاک گردد. اما بحث ما در این جا تعیین وظیفه و

تشخیص تکلیف نیست. بحث در این است که آیا شرط ظهور امام عصر علیه السلام، پاکی جامعه از فساد است یا خیر. اولین پاسخ ما این است که این مدعا با ادله نقلی سازگار نیست.

ثانیاً از جهت عقلی هم این سخن صحیح نیست. ما عقلاً نمی‌توانیم حکم کنیم که اگر فساد در جامعه‌ای رواج داشت، افراد آن جامعه عدالت را نخواهند پذیرفت. ممکن است آحاد جامعه چنان از ظلم و فساد به ستوه آیند که مشتاقانه خواهان و تشنهٔ عدالت شوند، اما خودشان نتوانند مجری عدالت و برانداز ظلم و فساد از جامعه باشند. این فرض کاملاً معقول است و لازمهٔ این که کسانی تشنهٔ عدالت و خواهان پاکی از فساد باشند، این نیست که خودشان هم قادر به اجرای این مقاصد باشند. علاوه بر این - با توجه به آن چه قبلاً به طور مبسوط گذشت - امام عصر علیه السلام با ظهورشان در قدم اول، بسیاری از مردم را به دست خود تشنهٔ عدالت خواهند نمود. یکی از آثار کامل شدن عقول انسانها، قطعاً عدالت طلبی است و بنابراین هیچ لزومی ندارد که عموم مردم پیش از ظهور این رهبر معصوم الهی، عدالت خواه و یا اهل عدالت باشند.

این نکته هم فراموش نشود که قیام امام مهدی علیه السلام از این جهت با وضعیّت سایر امامان علیهم السلام کاملاً متفاوت است. هیچ‌یک از امامان گذشته مسؤولیت و مأموریتی شبیه به رسالت الهی آخرین حجّت خدا در زمین، نداشته‌اند. آنها هیچ‌کدام وظیفه نداشته‌اند به طور کامل، چهرهٔ زمین را از ظلم و فساد بزدایند. کسی که چنین مأموریتی دارد، برنامهٔ خود را علی‌رغم کراهت کافران و مشرکان و فاسدان پیش خواهد برد و این همان برنامهٔ الهی است که خداوند در وصفش فرمود:

وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ<sup>۱</sup>.

و خداوند نور خود را کامل می‌گرداند هر چند که کافران از این کار کراهت داشته باشند.

نکته دیگر این که هر چند اگر گفتمان جامعه بشری به گفتمان عدالت تبدیل شود، زمینه برای پذیرش دولت عدالت فراهم می شود و کسانی که از تحقق عدالت حقیقی گفتگو می کنند، به مقصود خود می رسند، اما نمی توان گفت شرط لازم برای ظهور دولت عدل جهانی، این است که بشریت، به چنین گفتمانی روی آورد.

### راز غیبت، آمادگی مردم جهان برای ظهور نیست

اما درباره مطلبی که نویسنده مطلب مذکور به عنوان تأیید سخن خود مطرح نموده و در آن - به زعم خود - راز دوازده قرن غیبت حضرت مهدی علیه السلام را کشف کرده بود، باید بگوییم:

اولاً در بخش دوم کتاب به تفصیل توضیح داده شد که راز غیبت امام عصر علیه السلام پیش از ظهور ایشان کشف شدنی نیست و آن چه که در ادله نقلی به عنوان علت غیبت ذکر شده است نیز هیچ کدام به معنای اصطلاحی کلمه «علت» نیست، چه رسد به این امری که نویسنده با استحسان شخصی خود مطرح کرده و هیچ دلیل نقلی هم برای اثبات آن ندارد.

ثانیاً چون با ادله عقلی و نقلی اثبات کرده ایم که آمادگی عمومی مردم و عدالت خواهی آنها شرط ظهور امام زمان علیه السلام نیست، پس هیچ ضرورتی ندارد که نتیجه غیبت طولانی آن حضرت، ایجاد آمادگی و عدالت طلبی مردم جهان باشد.

ثالثاً درباره سیره امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر معصومان علیهم السلام در بخش گذشته توضیح دادیم که آنها هر یک، وصیتی خاص از جانب خدای متعال داشته اند و به همان، عمل می کردند و از آن چه که برای دیگران فرموده اند نیز هیچ قاعده و ضابطه کلی - درباره نقش اقبال مردم در قیام حضرات ائمه علیهم السلام - به دست نمی آید. از طرف دیگر، ظهور امام زمان علیه السلام از جهات متعددی قابل مقایسه با سیره امامان گذشته نیست، به خصوص از این جهت که قیام ایشان مشروط و منوط به تحقق خواست عمومی جهانیان نمی باشد. لذا حتی به فرض این که عملکرد سایر

ائمّه علیهم السلام تابع ضابطهٔ خاصی بوده باشد، این ضابطه، قابل سرایت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیست.

### نظریهٔ اختیاری بودن ظهور

آخرین نظریه‌ای که در این فصل به نقد و بررسی آن می‌پردازیم، به تعبیر نویسندهٔ آن، «نظریهٔ اختیاری بودن ظهور» است. طراح این نظریه، ادعایی فراتر از همهٔ نظریه پردازان دیگر در این زمینه مطرح کرده است. همان‌طور که از ابتدای بخش سوم کتاب ملاحظه شد، نوع نظریاتی که در خصوص ارائه شرایط لازم ظهور بیان گردیده، آمادگی گروهی از مردم یا عموم آنان را برای قیام امام عصر علیه السلام ضروری دانسته‌اند؛ اما همهٔ این نظریات در این‌که اصل ظهور، کار خود حضرت به امر خداوند متعال می‌باشد، اتفاق نظر دارند. «نظریهٔ اختیاری بودن ظهور» همان‌طور که از عنوانش فهمیده می‌شود - بر خلاف همهٔ آراء قبلی - بر این عقیده اصرار دارد که:

حکایت ظهور گویی حکایت دیدار سی مرغ با سیمرغ است - که عطار نیشابوری در منطق الطیر به آن اشاره می‌کند - چرا که سیمرغ همواره حضور داشت و این اراده و همت سی مرغ بود که غایب بود و می‌بایست حضور پیدا می‌کرد.<sup>۱</sup>

در داستانی که عطار نقل کرده است، وقتی تمامی مرغان راه دور و دراز رسیدن به سیمرغ را طی کردند، فقط سی مرغ به قلهٔ قاف رسیدند، در آن‌جا می‌گوید:

چون نگر کردند این سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود  
خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام  
محو او گشتند آخر بی‌دوام سایه در خورشید گم شد والسلام<sup>۲</sup>

نویسنده با تمثیل امام عصر علیه السلام به سیمرغ - که عطار او را پادشاه نامیده است - می‌گوید:

۱. ماهنامهٔ موعود، ش ۴۸، ص ۳۱ و ۳۲.

۲. ماهنامهٔ موعود، ش ۴۸، ص ۳۲.

پادشاه ما بر قلّه کوه، منتظر رسیدن ماست. این نفس آلوده ماست که مانع حضور دوست است. این اراده و همت شیعیان است که باید محیط را برای حضور خورشید معطر کند. این ماییم که باید ظهور کنیم، این ماییم که باید انسانیت و استعداد و علم خود را شکوفا کنیم و گرنه خداوند متعال «فِیاض علی الاطلاق» است و هیچ‌گاه نعمت خود را از بندگان صالحش دریغ نمی‌کند و امام نیز بی‌صبرانه منتظر ظهور دولت کریمه در سایه شیعیان و دوستان خویش است. پس ظهور، مشکل فاعلی ندارد بلکه مشکل قابلی دارد و این مشکل باید از جانب قابل که شیعیان هستند، حل شود.<sup>۱</sup>

... نظریه اختیاری بودن ظهور می‌گوید: این شیعیان نیستند که منتظرند بلکه منتظر واقعی امام علیه السلام است که در انتظار شیعیان و شکوفایی تمامی استعدادهای آنها به سر می‌برند. این نظریه می‌گوید: این امام نیست که باید ظهور پیدا کند بلکه این قدرت و همت شیعیان است که باید ظهور کند. این نظریه غایب اصلی را امام علیه السلام نمی‌داند بلکه این یاران و زمینه سازان ظهورند که غایب هستند. این نکات بازی با الفاظ نیست.<sup>۲</sup>

نویسنده از این که مطابق روایات وقتی برای ظهور امام عصر علیه السلام معین نشده، در جهت تأیید نظریه خویش استفاده نموده است:

وقت ظهور بستگی به عوامل و زمینه‌های ظهور دارد. تعجیل و تأخیر در تحقق مقدمات ظهور باعث تعجیل و تأخیر در وقت ظهور است. این اختیار و همت شیعیان است که باید برای ظهور وقت تعیین کند.<sup>۳</sup>

برخی از اندیشمندان هم شبیه این نظریه را با این عبارات بیان کرده‌اند: شاید یکی از نکات در بحث غیبت امام زمان علیه السلام این باشد که خداوند می‌فرماید: من کار خودم را کرده‌ام و آن الگوی کامل را آفریده‌ام، زنده و آماده، حالا نوبت شما [مردم] است که کار خودتان را بکنید.

طبق این بیان، خداوند کار خود را انجام داده و این ما هستیم که باید بقیه کارها

۱. ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۲.

۲. ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۳.

۳. ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۱.

را انجام بدهیم و ظهور را تحقق بخشیم. این گفتار، تکرار همان مدّعی «نظریهٔ اختیاری بودن ظهور» است، هر چند که تحت این عنوان مطرح نکرده‌اند. اما نویسنده مقاله پس از طرح نظریهٔ خود، ادله‌ای را برای اثبات آن ذکر می‌کند که چون در مباحث گذشته، اهمّ آنها را نقد و بررسی کرده‌ایم، در این جا نیازی به طرح و نقد آنها نمی‌بینیم. لذا به ایراد یک حقیقت اساسی در این مورد اکتفا می‌کنیم.

نکته‌ای که در روشن شدن نقاط ضعف این نظریه و نیز در تبیین اصل اعتقاد به ظهور امام عصر علیه السلام بسیار مفید و ضروری است، این حقیقت می‌باشد که ظهور آن حضرت هم کار «خدا» است و هم یک کار «خدایی». تا این جا در بخش دوم و سوم کتاب به مناسبت بحث، اشاراتی به هر دو موضوع داشته‌ایم. اکنون به تکمیل و جمع بندی بحث می‌پردازیم.

### کار خدا بودن ظهور امام زمان علیه السلام

مقصود از این که ظهور حضرت، کار «خدا» می‌باشد، این است که امام زمان علیه السلام فقط به اذن و فرمان خداوند اقدام به قیام می‌فرمایند. امر ظهور و زمان انجام آن نه به دست مردم است و نه خود آن حضرت. در این جا امام علیه السلام خود در انتظار فرمان الهی هستند تا اجازهٔ ظهور به ایشان داده شود. اگر امر ظهور به اختیار خود امام علیه السلام بود، دیگر انتظار فرج و دعا در تعجیل فرج از جانب خود ایشان معنا پیدا نمی‌کرد.<sup>۱</sup> امام زمان علیه السلام در عین حال که منتظر هستند، منتظر فرمان الهی برای ظهورشان نیز هستند. مردم نیز متناسب با درجه و عمق معرفتشان نسبت به آن حضرت می‌توانند جزء منتظران ایشان قرار گیرند. همهٔ اعمالی که بندگان - از جمله خود امام عصر علیه السلام - انجام می‌دهند (چه دعا و چه غیر دعا)، می‌تواند مقدمه‌ای برای صدور فرمان خداوند در مورد ظهور آن حضرت باشد و بیش از

۱. دربارهٔ انتظار و دعای امام عصر علیه السلام برای فرج خودشان می‌توانید کتاب «سلوک منتظران» فصل ۲ از بخش

دوم را مطالعه فرمایید.



این، تأثیری در آن ندارد. پس هم اصل ظهور و هم وقت آن تنها و تنها به اراده و مشیت خدای متعال بستگی دارد، به علاوه در جای خود درباره «بداء پذیر» بودن زمان ظهور بحث کافی و مستدل صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

نتیجه بحث این است که متناسب با اعمال اختیاری بندگان، خداوند ممکن است در زمان ظهور امام عصر علیه السلام تعجیل یا تأخیر نماید، ولی به هر حال تنها عامل تعیین کننده اصل ظهور و زمان آن فقط و فقط اراده الهی است. بعضی تصور کرده‌اند که اراده خداوند صرفاً به صورت یک قضیه شرطیه است، مانند این که: «اگر مردم با اعمال خود نشان دهند که طالب ظهور امام زمان علیه السلام هستند، حضرت ظهور خواهند کرد.» و یا این که: «اگر یاران کافی برای امام علیه السلام فراهم شوند، ظهور می‌کنند.» اینان علاوه بر این قضایای شرطیه هیچ گونه اراده و مشیتی در امر ظهور حضرت، برای خداوند قائل نیستند.

اما این تلقی نادرست، معلول عدم فهم صحیح از معنای اراده و مشیت الهی است. درست است که در مورد خواست خدای متعال می‌توانیم برخی از قضایای شرطیه را - البته اگر صحیح باشند - به کار ببریم، اما نباید تصور شود که اراده الهی این است که یکسری قضایای شرطیه را قرارداد نماید. در بحث از اراده و مشیت خداوند مطرح می‌شود که دو نوع اراده برای ذات مقدس پروردگار وجود دارد: تشریحی و تکوینی. اراده تشریحی به طور خلاصه همان امر یا نهی خداست که به افعال اختیاری بندگان تعلق می‌گیرد و اراده تکوینی هم عبارت است از ایجاد خداوند که ربطی به اختیار بندگان ندارد.

در مورد اصل ظهور امام عصر علیه السلام و زمان آن - اگر بخواهیم به طور دقیق سخن بگوییم - می‌توان گفت که: زمان ظهور به اراده تکوینی حق متعال تعیین و تقدیر می‌شود، سپس فرمان ظهور از جانب خداوند به امام زمان علیه السلام صادر می‌گردد که این امر و فرمان الهی خود، مصداق اراده تشریحی پروردگار است. بنابراین اصل ظهور را امام علیه السلام انجام می‌دهند، ولی در این کار، تابع محض اراده خداوند هستند.

۱. رجوع شود به: «سلوک منتظران» فصل ۱ از بخش سوم.

به این ترتیب در اصل و وقت ظهور حضرت، هر دو نوع ارادهٔ الهی به طور خاص و معین دخالت دارد و چون امام علیه السلام مطیع محض خدای متعال می‌باشند، لذا می‌گوییم: هم خود ظهور و هم زمان آن فقط به ارادهٔ خداوند واقع می‌شود. با این توضیحات روشن می‌شود که آنچه نویسنده «نظریهٔ اختیاری بودن ظهور» مطرح کرده، کلاً برخلاف تعالیم دین و صرفاً بر اساس یک تشبیه و استحسان بدون دلیل می‌باشد. اگر کسی بخواهد بر مبانی کتاب و سنت و عقل بیندیشد، هیچ‌یک از مدعیات آن نظریه را نمی‌تواند بپذیرد. بررسی و نقد تک‌تک عبارات نویسنده برای خوانندگان با حوصله‌ای که سیر مباحث کتاب را تا این جا دنبال کرده‌اند، ضرورتی ندارد. لذا به خاطر پرهیز از ملال‌آوری به تکرار مکررات نمی‌پردازیم.

### خدایی بودن ظهور امام عصر علیه السلام

تا این جا کار «خدا» بودن ظهور امام زمان علیه السلام روشن شد. اما وقتی می‌گوییم که ظهور امام عصر علیه السلام یک کار «خدایی» است، مقصود چیست؟ برای روشن شدن این معنا ابتدا دو تعبیر «بشری» و «خدایی» را توضیح می‌دهیم. کارهایی که انسانها انجام می‌دهند، دو نوع هستند: یا انجام آنها از بشر عادی با امکانات طبیعی و معمولی او بر می‌آید یا خیر. اگر حالت اول باشد، آن کار را «بشری» می‌نامیم و اگر حالت دوم باشد، در صورتی که به عنایات و امدادهای خاص الهی انجام شود، آن کار را «الهی» یا «خدایی» می‌نامیم. به عنوان مثال اگر کسی با تلاش عادی و طبیعی خود به دانشگاه راه پیدا کند و امر خارق العاده‌ای در پذیرش او دخالت نکند، ورودش به دانشگاه، یک کار بشری محسوب می‌شود.<sup>۱</sup> اما اگر پذیرفته شدنش در کنکور دانشگاهها - با وجود تلاش مختصری که انجام داده - در اصل به برکت دعای خیر پدر و مادرش باشد،

۱. البته در کارهای بشری هم تحقق یافتن کار، منوط به ایجاد شرایطی از جانب خدای متعال است که در فرهنگ دین «توفیق» نامیده می‌شود. این امر، منافاتی با بشری بودن کار به معنای مورد بحث ندارد.

این موفقیت، یک کار الهی و خدایی تلقی می‌گردد. در صورت دوم هر چند خود فرد زحمت کشیده و تلاش کرده، اما خودش می‌داند که اگر قرار بود صرفاً همان تلاش‌ها در نتیجه کنکورش مؤثر باشد، هرگز در آن رشته‌ای که قبول شده، پذیرفته نمی‌شد. در این حالت می‌توان گفت که نتیجه کار، معلول زحمت خود او نبوده است. لذا اگر کسی به او بگوید که: «قبول شدن در این رشته بسیار مهم، کار خود تو نبود»، این سخن کاملاً صحیح و مطابق با واقع است، اما در عین حال، نفی اختیاری بودن عملی که خودش انجام داده را نمی‌کند (دقت شود).

به طور کلی در کارهای خدایی، نتیجه کار را باید به حساب خداوند گذاشت نه بنده، هر چند که نفی اختیاری بودن کار از آن بنده هم نمی‌شود.

یکی از بهترین نمونه‌های این امر، آیاتی از قرآن است که پس از غلبه لشکر مسلمانان بر مشرکان در جنگ بدر، بر پیامبر ﷺ نازل شد. یکی از آنها این آیه شریفه است:

**فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ۱**

پس شما ایشان را نکشتید بلکه خداوند آنها را کشت و آن هنگامی که پرتاب نمودی، تو پرتاب نکردی بلکه خداوند پرتاب نمود.

در این آیه، کشتن از مؤمنان و پرتاب کردن از پیامبر اکرم ﷺ نفی شده است، با این‌که مؤمنان در جنگ با مشرکان درگیر شدند، جنگیدند و دشمن را با دست خود کشتند. همچنین پیامبر ﷺ با دست خود و به صورت اختیاری مشت‌های سنگریزه را به سوی دشمن پرتاب نمودند. با این وجود چرا این کارها از مؤمنان و از رسول خدا ﷺ نفی شده است؟ نکته در خدایی بودن این کارهاست. جایی که کشتن از مؤمنان نفی شده، مقصود این است که آنها روی حساب‌های عادی بشری، قدرت کشتن مشرکان را در جنگ بدر نداشتند و اگر چنین توفیقی یافتند، فقط به لطف امدادهای غیبی الهی بود. به همین دلیل «کشتن» از آنها نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است. پس با وجود اختیاری بودن عمل کشتن توسط

مؤمنان در جنگ بدر، چون اثر عمل ایشان قابل مقایسه با کارهای عادی بشری نبود و خداوند با لشکریان غیبی خود، آنها را قادر به کشتن مشرکان فرمود، کشتن از مسلمانان نفی شده است.<sup>۱</sup>

همچنین پرتاب کردن پیامبر ﷺ در آیه ۱۷ سوره انفال، اشاره است به آنچه در جنگ بدر اتفاق افتاد. مطابق فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، ایشان به امر پیامبر ﷺ مشتی سنگریزه به دست حضرت دادند و رسول خدا ﷺ آنها را به سوی صورتهای مشرکان پرتاب نمودند. در اثر همین عمل، گروه زیادی از افراد دشمن به هلاکت رسیدند، در حالی که پرتاب چند سنگریزه بر اساس حسابهای معمولی چنین اثری ندارد. پس این هم یک کار خدایی بود، چون خداوند اثر خاصی در آن پرتاب پیامبر ﷺ قرار داد که در پرتابهای عادی بشری چنین اثری وجود ندارد. در حدیث منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح شده است که هر یک از آن سنگریزه‌ها را هزار فرشته همراهی می‌کردند که از سوی خداوند متعال برای یاری رساندن به مؤمنان مأموریت یافته بودند.<sup>۲</sup> به همین جهت است که رمی (پرتاب کردن) در آیه سوره انفال از پیامبر ﷺ نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است.

پس در کارهای خدایی، بشر کار خود را انجام می‌دهد و اختیار او هم در آن کاملاً دخالت دارد، اما اثر و نتیجه کار به صورتی است که می‌توان فهمید اگر فقط بنا بر قدرت عادی بشری بود، علی القاعده چنین اثر و نتیجه‌ای در پی نمی‌آمد. این است که در عین دخالت داشتن بشر و اختیار او، این نوع کارها را کارهای بشری نمی‌دانیم، بلکه آنها را «خدایی» می‌نامیم.

حال که منظور از «خدایی» بودن یک کار روشن شد، می‌توانیم تصدیق کنیم که با توجه به آنچه در طی مباحث گذشته مطرح شد، ظهور امام عصر علیه السلام قطعاً یک

۱. در گذشته به مناسبت بحث دربارهٔ الهی بودن پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به برخی از لشکرهای غیبی

الهی در آن جنگ اشاره کردیم.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۵۷۶.

کار خدایی است نه بشری. تحقق آن وعده‌هایی که خدای متعال، در پی ظهور آن حضرت اعلان فرموده، کار هیچ بشر عادی بر روال معمولی و طبیعی نیست. به همین جهت می‌بینیم که خداوند در آیات شریفه قرآن آن‌چه را که به دست مبارک حضرت مهدی علیه السلام انجام می‌شود به خود نسبت داده است. به عنوان نمونه:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ  
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ  
وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...<sup>۱</sup>

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده فرموده است که آنها را در زمین خلافت دهد، چنان‌که (مؤمنان صالح از) گذشتگان را خلافت داد و امکان دینداری مطابق رضای خود را به آنها عطا فرماید و آنان را از ترس و هراس (خارج ساخته و) به امنیت برساند....

در این آیه شریفه «استخلاف» (خلافت دادن) و «تمکین دین پسندیده» و «تبدیل خوف به امنیت» به خدای متعال نسبت داده شده، با این‌که همه این کارها به دست امام زمان علیه السلام و یاری یاران ایشان انجام می‌پذیرد. همچنین:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ  
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.<sup>۲</sup>

او (خداوند) آن کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان از این امر کراهت داشته باشند.

در این آیه شریفه پیروزی دین اسلام بر همه آیین‌ها صراحتاً به خدای متعال نسبت داده شده، با این‌که این غلبه به دست وجود مقدس امام علیه السلام و با جنگ و خونریزی و فداکاری یاران ایشان، انجام می‌پذیرد.

### برنامه‌ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السلام. کار ما نیست

با این ترتیب اگر بپذیریم که غلبهٔ نهضت جهانی امام عصر علیه السلام هم «کار خدا» و هم یک «کار خدایی» است، دیگر خود را مجاز نمی‌شماریم که از جانب خویش و بدون دلیل برای پیروز شدن نهضت آن حضرت - با قیاس با قیام‌های بشری - برنامه‌ریزی کنیم و چنین بینگاریم که همهٔ آن‌چه را که برای پیروزی یک نهضت بشری لازم است، باید پیش از ظهور امام عصر علیه السلام فراهم نماییم.

برنامه‌ریزی برای پیروزی آن حضرت پس از قیام، نه در توان ماست و نه جزء وظایف و مسؤولیت‌های ما. نهضت ایشان یک نهضت الهی است که همهٔ برنامه‌ریزی‌های لازم برای پیشرفت آن به وسیلهٔ خود خدا و حجّت معصومش انجام می‌گیرد. ما (مردم عادی) وظیفه داریم که آن‌چه به عنوان تکلیف از ما خواسته شده را تمام و کمال به انجام برسانیم، ولی این‌که نهضت جهانی امام عصر علیه السلام با چه برنامه‌هایی پیش می‌رود و با تکیه بر کدام ارکان به پیروزی می‌رسد، چیزی نیست که ما از آن آگاه باشیم و بتوانیم درباره‌اش تئوری پردازی کنیم. بنابراین بهتر است پای از گلیم خود بیرون نگذاریم و به انجام تکالیفی که بر عهدهٔ ما گذارده‌اند، اکتفا کنیم و پاسخ این پرسش را که «حضرت صاحب الامر علیه السلام پس از قیام چگونه پیروز می‌شوند؟» به خود ایشان و خدای متعال واگذار نماییم. البته این سخنان به هیچ وجه، کم رنگ کنندهٔ نقشی نیست که یاران با اخلاص امام علیه السلام می‌توانند در به ثمر رساندن نهضت آن حضرت داشته باشند. همچنین از ضرورت انجام وظایفی که مؤمنان پیش از ظهور امامشان دارند، چیزی نمی‌کاهد. چرا که نباید به این بهانه که ظهور و غلبهٔ امام زمان علیه السلام یک کار خدایی است، از زیر بار مسؤولیت‌های دینی و ایمانی خود شانه خالی کنیم.

### عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط و زمینه‌های بشری آن

نتیجه‌ای که از کل مباحث این بخش به دست می‌آید، آن است که ظهور امام عصر علیه السلام به هیچ شرط لازمی نیازمند نیست که ایجاد آن به دست مردم باشد. ولی

نباید غافل بود که در عین حال، این امر در ضرورت انجام وظایفی که بر عهده شیعیان گذاشته شده، هیچ‌گونه تأثیر منفی نمی‌گذارد. بلکه اگر به عمق بحث توجه شود، تأثیر مثبت عمیقی در این راستا دارد. اگر ما ظهور امام زمان علیه السلام را یک کار بشری بدانیم - که طراح و برنامه‌ریزی و اجرای آن بر عهده مردم باشد - آن‌گاه در صورت فراهم نبودن شرایط عادی و طبیعی برای قیام آن حضرت (اعم از عدم آمادگی مردم جهان و نبود امکانات و فقدان سازوکارهای لازم بشری) یأس و ناامیدی عمیقی بر دل‌های شیعیان سایه می‌افکند و شعله‌های انتظار فرج در جان ایشان به خاموشی و تاریکی می‌گراید.

اما اگر فراهم نبودن مقدمات عادی بشری را شرط ضروری ظهور منجی عالم ندانیم، هیچ‌گاه و در هیچ زمانی به ورطه دلسردی و یأس از تحقق آن در نمی‌غلطیم؛ بلکه همواره وعده‌های خداوند در مورد انجام قیام بزرگ الهی، هر لحظه اعتقادمان را به وقوع آن راسخ‌تر و امیدمان را ریشه‌دارتر می‌سازد.

قرآن کریم نمونه‌هایی از پیروزی قیام‌های الهی را مطرح نموده تا مؤمنان به خداوند، تحقق آن وعده‌ها را عملی بشمارند و به سبب فراهم نبودن زمینه‌های عادی پیروزی، دلسرد و ناامید نگردند. پیروزی لشکر اسلام در جنگ بدر یکی از بارزترین این نمونه‌هاست (که در گذشته درباره آن مطالبی بیان شد).

نمونه دیگر قرآن کریم در این زمینه در ماجرای پیروز شدن لشکر «طالوت» - فرمانده برگزیده الهی - بر سپاهیان «جالوت» مطرح شده است.<sup>۱</sup> به صریح قرآن، مؤمنانی که هیچ‌گونه مخالفتی با جناب طالوت نکردند، افراد «قلیلی» بودند که در احادیث تعداد آنها را دقیقاً ۳۱۳ نفر ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup> قرآن از قول این تعداد قلیل نقل می‌کند که معتقد بودند:

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.<sup>۳</sup>

۱. این داستان در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره بقره آمده است.

۲. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۹۱.

۳. بقره / ۲۴۹.

چه بسا گروه کم جمعیتی که به اذن خداوند بر گروه پر شماری غلبه کرده‌اند و خداوند با صابران است.

این سخن، برخاسته از اعتقاد آنان بود به خدایی بودن پیروزی طالوت بر جالوت. و به همین خاطر نیز، کمی تعداد اهل حق را مانع پیروزی بر جمعیت فراوان اهل باطل نمی‌دانستند. در عمل هم این پیروزی به صورت معجزه آسایی تحقق پذیرفت و حضرت داود علیه السلام با پرتاب سنگی جالوت را که سر تا پا غرق در سلاح و زره بود، از پا در آورد و به این وسیله لشکریان او شکست خوردند و از هم پاشیدند.<sup>۱</sup>

نکته‌ای که از ذکر این داستان و ماجرای جنگ بدر و امثال آن استفاده می‌شود آن است که اگر خداوند وقوع امری را اراده فرماید - بدون آن که نقش بشر در این بین نادیده گرفته شود - آن امر بالاخره تحقق می‌پذیرد و فراهم نبودن زمینه‌های عادی و طبیعی، مانعی در مسیر وقوع اراده الهی نخواهد شد. اگر کاری الهی باشد، آماده نبودن شرایط و زمینه‌های طبیعی انجام آن - از جمله کم بودن جمعیت اهل حق و ایمان - مانعی در راه تحقق آن به شمار نمی‌آید و این همان نتیجه مهمی است که از مباحث فعلی به دست می‌آید.

### ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور

با این ترتیب اگر فراهم شدن شرایط عادی بشری را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام ندانیم، نه تنها نسبت به انجام وظایف و تکالیف خود سست و بی‌اعتقاد نمی‌شویم، بلکه بر عکس، با دلگرمی و امید بیشتری به کار و تلاش دست می‌زنیم و با اتکال و اعتماد به وعده الهی، می‌کوشیم تا فضل و کرم خداوند را جلب نماییم. برای این که هر چه زودتر اذن ظهور مولای پنهان از دیدگانمان را صادر فرماید. اهل حق در زمان غیبت امام زمان علیه السلام اگر جمعیت خود را نسبت به گمراهان و اهل باطل، کم و ناچیز ببینند، دلسرد نمی‌شوند و قیام امامشان را بعید نمی‌شمرند. سر



این عقیده چیزی نیست جز همین که پیروزی قیام آن حضرت را کاری خدایی می‌دانند و معتقدند که اگر خداوند اراده فرماید، زمینه‌های غیر عادی و غیر بشری آن را چنان فراهم می‌سازد که همه نواقص بشری آن جبران گردد.

پس می‌بینیم که اعتقاد به الهی بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام، در امیدواری و تلاش پی‌گیر اهل حق و تکاپوی دمام مؤمنان - برای انجام وظایفشان در زمان غیبت - چه تأثیر ژرفی دارد. به خاطر همین عقیده است که منتظران واقعی آن امام علیه السلام به هیچ بهانه‌ای خود را مجاز نمی‌دانند در زمان پنهانی امامشان سنگرهای دفاع از حریم و هویت تشیع را خالی یا ضعیف کنند، بلکه پشت کردن به دشمنان آیین حق را برای خود، گناه کبیره می‌شمارند. الگوی عمل منتظران ظهور در زمان غیبت، آیات شریفه ذیل است که در ضمن بیان ماجرای جنگ بدر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردیده است:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ \* و  
مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ  
مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوِيَهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با کثرت جمعیت کافران مواجه شدید، به آنان پشت نکنید (از آنان روی برنگردانید) \* و هر کس به آنان پشت کند رو به سوی غضب الهی آورده و جایگاهش جهنم است - و چه بد عاقبتی است [جهنم] - مگر آن که پشت کردن به کفار به خاطر تغییر در شیوه جنگ یا پیوستن به گروه دیگری (از مبارزان اهل حق در جبهه دیگر) باشد.

به این ترتیب شیعه امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، خود را مکلف می‌شمارد با کسانی که دین و امام او را آماج حملات خود قرار داده‌اند، مبارزه نماید و گریزان، به آنان پشت نکند و میدان مبارزه و جهاد را خالی نسازد. چنین کسی تنها در صورتی جبهه‌ای را خالی می‌کند که بخواهد در جبهه دیگری با دشمن بجنگد یا آن که شیوه جنگی خود را تغییر بدهد. این گونه، منتظران ظهور همواره سنگرهای

مبارزه با دشمنان دین و تشیع را پر و قدرتمند نگه می‌دارند و اجازه نمی‌دهند که مخالفان امام عصر علیه السلام از غیبت ایشان سوء استفاده کرده و دین و ایمان مردم مسلمان را مورد حمله و آسیب خود قرار دهند. این شیعیان مبارز در گرما گرم قتال با دشمنان دین، در هر لحظه چشم انتظار صدور اذن خداوند برای ظهور مولایشان هستند و از جان و دل اعتقاد دارند که شرط لازم برای ظهور منجی عالم، پیروزی آنان بر لشکر کفار نیست، بلکه مهم، انجام وظیفه و ادای تکلیفی است که خدا و امام زمان علیه السلام از آنان خواسته‌اند.

بر اساس این عقیده، ما شیعیان موظف هستیم که - تا آن جا که در توان داریم و با رعایت ضوابط و چارچوب‌های شرعی - تکالیف خویش را به طور کامل به انجام رسانیم، اما در عین حال این انجام وظیفه را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام نشماریم، بلکه آن را مصداقی از فضل الهی تلقی کنیم که در هر لحظه و زمانی می‌توان به آن امیدوار بود. بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان اندک بودن جمعیت منتظران ظهور و فراهم نبودن سازوکارهای بشری آن را مانع تحققش دانست. این همان عقیده‌ای است که از تک تک ما در هر لحظه، یک منتظر واقعی و تلاشگر می‌سازد، منتظری که به ظلم‌های جاری در دنیای معاصر تن نمی‌دهد و در کوران مبارزه با دشمنان دین همواره دست به دعا بلند می‌کند و از درگاه ایزد منان، لطف و فضل خاص او را برای تعجیل در فرج مولایش طلب می‌نماید.

### ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام

جالب این است که در مقام دعا برای تعجیل فرج نیز یکی از مهم‌ترین شرایط - و چه بسا از همه مهم‌تر - وجود تقوا و ورع در شخص دعا کننده می‌باشد و این به آن معناست که هر چند کثرت دعا به پیشگاه الهی می‌تواند به فضل و رحمت او عامل بسیار مؤثری در جلو انداختن ظهور امام زمان علیه السلام باشد، اما استجابات همین دعا مشروط به آن است که دعا کننده در انجام وظایف خود در زمان غیبت، کوشا و تلاش‌گر باشد. مبارزه و جهاد با دشمنان دین و امام زمان علیه السلام، در رأس وظایفی

است که انسان منتظر در زمان پنهانی امامش بر عهده دارد. بنابراین دعا بر تعجیل فرج نیز (که از کارسازترین اعمال برای جلو افتادن ظهور امام عصر علیه السلام به شمار می آید<sup>۱</sup>) منوط و مشروط به این است که اهل دعا از سر سوز و به خاطر دارا بودن درد دین، اهل تلاش و عمل و جهاد با دشمنان تشیع و امام زمان علیه السلام نیز باشند.

نتیجه این که اعتقاد به خدایی بودن امر ظهور امام عصر علیه السلام - به معنایی که بیان آن گذشت - نه تنها تأثیر منفی بر تلاش و کوشش های منتظران ظهور در زمان غیبت ندارد، بلکه تأثیرات ژرف و عمیقی در ایجاد انگیزه و امید در دل های مؤمنان می گذارد و هرگونه یأس و سستی را از قلوب ایشان می زداید و نور امید به تعجیل فرج را روشن و تابناک نگه می دارد، هر چند شرایط بر مبنای حسابهای بشری و عادی ناامید کننده باشد.

از این رو ما نباید از فضل الهی در هیچ لحظه و زمانی ناامید باشیم. چه بسا خداوند در اوج ناامیدی، فرج موعود خود را - که فرج همه مؤمنان است - تقدیر و اصلاح فرماید.

در پایان خداوند را به آبروی مادر بزرگوار و عزیز امام عصر علیه السلام شاهزاده خانم - حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها - می خوانیم تا در ظهور فرزندش تعجیل فرماید و دل های خاندان عصمت و طهارت را به این وسیله شاد گرداند و چشمان گناهکار ما مصیبت زدگان غیبت را هر چه زودتر به جمال دل آرایش روشن سازد.

آمین رب العالمین

۱. امیدوارم خدای منان در آینده نزدیک به راقم این سطور، توفیق جمع آوری مجموعه ای در موضوع دعا به خصوص دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام عنایت فرماید.

## فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آفتاب در غربت، سید محمد بنی هاشمی، تهران: نشر حمزه، ۱۳۸۲ شمسی.
- ۳- الاحتجاج، ابو منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی، نجف اشرف: دار النعمان، ۱۳۸۶ قمری.
- ۴- الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، شیخ علی الیزدی الحائری، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۷ قمری.
- ۵- امامت و غیبت (از دیدگاه علم کلام) ترجمه المقنع، سید مرتضی، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۸ شمسی.
- ۶- اوائل المقالات شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ قمری.
- ۷- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران: المكتبة الاسلامیه، ۱۳۹۷ قمری.
- ۸- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم حسینی بحرانی، قم: دارالکتب العلمیه، ۱۳۳۴ شمسی.
- ۹- به یاد آخرین خلیفه و حجّت پروردگار، آیه الله وحید خراسانی، قم: مدرسه امام باقر العلوم.
- ۱۰- بینش اسلامی سال دوم دبیرستان، محمد مسعود ابوطالبی و محمد علی سادات، تهران: شرکت چاپ و نشر ایران، ۱۳۷۵ شمسی.
- ۱۱- پاسخ ده پرسش، لطف الله صافی گلپایگانی، قم: انتشارات حضرت معصومه (س)، ۱۳۷۵ شمسی.
- ۱۲- پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی، صدر الاسلام همدانی، تهران: انتشارات بدر، ۱۳۶۱ شمسی.
- ۱۳- تاریخ خلفا (جلد دوم تاریخ سیاسی اسلام)، رسول جعفریان، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ شمسی.

- ۱۴- التحصین، ابن فهد حلی، قم: مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۶ قمری.
- ۱۵- التفسیر، ابو نصر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی، تهران: المكتبة العلمية الاسلاميه، ۱۳۸۰ قمری.
- ۱۶- تفسیر فرات الکوفی، ابی القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، بیروت: مؤسسه النعمان، ۱۴۱۲ قمری.
- ۱۷- تفسیر القمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ قمری.
- ۱۸- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، شیخ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۷ شمسی.
- ۱۹- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، قم: المطبعة العلمية، ۱۳۸۲ قمری.
- ۲۰- تنقیح المقال فی علم الرجال، عبدالله الممقانی، نجف اشرف: المطبعة المرتضوية، ۱۳۵۰ قمری.
- ۲۱- التوحید، شیخ صدوق، بیروت: دارالمعرفة.
- ۲۲- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، قم: انتشارات اخلاق، ۱۳۷۷ شمسی.
- ۲۳- جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، سید بن طاووس، تهران: آفاق، ۱۳۷۱ شمسی.
- ۲۴- جنة المأوی، (قسمتی از ج ۵۳ بحار الانوار)، میرزا حسین نوری، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۸ قمری.
- ۲۵- چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان مجله حوزة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه قم، ۱۳۷۵ شمسی.
- ۲۶- الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، قم: مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ قمری.
- ۲۷- الخصال، شیخ صدوق، قم: جامعه مدرسین حوزة علمیه، ۱۴۱۴ قمری.
- ۲۸- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، قم: دارالفکر، ۱۳۵۲ شمسی.
- ۲۹- دارالسلام، شیخ محمود عراقی میثمی، قم: ایران نگین، ۱۳۸۰ شمسی.
- ۳۰- در انتظار موعود، ابراهیم شفیعی سروستانی، مؤسسه فرهنگی موعود، ۱۳۷۶ شمسی.
- ۳۱- دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، قم: دار الذخائر للمطبوعات.
- ۳۲- رجعت یا دولت کریمه ی خاندان وحی، محمد خادمی شیرازی، تهران: مؤسسه نشر و تبلیغ، ۱۳۶۵ شمسی.
- ۳۳- روزگار رهایی (ترجمه یوم الخلاص)، کامل سلیمان (ترجمه علی اکبر مهدی پور)، تهران: آفاق، ۱۳۷۱ شمسی.
- ۳۴- زندگی و شخصیت شیخ انصاری، مرتضی انصاری، تهران: ۱۳۶۱ شمسی.
- ۳۵- سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی، قاهره: احیاء التراث الاسلامی، ۱۳۹۲ قمری.

- ۳۶- سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۷ بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ قمری.
- ۳۷- سلوک منتظران، سید محمد بنی هاشمی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۲ شمسی.
- ۳۸- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ قمری.
- ۳۹- العبقری الحسان ج ۲، شیخ علی اکبر نهاوندی، تهران: کتابفروشی دبستانی، ۱۳۶۳ قمری.
- ۴۰- عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تهران: انتشارات جهان.
- ۴۱- الغیبة، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، تهران: مکتبه الصدوق.
- ۴۲- الغیبة، شیخ طوسی، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷ قمری.
- ۴۳- فرهنگ نوین، سید مصطفی طباطبایی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۸ شمسی.
- ۴۴- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۲.
- ۴۵- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، بهار ۱۳۸۱، شماره ۳.
- ۴۶- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، تابستان ۱۳۸۱، شماره ۴.
- ۴۷- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، پاییز ۱۳۸۱، شماره ۵.
- ۴۸- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۶.
- ۴۹- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، تابستان و پاییز ۱۳۸۲، شماره ۸ و ۹.
- ۵۰- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، زمستان ۱۳۸۲، شماره ۱۰.
- ۵۱- فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، بهار و تابستان ۱۳۸۳، شماره ۱۱ و ۱۲.
- ۵۲- فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت علیهم السلام، قم: تابستان ۱۳۸۳، شماره ۳۸.
- ۵۳- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۸ شمسی.
- ۵۴- کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، قم: نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ قمری.
- ۵۵- کشف المحجّة لثمره المهجه، سید بن طاووس، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۲ قمری.
- ۵۶- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ قمری.
- ۵۷- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ قمری.
- ۵۸- کمال هستی در عصر ظهور، محمد باقر علم الهدی (ترجمه: دکتر جلال برنجیان)، تهران: میقات، ۱۳۷۸ شمسی.
- ۵۹- گفتمان مهدویت، ابراهیم امینی و دیگران، قم: مؤسسه فرهنگی انتظار نور، ۱۳۸۰ شمسی.
- ۶۰- گوهر قدسی معرفت، سید محمد بنی هاشمی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۷۸ شمسی.

- ۶۱- لسان العرب، ابن منظور، بیروت: دار صادر، ۲۰۰۰ میلادی.
- ۶۲- اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۴۸ شمسی.
- ۶۳- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، آبان ۱۳۸۳، شماره ۴۸.
- ۶۴- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، آذر و دی ۱۳۸۳، شماره ۴۹.
- ۶۵- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، بهمن ۱۳۸۳، شماره ۵۰.
- ۶۶- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، اسفند ۱۳۸۳، شماره ۵۱.
- ۶۷- ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، خرداد ۱۳۸۴، شماره ۵۳.
- ۶۸- مدارا و مدیریت، عبد الکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶ شمسی.
- ۶۹- مرآة العقول، محمد باقر مجلسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۹ شمسی.
- ۷۰- مشکاة الانوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۵ قمری.
- ۷۱- معانی الاخبار، شیخ صدوق، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۹ قمری.
- ۷۲- المعجم الوسیط، ابراهیم مصطفی و ...، استانبول: المكتبة الاسلامیه، ۱۳۹۲ قمری.
- ۷۳- معرفت امام عصر علیه السلام، سید محمد بنی هاشمی، تهران: نیک معارف، ۱۳۸۳ شمسی.
- ۷۴- مقدمة فی اصول الدین (جلد اول منهاج الصالحین)، آیه الله وحید خراسانی، مدرسة الامام باقر العلوم.
- ۷۵- مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۲ قمری.
- ۷۶- مکیال المکارم، سید محمد تقی موسوی اصفهانی، قم: المطبعة العلمیه، ۱۳۹۷ قمری.
- ۷۷- مناهج البیان، ج ۳، محمد باقر ملکی میانجی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ شمسی.
- ۷۸- نجم الثاقب، میزرا حسین نوری، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۷ شمسی.
- ۷۹- النکت الاعتقادیة، شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ قمری.
- ۸۰- نوید امن و امان، لطف الله صافی گلپایگانی، قم: انتشارات حضرت معصومه، ۱۳۷۵ شمسی.
- ۸۱- نهج البلاغه، ترجمه علی اصغر فقیهی، تهران: انتشارات صبا، ۱۳۷۹ شمسی.
- ۸۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، بیروت: ۱۳۸۷ قمری.

## سایر آثار مؤلف

- ۱- معرفت امام عصر علیه السلام
- ۲- گوهر قدسی معرفت
- ۳- آفتاب در غربت
- ۴- سلوک منتظران
- ۵- پیمان غدیر (بیعت با مهدی علیه السلام)
- ۶- در ضیافت ضریح
- ۷- آشنای غریب (خلاصه کتاب آفتاب در غربت)
- ۸- شمیم آشنایی (خلاصه کتاب معرفت امام عصر علیه السلام)